

al-milani.com

عصمت

از منظر فریقین (شیعه و اهل سنت)

سرشناسه: حسینی میلانی، علی، ۱۳۲۶ -
عنوان و نام پدیدآور: عصمت از منظر فریقین (شیعه و اهل سنت) / سید علی حسینی میلانی؛ تدوین و ویرایش هیئت تحریریه
انتشارات الحقایق.
مشخصات نشر: قم: الحقایق، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری: ۴۰۸ ص.
شابک: ۱۶۰۰۰۰ ریال: ۴ - ۹۳ - ۵۳۴۸ - ۶۰۰ - ۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی: فیفا
یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.
موضوع: عصمت (اسلام)
موضوع: عصمت (اسلام) -- مطالعات تطبیقی
رده بندی کنگره: BP ۱۳۹۴ ع ۶ ۵ ح ۵ / ۵ / ۲۲۰
رده بندی دیویی: ۴۳ / ۲۹۷
شماره کتابشناسی ملی: ۳۹۹۸۵۸۵
نام کتاب: عصمت
مؤلف: آیت الله سید علی حسینی میلانی
تدوین و ویرایش: هیئت تحریریه انتشارات الحقایق
ناشر: انتشارات الحقایق
شمارگان: ۱۰۰۰
نوبت چاپ: یکم - ۱۳۹۴
قیمت: ۱۶۰۰۰۰ ریال
چاپ: وفا
شابک: ۴ - ۹۳ - ۵۳۴۸ - ۶۰۰ - ۹۷۸ - ۴

حقوق چاپ محفوظ است

مراکز پخش:

قم: تلفن: ۰۲۵-۷۸۴۲۶۸۲ و ۰۲۵-۳۷۸۳۷۳۲۰
تهران: خیابان مجاهدین، چهارراه آبردار، ساختمان پزشکان، واحد ۹، مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر،
تلفن: ۰۲۱-۷۷۵۲۱۸۳۶ (۴ خط)
تهران: خیابان پاسداران، خیابان شهید گلنپی، نبش خیابان ناطق نوری، ساختمان زمرد، طبقه دوم، پلاک ۴۳، نشر آفاق،
تلفن: ۰۲۱-۲۲۸۴۷۰۳۵
مشهد: چهارراه شهدا، پشت باغ نادری، کوچه شهید خوراکیان، پاساژ گنجینه کتاب، انتشارات نور الکتاب (میلانی)،
تلفن: ۰۵۱-۳۲۲۴۲۲۶۲ ۰۹۱۵۱۱۹۹۴۸۶
اصفهان: چهارباغ پایین، رو به روی ورزشگاه تختی، مرکز تخصصی حوزه علمیه اصفهان، تلفن: ۰۳۱-۳۲۲۴۰۶۰۸
کاشان: فاز دو ناجی آباد، انتهای خیابان پاسگاه، خیابان مهستان، کتابسرای فیروز، تلفن: ۰۳۶۱-۵۴۳۲۸۸۳

نشانی اینترنت: www.al-haqaeq.org - پست الکترونیک: info@al-haqaeq.org - سامانه پیام کوتاه: ۱۰۰۰۱۴۱۴

اهمیت و جایگاه «عصمت» ... ۱۳

معنای عصمت

عصمت در لغت

عصمت در اصطلاح

نظر علامه طباطبائی درباره «عصمت»

جایگاه «عصمت» در میان فرقه های اسلامی

منشأ اعتقاد اهل سنت درباره عصمت پیامبران

عدم عصمت حضرت ابراهیم

حضرت موسی و سیلی زدن به ملك الموت!

حضرت سلیمان و برخی دیگر از پیامبران الهی

رسول گرامی اسلام

تذکر

لزوم عصمت از دیدگاه شیعه

دیدگاه متکلمان و اندیشمندان شیعه

موافقت جمعی از عامه با امامیه

ادله عصمت انبیاء

دلیل یکم: دلیل عقل

۱. تأمین غرض

۲. اعتبار سنت در گرو عصمت

۳. «فاقد الشيء لا يعطي»؛ کسی که ندارد چگونه ببخشد؟!

۴. إقتدا و پیروی در سایه عصمت

آیه یکم:

آیه دوم:

۵. إعتبرار بازخواست الهی در پرتو عصمت

۶. سرپرستی دین و شریعت

۷. پیروی پیشوا از پیروانش!

دلیل دوم: دلیل های نقلی عصمت (آیات قرآن)

آیات عصمت انبیاء

۱. آیاتی که به حقیقت عصمت دلالت دارند

۲. آیاتی که بر اصطفای انبیاء دلالت می کنند
۳. آیه ای که بر وجوب اطاعت از رسولان دلالت می کند
۴. آیات تأسی به انبیاء
۵. آیاتی که بر حجیت پیامبران دلالت می کنند
۶. آیاتی که بر هدایت، تعلیم و تزکیه از سوی انبیاء دلالت می کنند

آیات بیانگر عصمت پیامبر اکرم

آیاتی که به عصمت پیامبر اکرم و اوصیاء ایشان نظر دارد

۱. آیه تطهیر
۲. آیه (وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ)
۳. آیه (وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا)
۴. آیه (إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ)
۵. آیه (بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يَسْئِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهٖ يَعْمَلُونَ)
۶. آیه (مَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ...)

آیه «مودت»

دلیل سوم: اجماع صحابه

چند شبهه پیرامون عصمت انبیاء

شبهه یکم: منافات برخی آیات الهی با عصمت پیامبران

پاسخ یکم:

پاسخ دوم:

پاسخ سوم:

پاسخ چهارم: عصمت انبیاء در قرآن

شبهه دوم: سهو پیامبر

نظر برخی از عالمان درباره روایت «ذو الشمالین»

مسأله سهو و غلو از دیدگاه شیخ صدوق

ادله عصمت امامان

دلیل یکم: عقل

دلیل دوم: آیات قرآن

عصمت امامان در قرآن

آیه یکم: «آیه عهد»

بیان میرزای نائینی درباره دلالت آیه عهد بر لزوم عصمت امام

بیان مرحوم آخوند خراسانی

بیان علامه طباطبائی

آیه دوم: «أُولُو الْأَمْرِ»

اشکال فخر رازی

پاسخ نقضی

پاسخ حلی

آیه سوم: «همراهی با صادقان»

راویان حدیث «صادقان»

بررسی متن احادیث:

کلام فخر رازی

آیه چهارم: «آیه تطهیر»

معنای واژگان آیه

معنای «إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ»

معنای «لِيَذْهَبَ عَنْكُمْ»

معنای «الرجس»

معنای «يَطَهِّرْكُمْ تَطْهِيراً»

«اهل بیت» چه کسانی هستند؟

سعد بن ابی وقاص و «آیه تطهیر»

ابن حجر مکی و «آیه تطهیر»

آیه تطهیر از دیدگاه طبری

عصمت و مسئله جبر

آیه پنجم: «فَأَسْأَلُوا أَهْلَ ذِكْرِ»

آیه ششم: «آیه مودت»

«ذوی القربی» کیانند؟

متن های حدیث در کتب معتبر اهل سنت

احمد بن حنبل

محمد بن اسماعیل بخاری

ترمذی

طبرانی

حاکم نیشابوری

محمد بن جریر طبری

بررسی اسناد و متن روایات

احمد بن جعفر قطیعی

محمد بن عبدالله بن سلیمان حضرمی

حرب بن حسن طحّان و حسین أشقر

حرب بن حسن طحّان

حسین أشقر

قیس بن ربیع

یزید بن ابی زیاد

نتیجه بررسی اسناد روایات

دفع شبهات مخالفان

شبهه ابن تیمیه

بررسی اشکال ها

۱ - مکی بودن سوره شوری

۲- عدم درخواست پاداش رسالت از مردم

۳- استثناء در آیه منقطع است نه متصل

۳. چرا «المودة فی القربی»؟

تعارض روایات در ذیل آیه مودت

بررسی سند روایت طاووس از ابن عباس

نقش قرابت در امامت

مودت مردم، مستلزم وجوب اطاعت

توجه عالمان اهل سنت به اخص بودن «مودت» از «محبت»

وجوب محبت مطلق بیانگر افضلیت، افضلیت نیز مستلزم امامت

امر به اطاعت مطلق برابر با عصمت

دلیل سوم: عصمت امامان در روایات

حدیث یکم: «حدیث ثقلین»

راویان حدیث از طبقه صحابه

راویانی از مؤلفان صحاح سته

اسامی برخی از راویان بزرگ در قرن های مختلف

متن حدیث به چند لفظ

برداشت عصمت از فرازهای حدیث

۱ . امر رسول خدا به متابعت از اهل بیت

معنای «إتبعتم»

معنای «تَسَكَّتُمْ»

معنای «أخذتم»

معنای «اعتصام»

معنای «لن تضلوا»

معنای «ثقلین»

تأکید بر تبعیت از اهل بیت

۲ . إخبار رسول خدا از عدم جدائی قرآن و عترت

آخرین سفارش و وصیت پیامبر اکرم

حدیث دوم: «حدیث سفینه»

بررسی سندی

شناخت راویان

عصمت در حدیث سفینه

ساخت کشتی

حدیث سفینه در نگاه علماء اهل سنت

شبهه فخر رازی

حدیث سوم: «حدیث منزلت»

راویان حدیث منزلت

تواتر حدیث

متن حدیث در نقل راویان

بازی با حقایق

بررسی دلالت حدیث منزلت

مقامات حضرت هارون

حدیث چهارم: «عليُّ مع القرآن، والقرآن مع علي»

متن چند حدیث

روایت ابن عقده

حدیث پنجم: «حدیث باب حطّه»

باب حطّه چیست؟

متن حدیث

حدیث ششم: «إِنَّ عَلِيًّا لَا يَفْعَلُ إِلَّا بِمَا يُؤْمَرُ»

حدیث هفتم: «من فارق علياً...»

راویان حدیث

متن حدیث

عصمت اجماع امت

عصمت اجماع امت

استدلال به روایت «لا تجتمع امتی...»

بررسی روایات پشتوانه عصمت اجماع

بررسی ضعف تك تك روایات

فهرست ها

فهرست آیات

فهرست روایات

فهرست نام ها (پروردگار و معصومان علیهم السلام)

فهرست اعلام

فهرست مکان و زمان

فهرست کتاب های داخل متن

فهرست منابع

اهمیت و جایگاه عصمت

اهمیت و جایگاه «عصمت»

بحث عصمت یکی از مباحث مهم در حوزه اعتقادات است که هر يك از فرقه های اسلامی به نوبه خود به آن پرداخته است. ارتباط «عصمت» با حجیت گفتار و رفتار فرستادگان و برگزیدگان پروردگار، این بحث را از حساسیت و اهمیت فوق العاده ای برخوردار نموده است.

از آنجا که اهل تسنن به عصمت مطلق حاکمان و زمامداران الهی اعتقاد ندارند؛ از این رو بحث عصمت را صرفاً ذیل مباحث نبوت مطرح می کنند. اما شیعه که تمام حجت های خدای تعالی - اعم از نبی، رسول و امام - را معصوم می داند، هم ذیل مباحث نبوت و هم در ضمن ویژگی های امام به این بحث می پردازد. بنابراین، می توان موضوع «عصمت» را از موضوعات مشترك بین مسلمانان به شمار آورد، هر چند که در مصادیق و جزئیات این بحث، اختلافات ریشه ای و فراوانی وجود دارد.

معنای عصمت

عصمت در لغت

واژه عصم در لغت در دو معنا به کار برده شده است. نخست معنای «منع» است. عالمان لغوی همچون ابن منظور، زبیدی، جوهری و دیگران این معنا را به دست داده اند.^۱
ابن منظور در لسان العرب می نویسد:

عصم: العصمة في كلام العرب: المنع. وعصمة الله عبده: أن يعصمه ممًا يوبقه، عصمه يعصمه عصماً: منعه

ووقاه.^۲

اما معنای دیگری که برای این واژه در نظر گرفته شده است، معنای «مسك» است. از جمله کسانی که این معنا را برای واژه عصم به دست داده راغب اصفهانی است. وی در المفردات في غريب القرآن می نویسد:

العصم: الإمساك والإعتصام بالإستمساك... وقوله: (وَلَا تُمْسِكُوا بِعَصَمِ الْكُوفِرِ) والعصام ما يعصم به أي يشد،

وعصمة الأنبياء حفظه إياهم.^۳

۱. ر.ك: لسان العرب: ۴۰۳/۱۲؛ تاج العروس: ۴۸۲/۱۷؛ القاموس المحيط: ۱۵۱/۴؛ الصحاح: ۱۹۸۶/۵.

۲. لسان العرب: ۴۰۳ / ۱۲.

«مسك» به معنای حفظ کردن و نگهداری است. خدای تعالی به گفته فرزند نوح به حضرت نوح اشاره کرده و

می فرماید:

(قَالَ سَآوِي إِلَىٰ جَبَلٍ يُّعَصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ)؛

گفت: به کوهی پناه می برم که مرا از [غرق شدن در] آب حفظ کند.

حضرت نوح در پاسخ می گوید:

(لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ)؛

امروز هیچ نگهدارنده ای در مقابل امر خداوند وجود ندارد.

در این آیه، معنای «مسك» به معنای پیش گیری و نگهداری به وضوح مشاهده می شود؛ زیرا سخن فرزند نوح در پس این گمان است که کوه می تواند او را از غرق شدن حفظ کند؛ از این رو با اطمینان کوه را وسیله حفظ و نگهداری خود برمی شمارد.

در آیه ای دیگر آمده است:

(وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا)؛

و همگی به ریسمان الهی تمسك کنید و متفرق نشوید.

ظهور این آیه در این معناست که اگر امت به حبل الله متمسك شوند، ریسمان خداوند آنان را از گمراهی مصون خواهد داشت.

این واژه در «مسك» و «تمسك» ظهور دارد؛ از این رو برخی از تفاسیر در ذیل این آیه، به نقل حدیث شریف ثقلین مبادرت کرده اند.

در تفسیر مجمع البیان آمده است:

(وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ) أَي: تَمَسَّكُوا بِهِ....

آن گاه شیخ طبرسی رحمه الله می نویسد: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ حَبْلِينَ؛ إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا بَعْدِي، أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ: كِتَابُ اللَّهِ، حَبْلٌ

مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، وَعَتْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي، أَلَا وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّىٰ يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ؛^۱

ای مردم! همانا من در میان شما دو ریسمان باقی گذاردم که اگر به آن دو تمسك کنید، هرگز پس از من گمراه نخواهید شد که یکی از آن دو از دیگری بزرگ تر است: یکی کتاب خداست که به مانند ریسمانی است که از

۳. المفردات فی غریب القرآن: ۵۶۹ - ۵۷۰.

۴. سوره هود، آیه ۴۳.

۵. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

۶. تفسیر مجمع البیان: ۲ / ۳۵۶.

آسمان به سوی زمین آویخته شده است و دومی خاندان و اهل بیت من هستند. آگاه باشید که آن دو هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند تا اینکه در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

در روایت دیگری امام صادق علیه السلام می فرماید:

نحن جبل الله الذي قال: (وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا) وولاية علي عليه السلام البر، فمن استمسك به كان مؤمناً ومن تركه خرج من الإيمان؛^۷

ما همان ریسمان الهی هستیم که خدای تعالی در قرآنش فرموده است: «همگی به رشته الهی تمسک نمائید و متفرق نشوید» و ولایت علی علیه السلام همان نیکی است. پس هر کس به آن تمسک جوید، مؤمن است و آن کس که آن را ترک گوید از ایمان خارج است.

افزون بر این، در خود حدیث ثقلین نیز واژه «عصم» آمده است. آن جا که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

ترکت فیکم ما لن تضلوا بعدي إن اعتصمتم، کتاب الله وعترتی أهل بیته؛^۸

همانا من در میان شما چیزی را قرار داده ام که اگر پس از من به آن تمسک جوید هرگز گمراه نمی شوید و آن کتاب خدا و عترتم اهل بیتم هستند.

به همین روی برای واژه «عصمت»، معنای «گرفتن» و «نگهداری» مناسب تر از «مانع شدن» است. به همین جهت راغب اصفهانی در مفردات، «عصم» را به معنای «مسك» دانسته و «الإعتصام» را به «الإستمسك» معنا کرده است.^۹ تفاوت این دو معنا نیز آشکار است؛ چرا که «مسك» - یعنی گرفتن و نگهداری - اخص از «منع» است. گرفتن و نگهداری شخصی که بالای کوه است، هنگامی معنا پیدا می کند که حرکت او را از سوی پرتگاه بازدارند. اما «منع» هنگامی صادق است که شخص در معرض سقوط قرار گرفته باشد؛ ولی به جهتی راه او سد گردیده و از سقوط وی جلوگیری شود.

با توجه به همین تفاوت معنایی است که می توان «عصمت» را نیرویی دانست که انسان را از حرکت به سوی خطا باز می دارد، نه آنکه فقط به هنگام لغزش مانع تحقق آن شود.

عصمت در اصطلاح

عالمان شیعه بر حقیقت عصمت اتفاق نظر دارند؛ هرچند اختلاف های جزئی در کلماتشان و در تعریف آن به چشم می خورد؛ لیکن آن اختلافات خللی به حقیقت عصمت نمی زند. با این بیان، به بررسی معنای اصطلاحی واژه عصمت، در میان متکلمان شیعی می پردازیم.

شیخ مفید رحمه الله در تعریف «عصمت» می نویسد:

۷. تفسیر فرات الکوفی: ۹۱.

۸. کنز العمال: ۱ / ۱۸۷ / ح ۹۵۱، به نقل از ابن ابی شیبیه و خطیب بغدادی.

۹. ر.ک: المفردات فی غریب القرآن: ۳۳۶ - ۳۳۷.

«العصمة» لطف يفعل الله تعالى بالمكلف بحيث يمتنع منه وقوع المعصية وترك الطاعة مع قدرته عليهما؛^{۱۰}
«عصمت» لطفی است که خدای تعالی در حق مکلف روا می دارد، به طوری که وقوع گناه و ترک اطاعت از او
ممتنع می گردد، هر چند که بر انجام آن قدرت دارد.
سید مرتضی رحمه الله می فرماید:

إعلم أنّ العصمة هي اللطف الذي يفعله الله تعالى، فيختار العبد عنده الإمتناع من فعل القبيح، فيقال على
هذا: إنّ الله عصمه، بأن فعل له ما اختار عنده العدول عن القبيح؛^{۱۱}

بدان عصمت لطفی است که خدای تعالی در حق بنده روا می دارد و بنده با وجود آن، از عمل زشت خودداری
مورزد. پس گفته می شود خداوند به واسطه انجام عملی در آن شخص، وی را حفظ کرد تا با وجود آن، فرد
[معصوم] روی گردانی از عمل زشت را برگزیند.

علّامه حلّی رحمه الله نیز در این باره می نویسد:

العصمة لطف خفيّ يفعل الله تعالى بالمكلف، بحيث لا يكون له داع إلى ترك الطاعة وارتكاب المعصية، مع
قدرته على ذلك؛^{۱۲}

عصمت لطفی پنهانی است که خداوند در حق مکلف روا می دارد به طوری که وی، با وجود قدرت بر انجام
معصیت، انگیزه ای بر ترک طاعت و ارتکاب معصیت نداشته باشد.

ایشان در شرح تجرید نیز تعریف های متعددی برای عصمت ارائه کرده است.^{۱۳}

مرحوم مظفر که یکی از عالمان بزرگ کلامی معاصر است، «عصمت» را چنین تعریف می کند:

هي التنزه عن الذنوب والمعاصي صغائرها وكبائرها، وعن الخطأ والنسيان، وإن لم يمتنع عقلا على النبي أن
يصدر منه ذلك؛ بل يجب أن يكون منزهاً حتى عمّا ينافي المروءة، كالتبدل بين الناس من أكل في الطريق أوضحك
عال، وكلّ عمل يستهجن فعله عند العرف العام؛^{۱۴}

عصمت، دوری از گناهان و نافرمانی های کوچک و بزرگ و دوری از اشتباه و فراموشی است، هر چند صدور آن
از پیامبر عقلاً مانعی ندارد؛ بلکه واجب است معصوم حتی از امور منافی مروت، مانند کارهایی که موجب
خفت و سبک شدن وی در میان مردم، همچون غذا خوردن در محل عبور و مرور، خنده با صدای بلند و هر
عملی که نزد عموم مردم ناپسند به شمار آید نیز پرهیز کند.

۱۰ . النکت الاعتقادیة : ۳۷ .

۱۱ . رسائل المرتضی: ۳ / ۳۲۵ - ۳۲۶ .

۱۲ . النافع يوم الحشر في شرح الباب الحادي عشر: ۸۹ .

۱۳ . ر.ك: كشف المراد في شرح تجرید الاعتقاد: ۳۹۱ .

۱۴ . عقائد الإمامیة : ۵۴ .

از دیدگاه مرحوم مظفر، معصوم علاوه بر پرهیز از خطا و معصیت، باید از اموری که موجب تحقیر و وهن وی در نظر مردم می‌گردد پرهیز کند. به عنوان مثال، هر چند خندیدن با صدای بلند و غذا خوردن در کنار خیابان گناه و خطا محسوب نمی‌شود، اما با مرّوت و شخصیت اجتماعی افراد محترم ناسازگار است. بنابراین شأن معصوم بسیار بالاتر از آن است که مرتکب چنین افعالی گردد.^{۱۵}

نظر علامه طباطبائی درباره «عصمت»

بر اساس آن چه از متکلمان شیعه نقل شد، «عصمت» حالتی باطنی و ملکه ای نفسانی است که خداوند از سر لطف به برخی عطا می‌کند. بنابراین «عصمت» اکتسابی نیست و امری مستقل از علم است. اما برخی از اندیشمندان و عالمان معاصر، «علم» را سرچشمه «عصمت» دانسته‌اند. به عبارت دیگر، اساس و ریشه عصمت در معصوم علم او است؛ پس چون معصوم به قبح گناه و آثار آن علم و آگاهی دارد، با اختیار خود آن را مرتکب نمی‌شود.

علامه طباطبائی قدس سره در زمره همین عالمان است. ایشان در این باره می‌نویسد:

إِنَّ الْأَمْرَ الَّذِي تَتَحَقَّقُ بِهِ الْعِصْمَةُ نَوْعٌ مِنَ الْعِلْمِ يَمْنَعُ صَاحِبَهُ مِنَ التَّلَبُّسِ بِالْمَعْصِيَةِ وَالْخَطَأِ. وَبِعِبَارَةِ أُخْرَى، عِلْمٌ مَانِعٌ عَنِ الضَّلَالِ، كَمَا أَنَّ سَائِرَ الْأَخْلَاقِ كَالشَّجَاعَةِ وَالْعِفَّةِ وَالسَّخَاءِ كُلِّ مِنْهَا صُورَةٌ عِلْمِيَّةٌ رَاسِخَةٌ مُوجِبَةٌ لِتَحَقُّقِ آثَارِهَا مَانِعَةٌ عَنِ التَّلَبُّسِ بِأَضْدَادِهَا... إِنَّ هَذِهِ الْمَوْهَبَةَ الْإِلَهِيَّةَ الَّتِي نَسَمَّيْهَا قُوَّةَ الْعِصْمَةِ، نَوْعٌ مِنَ الْعِلْمِ وَالشُّعُورِ يَغَايِرُ سَائِرَ أَنْوَاعِ الْعُلُومِ؛^{۱۶}

امری که عصمت به واسطه آن تحقق می‌یابد، نوعی علم است که مانع از ارتکاب معصیت و خطا توسط صاحب علم می‌شود. به عبارت دیگر علمی است که مانع از گمراهی می‌گردد، چنانکه سایر خُلق‌ها همچون شجاعت، عفت، بخشندگی و همه امور این چنینی، صورت علمی پایدار است که موجب تحقق این آثار می‌شود و از ضدّ این امور مانع می‌گردد. همانا این موهبت الهی که آن را «قوه عصمت» می‌نامیم، نوعی از علم و شعور است که با سایر انواع علم مغایرت دارد.

وی در جای دیگر می‌نویسد:

العصمة الإلهية التي هي صورة علمية نفسانية تحفظ الإنسان من باطل الاعتقاد وسَيِّء العمل؛^{۱۷}

عصمت الهی همان صورت علمی نفسانی است که انسان را از اعتقاد باطل و عمل ناپسند حفظ می‌کند.

۱۵. از کارهای سبک و اموری که مایه وهن است به «خلاف مرّوت» تعبیر می‌شود. شرط با عدم شرط بودن «مرّوت» در بحث

«عدالت» نیز مطرح است.

۱۶. تفسیر المیزان: ۵ / ۷۸ - ۸۰.

۱۷. همان: ۱۶ / ۳۱۲.

بنابراین علامه طباطبائی معتقد است که «عصمت» ریشه در علم دارد؛ یعنی علم به مصالح و مفاسد احکام. اما این دیدگاه مورد تأمل است؛ زیرا در مذهب شیعه و بر اساس آموزه های دینی، «عصمت» گستره وسیعی دارد و حجت الهی از بدو ولادت تا زمان رحلت معصوم است و علاوه بر گناه و معصیت، از سهو و نسیان و خطا نیز مصون است؛ حال آنکه علم با خطا و سهو و نسیان قابل جمع است، در نتیجه به نظر می رسد سخن ایشان مستلزم قول به عدم عصمت از خطا و سهو و نسیان است و این بر خلاف عقیده بزرگان شیعه امامیه درباره عصمت است.

جایگاه «عصمت» در میان فرقه های اسلامی

از آنجا که بررسی تمام نظریه های موجود در منابع حدیثی، کلامی و تفاسیر اهل تسنن موجب پراکندگی و اطناب ممل خواهد شد؛ از این رو فقط به بررسی اجمالی برخی از جوانب بحث اکتفا می کنیم.

ابن حزم به «عصمت»، از منظر فرقه های گوناگون اشاره کرده، می نویسد:

اختلف الناس في هل تعصي الأنبياء عليهم السلام أم لا؟ فذهب طائفة إلى أن رسل الله صلى الله عليهم وسلم يعصون الله في جميع الكبائر والصغائر عمداً، حاشا الكذب في التبليغ فقط. وهذا قول الكرامية من المرجئة وقول ابن الطيب الباقلائي من الأشعرية ومن اتبعه وهو قول اليهود والنصارى.

وأما هذا الباقلائي، فإننا رأينا في كتاب صاحبه أبي جعفر السمناني قاضي الموصل، أنه كان يقول: أن كل ذنب دق أو جل فإنه جائز على الرسل حاشا الكذب في التبليغ فقط، قال: وجائز عليهم أن يكفروا، قال: وإذا نهى النبي عليه السلام عن شيء ثم فعله فليس دليلاً على أن ذلك النهي قد نسخ؛ لأنه قد يفعله عاصياً لله عز وجل، قال: وليس لأصحابه أن ينكروا ذلك عليه. وجوز أن يكون في أمة محمد من هو أفضل من محمد عليه الصلاة والسلام مذ بعث إلى أن مات؛^{۱۸}

درباره اینکه پیامبران علیهم السلام گناه می کنند یا خیر؟ اختلاف نظر است. گروهی معتقدند که پیامبران الهی به صورت عمدی - به استثنای دروغ در تبلیغ - در تمام گناهان کبیره و صغیره از پروردگار نافرمانی می کنند. این اعتقاد کرامیه از مرجئه و نظر ابن طیب باقلانی^{۱۹} از اشاعره و پیروان او است. این اعتقاد همان اعتقاد یهود و نصاراست.

اما درباره این نظر باقلانی باید گفت که در کتاب دوست و همراه ابوجعفر سمنانی (قاضی موصل) دیدم که می گوید: همه گناهان، اعم از کوچک و بزرگ بر رسولان جایز است، به استثنای دروغ در تبلیغ و چنانچه پیامبر از چیزی نهی کند و خود آن را انجام دهد، این امر دلیل بر نسخ نهی ابتدایی نیست؛ زیرا [ممکن است] آن را

۱۸ . الفصل في الملل والنحل: ۴ / ۲ .

۱۹ . باقلانی متوفای ۴۰۳، از محققان بزرگ و صاحب نظران اشاعره است. وی کتابهای متعددی در اصول دین نگاشته و نزد اهل تسنن بسیار محترم است. با این حال جای بسی تعجب است که ابن حزم قول وی را همان قول یهود و نصارا دانسته است!

از سر نافرمانی خدای تعالی انجام داده باشد و سزاوار نیست که یاران آن پیامبر به او اعتراض کنند. همچنین در امت محمد جایز است که از هنگام بعثت کسی برتر از او باشد.^{۲۰}

پس با بیان فوق، کرامیه که گروهی از مرجئه و از فرقه های کلامی اهل تسنن هستند، «عصمت» در پیامبران - به جز دروغ در تبلیغ - را لازم نمی دانند. اما برخی از این گروه، گستره عدم نیاز به عصمت را بالا برده و عصمت در تبلیغ را نیز لازم نمی دانند. ابن حزم می گوید:

سمعت من يحيي عن بعض الكرامية أنهم يجوزون على الرسل عليهم السلام الكذب في التبليغ أيضاً؛^{۲۱}

از کسی شنیدم که از بعضی کرامیه حکایت می کرد که آنان دروغ در تبلیغ را هم بر پیامبران علیهم السلام جایز می دانند.

هر چند به گفته ابن حزم، باقلانی دروغ در تبلیغ را برای پیامبران جایز نمی داند؛ اما از آن چه به وی نسبت داده به روشنی استفاده می شود که باقلانی نیز به عصمت در تبلیغ نیز قائل نیست؛ چرا که اگر به اعتقاد وی عمل به منهیات بر پیامبر جایز باشد، عصمت در تبلیغ نیز نفی خواهد شد؛ زیرا بیان نهی در حقیقت همان تبلیغ است و عدم پایبندی به آن به معنای عدم عصمت در تبلیغ خواهد بود. پس باقلانی نیز به عصمت در تبلیغ قائل نخواهد بود.

فخر رازی نیز ارتکاب معاصی را برای انبیاء جایز دانسته است. وی پس از مطرح کردن اقوال در این مسئله می نویسد:

والذي نقول: إن الأنبياء عليهم الصلاة والسلام معصومون في زمان النبوة عن الكبائر والصغائر بالعمد. أما على

سبيل السهو فهو جائز.^{۲۲}

در شرح مواقف، از قول محققان اشاعره نیز نقل شده است که آنان عصمت از کبائر را در غیر تبلیغ لازم نمی دانند. در همین کتاب، به نقل از برخی فرقه های اهل تسنن آمده است:

يجوز أن يبعث الله نبياً علم الله أنه يكفر بعد نبوته؛^{۲۳}

جایز است که خداوند پیامبری را برانگیزد که می داند پس از نبوتش کافر خواهد شد.

ابوحامد غزالی^{۲۴} نیز می گوید:

۲۰. این سخن در حقیقت کبرایی برای قضیه تفضیل عمر بر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است. در منابع اهل تسنن، داستان های بسیاری نقل شده که در آنها علم و تدبیر عمر بالاتر از علم و تدبیر رسول خدا صلی الله علیه وآله معرفی شده است. وقتی این داستان ها در کنار این گفته که «ممکن است در امت پیامبر کسی برتر از پیامبر باشد» قرار گیرد، این نتیجه به دست می آید که عمر از پیامبر برتر بوده است! - نعوذاً بالله .

۲۱. الفصل في الملل والنحل: ۴ / ۲ .

۲۲. عصمة الأنبياء: ۹ .

۲۳. الموافق: ۳ / ۴۶۶؛ شرح الموافق: ۸ / ۲۶۴ .

۲۴. غزالی متوفای ۵۰۵، امام اهل تسنن و از بزرگان صوفیه است. در احوالات وی نوشته اند: «اگر قرار بود پس از خاتم الانبیاء پیامبری مبعوث شود، غزالی لایق این مقام بود!»، چنانکه در مورد عمر نیز چنین مطالبی آمده است. در فضایل عمر

فَإِنَّا نَجُوزُ أَنْ يَنْبِئَ اللَّهُ تَعَالَى كَافِرًا وَيُؤَيِّدَهُ بِالْمُعْجَزَةِ؛^{٢٥}

ما جایز می دانیم که خدای تعالی کافری را نبوت دهد و او را با معجزه تأیید نماید.

با توجه به سخن پیشین، برخی از اهل تسنن علاوه بر گناه و خطا، کفر را نیز بر پیامبر جایز می شمارند و به آن معتقدند. همچنین برخی دیگر، علاوه بر جواز نبوت کافر، کفر نبی پس از نبوت را نیز جایز شمرده اند. ابن حزم از ابوبکر باقلانی این چنین نقل می کند:

وَجَائِزٌ عَلَيْهِمْ أَنْ يَكْفُرُوا؛^{٢٦}

جایز است که انبیاء کافر شوند.

منشأ اعتقاد اهل سنت درباره عصمت پیامبران

این گونه اعتقادات اهل سنت پیامون عصمت انبیاء، بر پایه احادیثی شکل گرفته که - العیاذ بالله - بیانگر گناه، خطا و حتی کفر و شرک پیامبران الهی، به ویژه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است. مهم ترین منبع این گونه اعتقادات گمراه کننده را می توان روایاتی برشمرد که در مجامع و منابع معتبر اهل سنت آمده است که در ذیل به برخی از این روایات اشاره می کنیم.

عدم عصمت حضرت ابراهیم

چنانکه گفتیم، اهل تسنن دروغ، معصیت، فسق و حتی کفر را برای پیامبران جایز می دانند. آنان داستان هایی در کفر و فسق برخی از انبیاء نقل کرده اند که از آن جمله می توان به حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام اشاره نمود که اموری همچون درخواست شفاعت برای کافر و دروغ گویی به ایشان نسبت داده شده است.

ابوهریره به نقل از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم می گوید:

يلقى إبراهيم أباه آزر يوم القيامة وعلى وجه آزر قتره وغبرة فيقول له إبراهيم أم أقل لك لا تعصني؟ فيقول

أبوه: فاليوم لا أعصيك، فيقول إبراهيم: يا رب، إنك وعدتني أن لا تخزيني يوم يبعثون، فأى خزي من أبي الأبعد

فيقول الله تعالى: «إني حرمت الجنة على الكافرين»؛^{٢٧}

نوشته اند: «لو لم أبعث فيكم لبعث فيكم عمرا!». و از پیامبر نقل می کنند که هر گاه نزول وحی به تأخیر می افتاد، رسول خدا می فرمود: «گمان می کنم جبرئیل بر عمر نازل شده است!»؛ ر.ک: تاریخ مدینه دمشق: ٤٤ / ١١٤ - ١١٦؛ كنز العمال: ١١ / ٥٦٥ - ٥٨٥. (برای اطلاع بیشتر از این مطالب ساختگی ر.ک: شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید): ١٢ / ١٧٧ - ١٨٢).

٢٥. المنحول في علم الاصول: ٣١٠.

٢٦. الفصل في الملل والنحل: ٤ / ٢.

٢٧. صحيح البخاري: ٤ / ١١٠؛ المستدرک علی الصحیحین: ٢ / ٢٣٨؛ كنز العمال: ١١ / ٤٨٥ / ش ٣٢٢٩٢؛ فتح الملك العلي: ١٢٣؛ تفسير البغوي: ٢ / ٣٢٢؛ تفسير القرطبي: ١٣ / ١١٤؛ تفسير ابن كثير: ٣ / ٣٥١؛ الدر المنثور: ٣ / ٩٠؛ فتح القدير: ٤ / ١٠٧؛ تاريخ مدينة دمشق: ٦ / ١٦٦؛ البداية والنهاية: ١ / ١٦٣.

ابراهیم علیه السلام پدرش آزر را در روز قیامت ملاقات می کند، در حالی که چهره او گرفته و غبارآلود است. ابراهیم علیه السلام به او می گوید: آیا به تو نگفتم که از من سرپیچی نکن؟ پدرش می گوید: امروز از تو سرپیچی نمی کنم. ابراهیم خطاب به خداوند عرضه می دارد: پروردگارا، به من وعده کردی که مرا در روز رستاخیز خوار نسازی و کدام خواری بالاتر از اینکه پدرم هلاک شده است. خدای تعالی می فرماید: «من بهشت را بر کافران حرام کرده ام».

در این حدیث دو امر باطل وجود دارد:

نخست اینکه پدر حضرت ابراهیم علیه السلام کافر و اهل جهنم است!

و دوم اینکه حضرت ابراهیم برای کافر شفاعت کرده است، با اینکه می دانسته خداوند متعال کافر را وارد بهشت نمی کند.

روشن است که درخواست امری مخالف با اراده خداوند، با عصمت ناسازگار است؛ به همین روی برخی از عالمان اهل سنت حدیث را مردود دانسته و برخی کوشیده اند به گونه ای آن را توجیه کنند. ابن حجر پس از نقل حدیث و بحث پیرامون آن می نویسد:

وقد استشكل الإسماعيلي هذا الحديث من أصله وطعن في صحته فقال بعد أن أخرجه: هذا خبر في صحته نظر، من جهة أن إبراهيم علم أن الله لا يخلف الميعاد فكيف يجعل ما صار لأبيه خزيًا مع علمه بذلك. وقال غيره: هذا الحديث مخالف لظاهر قوله تعالى: (وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَّهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ)^{٢٨} إنتهى. والجواب عن ذلك أن أهل التفسير اختلفوا في الوقت الذي تبرأ فيه إبراهيم من أبيه... وقيل: إن إبراهيم لم يتيقن موته على الكفر بجواز أن يكون آمن في نفسه ولم يطالع إبراهيم على ذلك؛^{٢٩} اسماعيلي^{٣٠} به اصل این حدیث اشکال و در صحت آن تردید کرده است و پس از نقل آن می گوید: این خبر، خبری است که در صحت آن تردید وجود دارد، از آن رو که ابراهیم علیه السلام می داند که خدای تعالی خلف وعده نمی کند؛ پس چگونه آن چه را بر پدرش می گذرد خواری تلقی کرده است؟ دیگری گفته است این حدیث با ظاهر آیه ای از قرآن مخالف است که می فرماید: «استغفار ابراهیم برای پدرش نبود مگر به خاطر عهدی که با او کرده بود؛ ولی چون بر او روشن شد که او دشمن خداست، از او بیزاری جست».

٢٨ . سوره توبه، آیه ١١٤ .

٢٩ . فتح الباري: ٨ / ٣٨٤ - ٣٨٥ .

٣٠ . ابوبکر احمد بن ابراهیم جرجانی شافعی، معروف به «اسماعیلی» از بزرگان شافعیه است. وی متولد ٢٧٧ و در گذشته سال

٣٧١ هجری است. او صاحب کتاب الصحیح و برخی کتب دیگر است که خود شاهد پیشوا بودن او در علم فقه و حدیث است.

حاکم نیشابوری درباره او می گوید: «او یگانه دوران خویش و بزرگ محدثان و فقهاء است»؛ ر.ک: سیر أعلام النبلاء: ١٦ /

٢٩٢ - ٢٩٤ / ش ٢٠٨ .

جواب اشکال این است که اهل تفسیر درباره زمان تبری ابراهیم از پدرش اختلاف کرده اند... و گفته شده که ابراهیم یقین نداشت که آذر با کفر از دنیا رفته است، به جهت آنکه ممکن است وی در باطن ایمان آورده و ابراهیم از آن مطلع نبوده باشد.

اما ابوهیریه به همین مقدار نیز بسنده نکرده و پا را فراتر گذاشته و به حضرت ابراهیم علیه السلام نسبت دروغ گویی نیز می دهد. وی حدیثی را به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نسبت می دهد که فرمود:

لم يكذب إبراهيم عليه الصلاة والسلام إلا ثلاث كذبات؛ ثنتين منهن في ذات الله عز وجل: قوله (إني سقيم)^{۳۱}، وقوله (بل فعله كبيرهم هذا)^{۳۲}، وقال بينا هو ذات يوم وسارة إذ أتى على جبار من الجبابرة، فقيل له إن ههنا رجلاً معه امرأة من أحسن الناس، فأرسل إليه فسأله عنها، فقال من هذه؟ قال أختي فأتى سارة. قال: يا سارة، ليس على وجه الأرض مؤمن غيري وغيرك، وإن هذا سألني عنك فأخبرته أنك أختي، فلا تكذبيني^{۳۳}

ابراهیم نبی علیه السلام دروغ نگفت مگر در سه مورد؛ دو مورد از آن در کتاب خدای عز وجل است. یکی آیه ای است که [از قول ابراهیم] می فرماید: «من مریض هستم»؛ و دیگری آیه ای که [از قول او] می فرماید: «بلکه شکستن بت ها کار این بت بزرگ است». [داستان سوم نیز از این قرار است که] ابراهیم روزی با ساره به شهر یکی از ستمگران وارد شدند. به آن ستمگر گفته شد در اینجا مردی است که یکی از زیباترین زنان همراه او است. وی به دنبال حضرت ابراهیم فرستاد تا در این باره از او سؤال کند. وی پرسید: این زن کیست؟ حضرت ابراهیم فرمود: خواهر من است. سپس نزد ساره آمد و به او فرمود: ای ساره، در روی زمین هیچ مؤمنی غیر از من و تو نیست و این مرد از من درباره تو پرسید و من به او گفتم که تو خواهر من هستی؛ پس تو مرا تکذیب نکن!

در این حدیث به روشنی به حضرت ابراهیم خلیل الله نسبت دروغ گویی داده شده است. این حدیث به قدری بی اساس است که فخر رازی نیز چاره ای جز اعتراف به دروغ بودن آن ندارد، هر چند که بخاری و مسلم در صحیح خود آن را نقل کرده اند!

فخر رازی درباره این حدیث می نویسد:

۳۱ . سوره صافات، آیه ۸۹ .

۳۲ . سوره انبیاء، آیه ۶۳ .

۳۳ . صحیح البخاری: ۴ / ۱۱۲؛ صحیح مسلم: ۷ / ۹۸؛ السنن الکبری (بیهقی): ۷ / ۳۶۶؛ تفسیر السمرقندی: ۳ / ۱۳۸؛ احکام القرآن: ۳

/ ۲۶۴؛ فتح الباری: ۱۳ / ۳۲۳؛ عمدة القاری: ۱۵ / ۲۴۷ .

هذا الحديث لا ينبغي أن يقبل، لأن نسبة الكذب إلى إبراهيم لا تجوز، فقال ذلك الرجل فكيف يحكم بكذب الرواة العدول؟ فقلت لما وقع التعارض بين نسبة الكذب إلى الراوي وبين نسبته إلى الخليل عليه السلام، كان من المعلوم بالضرورة أن نسبته إلى الراوي أولى؛^{٣٤}

این حدیث شایسته پذیرش نیست؛ زیرا نسبت دروغ به ابراهیم جایز نمی باشد. اما اگر کسی بگوید: چگونه به دروغ گویی راویان عادل حکم می کنی؟ در پاسخ می گویم: وقتی بین نسبت دروغ گویی به راوی و به ابراهیم خلیل علیه السلام تعارض باشد، به ضرورت روشن است که نسبت دروغ گویی به راوی سزاوارتر است. مشاهده می شود که دروغ بودن این گونه احادیث به قدری روشن است که حتی فرد متعصبی همچون فخر رازی، علی رغم وجود این حدیث در صحیحین، به خود جرأت می دهد راویان صحیحین را تکذیب کند؛ چرا که وی معتقد است نسبت کذب و دروغ به رجال و راویان صحیحین، بهتر از آن است که بگوئیم ابراهیم خلیل الرحمان سه مرتبه دروغ گفته است. به جز فخر رازی، عالمان دیگری نیز به دروغ بودن این حدیث تصریح کرده اند. عمر بن علی در اللباب فی علوم الکتاب می نویسد:

إن قبلناه لزمنا الحكم بتكذيب إبراهيم صلوات الله وسلامه عليه، وإن رددناه لزمنا الحكم بتكذيب الرواة، ولا شك أن صون إبراهيم صلوات الله وسلامه عليه عن الكذب أولى من صون طائفة من المجاهيل عن الكذب؛^{٣٥}

اگر آن خبر را قبول کنیم، آن وقت باید ابراهیم صلوات الله وسلامه علیه را تکذیب نمائیم و اگر خبر را رد کنیم، تکذیب راویان آن را در پی خواهد داشت و شکی نیست که حفظ مقام ابراهیم صلوات الله وسلامه علیه از دروغ، سزاوارتر از حفظ مقام برخی از راویان ناشناخته است.

حضرت موسی و سیلی زدن به ملك الموت!

ابوهریره در راستای دروغ پردازی های خود، امور ناشایستی را به حضرت موسی علیه السلام نسبت می دهد. احمد بن حنبل در مسند ابوهریره، از قول وی می نویسد:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: جاء ملك الموت إلى موسى عليه السلام، فقال له أجب ربك. قال: فلطم موسى عين ملك الموت ففقاها فرجع الملك إلى الله عز وجل فقال: إنك أرسلتني إلى عبد لك لا يريد الموت وقد فقا عيني؛^{٣٦}

ابوهریره از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل می کند که فرمود: ملك الموت به سوی موسی آمد و به ایشان گفت: دعوت پروردگارت را پاسخ ده. آن گاه موسی ضربه ای به چشم ملك الموت زد که چشم او آسیب دید.

٣٤. تفسیر الرازی: ٢٦ / ١٤٨.

٣٥. اللباب فی علوم الکتاب: ١١ / ٦٦. همچنین ربك: تفسیر الرازی: ١٨ / ٩٦.

٣٦. مسند احمد: ٢ / ٣١٥.

ملك الموت به سوی خدای عزّ وجل بازگشت و عرضه داشت: تو مرا به سوی بنده ای فرستادی که مرگ را

نمی خواهی و به چشم من آسیب رساند!

این حدیث در شروح صحیح مسلم و صحیح بخاری و برخی دیگر از منابع معتبر اهل تسنن آمده است و به روشنی

نشان دهنده چگونگی اعتقاد آنان درباره عصمت پیامبران الهی است.^{۳۷}

حضرت سلیمان و برخی دیگر از پیامبران الهی

ابوهزیره درباره حضرت سلیمان چنین نقل می کند:

عن رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: قَالَ سَلِيمَانُ بْنُ دَاوُودَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: لِأَطُوفَنَّ اللَّيْلَةَ عَلَى مِائَةِ امْرَأَةٍ أَوْ

تَسَعٍ وَتَسَعِينَ... فَقَالَ لَهُ صَاحِبُهُ: قُلْ إِنْ شَاءَ اللهُ فَلَمْ يَقُلْ إِنْ شَاءَ اللهُ، فَلَمْ يَحْمَلْ مِنْهُنَّ إِلَّا امْرَأَةً وَاحِدَةً؛^{۳۸}

این حدیث نیز در صحیحین و بسیاری از منابع معتبر اهل تسنن آمده است و در آن در نهایت بی شرمی، از ورود حضرت

سلیمان بر صد یا نود و نه زن در یک شب سخن به میان آمده است. بر اساس این حدیث، حضرت سلیمان نه تنها به نقش

مشیت خداوند در امور توجه نداشته، بلکه تذکر یکی از اصحاب نیز در او کارساز نشده است و آن حضرت با بی اعتنائی از

گفتن «ان شاء الله» خودداری کرده است! پناه می بریم به خدا از چنین نسبت های ناپسند به انبیاء الهی.

ابوهزیره درباره یکی دیگر از انبیاء چنین می گوید:

إِنَّ رَسُولَ اللهِ قَالَ: «نَزَلَ نَبِيٌّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ تَحْتَ شَجَرَةٍ فَلَدَغْتَهُ فَمَلَّةٌ، فَأَمَرَ بِجِهَازِهِ فَأَخْرَجَ مِنْ تَحْتِهَا ثُمَّ أَمَرَ بِبَيْتِهَا

فَأَحْرَقَ بِالنَّارِ؛ فَأَوْحَى اللهُ إِلَيْهِ فَهَلَّا فَمَلَّةٌ وَاحِدَةً؛»^{۳۹}

رسول خدا گفت: «یکی از پیامبران در مسافرتی با همراهانش زیر درختی پیاده شده و اتراق کردند. مورچه ای

آن پیامبر را گزید. وی [در انتقام از آن مورچه] دستور داد تا لانه مورچه ها را به آتش بکشند. آن گاه از

جانب پروردگار وحی نازل شد: یک مورچه تو را گزید نه همه مورچه ها!»!

رسول گرامی اسلام

۳۷. ر.ك: شرح صحيح مسلم: ۱۵ / ۱۲۸؛ فتح الباري: ۶ / ۳۱۵ - ۳۱۶؛ عمدة القاري: ۸ / ۱۴۸ و ۱۵ / ۳۰۶؛ صحيح ابن حبان:

۱۴ / ۱۱۶؛ كنز العمال: ۱۱ / ۵۱۰ - ۵۱۱ / ش ۳۲۳۸۴؛ تفسير الثعلبي: ۴ / ۴۵ - ۴۶؛ تاريخ مدينة دمشق: ۱۶ / ۱۷۸؛ البداية

والنهاية: ۱ / ۳۷۰.

۳۸. صحيح البخاري: ۳ / ۲۰۹؛ صحيح مسلم: ۵ / ۸۷ - ۸۸؛ سنن الترمذي: ۳ / ۴۴ - ۴۵ / ش ۱۵۷۱؛ سنن النسائي: ۷ / ۲۵؛ عمدة

القاري: ۱۴ / ۱۱۵؛ المصنّف (ابن أبي شيبة): ۱ / ۱۷۳؛ تعليق التعليق: ۳ / ۴۳۳؛ الجامع الصغير: ۲ / ۲۴۹ / ش ۶۰۸۵؛ كنز

العمال: ۳ / ۵۵ / ش ۵۴۶۹؛ كشف الخفاء: ۲ / ۱۰۴ / ش ۱۹۱۰ و منابع دیگر.

۳۹. صحيح البخاري: ۴ / ۱۰۰؛ مسند الشاميين: ۴ / ۲۷۷ - ۲۷۸ / ش ۳۲۸۰؛ كنز العمال: ۵ / ۳۹۲ / ش ۱۳۳۸۳؛ احكام القرآن: ۳ /

۴۷۳ و در بسیاری دیگر از منابع اهل سنت، با اندکی اختلافات در برخی از کلمات نیز آمده است.

این گونه امور ناشایست در منابع اهل سنت، دامان پاك پیامبر خدا صلی الله علیه وآله را گرفته است به طوری که به پیامبر نسبت بت پرستی نیز داده اند!

در روایتی ساختگی آمده است:

أخبرني سالم أنه سمع عبدالله بن عمر إنه يحدث عن رسول الله صلى الله عليه وآله أنه لقي زيد بن عمرو بن نفيل بأسفل بلدح - وذاك قبل أن ينزل على رسول الله الوحي - فقدم إليه رسول الله سفرة فيها لحم فأبي أن يأكل منها ثم قال: إني لا أكل مما تذبحون على أنصابكم ولا أكل إلا مما ذكر اسم الله عليه؛^{٤٠}

عبدالله بن عمر از رسول خدا صلی الله علیه وآله چنین نقل می کند: پیش از آنکه وحی بر پیامبر خدا نازل شود، با یزید بن عمرو بن نفیل ملاقات و او را دعوت کرد و سفره ای از برای وی مهیا ساخت. زید از خوردن آن خودداری کرد و گفت: من از آن چه شما برای بت هایتان ذبح می کنید و غیر از آن چه اسم خدا بر آن ذکر شده است نمی خورم.

بر اساس این حدیث که در صحیح بخاری و مسند احمد نقل شده است، پیامبر پیش از نبوت بت پرست بوده و در پای بت ها قربانی می کرده است. ایشان از گوشت آن می خورده و به میهمانان می خورانده است. این در حالی است که حدیث مذکور زید بن عمرو را - که مسیحی بوده - خداپرست و افضل از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله معرفی کرده است! متکلمان سنی نیز بر پایه همین احادیث، به کفر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله پیش از بعثت قائل شده اند و براساس همین روایات است که چنین اعتقادی استوار می گردد. ابن ابی الحدید - از بزرگان معتزله - ضمن نقل گفتار برخی فریق درباره عصمت پیامبران می نویسد:

وقال قوم من الحشوية: قد كان محمد كافرًا قبل البعثة؛

گروهی از حشویه می گویند: محمد پیش از بعثت کافر بوده است.

حشویه گروهی هستند که به ظواهر احادیث پایبند بوده و بدون هیچ تأمل و درنگی به آن چه در روایات آمده است عمل می کنند. این اعتقاد علاوه بر حشویه، در میان گروه های کلامی دیگر نیز مشاهده می شود. ابن ابی الحدید در ادامه می افزاید:

قال برغوث المتكلم، وهو أحد النجارية: لم يكن النبي صلى الله عليه وآله مؤمناً بالله قبل أن يبعثه؛

برغوث متکلم که از فرقه نجاری است می گوید: پیامبر پیش از مبعوث شدن، به خدا ایمان نداشت!

وی در ادامه می نویسد: سدی - یکی از مفسران معروف اهل سنت - پیرامون آیه (وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ)^{٤١} می گوید:

٤٠ . مسند أحمد: ٢ / ١٢٧؛ صحيح البخاري: ٦ / ٢٢٥؛ فضائل الصحابة (نسائي): ٢٧؛ السنن الكبرى (بيهقي): ٩ / ٢٥٠؛ عمدة القاري:

٢١ / ١١٣؛ المعجم الكبير: ١٢ / ٢٣٠؛ الإستهيعاب في معرفة الأصحاب: ٢ / ٦١٧؛ الطبقات الكبرى: ٣ / ٣٨٠؛ تاريخ مدينة دمشق: ١٩ /

٥٠٨ /

٤١ . سورة انشراح، آیه ٢.

وزره الشرك، فَإِنَّه كان على دين قومه أربعين سنة؛^{٤٢}

وزر پیامبر شرك بود؛ چرا که او چهل سال بر دین قوم [یعنی بت پرستی] بود.

به واقع آن احادیث و این اعتقادات صرفاً به منظور توجیه خلافت حاکمان پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله است؛ چرا که تناسب و مشابهت میان يك شخص و جانشین وی ضروری است و چون ابوبکر بیشتر عُمر خود را به بت پرستی گذرانده است، برای توجیه خلافت وی ناگزیر باید شأن و منزلت نبوت نادیده گرفته شود و اشرف انبیاء صلی الله علیه وآله پیش از بعثت فردی بت پرست معرفی گردد.

اعتقاد باقلانی مبنی بر جواز کافر شدن انبیاء نیز بر پایه احادیثی همچون حدیث «غرانیق» استوار گشته است. سیوطی در همین باره می نویسد:

أخرج ابن أبي حاتم، وابن جرير، وابن المنذر من طريق بسند صحيح، عن سعيد بن جبیر قال: قرأ النبي صلی الله علیه وآله هَمَكَةَ وَالنَّجْمَ، فَلَمَّا بَلَغَ (أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّى * وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَى)^{٤٣} ألقى الشيطان على لسانه: «تلك الغرائق العلاء وإن شفاعتهن لترتجى» فقال المشركون: ما ذكر آلهتنا بخير قبل اليوم فسجد وسجدوا فنزلت: (وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ) الآية؛^{٤٤}

ابن ابی حاتم، ابن جریر و ابن منذر به سند صحیح از سعید بن جبیر روایت می کنند که گفت: پیامبر در مکه سوره نجم را قرائت کرد و هنگامی که به آیات (أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّى * وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَى) رسید، شیطان بر زبان پیامبر [چنین] القا کرد: «آنها غرنوق های بلند مرتبه هستند و همانا از آنها امید شفاعت می رود». مشرکان گفتند: [پیامبر] پیش از این هیچ گاه از الاله های ما به نیکی یاد نکرده بود. پس [پیامبر بر بت ها] سجده کرد و آنها [مشرکان] سجده کردند.

بر اساس این حدیث - که بیانگر کفر و شرك آشکار پیامبر است - این آیه نازل شد:

(وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ)؛^{٤٥}

و پیش از تو هیچ فرستاده و خبر دهنده ای نفرستادیم جز آنکه وقتی تلاوت کرد، شیطان در آن آیات الاهی القاء کرد و خداوند آن چه را شیطان القاء کرده بود محو ساخت.

سیوطی این حدیث را از کتاب بخاری نقل می کند و می نویسد:

٤٢ . شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید): ٧ / ٩ . لازم به ذکر است که زمخشری پس از نقل این گفته می نویسد: «فإن أراد أنه كان على خلوة عن العلوم السمعية، فنعم، وإن أراد أنه كان على دينهم وكفرهم، فمعاذ الله. والأنبياء يجب أن يكونوا معصومين قبل النبوة وبعدها من الكبائر والصغائر الشائنة»؛ الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل: ٤ / ٢٦٥.

٤٣ . سوره نجم، آیه ١٩ - ٢٠؛ «آیا دو بت بزرگ لات و عزرا را دیدید [که بی اثر است] و منات، سومین بت دیگرتان را دانستید [که جماداتی بی نفع و ضرر است]؟».

٤٤ . لباب النقول في أسباب النزول: ١٥٠؛ تفسير الجلالين: ٥٥٢.

٤٥ . سوره حج، آیه ٥٢.

أخرجه البخاري عن ابن عباس بسند فيه الواقدي؛

بخاری [این حدیث را] به سندی که واقدی در طریق آن است از ابن عباس نقل می کند.

اما این حدیث در چاپ های اخیر کتاب بخاری حذف شده است. سیوطی در ادامه می نویسد:

وأورده ابن إسحاق في السيرة؛^{٤٦}

ابن اسحاق [نیز] در سیره خود این حدیث را آورده است.

علاوه بر ابن اسحاق و بخاری، افرادی همچون ابوبکر بزار، ابوالقاسم طبرانی، طبری و دیگران نیز این حدیث را در کتاب

خود نقل کرده اند.^{٤٧} هیشمی نیز حدیث را صحیح دانسته و در ذیل آن می نویسد:

ر جالهما ر جال الصحيح؛^{٤٨}

راویان سند بزار و طبرانی در [حدیث غرائیق] از راویان صحاح هستند.

از آنجا که این حدیث بیانگر عدم عصمت پیامبر در تبلیغ است و به روشنی بر کفر و شرک رسول خدا صلی الله علیه وآله

دلالت دارد؛ از این رو برخی از عالمان سنی جهت فرار از این مشکل، حدیث غرائیق را باطل دانسته و لازمه وقوع چنین

قصه ای را ارتداد بسیاری از مسلمانان می دانند.^{٤٩}

اما برخی دیگر، به جهت کثرت سندهای حدیث و وثاقت راویان آن و اینکه بزرگانی چون ابن ابی حاتم، ابوبکر بزار و...

در کتب خود آورده اند، به صحت حدیث حکم کرده اند.

این دسته از عالمان اهل سنت، حفظ اعتبار کتب و راویان خود را بر پاکی رسول خدا صلی الله علیه وآله ترجیح داده اند و

به منظور پیش گیری از مخدوش شدن مجامع حدیثی و راویان آنها، عصمت پیامبر در تبلیغ را نفی کرده و به جواز کفر و شرک

پیامبر قائل شده اند! ابن حجر در مورد حدیث غرائیق می نویسد:

كثرة الطرق تدلّ على أنّ للقصة أصلاً؛^{٥٠}

سندهای فراوان آن دلالت دارد بر اینکه این داستان حقیقت دارد.

ابن ابی الحدید، مستند کرامیه و حشویه در خطای پیامبر در تبلیغ را همین حدیث دانسته و می نویسد:

وقد أخطأ رسول الله في التبليغ حيث قال: «تلك الغرائق العلى وإن شفاعتهن لترتجى»؛^{٥١}

٤٦ . لباب النقول في أسباب النزول: ١٥٠؛ تفسير الجلالين: ٥٥٣.

٤٧ . مسند البزار: ٢ / ١٩٣ / ح ٥٠٩٦؛ المعجم الكبير: ١٢ / ٤٢؛ تاريخ الطبري: ٢ / ٧٥ - ٧٦؛ عمدة القاري: ٧ / ١٠٠ و بسیاری از تفاسیر اهل سنت.

٤٨ . مجمع الزوائد: ٧ / ١١٥.

٤٩ . ربك: فتح الباري: ٨ / ٣٣٣ - ٣٣٤.

٥٠ . فتح الباري: ٨ / ٣٣٣. همچنین ربك: تحفة الأحرار: ٣ / ١٣٦؛ الفتح السماوي: ٢ / ٨٤٣؛ لباب النقول في أسباب النزول: ١٥٠، به نقل از ابن حجر عسقلانی.

٥١ . شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید): ٧ / ١٩.

به تحقیق رسول خدا در تبلیغ خطا کرد، آن گاه که گفت: «آنها غرنوق‌ها بلند مرتبه هستند و همانا از آنها امید شفاعت می‌رود».

عبدالقاهر بغدادی در الفرق بین الفرق نیز همین موضوع را مطرح می‌کند و مورد تأکید قرار می‌دهد.^{۵۲} چنانکه پیش‌تر اشاره شد، این حدیث مبنای اعتقادی متکلمانی چون باقلانی، فخر رازی، ابوحامد غزالی و برخی از فرقه‌های اهل تسنن قرار گرفته است؛ اما با وجود اینکه عالمان بزرگ سنی و برخی از فرقه‌های آنان حتی خطا در تبلیغ و بلکه شرك و کفر را بر پیامبر جایز دانسته‌اند، ابن حزم اعتقاد به جواز گناه پیامبران را به یهود و نصارا نسبت می‌دهد!^{۵۳} همچنین در سطور گذشته اشاره شد که این احادیث به همراه احادیثی که افضلیت و برتری افرادی را بر پیامبر ممکن می‌داند، صغرائی است بر اثبات افضلیت حاکمان پس از پیامبر بر آن حضرت. بدین منظور، احادیثی نیز جعل شده است که ضمن نسبت خطا به رسول خدا صلی الله علیه وآله، بیانگر تذکر عمر به اشتباه پیامبر است! در روایتی آمده است:

عن نافع عن ابن عمر قال: لما تَوَيَّ عبد الله بن أبي جَاء ابنه عبد الله بن عبد الله إلى رسول الله صلى الله عليه وآله فسأله أن يعطيه قميصه يكفن فيه أباه فأعطاه ثم سأله أن يصلي عليه، فقام رسول الله صلى الله عليه وآله ليصلي عليه، فقام عمر فأخذ بثوب رسول الله صلى الله عليه وآله فقال: يا رسول الله، تصلي عليه وقد نهاك ربك أن تصلي عليه! فقال رسول الله: «إِنَّمَا خَيْرِي اللهُ فَقَالَ: (اسْتَغْفِرُ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً) ^{۵۴} وسأزیده علی السبعین». قال [عمر]: إِنَّهُ مُنَافِقٌ! قال: فَصَلَّى عَلَيْهِ رسول الله صلى الله عليه وآله، فَأَنْزَلَ اللهُ تَعَالَى: (وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ) ^{۵۵};

نافع از ابن عمر نقل می‌کند که گفت: وقتی عبدالله بن ابی بن سلول مُرد، پسرش عبدالله بن عبدالله نزد رسول خدا آمد و از ایشان درخواست کرد که پیراهن خود را جهت تکفین پدرش به او عطا کند. پیامبر پیراهن خویش را به وی عطا کرد. سپس از آن حضرت درخواست کرد که بر پدرش نماز بخواند. عمر برخاست و پیراهن رسول خدا را گرفت و گفت: ای رسول خدا، آیا تو بر او نماز می‌خوانی، در حالی که پروردگارت تو را از این کار نهی کرده است؟ رسول خدا فرمود: «خداوند مرا در این کار مخیر کرده و فرموده است: «بر آنان استغفار کنی یا

۵۲ . ر.ك: الفرق بين الفرق: ۲۱۰ - ۲۱۱.

۵۳ . الفصل في الملل والنحل: ۴ / ۲.

۵۴ . سوره توبه: آیه ۸۰ .

۵۵ . همان، آیه ۸۴ .

۵۶ . صحیح البخاری: ۵ / ۲۰۶؛ صحیح مسلم: ۷ / ۱۱۶ و ۸ / ۱۲۰؛ السنن الکبری (بیهقی): ۳ / ۴۰۲؛ عمدة القاری: ۱۸ / ۲۷۲؛ تفسیر الطبری: ۱۰ / ۲۶۰؛ تفسیر القرطبی: ۸ / ۲۱۸ - ۲۱۹؛ تفسیر ابن کثیر: ۲ / ۳۹۲ - ۳۹۳؛ تفسیر الجلالین: ۴۶۵ - ۴۶۶؛ الدر المنثور: ۳ / ۲۶۶؛ فتح القدیر: ۲ / ۳۹۰؛ تفسیر الألوسی: ۱۰ / ۱۵۳ - ۱۵۴؛ تاریخ الإسلام: ۲ / ۶۶۰؛ السیرة النبویة (ابن کثیر): ۴ /

نکنی [یکسان است]. اگر هفتاد مرتبه هم آموزش بطلبی خداوند آنها را هرگز نمی بخشد» و من بیش از هفتاد مرتبه [استغفار خواهم کرد]». عمر گفت: او منافق است.

[ابن عمر] گفت: رسول خدا بر او نماز خواند و خدای تعالی این آیه را نازل کرد: «و هرگز برای احدی از مردگان آنان نماز نخوان و بر سر قبرش نایست».

بر اساس این حدیث، رسول خدا صلی الله علیه وآله دچار اشتباه شده و بر خلاف امر خداوند بر يك منافق نماز گزارده است، در حالی که عمر حکم الهی را می دانسته و به پیامبر تذکر داده است! این موضوع - چنانکه گفتیم - برتری عمر نسبت به پیامبر را به دیگران القاء می کند.

علاوه بر مطلب فوق، این حدیث - العیاذ بالله - بیانگر بی بهره گی پیامبر از دانش ادبیات عرب و فهم معانی آیات قرآن است، تا آنجا که برخی شرح های صحیح بخاری همچون فتح الباری^{۵۷} و إرشاد الساری^{۵۸} به این امر اعتراض و استفاده تخییر از آیه مورد استناد پیامبر را نفی کرده اند. این موضوع نیز تلویحاً برتری عمر نسبت به پیامبر را القاء می کند؛ چرا که پیامبر به اشتباه از آیه، حکم به تخییر را برداشت کرد؛ اما عمر چنین برداشتی از آیه نداشته است!^{۵۹}

اما راویان مجامع حدیثی اهل تسنن در پایین آوردن مقام رسول خدا صلی الله علیه وآله پا را از این هم فراتر گذاشته و - العیاذ بالله - فهم و آگاهی ایشان را در امور عادی و عرفی نیز کمتر از مردم عادی معرفی کرده اند. موسی بن طلحه از پدرش طلحة بن عبیدالله نقل می کند که گفت:

مررت مع رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِقَوْمِ عَلِي رُوَسِ النَّخْلِ، فَقَالَ: «مَا يَصْنَعُ هَؤُلَاءِ؟» فَقَالُوا: يَلْقَحُونَهُ، يَجْعَلُونَ الذِّكْرَ فِي الْأُنْثَى فَيَتَلَقَّحُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «مَا أَظَنَّ يَغْنِي ذَلِكَ شَيْئاً». قَالَ: فَاخْبِرُوا بِذَلِكَ فَتَرَكُوهُ;

با رسول خدا از کنار قومی که بالای درختان خرما بودند می گذشتیم. حضرت پرسید: «این گروه چه می کنند؟» گفتند: مشغول تلقیح [درختان] هستند و [گرده درختان] نر را بر درختان ماده قرار می دهند. رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «گمان نمی کنم به این کار نیازی باشد». [طلحه] گفت: این خبر را به مردم رساندند و مردم کار تلقیح درختان را رها ساختند.

۵۷ . ر.ك: فتح الباري: ۸ / ۲۵۲.

۵۸ . ر.ك: إرشاد الساري: ۷ / ۱۵۵.

۵۹ . نکته دیگری که از این حدیث استفاده می شود، مقبول بودن تبرک به لباس رسول خدا صلی الله علیه وآله در بین مسلمانان معاصر با آن حضرت است. به عبارت دیگر، چنانچه اهل تسنن این حدیث را - که در صحیح مسلم و بخاری و دیگر منابع معتبر آنها آمده است - صحیح بدانند، باید بپذیرند که تبرک جستن به لباس پیامبر و استشفاء از ایشان در میان مسلمانان معاصر رسول خدا صلی الله علیه وآله امری معمول و مقبول بوده است؛ از همین رو وهابیان حق اعتراض به این امور را نخواهند داشت.

بر اساس این روایت، مردم با اعتماد به سخن پیامبر دست از تلقیح کشیدند و آن سال تمام محصولات از بین رفت و - به اصطلاح عرب - خرماهای مدینه «شیص» و غیرقابل استفاده شدند.

در ادامه روایت آمده است:

فأخبر رسول الله صلى الله عليه وآله بذلك فقال: «إن كان ينفعهم ذلك فليصنعوه، فإنّي إثمًا ظننت ظنًا، فلا تؤاخذوني بالظنّ»؛^{٦٠}

خبر از بین رفتن محصولات را به رسول خدا رساندند. پیامبر فرمود: «چنانچه تلقیح درختان به آنها نفع می بخشد، آن را انجام دهند. من بر اساس گمان سخن گفتم. مرا به خاطر [سخن گفتن بر اساس] ظن مؤاخذه نکنید!»

این حدیث از يك منظر اشتباه و خطا از سوی پیامبر را جایز می داند و علم ایشان را حتی در امور عرفی نیز نفی می کند؛ اما از منظری دیگر، بیانگر اعتقاد مسلمانان صدر اسلام به عصمت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است، تا آنجا که به گمان و ظن پیامبر نیز اعتماد و بر اساس آن عمل می کرده اند. پس حدیث فوق از يك نگاه نافی عصمت و از نگاهی دیگر مثبت عصمت است، با این وجود دروغ بودن این حدیث بسیار روشن است؛ چرا که شأن و منزلت رسول خدا صلی الله علیه وآله بسیار بالاتر و ساحت ایشان پاکیزه تر از این نسبت هاست که بر اساس ظن خود دستوری به ضرر مسلمانان صادر فرمایند و پس از تحمیل خسارات فراوان به مردم، از رأی خود منصرف شوند - از این نسبت های ناروا به خدا پناه می بریم - .

اما علی رغم بطلان آشکار این حدیث، عالمان اهل سنت آن را مبنای استنباط احکام قرار داده و بر مبنای آن قواعدی اصولی را پایه گذاری کرده اند. به عنوان مثال «نووی» ضمن شرح این حدیث، در حجیت یا عدم حجیت اجتهاد نبی و اجتهاد بر اساس ظن و گمان به بحث می پردازد^{٦١} و این از اعتماد وی به این حدیث مجعول حکایت دارد.

البته جعل حدیث جهت پایین آوردن شأن رسول خدا صلی الله علیه وآله به همین جا ختم نمی شود. در منابع حدیثی اهل تسنن، احادیثی از برخی صحابه مانند ابوهریره، عبدالله بن عمر، طلحه، عایشه، انس بن مالک و افرادی از این قبیل نقل شده که بر اساس آنها، پیامبر بی جهت مؤمنان را سب می کرده و مورد آزار قرار می داده است! البته همه این احادیث از سوی راویان آنها جعل نشده است و ممکن است برخی از احادیث در دوره های مختلف و از سوی دشمنان پیامبر جعل و به این افراد منتسب شده باشد، چنانکه شواهدی بر جعل این گونه احادیث در زمان معاویه وجود دارد.^{٦٢} هر چند دروغ گویی برخی

٦٠ . صحیح مسلم: ٧ / ٩٥ / ح ٦٢٧٥؛ مسند احمد: ١ / ١٦٢ / ح ١٣٩٥؛ سنن ابن ماجه: ٢ / ٨٢٥ / ح ٢٤٧٠؛ مسند ابی یعلی: ٢ /

١٢ / ح ٦٣٩؛ فتح الباری: ٤ / ٣٣٥؛ مسند ابی داود: ٣١؛ کنز العمال: ١١ / ٤٦٤ / ش ٣٢١٧٩؛ تفسیر الالوسی: ١٣ / ٧٢.

٦١ . ر.ك: شرح صحیح مسلم: ١٥ / ١١٦.

٦٢ . برای اطلاع بیشتر از این گونه روایات ر.ك: شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید): ج ٤.

از این صحابه مانند ابوهریره بر اهل تحقیق ثابت شده و سدّ عدالت صحابه در هم شکسته است، به طوری که تمام تلاش ها برای ترمیم آن بی نتیجه است.^{۶۳}

در ادامه، بحث را با طرح چند حدیث در این زمینه پی می گیریم.

در صحیح بخاری بابی است با عنوان «باب قول النبي من آذيته فاجعله له زكاة ورحمة»؛ باب گفتار پیامبر، در مورد اینکه [خدایا من] هر کس را اذیت کرده ام، آن را برای وی زکات و رحمتی قرار ده.

در این باب احادیثی با همین مضمون نقل شده است.

بخاری و مسلم از ابوهریره نقل می کنند:

سمع النبي - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - يَقُولُ: «اللَّهُمَّ فَأَيُّمَا مُؤْمِنٍ سَبَبْتَهُ فَاجْعَلْ ذَلِكَ لَهُ قَرَبَةً إِلَيْكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؛^{۶۴}

از پیامبر شنیدم که می گفت: «خداوندا، هر يك از مؤمنان را که سب کرده ام [این فعل را] موجب نزدیکی او به

خودت در روز قیامت قرار ده».

در روایت دیگری نیز از ابوهریره آمده است:

قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَخَذُ عِنْدَكَ عَهْدًا لَنْ تَخْلَفَنِيهِ، فَإِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ، فَأَيُّ الْمُؤْمِنِينَ آذَيْتَهُ أَوْ

شتمته أَوْ لَعَنْتَهُ أَوْ جَلَدْتَهُ فَاجْعَلْهَا لَهُ صَلَاةً وَزَكَاةً وَقَرَبَةً تَقَرَّبَهُ بِهَا إِلَيْكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؛^{۶۵}

پیامبر گفت: «خداوندا، من از تو عهدی می خواهم که از آن تخلف نخواهی کرد. به درستی که من بشر هستم؛

پس هر مؤمنی را که اذیت کرده ام و یا به وی ناسزا گفته ام و یا بی جهت تازیانه زده ام، این امور را برای

ایشان معادل زکات و نماز و مایه نزدیکی ایشان به خودت در روز قیامت قرار بده».

عایشه نیز در حدیثی به نقل از پیامبر می گوید:

اللَّهُمَّ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ فَلَا تَعَابِنِي بِشْتِمِ رَجُلٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ؛^{۶۶}

خداوندا، همانا من بشر هستم، پس مرا به واسطه ناسزاگویی به مردی از مسلمانان عقاب نکن.

این حجر عسقلانی این دسته از احادیث را مطرح و به آنها اشکال می کند. وی می نویسد:

۶۳ . ما در کتابی مستقل با نام «عدالت صحابه، بررسی و نقد»، به بررسی و نقد عدالت صحابه پرداخته ایم.

۶۴ . صحیح البخاری: ۷ / ۱۵۷؛ صحیح مسلم: ۸ / ۲۶؛ السنن الکبری (بیهقی): ۷ / ۶۱؛ عمدت القاری: ۲۲ / ۳۱۰؛ صحیح ابن حبان: ۴۴۶ / ۱۴.

۶۵ . مسند أحمد: ۲ / ۴۴۹؛ صحیح مسلم: ۸ / ۲۵؛ السنن الکبری (بیهقی): ۷ / ۶۱؛ المصنّف (ابن ابی شیبّه): ۱۱ / ۱۹۰ / ش ۲۰۲۹۴؛ صحیح ابن حبان: ۱۴ / ۴۴۷؛ المعجم الأوسط: ۸ / ۳۳۰؛ الجامع الصغیر: ۱ / ۲۳۵ / ش ۱۵۵۷؛ کنز العمال: ۳ / ۶۰۹ /

ش ۸۱۵۰؛ تفسیر البغوي: ۲ / ۳۴۶؛ تاریخ مدینه دمشق: ۴ / ۹۰.

۶۶ . مسند أحمد: ۶ / ۱۶۰؛ مسند ابی یعلی: ۸ / ۷۸ / ح ۴۶۰۶؛ الأدب المفرد: ۱ / ۱۳۴ / ح ۶۲۵، با اندکی اختلاف در دو منبع اخیر.

أخرجه من حديث أنس وفيه تقييد المدعو عليه بأن يكون ليس لذلك بأهل ولفظه «إنما أنا بشر أرضي كما يرضى
البشر وأغضب كما يغضب البشر فأما أ حد دعوت عليه من أمتي بدعوة ليس لها بأهل أن يجعلها له طهوراً
وزكاة وقربة بها منه يوم القيامة»؛

مسلم پس از نقل این حدیث از انس، قید استحقاق نداشتن افراد مورد نفرین را از متن «خداوندا، من بشر
هستم و چنانکه بشر گاه راضی و گاهی خشمگین می شود، من نیز گاه رضایتمند و گاه خشمگین می شوم؛ پس
هر گاه به یکی از افراد اتم نفرین کردم و او استحقاق آن را نداشت، نفرین مرا برای وی مایه پاکي و به منزله
زکات و وسیله تقرب به خودت در روز قیامت قرار بده» استفاده نموده است.

وی در ادامه به اشکالی قابل توجه اشاره کرده و می نویسد:

إن قيل: كيف يدعو صلى الله عليه وآله بدعوة علي من ليس لها بأهل؛^{٦٧}

اگر گفته شود که چطور [ممکن است پیامبر] به کسی نفرین کند که استحقاق آن را ندارد.

این اشکال با حدیث زیر بیشتر شکل گرفته و واضح تر می شود. ابن حجر به روایتی در این باره اشاره کرده و

می نویسد:

وقد أخرج أبو داود عن أبي الدرداء بسند جيد رفعه: «إنَّ العبد إذا لعن شيئاً صعَّدت اللعنة إلى السماء فتغلق
أبواب السماء دونها ثمَّ تهبط إلى الأرض، فتأخذ مينة ويسرة فإن لم تجد مساعاً رجعت إلى الذي لعن، فإن كان
أهلاً وإلاً رجعت إلى قائلهم»^{٦٨}؛

ابوداود از ابودرداء نقل می کند: «وقتی بنده ای چیزی را لعن کند، لعن وی به سوی آسمان رود. آن گاه
درب های آسمان بسته می شود، سپس لعن به زمین فرود می آید و درب های زمین نیز بر آن بسته می شود
[یعنی لعن معلق می ماند]. آن گاه جانب راست و چپ را پیش می گیرد و هنگامی که محلی نیافت، [در این
هنگام] اگر کسی که مورد لعن قرار گرفته استحقاق آن را داشت، لعن به وی باز می گردد و در غیر این
صورت به گوینده آن بازگشت می کند».

از مجموع احادیث اهل سنت که درباره لعن وارد شده، استفاده می شود که چون پیامبر - العیاذ بالله - افرادی را که

مستحق آن نبوده است لعن می کرد، پس این لعن ها باید به خود پیامبر بازگردد!

٦٧. فتح الباری: ١١ / ١٤٧.

٦٨. همان: ١٠ / ٣٨٩. همچنین ر.ك: سنن أبي داود: ٢ / ٤٥٧؛ ح ٤٩٠٥؛ الأذکار النووية: ٣٥٢ / ح ١٠٦٨؛ رياض الصالحين:

٦١٥ / ح ١٥٥٦؛ الجامع الصغير: ١ / ٣١٦؛ ح ٢٠٦٩؛ كنز العمال: ٣ / ٦١٤؛ ح ٨١٧٠ و ٦١٧ / ح ٨١٩٣.

این حجر ضمن طرح این سؤال، برای حل مشکل تلاش بسیاری کرده؛ اما تلاش وی نافرجام مانده است. البته این همه کوشش فقط به خاطر آن است که وی به جهت تعصب باطل نخواستہ احادیثی را که در کتب معتبر اهل تسنن آمده رد کند، در صورتی که دروغ بودن آنها بسیار روشن و واضح است.

این موضوع و نظایر آن بیانگر این حقیقت تلخ است که نزد اهل سنت حفظ اعتبار کتب عالمان سنی بر حفظ مقام پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله رجحان دارد و مقام رسول خدا صلی الله علیه وآله پایین تر از يك فرد عادی و بلکه پایین تر از يك شخص فاسق است؛ تا آنجا که حجاج بن یوسف ثقفی به خود جرأت داده و به پیامبر و زائران قبرش جسارت کرده و بگوید:

تَبَّأْ لَهُمْ! إِنَّمَا يَطُوفُونَ بِأَعْوَادٍ وَرَمَّةٍ بَالِيَةٍ! هَلَّا طَافُوا بِقَصْرِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَبْدِ الْمَلِكِ؟ أَلَا يَعْلَمُونَ أَنَّ خَلِيفَةَ الْمَرْءِ خَيْرٌ مِنْ رَسُولِهِ؟^{۶۹}

بریده باد [ریشه مردمانی که به زیارت رسول خدا می روند و در آنجا] به دور مشتی استخوان پوسیده طواف می کنند! بهتر است که بر قصر امیرالمؤمنین عبدالملک طواف کنند. آیا نمی دانند که خلیفه يك فرد مسلمان بهتر از رسول وی است؟!

خالد بن عبدالله قسری که تردیدی در ناصبی بودن وی وجود ندارد^{۷۰} نیز درباره هشام بن عبدالملک می گوید:

فَأَنْتَ خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَخَلْقِهِ، وَمُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْهِمْ، فَأَنْتَ أَكْرَمُ عَلَى اللَّهِ مِنْهُ؛^{۷۱}

تو خلیفه خدا در زمین و میان مخلوقات هستی و محمد فرستاده خدا به سوی مردم بود؛ پس تو گرامی تر از محمد در نزد پروردگار هستی!

در مقابل نظریه اهل سنت پیرامون عصمت پیامبران، شیعه معتقد است که تمامی پیامبران خدا پیش از نبوت و پس از آن، معصوم و از هر گناه کوچک و بزرگی مصونند؛ چرا که عصمت یکی از شرایط لازم برای هدایت گری خلق است؛ از این رو پیامبران باید معصوم باشند تا هدایت - که هدف اصلی ارسال رسل از سوی خداوند است - حاصل شود. به حکم عقل اگر پیامبر معصوم نباشد، تناقض لازم می آید که در مباحث آینده به دیدگاه شیعه در این باره خواهیم پرداخت.

۶۹. سنن أبي داود: ۲ / ۴۰۰ / ش ۴۶۴۲ و ۴۶۴۳؛ شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید): ۱۵ / ۲۴۲؛ العقد الفرید: ۲ / ۲۲۱؛ الکامل فی اللغة والأدب: ۱ / ۵۸؛ إمتاع الأسماع: ۱۲ / ۲۵۹.

۷۰. برای ناصبی بودن وی، ابن جریران را که ابن ابی الحدید به نقل از میرد نقل می کند کافی است. ابن ابی الحدید می نویسد: «أن خالد بن عبدالله القسري لما كان أمير العراق في خلافة هشام، كان يلعن علياً على المنبر، فيقول: اللهم العن علي بن أبي طالب بن عبدالمطلب بن هاشم، صهر رسول الله على ابنته، وأبالحسن والحسين! ثم يقبل على الناس، فيقول: هل كُنَيْت؟!»؛ شرح نهج البلاغة: ۴ / ۵۷.

۷۱. الأخبار الطوال: ۳۴۶.

در این میان، جایگاه کتاب بخاری - علی رغم وجود چنین احادیثی - در نزد جمهور اهل سنت به قدری بالاست که می گویند: صحیح ترین کتاب پس از قرآن مجید است و بخاری برای نوشتن هر حدیث، ابتدا غسل می کرده و دو رکعت نماز می خوانده است!^{۷۲} که برای اطلاع بیشتر از فضایل این کتاب! می توان به مقدمه فتح الباری مراجعه نمود.

تا به اینجا، برخی از احادیث باطل و دروغینی را که در صحاح اهل سنت درباره شخصیت پیامبر اکرم و انبیاء گذشته علی نبینا وآله وعلیهم السلام مطرح بود ذکر کردیم. البته در صحیح بخاری و مسلم و دیگر صحاح آنها احادیث کذب و نادرست دیگری نیز وجود دارد که حیا مانع از نقل آنها می شود.^{۷۳}

تذکر

به نظر می رسد جعل این گونه احادیث و برگزیدن چنین گفتار باطلی درباره پیامبران الآهی، به جهت آن است که شیخین و سایر بزرگان صحابه که مقتدایان اهل سنت اند، نه فقط معصوم نبودند؛ بلکه سالیان درازی از عمر خود را در شرك گذرانده اند.

۷۲. ر.ک: مقدمه فتح الباری: ۵ و ۴۹۰.

۷۳. در این کتابها روایاتی از عایشه پیرامون ارتباط جنسی او با پیامبر صلی الله علیه وآله نقل شده است که بازگو نمودن این مطالب در میان مردم شرم آور است، چه رسد به اینکه در کتابی قرن به قرن بچرخد و در اختیار عموم مردم قرار گیرد!

لزوم عصمت از دیدگاه شیعه

لزوم عصمت از دیدگاه شیعه

دیدگاه متکلمان و اندیشمندان شیعه

دیدگاه برخی فرق را درباره عصمت به قدر ضرورت بیان کردیم و اکنون به بررسی دیدگاه شیعه می پردازیم. از نظر شیعه، حجت خدا اعم از پیامبر و امام باید معصوم باشد. همچنین معصوم علاوه بر عصمت از گناه و معصیت، از خطا و اشتباه و سهو و نسیان نیز باید معصوم باشد. از دیگر نظرات عمده عالمان شیعه پیرامون عصمت معصومان این است که وی در تمام طول عمر باید از هرگونه عمل و رفتار منافی با عصمت معصوم باشد و این عصمت اختصاص به دوران بعثت پیامبر و یا امامت امام ندارد. همچنین شیعه قائل است که عصمت اعطایی است نه اکتسابی. و در آخر اینکه عصمتی که از سوی خدای تعالی به معصومان عطا می شود، با اختیار آنان منافات ندارد و به عبارت دیگر، اعطاء عصمت منجر به جبر نمی شود. حال به بررسی هر يك از این انظار خواهیم پرداخت. سید مرتضی رحمة الله علیه حجیت اجماع را به بازگشت آن به قول امام علیه السلام مستند می کند و در این باره می نویسد:

إِنَّمَا قُلْنَا: إِنَّ إجماعهم حجة، لأنَّ في إجماع الإمامية قول الإمام الذي دلَّت العقول على أنَّ كلَّ زمان لا يخلو منه، وأَنَّهُ معصوم لا يجوز عليه الخطأ في قول ولا فعل، فمن هذا الوجه كان إجماعهم حجةً ودليلاً قاطعاً؛^{٧٤} اینکه ما قائل هستیم که اجماع علماء شیعه حجت است، برای این است که در اجماع امامیه قول امام وجود دارد. امامی که أدله عقلی دلالت می کنند بر اینکه [زمین] هیچ گاه از او خالی نیست، او معصوم است و خطا در گفتار و کردار او ممکن نیست. از همین جهت است که اجماع عالمان شیعه حجت است و حضور معصوم دلیل قاطعی بر اعتبار اجماع.

شیخ طوسی رحمة الله علیه نیز درباره عصمت رسول خدا صلی الله علیه وآله می نویسد:

ذلك ممَّا تمنع منه الأدلة القاطعة في أَنَّهُ لا يجوز عليه السهو والغلط؛^{٧٥}

٧٤. الانتصار: ٨١. همچنین ر.ك: فقه القرآن (قطب الدين راوندی): ٢ / ٩٣.

٧٥. الإستهصار: ١ / ٣٧١، ذیل حدیث ١٤١١.

سهو و اشتباه از اموری است که با دلائل قطعی و یقینی از پیامبر ممتنع است.

خواجه نصیرالدین طوسی رحمة الله عليه علاوه بر یادآوری کمال فهم، هوشمندی و مبرا بودن حجت های الهی از اموری

همچون خطا، سهو و نسیان می افزاید:

كَلَّمَا يَنْقَرُ عَنْهُ مِنْ دَنَاءَةِ الْآبَاءِ وَعَهْرِ الْأَمْهَاتِ وَالْفِظَاظَةِ وَالْغَلْظَةِ وَالْأَبْنَةِ وَشِبْهَهَا وَالْأَكْلَ عَلَى الطَّرِيقِ وَشِبْهَهُ;^{۷۶}

[پیامبر و امام باید] از آن چه که نفرت آور است [منزه باشد]، به مانند پستی و فرومایگی در نَسَب پدری و

مادری، بد اخلاقی، تندخویی، امراض [روحی و جسمی]، ابتلاء به ابنه و مانند آن، و از غذا خوردن در مسیر راه

و مواردی از این قبیل [پرهیز کند].

علامه حلی رحمه الله نیز در توصیف معصوم می نویسد:

إِنَّهُ لَا يَجُوزُ أَنْ يَقَعَ مِنْهُ الصَّغَائِرُ وَلَا الْكِبَائِرُ، لَا عَمْدًا وَلَا سَهْوًا وَلَا غَلْطًا فِي التَّأْوِيلِ، وَيَجِبُ أَنْ يَكُونَ مَنْزَهًا عَنِ

ذَلِكَ مِنْ أَوَّلِ عَمْرِهِ إِلَى آخِرِهِ;^{۷۷}

سر زدن گناهان بزرگ و کوچک از معصوم جایز نیست، خواه عمدی باشد و خواه سهوی. همچنین در بیان

تأویل، معصوم نباید مرتکب غلط و اشتباه شود و در کارنامه زندگی معصوم، از ابتدای عمر تا آخر باید از این

امور منزّه و

پاک باشد.

فاضل مقداد^{۷۸} رحمة الله عليه در شرح عبارت علامه حلی می گوید:

أَصْحَابِنَا حَكَمُوا بِعَصْمَتِهِمْ مُطْلَقًا، قَبْلَ النَّبُوَّةِ وَبَعْدَهَا;^{۷۹}

علماء شیعه به عصمت امامان به طور مطلق، چه قبل و چه پس از نبوت حکم کرده اند.

از نظر ایشان، پیامبران در حوزه هایی همچون: عقاید، افعال، تبلیغ دین و امور عرفی عصمت دارند. بر این اساس، برخی

از عالمان شیعه معتقدند که معصوم در موضوعات و مصادیق نیز دچار اشتباه نمی شود.

شهید ثانی رحمة الله عليه در این باره می نویسد:

وَأَمَّا عِلْمُ الْحَدِيثِ: فَهُوَ أَجَلُ الْعُلُومِ قَدْرًا وَأَعْلَاهَا رَتْبَةً وَأَعْظَمُهَا مَثُوبَةً بَعْدَ الْقُرْآنِ، وَهُوَ مَا أُضِيفَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى

اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَوْ إِلَى الْأُمَّةِ الْمُعْصُومِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامَ، قَوْلًا أَوْ فِعْلًا أَوْ تَقْرِيرًا أَوْ صِفَةً، حَتَّى الْحَرَكَاتِ وَالسَّكَنَاتِ

وَالْيَقِظَةِ وَالنُّومِ;^{۸۰}

۷۶. کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد: ۴۷۲.

۷۷. إرشاد الطالبین إلى نهج المسترشدين: ۳۰۳.

۷۸. فاضل مقداد دانشمندی فقیه، اصولی و متکلم بوده است. ایشان کتابهایی در اعتقادات تألیف کرده است که هر چند در محافل و حوزه های علمی شهرت چندانی ندارند؛ ولی در زمره کتابهای بسیار مهم و ارزشمند محسوب می شود.

۷۹. إرشاد الطالبین إلى نهج المسترشدين: ۳۰۴.

علم حدیث پس از قرآن در بالاترین جایگاه ارزش، منزلت و ثواب قرار دارد. آن علم برگرفته از پیامبر و امامانی است که در گفتار، کردار و تقریر و یا صفتی از صفات همچون حرکات، سکنات و خواب و بیداری^{۸۱} معصوم هستند.

مرحوم مجلسی به نقل از کتاب «عقائد شیخ صدوق» می نویسد:

«عقیده ما درباره پیامبران، فرستادگان، پیشوایان و ملائکه این است که اینان از هر پلیدی، پاکند و مرتکب گناهان کوچک و بزرگ نمی شوند».

در ادامه، با استدلال به آیه (لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ)^{۸۲} چنین نقل می کند: «کسانی که عصمت اینان را انکار می کنند، نشان گر بی معرفتی آنان است».^{۸۳}

علامه مجلسی تصریح می کند که این تعریفی که شیخ صدوق از عصمت به دست داده است، مورد اتفاق تمامی علماء شیعه و از ضروریات مذهب امامیه است. ایشان می نویسند:

وبعدها قول أئمتنا سلام الله عليهم بذلك المعلوم لنا قطعاً بإجماع أصحابنا رضوان الله عليهم، مع تأييده بالنصوص

المنتظرة حتى صار ذلك من قبيل الضروريات في مذهب الإمامية. وقد استدل عليه أصحابنا بالدلائل العقلية؛^{۸۴}

عصمت به این معنا در شأن اهل بیت علیهم السلام، به دلیل اجماع و روایات بسیار ثابت شده است، به طوری که این اعتقاد در زمره ضروریات مذهب امامیه به شمار می رود. علماء شیعه برای اثبات عصمت، به دلیل های عقلی نیز استدلال می کنند.

شیخ حرّ عاملی رحمه الله نیز تأکید می کند که اعتقاد شیعه درباره عصمت با ادله نقلی و عقلی اثبات شده است. ایشان پس از نقل حدیثی که بیانگر سرزدن سهو از رسول خدا صلی الله علیه وآله است، آن را حمل بر تقیّه کرده است. وی در علت حمل این روایت بر تقیّه می نویسد:

لكثرة الأدلة العقلية والنقلية على استحالة السهو عليه مطلقاً؛^{۸۵}

به خاطر دلیل های عقلی و نقلی بسیار بر اینکه ارتکاب سهو در هر شرایطی [از معصوم] محال است.

وی در کتاب التنبیه بالمعلوم نیز می نویسد:

۸۰. منية المرید: ۳۶۹ - ۳۷۰.

۸۱. به زودی خواهیم گفت که «النبي والإمام تنام عينه ولا ينم قلبه»؛ چشم ظاهری معصوم می خوابد، ولی قلب او بیدار است؛ نه فقط در احکام و اجتناب از گناهان و انجام اطاعت الاهی، بلکه در خواب و هنگام سکوت؛ چرا که وی باید اسوه و الگویی الاهی باشد.

۸۲. سوره تحریم، آیه ۶.

۸۳. رك: بحار الأنوار: ۱۱ / ۷۲؛ الإعتقادات في دين الإمامية: ۹۶.

۸۴. بحار الأنوار: ۱۱ / ۹۱.

۸۵. وسائل الشيعة: ۸ / ۱۹۹.

وَقَدْ صَرَّحَ عُلَمَائُنَا فِي كِتَابِ الْأُصُولِ بِمَا يَقْتَضِي نَفْيَ السُّهُوِّ. أَمَّا فِي كِتَابِ أُصُولِ الدِّينِ فَمَقَامُ إِثْبَاتِ الْعِصْمَةِ وَنَفْيِ الْخَطَأِ عَنِ النَّبِيِّ وَالْإِمَامِ بِقَوْلِ مُطْلَقِ قَبْلِ النَّبُوَّةِ وَالْإِمَامَةِ وَبَعْدَهُمَا، أَعْمَمَ مَنْ أَنْ يَكُونَ فِي الْعِبَادَةِ أَوْ غَيْرَهَا؛^{٨٦}

علماء و فقهاء شیعه، در کتبی که اصول اعتقادات نوشته اند، به این مطلب تصریح می کنند که سهو در عبادات و غیر آن به هر کیفیتی مردود است. اما در کتب اصول دین و در بحث اثبات عصمت و نفی خطا از نبی و امام علیهم السلام، این عصمت را قبل از نبوت و امامت و پس از آن پذیرفته اند؛ چه این عصمت در عبادت باشد و چه غیر آن.

لازم به توضیح است که این صفات به پیشوایان شیعیان اختصاص ندارد؛ بلکه انبیاء گذشته و ملائکه نیز این گونه اند. اگر کسی این کلمات را درباره ائمه علیهم السلام غلو و زیاده گویی بیندارد، پس در مورد انبیاء و ملائکه نیز باید همین پندار را داشته باشد، در حالی که هرگز چنین نیست.

موافقت جمعی از عامه با امامیه

اعتقاد به عصمت اختصاص به مکتب تشیع ندارد، بلکه عده ای از بزرگان اهل سنت اعتقاد ما را پذیرفته اند؛^{٨٧} هر چند قول این افراد خلاف مشهور اهل سنت است.^{٨٨}

عینی حنفی در عمدة القاری در اعتقادش پیرامون عصمت انبیاء می نویسد:

مذهبي أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ مَعْصُومُونَ مِنَ الْكِبَائِرِ وَالصَّغَائِرِ، قَبْلَ النَّبُوَّةِ وَبَعْدَهَا؛^{٨٩}

اعتقاد من پیرامون انبیاء این است که آنان از گناهان کبیره و صغیره معصوم اند، چه قبل از نبوت و چه پس از آن.

در همین راستا، صاحب مرقاة المفاتیح نیز به نقل از ابن حجر می نویسد:

فَإِنَّ الْأَصْحَحَ الْمُخْتَارَ عِنْدَ الْمُحَقِّقِينَ أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ - صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِمْ - مَعْصُومُونَ قَبْلَ النَّبُوَّةِ وَبَعْدَهَا مِنْ كِبَائِرِ الذُّنُوبِ وَصَغَائِرِ عَمْدِهَا وَسُهُوِّهَا؛^{٩٠}

٨٦ . التَّنْبِيْهِ بِالْمَعْلُومِ مِنَ الْبِرْهَانِ عَلَى تَنْزِيهِ الْمَعْصُومِ عَنِ السُّهُوِّ وَالنَّسْيَانِ: ١٣ - ١٤ .

٨٧ . برای نمونه ر.ك: شرح معانی الآثار: ٤ / ٢٨٩ .

٨٨ . البته باید توجه داشت که ما در موضوعات اعتقادی توحید، عدل، نبوت، امامت و معاد به روایت و کلام علماء عامه اصلا ولو مختصر نیازی نداریم و اینکه گاهی به کلمات آنان اشاره می کنیم، به خاطر دفع شبهات و اثبات حقایق مکتب اهل بیت علیهم السلام است.

٨٩ . عمدة القاري: ١٨ / ٩ .

٩٠ . مرقاة المفاتیح شرح مشکاة المصابیح: ٥ / ١٧٢٠ / شرح حدیث ٢٤٨٢ .

همانا قول صحیح تری که توسط محققان و اندیشمندان انتخاب شده، این است که انبیاء - صلوات الله علیهم - قبل از نبوت و پس از آن از گناهان کبیره و گناهان صغیره، چه عمدی و چه سهوی معصوم اند.

زرقانی، یکی از علماء بزرگ فرقه مالکی، در شرح خود بر کتاب موطأ مالک می نویسد:

إنه معصوم من الذنوب بعد النبوة وقبلها وكبيرها وصغيرها وعمدها وسهوها على الأصح، في ظاهره وباطنه،

سرّه وجهه، جدّه ومزحه ورضاه وغبه. كيف؟ وقد أجمع الصحب على اتباعه والتأسي به في كل ما يفعله؛^{۹۱}

بر اساس قول صحیح، پیامبر صلی الله علیه وآله پس از نبوت و پیش از آن، از گناهان کبیر و صغیر، عمدآ و یا

سهوآ، در ظاهر و باطن، خفا و آشکار، در حالت جدی و شوخی و خشنودی و غضب... معصوم است. چگونه

[ممکن است او معصوم نباشد]، در حالی که همه صحابه بر تبعیت از او و تأسی به او در تمام افعالش

اجماع دارند؟

نکاتی که از کلام زرقانی استفاده می شود را می توان در موارد ذیل خلاصه نمود:

الف . تعبیر «على الأصح» نشان گر آن است که بعضی از علماء اهل سنت معتقد به این گفته نیستند;

ب . معصوم حتی در فکر و ذهن خود به فکر خلاف و انحراف نمی افتد;

ج . صحابه رسول الله صلی الله علیه وآله بر وجوب تبعیت و تأسی به ایشان به نحو اطلاق اجماع دارند و این اجماع دلیلی

قطعی بر عصمت آن حضرت است؛ زیرا اگر کم ترین احتمال اشتباه و سهو در قول یا فعل رسول الله صلی الله علیه وآله

می دادند، ایشان را به صورت مطلق قدوه و اسوه خود برمی گزیدند.

وی در ادامه، به نقل کلام حافظ سبکی پرداخته، می گوید:

اجتمعت الأمة على عصمة الأنبياء فيما يتعلق بالتبليغ وغيره من الكبائر والصغائر والخسة والمداومة على

الصغائر، وفي صغائر لا تحط من رتبتهم خلاف. ذهب المعتزلة وكثير من غيرهم إلى جوازها. والمختار المنع، لأننا

أمرنا بالإقتداء بهم فيما يصدر عنهم، فكيف يقع منهم ما لا ينبغي؛^{۹۲}

امت اسلامی بر پائی انبیاء از گناهان بزرگ و کوچک و پستی ها و در امور تبلیغی و غیر تبلیغی اجماع دارند؛ اما

در ارتکاب گناهان کوچکی که موجب وهن و سبکی پیامبر نشود اختلاف نظر وجود دارد. معتزله و بسیاری از

اشاعره معتقد به جواز ارتکاب آن گناهان هستند و قوی که ما انتخاب کردیم ممنوعیت چنین گناهایی است؛

چرا که ما مأمور به تبعیت از آنها در هر عملی که انجام می دهند هستیم، و چطور اعمال ناشایست از آنها سر

بزند، در حالی که از سویی ارتکاب آن اعمال جایز نیست و از سوی دیگر، ما نیز مأمور به اقتدا باشیم؟

۹۱ . شرح الزرقانی على المواهب اللدنية: ۷ / ۳۲۷ .

۹۲ . همان: ۷ / ۳۲۸ .

پس حافظ سبکی نیز بر خلاف جمهور اهل سنت، پیامبران را معصوم می داند و معتقد است که اگر انجام گناهان کوچک برای پیامبر جایز باشد، باید ادله اقتدا و تبعیت از ایشان تخصیص بخورد و حال آنکه هیچ دلیلی بر چنین تخصیصی وجود ندارد.

بر اساس آنچه گذشت، عصمت پیامبران از سه جهت عمومیت و اطلاق دارد:

۱. حجت خدا از ابتداء تا انتهای عمر معصوم است;

۲. عصمت به گناه و معصیت اختصاص ندارد؛ بلکه خطا و سهو و نسیان را هم در برمی گیرد;

۳. عصمت، امور عرفی و اجتماعی را نیز شامل می شود و به عقائد، تبلیغ احکام شریعت و انجام واجبات و محرمات

اختصاص ندارد.

در انتهای این بحث این پرسش مطرح می شود که آیا عصمت دارای مراتب است یا خیر؟ به سخن دیگر، آیا عصمت

حقیقت تشکیکی است یا نه؟

بنابر نظر بزرگان در اینکه حقیقت عصمت لطف الاهی است و معصوم به لطف خداوند متعال حالتی دارد که با وجود

آن، داعی بر فعل حرام و ترك واجب ندارد و از او خطا، سهو و نسیان سر نمی زند؛ نمی توانیم تشکیکیّت عصمت را درک کنیم و

برای آن مراتب قائل بشویم؛ زیرا که امر دائر است بین عصمت و عدم عصمت و شخص یا معصوم است یا خیر؟ و دیگر اینکه

گفته شود این شخص از او معصوم تر است و یا عصمت او از این کمتر است معنا نخواهد داشت.

بر کسی پوشیده نیست که نسبت بین نبوت و امامت و بین عصمت، عموم مطلق است که هر پیامبر و امامی معصوم

است؛ اما هر معصومی امام و پیامبر نیست. ما می گوئیم: نمی شود کسی از جانب خدا برای رهبری امت منصوب و حجت و

واجب الاطاعه و الاتباع علی الاطلاق باشد؛ اما معصوم نباشد. این محال است، اما حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها ولایت

کبرا دارند و امام نمی باشند.

بعضی قائلند که جناب سلمان معصوم است؛ ولی نه در حدّ عصمت ائمه علیهم السلام. قائلان به این قول باید قبلا مشکک

بودن عصمت را نیز ثابت کنند، و بعید نیست که مرادشان مرتبه بالایی از عدالت باشد که تالی تلو عصمت است، همچنان که

در ایمان، جناب سلمان نسبت به صحابه دیگر در اعلا مراتب ایمان می باشد که در این صورت بحث لفظی خواهد شد.

ادله عصمت أنبياء

دليل عقلي

دليل نقلي (قرآن)

إجماع

دلیل یکم: دلیل عقل

۱. تأمین غرض

واضح است که نصب پیامبر و جانشین او عبث نیست؛ بلکه خداوند متعال از این کار هدف و غرض مهمی دارد. این غرض تنها با عصمت حجت های خدا تأمین می شود و اگر نبی و امام معصوم نباشند، هدف حاصل نمی شود و این از باری تعالی محال است. پس نبی یا امام باید معصوم باشد.

خواجه نصیرالدین طوسی در تجرید، در این باره می نویسد:

ويجب في النبي العصمة، ليحصل الوثوق فيحصل الغرض؛^{۹۳}

عصمت در نبی واجب است تا اینکه اطمینان [مردم به او] حاصل شود و در نتیجه، غرض از [فرستاده شدن] او حاصل گردد.

در توضیح کلام محقق طوسی به چند نکته اشاره می کنیم:

نکته یکم: خداوند سبحان با بندگانش به صورت مستقیم ارتباط برقرار نمی کند، پس باید میان خالق و مخلوق واسطه ای باشد تا این ارتباط را برقرار شود. واسطه میان خدا و انسانها می تواند از جنس ملك باشد؛ زیرا علاوه بر نیاز به اُنس انسانها به آنان، الگویی عملی برای انسانها باید باشند تا بتوانند در عمل از آنان الگو برداری کنند. از این رو اگر خدای تعالی مَلَك و فرشتگان را نیز برای هدایت انسانها می فرستاد، باید به شکل همانان قرار می داد، همان طور که در این باره می فرماید:

وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ؛^{۹۴}

اگر او را فرشته ای قرار می دادیم، به یقین او را به صورت انسانی در آورده و امر را بر آنان مشتبه می کردیم، همان گونه که آنان کار را برای دیگران مشتبه می ساختند.

نکته دوم: واسطه میان خدا و خلق باید از سوی خدای متعال تعیین و نصب گردد و هیچ کس در این کار شایستگی دخالت ندارد که در سطور گذشته به آن پرداختیم.

نکته سوم: خداوند متعال پس از پیامبر، امامی را نصب کرده است؛ از همین رو هیچ کوتاهی از جانب پروردگار صورت نگرفته و رابط میان خلق و خالق موجود است.

نکته چهارم: خداوند از نصب امام هدف و غرضی دارد و خواهان تحقق آن است.

۹۳. کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد: ۴۷۱.

۹۴. سوره انعام، آیه ۹.

نکته پنجم: تأمین غرض و رسیدن به هدف از نصب امام پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله، متوقف است بر اطمینان مردم به آن امام الهی و اگر مردم به امام اعتماد نکرده و او را قبول نداشته باشند، غرض الهی محقق نمی شود. به عبارت دیگر، چنانچه مردم احتمال دهند که ممکن است امام مرتکب دروغ، خطا و اشتباه شود، بی گمان در رفتار و گفتار او شک و شبهه به وجود می آید و غرض الهی از نصب امام حاصل نمی گردد.

در مقابل اگر مردم به رفتار و گفتار امام اطمینان داشته باشند، همین اعتماد موجب می شود به سخنان و فرامین او گوش فرا دهند و او را به عنوان رابط میان خدا و خلق بپذیرند. پس برای تحصیل غرض الهی، پیامبر و امام علیهم السلام باید معصوم باشد.

۲. اعتبار سنت در گرو عصمت

مرحوم شهید ثانی می نویسد:

وَأَمَّا عِلْمُ الْحَدِيثِ فَهُوَ أَجَلُ الْعُلُومِ قَدْرًا وَأَعْلَاهَا رَتْبَةً وَأَعْظَمُهَا مَثُوبَةً... وَهُوَ مَا أُضِيفَ إِلَى النَّبِيِّ وَإِلَى الْأُمَّةِ الْمُعْصُومِينَ قَوْلًا أَوْ فِعْلًا أَوْ تَقْرِيرًا أَوْ صِفَةً حَتَّى الْحَرَكَاتِ وَالسَّكَنَاتِ وَالْيَقِظَةَ وَالنُّومَ;^{۹۵}

علم حدیث پس از قرآن، بالاترین علوم از نظر قدر و منزلت، برترین علوم از نظر رتبه و جایگاه، و عظیم ترین علوم از نظر اجر و پاداش است... آن علم برگرفته از پیامبر و امامانی است که در گفتار، کردار، تقریر و یا صفتی از صفات همچون حرکات، سکنات، خواب و بیداری معصوم هستند.

در بیان این سخن شهید ثانی باید گفت: دین مقدس اسلام بر سه محور اساسی استوار است:

یکم: اعتقادات;

دوم: احکام;

سوم: اخلاق. کسی که دارای چنین محورهایی شود فقیه است.^{۹۶}

هر سه محور از قرآن و سنت اخذ می گردد. قرآن کلام خدا و مورد قبول تمامی مسلمانان است و سنت مجموعه عقائد، احکام و آدابی است که از رفتار، گفتار و تقریر پیامبر و جانشینان او علیهم السلام سرچشمه می گیرد. پس پیامبر اکرم و امام باید در قول، فعل و تقریر معصوم باشند تا بتوان سنت را منبع معتبر و مورد اعتمادی برای اخذ دین برشمرد. باید توجه داشت

۹۵. منیة المرید: ۳۶۹ - ۳۷۰.

۹۶. فقیه واقعی کسی است که در هر سه حوزه به درک عمیقی رسیده باشد. البته در اصطلاح حوزوی «فقه» تنها در حوزه احکام به کار می رود؛ حال آنکه احکام يك سوم اسلام است و فقیه در اصطلاح قرآن کسی است که درک عمیقی از تمام آموزه های دین دارد؛ چرا که براساس آیه شریف (فَلَوْ لَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ) (سوره توبه، آیه ۱۲۲) تفقه در دین؛ یعنی رسیدن به درک عمیق در هر سه حوزه عقاید بر اساس مبانی صحیح، احکام شرعی اعم از واجبات، محرّمات، مستحبّات، مکروهات و مباحات و بالأخره اخلاق صحیح می باشد.

که هرچند قرآن - براساس حدیث شریف ثقلین - از نظر رتبه بر سنت مقدم است، اما در قرآن، عمومات، اطلاقات و مجملات فراوانی وجود دارد که مخصّصات، مقیدات و مبینات آنها در سنت بیان شده است. پس در فهم قرآن و احکام آن به سنت نیازمندیم؛ سنتی که باید به شخصی معصوم مستند باشد تا رفتار و گفتار و حتی تقریر او حجّت و مورد اعتماد باشد. محال است پیامبر و امامی که از سویی منصوب از جانب خداوندند و حجت او بر خلق، اما از سوی دیگر از آنان خطا، سهو و نسیان سر بزند.

۳. «فاقد الشيء لا يعطي»؛ کسی که ندارد چگونه ببخشد؟!۹۷

بر اساس حکم روشن عقل، کسی که چیزی ندارد نمی تواند آن را به دیگران ببخشد، فرقی نمی کند آن شیء مادی باشد یا معنوی.

مرحوم علامه مجلسی در این باره می فرماید:

واعتقادنا فيهم أنّهم موصوفون بالكمال والتمام والعلم، من أوائل أمورهم إلى أواخرها، لا يوصفون في شيء من أحوالهم بنقص ولا جهل؛^{۹۷}

اعتقاد ما درباره معصومان این است که ایشان موصوف به کمال و تمام در تمامی امور و موصوف به علم از ابتدای عمر تا آخر آن هستند، و هرگز و در هیچ جهتی از احوالاتشان نقصی وجود ندارد.

بر اساس این عبارت، معصوم هیچ گاه به نقص، جهل، انحراف، سهو، خطا و فراموشی دچار نمی شود؛ زیرا کار نبی یا امام رساندن بشریّت به کمال است؛ پس چگونه کسی که ناقص است می تواند دیگران را به کمال برساند؟ جاهل چگونه می تواند به دیگران علم بدهد؟ و کسی که ندارد چگونه ببخشد؟

در نتیجه آنکه هدایت دیگران را بر عهده دارد، باید دارای تمامی کمالات بوده و از هر نقصی مبرا باشد و این همان معصوم است. پس با نبود عصمت، هدایتی حاصل نمی شود.

۴. إقتدا و پیروی در سایه عصمت

آیاتی در قرآن مجید وجود دارد که به انسانها پیروی و تبعیّت از رسول خدا صلی الله علیه وآله را گوشزد می کند که به برخی از آیات می پردازیم.

آیه یکم:

(وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا)؛^{۹۸}

۹۷. بحار الأنوار: ۱۱ / ۷۲، به نقل از الإعتقادات في دين الإمامية: ۹۶.

۹۸. سوره حشر، آیه ۷.

آن چه را که پیامبر آورده است بپذیرید و انجام دهید و آن چه را که پیامبر از آن نهی کرده است وانهدید و ترك کنید.

با توجه به معنای این آیه، مأموریم که بدون هیچ قید و شرطی پیرو پیامبر باشیم. حال آنکه اگر احتمال دهیم که پیامبر در امر و نهی مرتکب خطا، سهو یا فراموشی می شود، دیگر نمی توان از دستورات او پیروی کرد و به فرض تبعیت از وی، در صورت خطا و اشتباه در امری که ابراز می دارد، ما نیز به امر الهی اطاعت از حجت، مرتکب خطا و اشتباه خواهیم شد که این تناقض آشکار است. پس امر خداوند به پیروی مطلق از دستورات پیامبر دلیل روشنی است بر لزوم عصمت ایشان.

آیه دوم:

خداوند سبحان در آیه دیگری می فرماید:

(لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ)^{۹۹}

هر آینه رسول خدا برای شما الگویی نیکو است.

بر اساس این آیه، رسول خدا صلی الله علیه وآله از سوی خدا به عنوان «اسوه حسنه» معرفی شده و روشن است تنها کسی می تواند اسوه نیکویی باشد که گناه، خطا و فراموشی در او راه ندارد و او در همه حرکات و سکنات از خطا، سهو و نسیان معصوم است.^{۱۰۰}

حافظ تقی الدین سبکی^{۱۰۱} همین معنا را یادآور شده است، آنجا که زرقانی مالکی در نقل کلام وی چنین می آورد:

«با وجود اینکه خدا دستور پیروی از انبیاء را داده است، پس چگونه معقول است از آنان اموری ناشایست سر بزنند؟!»^{۱۰۲}

۵. إعتبار بازخواست الهی در پرتو عصمت

خداوند متعال انبیاء و اوصیاء را فرستاده است و برای هر يك از ایشان شریعتی قرار داده تا دین الهی را برپا کنند و به تبع حجت را بر بندگان تمام.

۹۹. سوره احزاب، آیه ۲۱.

۱۰۰. لازم به ذکر است که در آیات و روایات فراوانی بر تأسی و پیروی از پیامبر تأکید شده است و مسلمین نیز با عمل به همین آیات و روایات، رفتار پیامبر را زیر نظر داشته اند تا از آن نمونه و الگویی که خدا او را معرفی نموده است، پیروی کنند.

۱۰۱. سبکی از عالمان اهل سنت در فقه، اصول، تفسیر، حدیث، نحو و لغت بوده است. وی در روستای «سُبُك» از کشور مصر به دنیا آمد. به دنبال علم به شهرهای اسکندریه، دمشق، مکه، مدینه مسافرت نمود و در نهایت به قاهره آمد و در آنجا مستقر شد. او منصب قضاوت در شام و همچنین ریاست مدرسه دارالحدیث را عهده دار بود. او در عهد خویش به «شیخ الاسلام» ملقب شد و آثارش به یکصد و پنجاه تألیف می رسد. وی متوفای ۷۵۶ هجری است.

۱۰۲. ربك: شرح الزرقانی علی المواهب اللدنیة: ۷ / ۳۲۸.

در قسمتی از دعای ندبه اشاره شده است که اگر نبی یا امام معصوم نباشد، احتجاجی باطل میان خداوند و مکلفان صورت خواهد گرفت. در قسمتی از دعای ندبه می خوانیم:

وَكُلُّ شَرَعٍ لَهُ شَرِيعَةٌ وَنَهْجٌ لَهُ مِنْهَا جَاءَ وَتَخَيَّرْتَ لَهُ أَوْصِيَاءَ مُسْتَحْفَظًا بَعْدَ مُسْتَحْفَظٍ، إِقَامَةَ لَدِينِكَ وَحِجَّةً عَلَى عِبَادِكَ، وَلَثَلَا يَزُولُ الْحَقُّ عَنْ مَقَرِّهِ وَيَغْلِبُ الْبَاطِلُ عَلَى أَهْلِهِ، وَلَا يَقُولُ أَحَدٌ لَوْ لَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا مِنْذَرًا وَأَقَمْتَ لَنَا عِلْمًا هَادِيًا فَتَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذَلَ وَنَخْزِي؛^{۱۰۳}

و به پیامبران شریعت، طریقت و آیینی عطا کردی و برای آنان اوصیاء و جانشینانی برگزینی تا یکی پس از دیگری، از مدتی تا مدتی معین نگهبان دین و پاسدار آیین و شریعت و حجت بر بندگان تو باشد، تا آنکه دین حق از قرارگاه خود خارج نشود و اهل باطل غلبه پیدا نکنند و تا کسی نتواند بگوید: ای خدا، چرا به سوی ما رسول نفرستادی تا ما را از جانب تو به نصیحت ارشاد کند و چرا پیشوا نگماشتی که ما از آیات و رسولانت پیروی کنیم؟

محل شاهد دو عبارت «إقامة لدينك» و «حجة على عبادك» است.

هدف از بعثت انبیاء و نصب اوصیاء همانا برپایی دین و اتمام حجت بر بندگان است. حجت یعنی دلالت روشن. اینکه خبر واحد حجت است؛ یعنی خبر واحد وظیفه مکلف را روشن می نماید و موجب اشتغال ذمه و گردن گیری مکلف است، چرا که خبر واحد یا حکمی را بر عهده مکلف می گذارد که می گوئیم حکم منجز است و به گردن مکلف مسئولیتی را بار می کند، و یا رخصتی برای او می آورد که اصطلاحاً به آن می گویند معذور. پس باید حجت باشد تا بازخواست الهی از ناحیه پروردگار بر مکلفان تمام باشد و از ناحیه مکلفان، در مقام عذرآوری برای خداوند متعال کامل باشد.

حال اگر در امام ارتکاب سهو، خطا، فراموشی راه داشته باشد، آیا این بازخواست و احتجاج کامل می شود؟ خیر! چرا که با وجود احتمال خطا در اعمال، گفتار و تقریر امام، احتجاج با بندگان باطل است؛ از همین رو باید در قول، فعل و تقریر پیامبر و امام، احتمال سهو و فراموشی و خطا راه نداشته باشد.

۶. سرپرستی دین و شریعت

علامه حلی، دلیل دیگری بر لزوم عصمت پیشوایان دین و رهبران هدایت ذکر کرده است. وی می نویسد:

لَأْتَهُمْ حِفْظَةُ الشَّرْعِ وَالْقَوَامُونَ بِهِ؛^{۱۰۴}

رهبران [هدایت]، نگاهبانان شریعت و سرپرستان آن هستند.

۱۰۳. إقبال الأعمال: ۱ / ۵۰۵؛ بحار الأنوار: ۹۹ / ۱۰۵.

۱۰۴. نهج الحق وكشف الصدق: ۱۶۴؛ عقائد الإمامية: ۶۷.

القوامون جمع قیّم است. «قیّم» کسی را گویند که کفالت و سرپرستی دیگری را به عهده گرفته و از منافع وی محافظت می‌کند و اجازه دارد به نفع او در اموالش تصرف کند.

پیشوایان، محافظان و مرزبانان حدود شریعت و مدافع حقوق و منافع دین هستند و اجازه نمی‌دهند زیاده و نقصانی در شریعت راه یابد. روشن است که تنها کسی می‌تواند از دین محافظت کند که معصوم باشد. پس جانشین پیامبر باید معصوم باشد و اگر جانشین پیامبر آیه ای را اشتباه معنا کند و یا به غلط حکمی از او صادر شود و یا درستکار نباشد، مسلماً چنین کسی به خود، جامعه و دین ضربه می‌زند و زیان ناشی از این ضربه تا ابد باقی خواهد ماند.

۷. پیروی پیشوا از پیروانش!

تردیدی نیست که نهی از منکر و پذیرش آن بر تمامی مسلمانان واجب است و اگر پیشوا و رهبر مردم معصوم نباشد و مرتکب گناه و خطا شود، باید او را نهی کرد و او نیز باید این نهی را بپذیرد؛ در نتیجه پیشوا خود پیرو کسانی می‌شود که باید از او پیروی کنند. و بدین ترتیب جایگاه امام و مأموم عوض می‌گردد؛ یعنی امام، مأموم و مأموم، امام می‌شود، در حالی که پیشوا برای امامت و پیشوایی نصب شده است.

دلیل دوم: دلیل های نقلی عصمت (آیات قرآن)

علاوه بر دلیل های عقلی، دلیل هایی دیگر از آیات قرآن و روایات مبنی بر لزوم عصمت حجت های الهی اقامه شده است که در این بخش به بررسی آیات قرآن، و پس از آن به روایات در این باره می‌پردازیم.

چنانکه پیشتر بیان شد، «عصمت» از مباحث مشترك میان فرقه های مختلف مسلمانان است، با این تفاوت که اهل تسنن آن را ذیل مباحث نبوت مطرح می‌کنند و شیعیان علاوه بر نبوت، در امامت نیز به آن می‌پردازند. با این نگاه، آیات قرآنی مربوط به «عصمت» را می‌توان به چند دسته تقسیم کرد:

۱. آیاتی که بیانگر عصمت انبیاء است؛

۲. آیاتی که تنها عصمت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را بیان می‌کنند؛

۳. آیاتی که به عصمت پیامبر اکرم و اوصیاء ایشان نظر دارند؛

۴. آیاتی که مربوط به عصمت امامان است که آیات مربوط به عصمت امامان علیهم السلام در محل خود بررسی خواهد

شد و در این جا به بررسی آیات دال بر عصمت انبیاء به ویژه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می‌پردازیم.

آیات عصمت انبیاء

این دسته از آیات خود بر چند گونه اند که هر کدام به طور جداگانه بررسی می شود.

۱. آیاتی که به حقیقت عصمت دلالت دارند

در این گونه از آیات، سلطه شیطان بر بندگان برگزیده الهی نفی شده است. خدای تعالی خطاب به شیطان می فرماید:

(إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ)^{۱۰۵}

و هرگز بر بندگان [برگزیده] من تسلط نخواهی یافت، مگر بر کسانی از اغوا شدگان که از تو تبعیت کنند.

شیطان با راه های گوناگونی بندگان خدا را اغوا می کند و دامنه اغواگری او بسیار وسیع است. او برای گمراه ساختن

همگان می کوشد و جهت اغوای هر کس راهی متناسب می جوید.

در عصر شیخ انصاری رحمه الله فردی محترم از حوزه علمیه نجف، ابلیس را در عالم رؤیا مشاهده کرد در حالی که

ریسمان ها و زنجیرهای متعددی با ضخامت های گوناگون در دست او بود. وی از ابلیس درباره آنها پرسید. او گفت: این

ریسمان ها و زنجیرها را به گردن افراد مختلف انداخته، آنان را به سوی گناه می کشانم. پرسید گوناگونی آنها از چه رو است و

آن زنجیر بسیار ضخیم که پاره است برای کیست؟ ابلیس گفت: آن برای شیخ انصاری بود. دیشب آن را بر گردن وی انداخته

مقداری به دنبال خود کشیدم؛ اما شیخ مقاومت کرد و زنجیر پاره شد.

آن شخص پس از بیداری نزد شیخ رفت و ضمن بازگو کردن رؤیای خود از حقیقت ماجرا پرسید. شیخ اندکی درنگ کرد و

گفت: دیشب جهت تهیه دارو برای خانواده به مقداری پول نیازمند شده بودم. خودم پولی نداشتم؛ اما مقداری از وجوهات در

اختیارم بود. با خود فکر کردم که امشب در آن اموال تصرف کنم و فردا آن را جایگزین می سازم. با این فکر به طرف محل

نگهداری سهم امام رفتم؛ اما در بین راه متنبه گشتم و با خود گفتم چه تضمینی است که من تا فردا زنده باشم، در نتیجه از

تصرف در وجوهات صرف نظر کرده، بازگشتم.

رؤیای آن شخص بیانگر این حقیقت است که ابلیس از گمراه ساختن هیچ شخصی - در هر رتبه و مقامی که باشد -

نا امید نیست و برای همگان نقشه دارد. اما در آیه مورد بحث، خداوند سلطه شیطان را از بندگان خود به کلی نفی می کند.

اضافه «عباد» به خداوند در آیه به صورت حمل شایع صناعی است؛ یعنی شیطان بر کسانی که به حقیقت بنده خدا هستند

هرگز تسلط ندارد و هیچ اثری در آنها نخواهد داشت، نه اثری که موجب ارتکاب معصیت شود و نه اثری که باعث سهو و

نسیان و خطا گردد.

«لیس لك عليهم سلطان» نکره در سیاق نفی و مفید عموم است؛ در نتیجه هر گونه سیطره و تصرف شیطان به هر نحوی از انحاء از بندگان حقیقی خداوند منتفی است. خدای تعالی در آیه ای دیگر می فرماید:

(إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * إِذَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ)^{۱۰۶}

البته شیطان هرگز به کسانی که ایمان به خدا آورده و بر پروردگارشان توکل می کنند سلطه ندارد. تسلط او تنها بر کسانی است که از او پیروی می کنند و به خدا شرک می آورند.

در این آیه نیز تسلط شیطان بر بندگان واقعی خداوند نفی شده است، در نتیجه این دو آیه بر حقیقت عصمت دلالت دارند.

۲. آیاتی که بر اصطفای انبیاء دلالت می کنند

بر اساس برخی آیات، خداوند متعال تعدادی از بندگان را از میان خلق گزینش می کند و آنها را برای خود خالص می گرداند. گزینش و خالص گردانیدن خداوند به روشنی بر عصمت و پاکی این بندگان دلالت دارد. خدای تعالی در سوره انعام، از فضل و برتری پیامبران سخن گفته و در مورد ایشان می فرماید:

(وَمِنْ آيَاتِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ)^{۱۰۷}

و برخی از پدران، فرزندان و برادران آنها را (فضیلت دادیم) و آنان را برگزیدیم و به راه راست هدایت کردیم. و در آیه ای دیگر می فرماید:

(أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ... وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا)^{۱۰۸}

اینان گروهی از پیامبرانند که خداوند به آنها نعمت بخشیده... و از کسانی هستند که هدایتشان کرده ایم و برگزیده ایم.

در آیه ای دیگر گزینش این دسته از بندگان را مستند به علم الهی دانسته، می فرماید:

(وَلَقَدْ اخْتَرْنَاهُمْ عَلَى عِلْمٍ عَلَى الْعَالَمِينَ)^{۱۰۹}

و ما آنها را با علم بر عالمیان برگزیدیم.

خداوند در سوره «ص»، انبیاء را تنها بنده خود معرفی می کند و آنان را به خویش نسبت می دهد و می فرماید:

۱۰۶. سوره نحل، آیه ۹۹ - ۱۰۰.

۱۰۷. سوره انعام، آیه ۸۷.

۱۰۸. سوره مریم، آیه ۵۸.

۱۰۹. سوره دخان، آیه ۳۲.

(وَأَذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ... وَأَذْكُرْ عَبْدَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ... إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ * وَإِنَّهُمْ
عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ);^{۱۱۰}

یاد کن از بنده ما ایوب... و یاد کن از بندگان ما ابراهیم، اسحاق و یعقوب... ما آنان را برای تذکر به سرای
آخرت خالص گردانیدیم و آنها نزد ما از بهترین برگزیدگان بودند.

و درباره حضرت موسی علی نبینا وآله وعلیه السلام می فرماید:

(وَأَذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا);^{۱۱۱}

در این کتاب، [سرگذشت] موسی را یاد کن. همانا او کسی خالص شده و فرستاده ای پیامبر بود.

آن گاه از زبان شیطان در مورد این بندگان برگزیده و خالص شده می فرماید:

(لَا زُرِّيْتُنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا غُوبِيْتُهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ

الْمُخْلِصِينَ);^{۱۱۲}

در زمین (گناه را) در نظر آنها می آریم و جلوه می دهیم و همه را گمراه خواهیم کرد، جز بندگان تو که
خالصشان کرده ای.

و در مورد حضرت یوسف نیز می فرماید:

(كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا

الْمُخْلِصِينَ);^{۱۱۳}

و چنین کردیم تا بدی و عمل زشت را از او بگردانیم، چرا که او از بندگان خالص شده ما بود.

حاصل آنکه بر اساس این گروه از آیات، پیامبران را خدا گزینش می کند و آنها را به خود نسبت داده و تنها بنده خویش

می داند. این بندگان را خالص می گرداند و آنان را از بدی و فحشا و اغوای شیطان محافظت می کند و این همان معنای

عصمت است؛ یعنی خداوند هر گونه سهو و نسیان، خطا و معصیت را از بندگان برگزیده و خالص شده خود نفی می کند.^{۱۱۴}

۳. آیه ای که بر وجوب اطاعت از رسولان دلالت می کند

خدای تعالی می فرماید:

۱۱۰ . سوره ص، آیه ۴۱ - ۴۷ .

۱۱۱ . سوره مریم، آیه ۵۱ .

۱۱۲ . سوره حجر، آیه ۳۹ - ۴۰ .

۱۱۳ . سوره یوسف، آیه ۲۴ .

۱۱۴ . نکته دیگری که از این آیه به دست می آید، برگردانیدن و انصراف سوء از پیامبران است که خود نیز قرینه ای بر تأیید

نظریه ما در معنای «عصمت» است. همان طور که در بحث معنای «عصمت» گذشت، از نظر ما، معنای «مسک» برای واژه

«عصم» مناسب تر از «منع» است و مؤید این سخن همین آیات است.

(وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ)^{۱۱۵}

و ما هیچ رسولی نفرستادیم مگر برای آنکه به اذن خدا از او اطاعت شود.

«ما»ی نفی به همراه «الآ»ی استثناء بر حصر دلالت دارد. علاوه بر آن اطاعت از رسولان در این آیه به صورت مطلق بیان شده است. پس بندگان خدا باید در همه حال از اوامر و نواهی و بلکه از سکوت و فعل رسولان تبعیت کنند. افراد دیگری هم به اذن و دستور خداوند مطاع هستند؛ اما دایره اطاعت از ایشان محدود است، نه مطلق. به عنوان مثال خداوند بندگان را به نیکی به پدر و مادر فرمان می دهد.^{۱۱۶} اما در آیه ای دیگر می فرماید:

(وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا)^{۱۱۷}

و اگر آن دو، تو را وادار کنند که آن چه را در مورد آن علم نداری شریک من قرار دهی، اطاعتشان نکن.

به همین ترتیب اطاعت از دیگران مقید است؛ اما اطاعت از انبیاء «مطلق» است و «عصمت» نیز لازمه اطاعت مطلق است. این موضوع را تمامی عقلاء پذیرفته اند. فخر رازی در این باره می نویسد:

الآیة دالة علی أنّ الأنبياء علیهم السلام معصومون عن المعاصي والذنوب لأنها دلت علی وجوب طاعتهم مطلقاً،

فلو أتوا بمعصية لوجب علينا الإقتداء بهم في تلك المعصية فتصير تلك المعصية واجبة علينا، وكونها معصية

یوجب كونها محرمة علينا، فیلزم توارد الإيجاب والتحریم علی الشيء الواحد وإنه محال^{۱۱۸}؛

آیه دلالت دارد که انبیاء علیهم السلام از معصیت ها و گناهان معصوم هستند؛ زیرا که بر وجوب طاعت ایشان به طور مطلق دلالت دارد. پس چنانچه پیامبران معصیتی بیاورند، بر ما واجب است که در آن معصیت به آنان اقتدا کنیم و انجام آن معصیت بر ما نیز واجب می شود. از سوی دیگر، معصیت بودن آن موجب حرام بودن آن است، در نتیجه لازم می آید وجوب و حرمت بر يك امر بار شود، در صورتی که اجتماع امر و نهی در يك شیء واحد محال است.

البته فخر رازی تنها عصمت از معصیت را مطرح می کند؛ اما برای وجوب اطاعت مطلق، عصمت از سهو و نسیان و خطا نیز لازم است؛ زیرا فرقی نمی کند که معصیت شخص واجب الاطاعه ما را از مسیر منحرف سازد، یا سهو و نسیان و خطای وی؛ در هر صورت نتیجه واحد است. پس لازم است که شخص واجب الإطاعه علاوه بر معصیت، از خطا و سهو و نسیان نیز معصوم باشد.

۱۱۵ . سوره نساء، آیه ۶۴ .

۱۱۶ . سوره اسراء، آیه ۲۳ .

۱۱۷ . سوره لقمان، آیه ۱۵ .

۱۱۸ . تفسیر الرازی: ۱۰ / ۱۶۱ .

۴. آیات تأسی به انبیاء

خدای تعالی می فرماید:

(قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ)؛^{۱۱۹}

برای شما مؤمنان، ابراهیم و اصحابش اسوه نیکو هستند.

و در آیه ای دیگر می فرماید:

(لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ)؛^{۱۲۰}

البته برای شما در رسول خدا اسوه ای نیکو است.

در این دو آیه، اسوه بودن حضرت ابراهیم علیه السلام و پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله به صورت مطلق بیان شده است. اسوه بودن به نحو اطلاق همانند وجوب اطاعت مطلق نیاز به عصمت دارد.

۵. آیاتی که بر حجیت پیامبران دلالت می کنند

خداوند سبحان در سوره نساء، از پیامبران خود یاد می کند و خطاب به رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرماید:

(رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِيَلْئَلْ يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا)؛^{۱۲۱}

رسولان بشارت دهنده و ترساننده اند تا آنکه پس از [فرستادن] رسولان، مردم بر خداوند حجتی نداشته باشند

و خدا همواره عزیز و حکیم است.

روشن است که اگر بشارت دهنده و ترساننده در اموری که باید بشارت دهد و یا لازم است که مردم را از آن بر حذر داشته و بترساند، دچار سهو، خطا و نسیان شود و یا به دروغ و از سر معصیت بندگان را به اشتباه اندازد، در این صورت خداوند هرگز نمی تواند از بندگان در آن امور بازخواست کند؛ زیرا در صورت مؤاخذه بندگان، آنان در مقابل خداوند حجت دارند و می توانند در مورد عمل ناشایست خود به خطا، سهو، نسیان و یا معصیت فرستاده او احتجاج و استناد کنند.

بنابراین کسی که از سوی خداوند وظیفه دارد به نیکوکاران بشارت دهد و بدکاران را بترساند، باید در معرفی نیک و بد دچار سهو، خطا و نسیان نشود و یا از سر معصیت بندگان را به نافرمانی خداوند نخواند؛ در غیر این صورت وی هرگز صلاحیت حجت بودن، بشارت دادن و ترسانیدن را نخواهد داشت و همان طور که اگر يك مرجع دینی در پاسخ به سؤالات و ابتهالات مردم همواره دچار اشتباه و خطا گردد، صلاحیت تصدی آن منصب را ندارد. و یا چنانچه يك معلم در محدوده کار تربیتی و تعلیمی خویش از سر سهو، خطا، نسیان و یا معصیت باعث افت تحصیلی شاگرد خود گردد، صلاحیت آموزش و تعلیم را

۱۱۹. سوره ممتحنه، آیه ۴.

۱۲۰. سوره احزاب، آیه ۲۱.

۱۲۱. سوره نساء، آیه ۱۶۵.

ندارد. همین طور است اگر فرستاده خداوند سبحان دچار سهو، خطا و نسیان شود، صلاحیت مقام نبوت و رسالت را نخواهد داشت؛ زیرا نبی یا رسول وظیفه دارد با معرفی کارهای نیک و بد و بشارت به نیکوکاران و ترسانیدن بدکاران، حجت را بر آنان تمام کند؛ زیرا که خدای تعالی می فرماید:

(قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ)^{۱۲۲};

بگو حجت رسا (و تمام کننده) برای خداست.

و اگر چنین نبود، خداوند هرگز نمی توانست بدکاران را عذاب کند؛ چرا که عذاب بدون اتمام حجت مصداق عقاب بلا بیان و به حکم عقل قبیح است و خداوند هرگز مرتکب قبیح نمی شود. و به عبارتی دیگر، عذاب خداوند پس از اتمام حجت است. خدای تعالی در این باره می فرماید:

(وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا)^{۱۲۳};

و ما هرگز عذاب نخواهیم کرد، مگر آنکه رسولی بفرستیم.

همچنین اگر خداوند رسولی بفرستد که به اشتباه و یا از سر نسیان و سهو و معصیت مردم را به گناه فراخواند، هرگز نمی تواند بندگان را به خاطر ارتکاب به آن گناه عذاب کند؛ زیرا سهو، نسیان، خطا و یا معصیت فرستاده او مانع از بیان معصیت بودن و عقاب داشتن عمل شده است و چنانچه بنده به واسطه ارتکاب آن عمل عذاب شود، عقاب بلا بیان خواهد بود.

۶. آیاتی که بر هدایت، تعلیم و تزکیه از سوی انبیاء دلالت می کنند

بر اساس این گروه از آیات، پیامبران و فرستادگان الهی تربیت شدگان پروردگاران و از سوی او هدایت یافته و تحت تعلیم قرار گرفته اند؛ چرا که پیامبران تربیت، تزکیه و هدایت جامعه را برعهده دارند؛ از این رو لازم است خود ایشان در بالاترین درجه هدایت و تعلیم و تزکیه باشند.

خدای تعالی می فرماید:

(أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ)^{۱۲۴};

آیا آن کس که به راه حق هدایت می کند برای پیروی کردن از او سزاوارتر است، یا آنکه خود هدایت نمی شود

مگر آنکه هدایتش کنند؟ پس شما را چه شده و چگونه قضاوت می کنید؟

۱۲۲ . سوره انعام، آیه ۱۴۹ .

۱۲۳ . سوره اسراء، آیه ۱۵ .

۱۲۴ . سوره یونس، آیه ۳۵ .

روشن است که تنها کسانی در بالاترین درجه هدایت، تعلیم و تزکیه قرار دارند که تحت تعلیم و تربیت خداوند قرار گرفته و از سوی او هدایت یافته باشند. به همین جهت خداوند درباره پیامبران خود می فرماید:

(وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ)؛^{۱۲۵}

و ما به ابراهیم، اسحاق و یعقوب را عطا کردیم و همه را هدایت کردیم و نوح را نیز بیشتر هدایت کردیم.

و پس از ذکر نام های برخی از پیامبران و رسولانش می فرماید:

(وَكَأَلَّا فَضْلَنَا عَلَى الْعَالَمِينَ * وَمِنْ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ)؛^{۱۲۶}

و همه آن پیامبران را بر عالمیان برتری دادیم و نیز برخی از پدران و فرزندان و برادرانشان را. آنان را برگزیدیم و به راه راست هدایتشان کردیم.

بنابراین، پیامبران تربیت شدگان و هدایت یافتگان پروردگارند. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نیز می فرماید:

أَدْبَنِي رَبِّي فَأَحْسِن تَأْدِيبِي؛^{۱۲۷}

پروردگارم مرا تربیت کرد، و خوب تربیت کرده.

پیامبران بهترین مربی اند؛ از این رو ایشان جهت تعلیم و تزکیه بندگان خدا برگزیده شده اند و این منتهی است بر مؤمنان

از سوی خداوند که می فرماید:

(لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ

وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ)؛^{۱۲۸}

به تحقیق خداوند بر اهل ایمان منت نهاد، آن گاه که رسولی از خودشان بر آنان برانگیخت تا آیات خدا را بر آنها تلاوت کند، و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد، هر چند که پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

بسیار روشن است که تربیت شده خداوند که تربیت و هدایت بندگان خدا را بر عهده دارد، از هر گونه معصیت، سهو،

نسیان و خطا باید به دور باشد تا بتواند وظیفه تربیتی و هدایتی خود را به خوبی به انجام رساند. اما کسی که از روی سهو،

نسیان، خطا و یا از سر معصیت پروردگار دچار رذائل اخلاقی گردد، هرگز شأنیت تربیت و هدایت دیگران را ندارد؛ زیرا

۱۲۵ . سوره انعام، آیه ۸۴.

۱۲۶ . همان، آیه ۸۶ - ۸۷ .

۱۲۷ . بحار الأنوار: ۱۶ / ۲۱۰ و ۶۸ / ۳۸۲، ذیل حدیث ۱۷؛ شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید): ۱۱ / ۲۳۳؛ الجامع الصغیر: ۱ /

۵۱ / ش ۳۱۰؛ کنز العمال: ۷ / ۲۱۴ / ش ۱۸۶۷۳ و ۴۰۶ / ش ۳۱۸۹۵؛ فیض القدیر شرح الجامع الصغیر: ۱ / ۲۹۱؛ کشف

الخفاء: ۱ / ۷۰ / ش ۱۶۴؛ تفسیر الثعلبی: ۱۰ / ۱۰؛ تفسیر الرازی: ۶ / ۲۱۴؛ تفسیر ابن عربی: ۲ / ۷۹.

۱۲۸ . سوره آل عمران، آیه ۱۶۴.

معاشرت با يك شخص در آداب و رفتار انسانها تأثیر دارد و اگر آن شخص در جایگاه تعلیم و تربیت قرار گیرد، اثر گذاریش بیشتر خواهد شد. در نتیجه اگر پیامبر حتی در امور عرفی معصوم نباشد، نمی توان او را معلم و مربی الهی نامید.

پس اگر [بر فرض محال] از آیات قرآن عصمت سایر انبیاء به اثبات نرسید، با توجه به اینکه دلیل های قطعی از عقل و نقل بر عصمت ایشان داریم، قهراً آن چه با این معنا به ظاهر منافات داشت را باید به گونه ای رفع تنافی کنیم و اگر نتوانستیم، سکوت می کنیم که این همان مقتضای قاعده است.

آیات بیانگر عصمت پیامبر اکرم

برخی از آیات قرآن کریم تنها بیانگر عصمت حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله هستند و به عصمت انبیاء دیگر و یا اوصیاء الهی نظر ندارند. خدای تعالی در سوره نجم، به بیان اوصاف حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله می پردازد و ضمن نفی گمراهی از ایشان، تمام سخنان حضرتش را مستند به وحی الهی می داند. در آیات دوم تا چهارم این سوره می خوانیم:

(مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى * وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى):

صاحب شما [محمد مصطفی صلی الله علیه وآله] گمراه و در ضلالت نیست و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی گوید و سخنش جز وحی الهی نیست.

هر يك از این سه آیه به روشنی بیانگر عصمت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله هستند.

خدای تعالی در آیه ای دیگر، نسیان و فراموشی را نیز از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله نفی می کند و می فرماید:

(سَتُنْفَرُكَ فَلَا تُنْسَى)^{۱۲۹}

ما [آیات قرآن را] بر تو قرائت می کنیم، پس تو فراموش نمی کنی.

همچنین در آیه ای دیگر، به صورت مطلق به اطاعت از دستورات پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله امر کرده و می فرماید:

(وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا)^{۱۳۰}

آن چه رسول خدا برای شما آورد [و امر کرد] آن را بپذیرید [و اطاعت کنید] و از آن چه شما را نهی کرد، بپرهیزید.

چنانکه پیشتر بیان شد، مقام آمریت مطلق لزوماً نیازمند عصمت است؛ پس این آیه نیز با اثبات آن مقام برای پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، عصمت ایشان را ثابت می کند.

۱۲۹ . سوره اعلی، آیه ۶ .

۱۳۰ . سوره حشر، آیه ۷ .

آیاتی که به عصمت پیامبر اکرم و اوصیاء ایشان نظر دارد

۱. آیه تطهیر

یکی از آیاتی که به روشنی بر عصمت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و اوصیاء ایشان دلالت دارد، «آیه تطهیر» است. در این آیه، از اراده خداوند بر دور کردن پلیدی از اهل بیت علیهم السلام و پاک گردانیدن ایشان سخن به میان آمده است. آیه تطهیر که مهم ترین آیه در اثبات عصمت پیامبر اکرم و اوصیاء الاهی علیهم السلام است، به جهت اهمیت آن در مبحث عصمت امامان علیهم السلام به بررسی تفصیلی آن پرداخته و بحث آن را به آن بخش موکول می کنیم.

۲. آیه (وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ)

آیه دیگر در این باره، آیه ای است که خدای تعالی می فرماید:

(وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ)^{۱۳۱}

از خلقی که آفریده ایم گروهی به حق هدایت و به حق دادگری می کنند.

بدون تردید این آیه بر عصمت تمام هدایت کنندگان به سوی حق دلالت می کند؛ زیرا کسی که می خواهد دیگران را به حق هدایت و بر اساس آن داوری کند، لزوماً باید دو خصوصیت داشته باشد. نخست اینکه حق را کاملاً بشناسد تا هیچ گاه در تشخیص آن از باطل به اشتباه نیفتد، و دوم اینکه همواره بر محور حق حرکت کند و هرگز از آن دور نگردد تا برای دادگری، بر اساس حق صلاحیت داشته باشد. روشن است که اگر کسی از حق جدا شود، صلاحیت هدایت مردم به سوی حق و دادگری بر اساس آن را نخواهد داشت و کسی که حق را بشناسد و از آن عدول نکند، به یقین معصوم است. بنابراین امتی که خداوند آنها را برای هدایت و دادگری بر اساس حق برگزیده است، معصوم هستند و می دانیم که تنها پیامبران و اوصیاء ایشان شأنیت هدایت و دادگری به حق را دارند. در نتیجه این آیه یقیناً بر عصمت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و اوصیاء حضرتش علیهم السلام دلالت دارد و بلکه از يك نگاه، به عصمت تمامی انبیاء الاهی و اوصیاء ایشان نیز دلالت می کند که به جهت پرهیز از طولانی شدن بحث از پرداختن به این موضوع صرف نظر می کنیم.

۳. آیه (وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا)

آیه دیگری که عصمت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و امامان اهل بیت علیهم السلام را بیان می کند، آیه یکصد و سوم

سوره آل عمران است. خدای تعالی در این آیه، با امر بر اعتصام و تمسك به حبل خویش می فرماید:

(وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا);

و همگی به حبل خداوند تمسک کنید و از گرد آن متفرق نشوید.

چنانکه می بینیم، در این آیه بندگان خدا به صورت مطلق به اعتصام بر حبل خداوند امر شده اند و روشن است که امر مطلق به اعتصام به کسانی که مرتکب خطا و عصیان شوند محال است. پس آیه فوق بی شک بر عصمت حبل الله دلالت دارد و چون در سنت رسول اکرم صلی الله علیه وآله - که تنها مفسر و تبیین کننده کتاب است - اوصیاء پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به عنوان مصداق حبل الله معرفی شده اند،^{۱۳۳} پس این آیه بر عصمت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و اوصیاء ایشان اشاره دارد.

۴. (إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ)

آیه دیگر، آیه شریف انذار است. خداوند در این آیه می فرماید:

(إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ)^{۱۳۳}

همانا تو فقط ترساننده ای و هر قومی را هدایت گری است.

این آیه نیز بر عصمت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت دارد؛ زیرا - چنانکه پیش از این نیز اشاره شد - انذار و هدایت دیگران بدون برخورداری از عصمت ناممکن است. پس آن کس که وظیفه انذار و هدایت قومی را بر عهده دارد باید معصوم باشد. روشن است که خطاب خداوند در این آیه به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است و خداوند پیامبر خویش را منذر می خواند و بر اساس سنت صحیح و صریح نبوی، «هاد» در این آیه را حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام قصد کرده است.^{۱۳۴} در نتیجه آیه فوق نیز به عصمت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و وصی ایشان نظر دارد.

۵. آیه (بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يَسْئُرُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهٖ يَعْمَلُونَ)

خدای تعالی در آیه ای دیگر می فرماید:

(بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يَسْئُرُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهٖ يَعْمَلُونَ)^{۱۳۵}

بلکه آنان بندگان تکریم شده و مقرب خدایند که هرگز در سخن گفتن از او پیشی نمی گیرند و بر اساس امر خداوند عمل می کنند.

۱۳۲. ربك: تفسير الثعلبي: ۳ / ۱۶۳؛ شواهد التنزيل: ۱ / ۱۶۹ / ح ۱۷۸؛ فضائل امير المؤمنين عليه السلام (ابن عقدة): ۱۸.

۱۳۳. سوره رعد، آیه ۷.

۱۳۴. ربك: المستدرک علی الصحیحین ۳ / ۱۲۹ - ۱۳۰؛ تفسير ابن أبي حاتم: ۷ / ۲۲۲۵ / ح ۱۲۱۵۲.

۱۳۵. سوره انبیاء، آیه ۲۶ - ۲۷.

پرواضح است که این فقط معصوم است که هرگز در سخن گفتن بر خدا پیشی نمی گیرد و همواره بر اساس امر و فرمان خداوند عمل می کند، و از آنجا که در سنت نبوی، پیامبر و اهل بیت او علیهم السلام مصداق «عباد مکرمون» معرفی شده اند؛ از این رو این آیه شریف نیز بی شک بر عصمت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و اوصیاء حضرتش دلالت دارد.

۶. آیه (مَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ...)

آیه مبارک زیر نیز بر عصمت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و ائمه اطهار علیهم السلام دلالت دارد. خداوند سبحان

می فرماید:

(مَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا)؛^{۱۳۶}

هر که با رسول خدا به مخالفت برخیزد، پس از آنکه راه هدایت بر او آشکار گردید و راهی غیر از راه مؤمنان در پیش گیرد، وی را به همان راه ضلالتی که برگزیده و گذاریم و او را به جهنم افکنیم که بد منزلگاهی است.

آیه «مودت»

آیه دیگر، آیه مودت است. از این آیه نیز می توان عصمت رسول خدا صلی الله علیه وآله و امامان اهل بیت علیهم السلام را استفاده نمود که در مباحث پیش رو، به بحث تفصیلی پیرامون آن خواهیم پرداخت.

دلیل سوم: اجماع صحابه

اتفاق صحابه بر اینکه انبیاء، به ویژه رسول خدا صلی الله علیه وآله باید دارای مقام عصمت باشد، از جمله دلایلی است که می توان بر عصمت انبیاء اقامه کرد.

زرقانی مالکی درباره عصمت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم می گوید:

إنه معصوم من الذنوب بعد النبوة وقبلها، كبرها وصغيرها وعمدها وسهوها على الأصح، في ظاهره وباطنه،

سرّه و جهره، جدّه و مزحه، رضاه و غضبه، كيف؟ وقد أجمع الصحب على اتباعه والتأسي به في كل ما يفعله؛^{۱۳۷}

به درستی که [نبی] پیش و پس از نبوت، از گناهان بزرگ و کوچک، چه از روی عمد باشد و یا به سهو - بنا بر

قول اصح - معصوم و منزّه است. در ظاهر و باطنش آشکار و نهانش، جدیت و شوخیش، رضایت و غضبش...

چرا این گونه نباشد؟ در حالی که صحابه بر پیروی و تأسی به او در آن چه انجام می دهد اتفاق نظر دارند.

۱۳۶. سوره نساء، آیه ۱۱۵.

۱۳۷. شرح الزرقانی علی المواهب اللدنیة : ۷ / ۳۲۸.

در این عبارت، به اجماع صحابه بر تبعیت و پیروی از تمامی از اعمال پیامبر تصریح شده است. حتی در امور عادی که ربطی به تبلیغ دین ندارد؛ مانند خرید و فروش، چه قبل از نبوت و چه پس از آن.

تقی الدین سبکی نیز که از محققان بزرگ اهل تسنن است و به مباحث به صورت علمی و تحقیقی می نگرد، به اجماع امت بر عصمت انبیاء تصریح می کند. وی در این باره می نویسد:

اجتمعت الأمة على عصمة الأنبياء فيما يتعلق بالتبليغ وغيره؛^{۱۳۸}

امت بر عصمت پیامبران چه در مباحث تبلیغی و چه غیر تبلیغی اجماع دارند.

مؤید اجماع صحابه بر عصمت پیامبر صلی الله علیه وآله، واقعه «ذو الشهادتین» است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله با مردی مشغول گفت و گو و بحث بودند. در حالی که مردم دور ایشان جمع شده بودند، خزیمه بن ثابت پس از شکافتن جمعیت، خود را به پیامبر می رساند. در این حال مردی عرب به پیامبر عرضه می دارد: شما این حیوان را از من خریداری نموده و پول آن را نداده اید. پیامبر در پاسخ فرمودند: من پول این حیوان را داده ام. مرد عرب گفت: پس شاهی بر مدعای خود اقامه کنید!

بلا فاصله خزیمه جلو آمد و گفت: من شهادت می دهم پیامبر این حیوان را از تو خریدند و پولش را به تو دادند.

اعرابی از خزیمه پرسید:

أشهد ولم تحضرنا؟ وقال له النبي صلى الله عليه وآله: «أشهدتنا؟». فقال له: لا يا رسول الله، ولكني علمت أنك

قد اشتريت. أفأصدقك بما جئت به من عند الله ولا أصدقك على هذا الأعرابي الخبيث؛^{۱۳۹}

آیا شهادت می دهی در حالی که نبود؟ پیامبر [نیز] به او فرمود: «آیا [خرید و فروش] ما را مشاهده کردی؟».

خزیمه گفت: خیر ای رسول خدا! لیکن دانستم که شما [از اعرابی] خریده اید. چگونه شما را در آن چه از جانب

پروردگار می آورید تصدیق کنیم و آن گاه شما را در مقابل این اعرابی خبیث تصدیق نکنیم؟!

در شرح کلام خزیمه باید گفت: چگونه می شود پیامبری که فرستاده خدا و بازگو کننده وحی است، از غیب خبر می دهد

و تمام حقایق را به مردمان می رساند و بر کلمات وی نیز ترتیب اثر می دهیم، مرتکب دروغ شده است؟!

آری به راستی چرا خزیمه با این قاطعیت شهادت می دهد؟

زیرا وی باب سهو، نسیان و خطا را بر پیامبر صلی الله علیه وآله بسته می بیند تا چه رسد به اینکه - نعوذ بالله - رسول

خدا صلی الله علیه وآله بخواهند مال مردم را به دروغ تصرف کند!

۱۳۸. إمتاع الأسماع: ۳ / ۱۱۴.

۱۳۹. الكافي: ۷ / ۴۰۱ / ح ۱، باب نوادر. این جریان در منابع اهل سنت نیز آمده است. برای اطلاع بیشتر ر.ك: الطبقات الكبرى:

۴ / ۳۷۹ - ۳۸۰؛ المصنّف (صنعانی): ۸ / ۳۶۶ / ح ۱۵۵۶۵.

این واقعه گواهی است بر کلمه «أجمع الصحابة على ذلك» و همین اعتقاد صحابه نسبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه

وآله مؤید استدلال به اجماع در مسأله عصمت است.

چند شبهه پیرامون عصمت انبیاء

شبهه یکم: منافات برخی آیات الهی با عصمت پیامبران

خداوند در قرآن کریمش، داستان هایی از برخی انبیاء حکایت کرده است که دیر زمانی است بزرگان مکتب تشیع، آنها را مورد بحث و بررسی قرار داده و به این پرسش پاسخ داده اند که آیا آن حکایات با عصمت منافات دارد یا خیر؟

پاسخ یکم:

پاسخ کلی علماء شیعه به این پرسش، یکی از پاسخ هایی است که آنان به این شبهه داده اند. این پاسخ کلی در مباحث دیگری غیر از بحث عصمت نیز کاربرد دارد. مثلاً اگر دلیل قطعی بر عدم تحریف قرآن داشته باشیم، دیگر ناچاریم هر روایتی را که بر نقصان قرآن دلالت می کند تأویل کرده و یا کنار بگذاریم.

در مورد جسم نبودن خداوند متعال دلیل ها و برهان های قطعی عقلی و نقلی وجود دارد. حال اگر آیه ای از قرآن مجید به ظاهر بر جسمانیت پروردگار دلالت داشت؛ مانند: (يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ)،^{۱۴۰} (وَجَاءَ رَبُّكَ)^{۱۴۱} و (الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى)،^{۱۴۲} در این جا چون آیه ای از قرآن مجید است، نمی توانیم آن را کنار بگذاریم و تنها راه حل، تأویل آن آیه است تا با دلیل های قطعی جمع شده و سازگاری پیدا کند.

به عبارت دیگر، اگر دلیلی بر خلاف مقتضای دلیل های قطعی وجود داشته باشد، یا باید آن را کنار گذاشت و یا باید تأویل کرد. پس اگر دلیل آیه ای از قرآن مجید باشد که قطعی الصدور است، ناچار به تأویل هستیم. اما اگر روایت باشد، یا سندش معتبر نیست - چه روایت سند ندارد و یا سندش ضعیف است - که در این صورت آن را کنار می گذاریم، و یا سندش صحیح است، در این صورت روایت را تأویل می کنیم و اگر قابل تأویل نبود طرح و ردّ می شود.

۱۴۰. سوره فتح، آیه ۱۰.

۱۴۱. سوره فجر، آیه ۲۲.

۱۴۲. سوره طه، آیه ۵.

در احادیث آمده است:

ما خالف کتاب الله فدعوه؛^{۱۴۳}

آن چه را مخالف قرآن بود واگذارید.

در بسیاری از موارد، بین متنافیان جمع کرده و ظاهر را بر نص و یا بر اظهر حمل می کنیم. در فقه به خاطر نص (دلیل صریح) که در وجوب و یا جواز آمده است، دلیلی که بر عدم جواز ظهور دارد حمل بر کراهت می شود، و اگر دلیلی ظهور در وجوب دارد - به خاطر نص قائم بر عدم وجوب - حمل بر استحباب می شود. این موارد در فقه فراوان است و در علم اصول به تفصیل بیان شده است.

پاسخ دوم:

اگر ترك أولاً را بر انبیاء پیشین جایز بدانیم، تمام قضایائی را که در ظاهر بر خلاف عصمت دارند را بر ترك أولاً حمل می کنیم. از سویی دیگر، اگر قائل به جواز صدور ترك أولاً نشدیم، باید گفت هر آن چه از آنها واقع شده صحّت دارد؛ ولی ما مصلحت آن را درك نمی کنیم؛ چنانکه در داستان حضرت موسی و خضر مصلحت کارهایی همچون سوراخ کردن کشتی و اموری از این قبیل برای حضرت موسی روشن نبود و پاسخ حضرت خضر نیز همین بود که تو مصلحت این کارها را نمی دانی.^{۱۴۴} صلح امام حسن مجتبی سلام الله علیه با معاویه نیز در زمره چنین اموری است. صلحی که مورد اعتراض برخی از اصحاب آن حضرت قرار می گیرد؛ اشخاصی که جاهلند و مصلحت را نمی دانند. معصوم هر کاری انجام دهد بر اساس مصلحت است، هر چند مردم مصلحت آن را ندانند. از این رو امام مجتبی علیه السلام در پاسخ اعتراض آنها به داستان موسی و خضر علی نبینا وآله وعلیهم السلام استشهاد می کنند.^{۱۴۵}

پاسخ سوم:

در هر داستانی از داستانهای انبیاء که قرآن مجید حکایت نموده است، ابتدا باید جزئیات داستان بررسی شود و پس از بررسی هر مسأله ای، پاسخ در خور خود را دریافت کند. به عنوان مثال در جریان حضرت آدم، از کجا ثابت می شود که نهی از خوردن میوه درخت، نهی مولوی بوده است؟ در حالی که علماء می گویند: این نهی، نهی تنزیهی بوده است.

۱۴۳. الکافی: ۱ / ۶۹ / ح ۱؛ وسائل الشیعة: ۲۷ / ۱۱۰؛ المصنّف (صنعانی): ۶ / ۱۱۲ / ش ۱۰۱۶۲ و ۳۱۳ / ش ۱۹۲۱۲؛ تفسیر

الطبری: ۲ / ۴۲؛ الدر المنثور: ۵ / ۱۴۷؛ فتح القدر: ۴ / ۲۰۶.

۱۴۴. سوره کهف، آیه ۷۰ - ۸۰.

۱۴۵. ربك: الإحتجاج: ۲ / ۸ - ۱۰؛ بحار الأنوار: ۴۴ / ۱۹ / ح ۳.

به هر تقدیر، هر آنچه در قرآن نسبت به انبیاء گذشته آمده باشد، با این سه پاسخ به آن رسیدگی کرده و به حل و فصل آن می پردازیم. به عبارت دیگر همه این موارد قابل حمل و تأویل است و در نهایت اگر نتوانستیم، می گوئیم این عمل مصلحتی دارد که ما از درک آن عاجزیم.

پاسخ چهارم: عصمت انبیاء در قرآن

حقیقت آن است که برخی آیات قرآن مجید بر عصمت انبیاء دلالت تام دارد و ما باید آیاتی که به ظاهر خلاف عصمت است را با این دسته از آیات جمع کرده و آن گاه بسنجیم.

به نص قرآن مجید، آیات قرآن به محکمت و متشابهات تقسیم می شوند:

(هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ)؛^{۱۴۶}

او است که این کتاب را بر تو نازل کرد که بخشی از آن کتاب، آیات محکمت است [که کلماتش صریح و معانی آن روشن است] آنها اصل و اساس کتاب اند، و بخشی دیگر آیات متشابه است [که کلماتش غیر صریح و معانی آن مختلف و گوناگون است و جز به وسیله آیات محکم و روایات استوار تفسیر نمی شود].

آیات متشابه باید بر آیات محکم حمل شده و بر اساس آنها تفسیر شوند.

علاوه بر آن قرآن مجید بیان کننده همه چیز است:

(وَوَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ)؛^{۱۴۷}

و کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر هر چیزی است.

از این رو علما به این مطلب اشاره کرده اند که قرآن خود مفسر و مبین آیات دیگر است؛ به همین روی معروف است که می گویند:

القرآن يفسر بعضه بعضاً؛

بعضی از آیات قرآن بعضی دیگر را تفسیر می کند.

و به تبع همین قاعده گفته اند:

الحدیث يفسر بعضه بعضاً؛

برخی از احادیث یکدیگر را تفسیر می کنند.

با این بیان، این آیات متشابه است که باید با سنگ محک آیات محکم قرآن سنجیده شده و حقیقت آن به دست آید که

در مباحث پیشین به بررسی آیاتی پرداخته شد که بیانگر عصمت انبیاء است؛ آیاتی همچون:

۱۴۶. سوره آل عمران، آیه ۷.

۱۴۷. سوره نحل، آیه ۸۹.

آیاتی که به حقیقت عصمت دلالت دارند، آیاتی که بر اصطفای انبیاء دلالت می‌کنند، آیه ای که بر وجوب اطاعت از رسولان دلالت می‌کند، آیات تأسی به انبیاء، آیاتی که بر حجیت پیامبران دلالت می‌کنند و آیاتی که بر هدایت، تعلیم و تزکیه انبیاء دلالت می‌کنند.

شبهه دوم: سهو پیامبر

در روایات شیعه و اهل سنت^{۱۴۸} وارد شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در نمازشان مرتکب سهو شده و پس از نماز، شخصی از صحابه به نام ذو الشمالین یا ذو الیدین به ایشان تذکر داده است.

این روایت به روایت ذوالیدین یا ذو الشمالین معروف شده و در مسند احمد و صحیح بخاری از ابوهریره آمده است.^{۱۴۹} در کتابهای شیعه نیز روایتی وجود دارد که بر اساس آن، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله برای نماز صبح بیدار نشدند و نمازشان قضا شد. این روایت هر چند سندش صحیح باشد، باید آن را تأویل کنیم و اگر قابل تأویل نیست، باید آن را طرح و لا اقل درباره آن سکوت کنیم؛ زیرا - چنانکه گذشت - این قبیل روایات با ادله محکمی که به روشنی عصمت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را اثبات می‌کنند در تعارض است و در مقام تعارض ظاهری میان دو دسته روایات، باید میان آنها را جمع نمود و یا ظهور روایت معارض را با نص روایات محکم تأویل کرد و اگر هیچ یک از این دو امر ممکن نبود، باید درباره روایت به ظاهر معارض سکوت کرد. این قاعده ای است که در طول تاریخ علماء شیعه به آن عمل کرده اند. البته باید بدانیم که حتی اگر فقهاء تصریحاتی بر رد و انکار چنین احادیثی نداشتند و یا ما از کلمات ایشان اطلاعی نداشتیم، باید بر اساس این قاعده عمل کنیم.

نظر برخی از عالمان درباره روایت «ذو الشمالین»

شیخ طوسی در تهذیب می‌نویسد:

مع أنّ في الحديثين الأولين ما يمنع من التعلّق بهما وهو حديث ذي الشمالين وسهو النبيّ صلی الله علیه وآله

وهذا ممّا تمنع العقول منه؛^{۱۵۰}

در دو حدیث نخست مطلبی است که التزام به آن ممنوع است و آن دو حدیث ذوالشمالین و سهو پیامبر صلی

الله علیه وآله است که عقول از پذیرش آن دو سر باز می‌زنند.

وی در کتاب استبصار نیز می‌نویسد:

ذلك ممّا تمنع منه الأدلّة القاطعة في أنّه لا يجوز عليه السهو والغلط صلی الله علیه وآله؛^{۱۵۱}

۱۴۸. الکافی: ۳/ ۳۵۵ - ۳۵۶/ ح ۱؛ من لا یحضره الفقیه: ۱/ ۳۵۹/ ح ۱۰۳۱؛ بحار الأنوار: ۱۷/ ۱۰۴/ ح ۱۱.

۱۴۹. مسند احمد: ۲/ ۲۷۱ و ۲۸۴؛ صحیح البخاری: ۲/ ۶۶ و ۸/ ۱۳۲.

۱۵۰. تهذیب الأحکام: ۲/ ۱۸۱/ ح ۲۷.

این [حدیث] از مواردی است که ادله قطعی که ارتکاب سهو و غلط را جایز نمی‌داند، آن را رد می‌کند.

علامه حلی رحمة الله علیه در تذکره می‌نویسد:

خبر ذي الیدين عندنا باطل، لأن النبي صلى الله عليه وآله لا يجوز عليه السهو؛^{۱۰۲}

خبر ذوالی‌دین نزد شیعیان باطل است؛ چرا که پیامبر ممکن نیست مرتکب

سهو شود.

شهید اول رحمة الله علیه نیز در ذکری می‌گوید:

وهو متروک بین الإمامیة، لقیام الدلیل العقلی علی عصمة النبی صلى الله عليه وآله عن السهو؛^{۱۰۳}

[این روایت] بین شیعیان متروک است؛ چرا که شیعیان دلیل عقلی بر عصمت پیامبر صلى الله عليه وآله از سهو

اقامه کرده‌اند.

صاحب جواهر به صورت مفصل و استدلالی به حدیث ذوالشمالین پرداخته، می‌نویسد:

فالإنصاف أنه لا یجترئ علی نسبتہ إلیهم علیهم السلام لما دلّ من الآیات والأخبار.

وأنهم تنام أعینهم ولا تنام قلوبهم، وأنّ حالهم فی المنام کحالهم فی اليقظة... .

وأنهم علموا ما کان وما یكون من أول الدهر إلى انقراضه، وأنهم جعلوا شهداء علی الناس فی أعمالهم، وأنّ

ملائکة اللیل والنهار کانوا یشهدون مع النبی صلى الله عليه وآله صلاة الفجر.

وأنّ الملائکة کانوا یأتون الأئمة علیهم السلام عند وقت کل صلاة، وأنهم ما من یوم ولا ساعة ولا وقت صلاة إلاّ

وهم ینبّهونهم لها لیصلوا معهم، وأنهم کانوا مؤیّدین بروح القدس یخبرهم ویسددهم؛^{۱۰۴}

انصاف این است که جرأتی بر نسبت دادن سهو به آنها [رسول خدا و ائمه علیهم السلام] وجود ندارد؛ چرا که

آیات قرآن و روایات [این اجازه را به ما نمی‌دهد].

همانا ایشان چشمانشان می‌خوابد، در حالی که قلبهایشان نمی‌خوابد. همانا حال ایشان در خواب مانند حال

بیداریشان می‌ماند... .

و به درستی که ایشان [کسانی هستند] که به آن چه بوده و خواهد آمد از ابتدای عالم تا انقراض آن علم دارند

و اینان شاهدان بر اعمال مردم هستند. و به حقیقت ملائکه شب و روز همیشه با پیامبر صلى الله عليه وآله در

نماز صبح حاضر می‌شوند. و همانا ملائکه، همیشه در هنگام هر نمازی به نزد ائمه علیهم السلام می‌آیند و به

درستی که آنها هیچ روز، ساعت و وقت نمازی نیست مگر اینکه ملائکه، ائمه را یادآور شوند تا اینکه با ایشان

۱۰۱. الاستبصار: ۱ / ۳۷۱ / ح ۱۴۱۱.

۱۰۲. تذکرة الفقهاء: ۳ / ۲۷۴ - ۲۷۵.

۱۰۳. ذکرى الشیعة فی أحكام الشریعة: ۴ / ۱۰.

۱۰۴. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام: ۱۳ / ۷۲ - ۷۶.

نماز بخوانند. ائمه علیهم السلام به وسیله روح القدس کمک می شوند و وی ایشان را باخبر می سازد و تحکیم می نماید.

بر اساس روایات صحیح، به هنگام خواب چشم پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به خواب می رود، اما دل ایشان بیدار است.

چگونه می شود حال معصومان در خواب به سان بیداری باشد؟ چطور می شود کسی خواب باشد و در عین حال بیدار باشد؟

عقل به جهت محدودیتش از درک بسیاری از حقایقی که در اطراف ما اتفاق می افتد و یا اتفاقاتی که اخبار می شود عاجز است. اینکه چگونه آتش به یک باره برای حضرت ابراهیم گلستان می شود؛ دریا برای قوم بنی اسرائیل شکافته شود؛ عصایی چوبین و جماد ناگهان ازدهایی زنده می گردد؛ مرده ای زنده شود و مواردی از این قبیل از حیطه عقل ما و درک عقلانی انسانها خارج است. از این رو کوه فکری است که بگوییم چون نمی فهمیم پس چنین چیزی نیست!

به عبارت دیگر، عقل و سطح فهم ما از درک چنین حقایقی پایین تر است و اگر سطح فکرمان بالا رود، خواهیم فهمید که نیازی به پایین آوردن سطح آن مطالب فوق العاده نخواهد بود.

و به قول آن استاد که شاگردان تقاضای پایین آوردن سطح درس را از وی کرده بودند، گفت: باید شاگردان سطح فهم و درک خود را بالا می برند نه استاد سطح علم را پایین بیاورد.

این روایت علاوه بر مصادر شیعی،^{۱۵۵} در مصادر سنی نیز مشاهده می شود.^{۱۵۶}

همچنین بر اساس تعالیم وحیانی، ملائکه برای اقامه نماز و اقتدا به پیامبر صبحگاهان نزد او می آیند. با این حال چطور ممکن است ملائکه برای اقتدا به وی خدمت پیامبر آمده و ایشان را خواب ببینند و نماز آن حضرت قضا شود؟! بنابراین هر چند سند این گونه احادیث صحیح هم باشد، ولی ظاهر آن مورد قبول نیست و ما به صحت هیچ کتابی از ابتدا تا آخر آن معتقد نیستیم؛ مگر قرآن مجید که از ابتداء تا انتهای آن وحی مُنزَل است.

این کلمات صاحب جواهر برداشتی از آیات و روایات قطعی است. همین باعث شد تا ایشان در ابتداء کلام بگویند کسی نمی تواند به خود جرأت دهد به معصومان نسبت سهو دهد.

اما درباره روایات عامّه باید دانست، دروغ در کتابهای آنان حتی در صحاح سته فراوان است و ما در جای خود به تفصیل این موضوع را ثابت کرده ایم. اما در مقابل، به سبب زحماتی که دانشمندان شیعه در طول تاریخ کشیده اند، این قبیل روایات در مجامع حدیثی شیعه بسیار کم است.

۱۵۵. ر.ک: الکافی: ۳ / ۱۵۵ / ح ۱؛ الإستبصار: ۱ / ۳۷۰ / ح ۴.

۱۵۶. ر.ک: صحیح البخاری: ۱ / ۴۴ و ۳۰۸ و ۴ / ۱۶۸؛ صحیح مسلم: ۲ / ۱۸۱؛ المستدرک: ۲ / ۴۳۱؛ المصنّف (صنعانی):

۲ / ۴۰۵ / ح ۳۸۶۴ و منابع دیگر.

اهل سنت از ابوهریره روایت می کنند که می گفت: به نزد پیامبر رفتم و عرض کردم: ای رسول خدا، احادیث شما بسیار است و من به خاطر فراوانی آنها بعضی را فراموش می کنم. رسول خدا به او توجهی و عنایتی کردند و او پس از آن هرگز دچار فراموشی نشد و تمام آن چه را که از پیامبر می شنید حفظ می کرد.^{۱۵۷} - البته این هم دروغ است - عجیب این است که آنان از همین شخص احادیثی را نقل می کنند که بیانگر سهوالنبی است. حال جای این سؤال است که چگونه ممکن است کسی بر اثر توجه پیامبر دچار سهو و نسیان نشود؛ اما خود پیامبر از سهو و فراموشی در امان نباشد؟! حاصل آنکه بر اساس قاعده عمومی مذکور می توانیم تمام آن چه را که به حسب ظاهر با قرآن و روایات منافات دارد، حل کنیم و اگر نتوانستیم سکوت می کنیم و یا می گوئیم باطل است.

مسأله سهو و غلو از دیدگاه شیخ صدوق

مرحوم شیخ صدوق رحمه الله علیه که مقام علمی بسیار والایی دارد و جایگاه ایشان بالاتر از این است که بخواهیم درباره شخصیت ایشان سخنی بگوئیم، از استاد خود محمد بن حسن بن ولید این گونه نقل می کند:

أول درجة في الغلو، نفي السهو عن النبي صلى الله عليه وآله؛^{۱۵۸}

نخستین مرتبه غلو، اعتقاد به نبود سهو از پیامبر است.

شیخ صدوق رحمه الله برای جواز سهو النبي دو وجه ذکر کرده است:

۱ - روایاتی همچون روایت ذوالیدین که شیخ صدوق بنا بر مبنای خود در احادیث آن روایت را قبول نموده است؛

۲ - نفی سهو از نبی غلو است، و غلو نیز بالاجماع حرام و باطل است.

پاسخ: این مطلب در منظر و دیدگاه علمی بزرگانی همچون شیخ مفید، شیخ طوسی، سید مرتضی و فقهاء دیگر بوده است و ما نظر ایشان را پیرامون روایاتی که شیخ صدوق بر اساس آن این رأی را قبول کرده است خواندیم و همه آن بزرگان، وقوع سهو را از پیامبر غیر ممکن دانسته و به بطلان این روایت نظر داده اند.

شیخ حرّ عاملی در این باره می فرماید:

نسبة السهو إلى الصدوق أولى من نسبتة إلى النبي.^{۱۵۹}

اما اگر مقصود شیخ صدوق - چنانکه برخی به این مطلب اشاره کرده اند - این باشد که خداوند متعال می تواند پیامبر اکرم را إسهاء کند؛ یعنی اگر مؤمنان برای نماز بیدار نشدند و یا در نماز سهوی برایشان پیش آمد کرد همدیگر را سرزنش نکنند،

۱۵۷. ر.ک: صحیح البخاری: ۴ / ۱۸۸؛ الإستیعاب فی معرفة الأصحاب: ۴ / ۱۷۷۱؛ الطبقات الكبرى: ۲ / ۳۶۲ و ۴ / ۳۲۹؛ سیر اعلام النبلاء: ۲ / ۵۹۵.

۱۵۸. من لا يحضره الفقيه: ۱ / ۳۶۰.

۱۵۹. ر.ک: التنبيه بالمعلوم من البرهان على تنزيه المعصوم عن السهو والنسيان: ۱۳.

خداوند پیامبر را به سهو بیندازد و آن گاه که برای پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله چنین اتفاقی بیفتد، دیگر این حالت برای دیگران عیب و عار نخواهد بود.

این نظریه هر چند هرگز تحقق پیدا نکرده، اما از جهتی قابل قبول است؛ زیرا «سهو» غیر از «إسهاء» است. «سهو» از «شیطان» است و او بر پیامبر تسلط ندارد، همان طور که خداوند متعال می فرماید:

(إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ)؛^{۱۶۰}

شیطان بر کسانی سلطنت دارد که از او پیروی می کنند.

بنابراین، اگر از بزرگانی همچون شیخ مفید، شیخ طوسی، محقق حلّی، علامه حلّی، شهید ثانی و صاحب جواهر که بزرگان فقه، اصول و کلامند بپرسیم که آیا در مقام ثبوت إسهاء نبی از جانب خداوند متعال جایز است یا نه؟ پاسخ ایشان مثبت خواهد بود مشروط بر اینکه با مبانی عقلانی عصمت منافاتی نداشته باشد.

درباره غلو نیز باید گفت: تمامی علماء آن را حرام می دانند و هیچ اختلافی وجود ندارد. شیخ صدوق،^{۱۶۱} شیخ طوسی و دیگر عالمان شیعی معتقدند که بالا بردن پیامبر به بیش از آن چه است حرام و کفر است. مثلاً قائل به ربوبیت و یا ازلی بودن پیامبر شوند. پس در کبرای قضیه که غلو کفر است اختلافی نیست و اختلاف و محل بحث در صغرای قضیه است. از سوی شیخ صدوق نفی سهو را غلو می داند و از سوی دیگر، دیگران غلو نمی دانند. این همان بحث صغروی است که چنین بحثی در موضوعات فراوان است.

قول تحقیقی و صحیح آن است که نفی سهو از پیامبر غلو نمی باشد؛ بلکه دلیل های قطعی بر عدم سهو نبی دلالت دارد.

اکنون توجه به چند نکته ضروری است:

۱. در مسائل اعتقادی مقلد نیستیم؛

۲. به صرف بزرگی اشخاص نباید موجب تبعیت از آنها شود، چرا که اشتباه کوچک شخص بزرگ، بزرگ است؛

۳. اختلاف در مصادیق و جزئیات طبیعی است. البته باید ضمن احترام و حفظ شأن بزرگان مکتب، برای دست یابی به

حقیقت کوشش نموده و واقعیت را به اثبات برسانیم.

۱۶۰. سوره نحل، آیه ۱۰۰.

۱۶۱. ربك: من لا يحضره الفقيه: ۱ / ۳۵۹ - ۳۶۰.

ادله عصمت امامان

دلیل یکم: عقل

عقل یکی از پشتوانه های محکم و قوی برای اثبات نیاز به حجتی معصوم در میان بندگان، آن هم تا روز قیامت است و رهاورد آن، هدایت آنان به سوی عبودیت و بندگی حضرت حق جل و علی است که همان هدف خلقت است. انبیاء و پیامبران از ابتدا تا انتها و از آدم تا خاتم آنان؛ یعنی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم، براساس عصمت و علم الهی مردمان را به سوی همین هدف رهنمون کردند و با رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم و قطع ارتباط عالم بالا با زمینیان، به حکم عقل، باز نیز بشریت تا به روز قیامت نیازمند هادیان و راهنمایان معصومی هستند که به ایفای همان نقش انبیاء و هادیان الهی بپردازند.

همانطور که در مباحث گذشته به آن پرداختیم، ادله عقلی اقامه شده بر عصمت انبیاء که در حداقل هفت دلیل خلاصه می شد، بدون هیچ تردیدی در امامان و جانشینیان پیامبر خدا تا روز قیامت ساری و جاری خواهد بود؛ چرا که ادله عقلی حد زمانی ندارد و در تمامی زمان ها بشریت به همان هفت دلیل، نیازمند فردی معصوم در میان خود است و پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم نیز این نیاز از میان نمی رود و مردمان به این هدایت های معصومانه و الهی نیازمندند.

دلیل دوم: آیات قرآن

دومین دلیل بر عصمت امامان علیهم السلام آیات شریف قرآن است. علاوه بر آیاتی که در ذیل بحث پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم پرداخته شد که در برخی آیات نیز امام علیه السلام وارد است، در این نوشتار به بررسی شش آیه از قرآن که بر عصمت امامان علیهم السلام دلالت دارد خواهیم پرداخت.

عصمت امامان در قرآن

آیه یکم: «آیه عهد»

یکی از آیاتی که بر عصمت امامان الهی دلالت دارد، آیه مبارک «عهد» است. در این آیه، خداوند انتصاب حضرت ابراهیم علیه السلام را به امامت تبیین و نیز رسیدن این مقام والا را به ظالمان نفی می کند. خداوند متعال می فرماید:

(وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ)^{۱۶۲}

و یاد آر هنگامی را که خداوند ابراهیم علیه السلام را به کلماتی ابتلاء و امتحان فرمود و آن امتحان ها را به اتمام رسانید. خداوند فرمود: همانا تو را برای مردم امام قرار می دهم. [ابراهیم] عرض کرد: و از ذریه من نیز [به این مقام خواهند رسید]؟ خداوند فرمود: عهد من به ستمکاران نخواهد رسید.

آیه ذکر شده یکی از مهم ترین دلایل شرط عصمت برای امام است. از همین رو است که امامان اهل بیت علیهم السلام برای اثبات لزوم عصمت امام، به این آیه استناد و استدلال کرده اند.

عالمان شیعه نیز به تبعیت از پیشوایان معصوم خود، در بحث از عصمت امام به آن استناد کرده و به بررسی آن پرداخته اند. مرحوم طبرسی رحمه الله در این باره می نویسد:

إِسْتَدَلَّ أَصْحَابُنَا بِهَذِهِ الْآيَةِ عَلَى أَنَّ الْإِمَامَ لَا يَكُونُ إِلَّا مَعْصُومًا عَنِ الْقَبَائِحِ؛ لِأَنَّ اللَّهَ سَبَّحَانَهُ نَفَىٰ أَنْ يَنَالَ عَهْدَهُ الَّذِي هُوَ الْإِمَامَةُ ظَالِمًا، وَمَنْ لَيْسَ بِمَعْصُومٍ فَقَدْ يَكُونُ ظَالِمًا، إِمَّا لِنَفْسِهِ، وَإِمَّا لِغَيْرِهِ؛^{۱۶۳}

اصحاب ما بر اساس این آیه استدلال می کنند که شخصی امام نمی شود مگر آنکه از زشتی ها معصوم باشد؛ زیرا خدای سبحان رسیدن عهد خودش - که امامت است - به ظالم را نفی کرده است و هر کس معصوم نباشد، پس به یقین ظالم است، یا به نفس خود [ظلم کرده]، یا به غیر از خودش.

از جمله نکات فراوانی که از آیه عهد به دست می آید، این نکته مهم است که امامت به جعل و گزینش خداوند و عهد الهی است. اما آن چه به بحث «عصمت» مربوط می شود، نفی امامت ظالم است؛ از این رو لازم است اندکی معنای ظالم را بررسی کنیم. راغب اصفهانی درباره معنای «ظلم» می نویسد:

الظلمة عدم النور وجمعها ظلمات... ويعبر بها عن الجهل والشرك والفسق كما يعبر بالنور عن أصدادها... و«الظلم» عند أهل اللغة وكثير من العلماء: «وضع الشيء في غير موضعه المختص به»... والظلم يقال في مجاوزة الحق الذي يجري مجرى نقطة الدائرة ويقال فيما يكثر وفيما يقل من التجاوز، ولهذا يستعمل في الذنب الكبير وفي الذنب الصغير، ولذلك قيل لآدم في تعديده وفي إبليس ظالم وإن كان بين الظالمين بون بعيد.

قال بعض الحكماء: «الظلم ثلاثة: الأول: ظلم بين الانسان وبين الله تعالى وأعظمه الكفر والشرك والنفاق... والثاني: ظلم بينه وبين الناس... والثالث: ظلم بينه وبين نفسه»؛^{۱۶۴}

۱۶۲ . سوره بقره، آیه ۱۲۴ .

۱۶۳ . تفسیر مجمع البیان: ۱ / ۳۷۷ .

ظلمت عدم نور و جمع آن ظلمات است ... از جهل و شرك و فسق نیز به ظلمت تعبیر می شود، چنانکه از ضدّ این امور به نور تعبیر می شود... ظلم از نظر اهل لغت و بسیاری از عالمان، به معنای قرار دادن شیء در غیر موضعی است که به آن اختصاص دارد... و به تجاوز از حق - که حول نقطه مرکز دایره می گردد - ظلم گفته می شود. چه این تجاوز زیاد باشد یا کم،^{۱۶۵} در هر صورت ظلم نامیده می شود و بر این اساس در گناه کوچک و بزرگ استعمال می گردد؛ از همین رو تعدی حضرت آدم نیز ظلم دانسته شده^{۱۶۶} و ابلیس ظالم نامیده شده است، هر چند که بین آن دو ظلم فاصله ای بسیاری وجود دارد. برخی از حکما گفته اند که ظلم سه دسته است: [نخست] ظلمی که بین انسان و خدای تعالی رخ می دهد و بزرگترین ظلم [از این قبیل] کفر و شرك و نفاق است، ... [دوم] ظلمی که انسان نسبت به سایر مردم روا می دارد... و [سوم] ظلمی که انسان به نفس خود می کند.

با توجه به آیات قرآن نیز می توان مراتبی برای ظلم بیان کرد. مصادیق ظلم که در قرآن بیان شده عبارتند از:

الف) شرك. خدای تعالی می فرماید:

۱۶۴. المفردات في غريب القرآن: ۳۱۵ - ۳۱۶.

۱۶۵. درباره امیر مؤمنان علیه السلام گفته شده است که: «قتل في محراب عبادته لشدة عدالته»؛ به خاطر شدت عدالتش در محراب عبادت گشته شد. این تعابیر بیانگر آن است که امیر مؤمنان کم ترین انحرافی از مدار حق نداشته است. خاموش کردن شمع بیت المال در لحظاتی که امام علیه السلام مشغول کار دیگری می شدند از همین امر حکایت دارد. این حدّ از عدالت برای احدی جز پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت عليهم السلام ممکن نیست. از همین رو است که امیر مؤمنان علیه السلام می فرماید: «ألا وانكم لا تقدرون على ذلك، ولكن أعينوني بورع واجتهاد وعفة وسداد»؛ شما بر این کار قادر نیستید، ولیکن مرا به واسطه ورع، کوشش، عفت و پرهیز از گناه یاری کنید؛ نهج البلاغة: نامه ۳ / ۷۰؛ شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید): ۱۶ / ۲۰۵.

۱۶۶. ظلم دامنه بسیار وسیعی دارد و شامل کم ترین تجاوز از حق - که مصداق آن ترك اولا است - و بیشترین انحراف از آن - که مصداقش کفر و شرك است - می شود. ظلمی که در اینجا به حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام نسبت داده شده است، نباید منافاتی با عصمت ایشان داشته باشد؛ چرا که عصمت انبیاء با دلایل عقلی و نقلی فراوان اثبات شد و هیچ تردیدی در آن نیست. پس باید گفت مراد از ظلم در مورد حضرت آدم، چیزی جز ترك اولا نخواهد بود، چرا که ترك اولا از آن جهت که برای پیامبران و اولیاء خدا تجاوز از حق به حساب می آید، ظلم است؛ اما ظلمی نیست که با عصمت منافات داشته باشد. علاوه بر ظلم، به حضرت آدم نسبت «عصیان» نیز داده شده است که (وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى) (سوره طه: آیه ۱۲۱). در این مورد هم باید گفت: «عصیان» معنایی بیشتر از ترك طاعت ندارد و ترك اولا نیز از مصادیق ترك طاعت است. در نتیجه منظور از ظلم و عصیانی که به حضرت آدم و پیامبران دیگر علی نبینا و آله و علیه السلام نسبت داده شده است ترك اولا است که مرتکب شده اند و ترك اولا نیز با عصمت منافات ندارد (مرحوم سید مرتضی در کتاب تنزیه الانبیاء، صفحه ۱۰ به بعد به تفصیل این موضوع پرداخته است).

توجه به این اصل مهم ضروری است که اگر در موردی ظواهر آیات و روایات با دلایل قطعی در تعارض بود، باید از ظهور آیات و روایات دست برداشت. به عنوان مثال دلیل هایی قطعی بر نفی تجسیم خداوند وجود دارد، از سوی دیگر از ظهور برخی آیات جسمانیت خدای تعالی به دست می آید. در اینجا بر اساس اصل یاد شد، باید از ظهور رفع ید و یا آن را تأویل کرد. در مورد عصمت انبیاء نیز ادله قطعی فراوانی وجود دارد؛ از این رو هر جا ظاهر آیه یا روایتی بر عدم عصمت پیامبران دلالت داشت حتماً باید از آن دست برداشت و با توجه به قرآن، معنای صحیحی برای آن بیابیم.

(إِنَّ الشُّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ)^{۱۶۷};

همانا شرك ظلمی بزرگ است.

(ب) کفر. درباره کافران آمده است:

(وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ)^{۱۶۸};

و کافران همان ظالمان هستند.

(ج) افترا و دروغ بستن به خدا. خدای تعالی در این باره می فرماید:

(فَمَنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ)^{۱۶۹};

پس آن کس که پس از اتمام حجت بر خداوند دروغ بدهد، پس همانان همان ستمکاران هستند.

(د) حکم نکردن به آن چه خداوند نازل فرموده است.

(وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ)^{۱۷۰};

پس کسانی که پس از این (حجت) بر خدا دروغ بدهند، البته آنان ستمکاران خواهند بود.

(هـ) تجاوز و تعدی از حدود الهی.

(وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ)^{۱۷۱};

و کسانی که از حدود خداوند تجاوز کنند همان ها ستمکارانند.

(و) ظلم به نفس (گناه و معصیت).

(وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَظَالِمٌ لِنَفْسِهِ مُبِينٌ)^{۱۷۲};

و از فرزندانشان برخی نیکوکار بودند و برخی آشکارا بر خود ستمکار شدند.

ظالم به نفس در مقابل محسن آمده است و می دانیم محسن در مقابل «مسیء» قرار دارد.

(ز) ترك اولاً.

(وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ)^{۱۷۳};

و به این درخت نزدیک نشوید که از ستمکاران خواهید بود.

۱۶۷ . سوره لقمان، آیه ۱۳ .

۱۶۸ . سوره بقره، آیه ۲۵۴ .

۱۶۹ . سوره آل عمران، آیه ۹۴ .

۱۷۰ . سوره مائده، آیه ۴۵ .

۱۷۱ . سوره بقره، آیه ۲۲۹ .

۱۷۲ . سوره صافات، آیه ۱۱۳ .

۱۷۳ . سوره بقره، آیه ۳۵؛ سوره اعراف، آیه ۱۹ .

بر اساس آیه عهد که می فرماید: (لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ). هر آن چه مصداق ظلم باشد از امام الهی نفی می شود. در ادامه به بررسی و بیان عالمان در ذیل این آیه می پردازیم.

بیان میرزای نائینی درباره دلالت آیه عهد بر لزوم عصمت امام

در اصول فقه این بحث مطرح است که آیا لفظ مشتق فقط در «متلبس به مبدأ» حقیقت است و مصداق دارد، یا اگر از تلبس خارج شد باز هم صدق می کند؟

به عبارت دیگر، اگر عنوانی موضوع يك حکم واقع شود، لازم است همواره آن موضوع برای ترتب حکم محفوظ باشد یا نه؟ برخی از عناوین به صرف تحقق، برای ترتب حکم کافی هستند و برخی نه. به عنوان مثال در آیه شریف:

(السَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا);

دست های مردان و زنان سارق را قطع کنید.

به محض اینکه عنوان سارق بر کسی صدق کند، حکم (قطع دست) بر او بار می شود؛ هر چند که این عنوان در زمان های بعد بر او صدق نکند.

مرحوم نائینی در همین مبحث می فرماید:

(لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ) قضیه حقیقی است و از بدو خلقت تا قیامت مصداق دارد. به مقتضای قاعده، در قضیه حقیقی، صرف تلبس به مبدأ کفایت نمی کند و بقای بر تلبس نیز شرط است؛ مگر در مواردی که قرینه وجود داشته باشد. در آیه مورد بحث قرینه وجود دارد و آن عظمت مقام و جلالت شأن امامت است، به طوری که میان امامت و عبادت اوئان تناسبی نیست. پس هر کس - اگر چه برای يك لحظه - بت یا تندیس را عبادت کرده باشد، شایستگی تصدی مقام امامت را نخواهد داشت.^{۱۷۴}

بیان مرحوم آخوند خراسانی

امام صادق علیه السلام در روایتی پس از ذکر طبقات پیامبران و رسولان،^{۱۷۵} درباره مصداق ظالم - در آیه عهد - می فرماید:

۱۷۴ . ربك: أجود التقريرات: ۱ / ۸۱ - ۸۲ .

۱۷۵ . امام صادق علیه السلام می فرماید:

«الأنبياء والمرسلون على أربع طبقات: فنبیّ منبأ في نفسه لا يعدو غيرها، ونبیّ یری في النوم ويسمع الصوت ولا يعاينه في اليقظة، ولم يبعث إلى أحد وعلیه امام مثل ما كان إبراهيم على لوط علیهما السلام، ونبیّ یری في منامه ويسمع الصوت ويعاين الملك، وقد أرسل إلى طائفة قلوبا أو كثروا، كيونس قال الله ليونس: (وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ) قال: يزيدون: ثلاثين ألفا وعلیه امام،

من عبد صنماً أو وثناً لا يكون إماماً؛

هر کس بت یا تندیس را عبادت کرده باشد، هرگز امام نمی شود.

مرحوم آخوند خراسانی در بحث مشتق، به مناسبت این روایت را مطرح کرده و به بررسی کیفیت استدلال امام پرداخته

است.^{۱۷۶}

مرحوم آخوند معتقد است که اگر عنوانی موضوع حکم قرار گرفت، آن حکم بر آن موضوع بار می شود، هر چند

موضوع باقی نباشد؛ زیرا حکم وابسته به عنوان است. ایشان به همین موضوع اشاره کرده و در مورد آیه شریف (لا ینال عهدی

الظالمین) می فرماید:

«از استدلال امام به دست می آید که اگر شخصی متلبس به عبادت اوئان شد - اگر چه برای یک لحظه - لیاقت و اهلیت

امامت را نخواهد داشت».^{۱۷۷}

بیان علامه طباطبائی

ایشان در تفسیر المیزان می نویسد:

إن المراد بالظالمین فی قوله تعالى: (قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يِنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ) مطلق من صدر عنه ظلم ما،

من شرك أو معصية، وإن كان منه في برهة من عمره، ثم تاب وصلاح.

وقد سئل بعض أساتيدنا رحمة الله عليه عن تقريب دلالة الآية على عصمة الإمام.

فأجاب: أن الناس بحسب القسمة العقلية على أربعة أقسام: من كان ظالمًا في جميع عمره، ومن لم يكن ظالمًا في

جميع عمره، ومن هو ظالم في أول عمره دون آخره، ومن هو بالعكس. هذا وإبراهيم عليه السلام أجل شأنًا من

أن يستل الإمامة للأول والرابع من ذريته، فبقي قسمان، وقد نفى الله أحدهما، وهو الذي يكون ظالمًا في

أول عمره دون آخره، فبقي الآخر، وهو الذي يكون غير ظالم في جميع عمره؛^{۱۷۸}

والَّذِي يَرَى فِي نَوْمِهِ وَيَسْمَعُ الصَّوْتِ وَيُعَايِنُ فِي الْبَيْتَةِ وَهُوَ إِمَامٌ مِثْلَ أَوْلِي الْعِزْمِ وَقَدْ كَانَ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَبِيًّا وَلَيْسَ بِإِمَامٍ حَتَّى قَالَ اللَّهُ: (إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يِنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ) مِنْ عَبْدِ صَنَمًا أَوْ وَثْنًا لَا يَكُونُ إِمَامًا؛ الكافي:

۱ / ۱۷۴ - ۱۷۵ / ح ۱.

۱۷۶. این مطلب در ضمن بحث مشتق در زمره مباحث اصولی مطرح می شود. برای نمونه ر.ک: محاضرات فی اصول الفقه: ۱ /

۲۸۶؛ نهاية الأفكار: ۱ / ۱۳۹.

۱۷۷. ر.ک: كفاية الأصول: ۱۱ / ۴۹. نگارنده در کتاب تحقیق الأصول، جلد ۱، صفحه ۳۹۷ به بعد، به تفصیل این موضوع را

بررسی کرده است.

۱۷۸. تفسیر المیزان: ۱ / ۲۷۴.

مراد از ظالمان در آیه شریف (قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ). مطلق کسانی است که ظلمی از آنان صادر شده باشد؛ مثل شرك یا گناه، هر چند آن ظلم در قسمتی از عمرش بوده و پس از آن توبه کرده و صالح شده باشد.

از یکی از اساتید ما رحمة الله علیه در مورد کیفیت دلالت آیه بر عصمت امام سؤال شد.

ایشان پاسخ داد: مردم بر طبق تقسیم عقلی چهار دسته اند: یا در تمام عمر ظالم بوده اند و یا در تمام عمر ظالم نبوده اند. یا در ابتدای عمر ظالم بوده اند، نه در آخر عمر، و دسته چهارم اینکه بر عکس آن باشد [یعنی در ابتدای عمر ظلمی از وی سر نزده و در آخر عمر ظالم شده است]. شأن حضرت ابراهیم علیه السلام بالاتر از آن است که امامت را برای دسته نخست و چهارم از ذریه خود درخواست کند. پس دو قسم باقی می ماند که خداوند امامت یکی از آن دو را نفی کرده است. این نفی مربوط به دسته ای است که در ابتدای عمر ظالم بوده و در آخر عمر از ظلم دست برداشته اند. در نتیجه دسته دیگری باقی می ماند و آن دسته ای است که در تمام عمر ظلمی از آنان سر نزده باشد.

حاصل آنکه آیه عهد، به روشنی بر عصمت امام - از ابتدای عمر تا آخر آن - دلالت دارد و خداوند کسی را که در طول عمر خود، حتی برای يك لحظه مرتکب ظلم شده باشد را شایسته امامت ندانسته و به این مقام نایل نمی کند.

آیه دوم: «أولو الأمر»

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ)^{۱۷۹}؛

ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و صاحبان امر خود را نیز اطاعت کنید.

این آیه شریف به آیه «اولو الامر» معروف و یکی از دلیل های محکم قرآنی بر لزوم عصمت است. برخی از دلیل های قرآنی ضمن معرفی شخص معصوم، معنای عصمت را نیز مشخص می کند. به عبارت دیگر، هم در صدد تعیین کبراست و هم در صدد تعیین مصداق آن کبرا. برخی دیگر، تنها خود عصمت را با قطع نظر از مصداق بیان می کنند.

اگر در ذیل این آیه روایاتی را که به معرفی «اولو الامر» پرداخته اند مطرح کنیم،^{۱۸۰} بحث در هر دو جهت تمام می شود؛

یعنی هم بحث کبروی عصمت تمام است و هم افراد و مصادیقی که معصوم هستند معرفی می شوند؛ اما چون بحث ما

۱۷۹. سوره نساء، آیه ۵۹.

۱۸۰. در ذیل این آیه از معصوم روایت شده است: «هم اولو الامر الذين أمر الله بطاعتهم»؛ اهل بیت علیهم السلام مصداق اولو الامر هستند [همان ها] که خداوند [مردم را] به اطاعت از ایشان امر کرده است؛ تفسیر البرهان: ۲ / ۱۱۳؛ وسائل الشیعه: ۲۷ / ۶۷؛

بحار الانوار: ۲۳ / ۲۹۳.

عمومیت دارد و طرف بحث عموم اهل سنت هستند و روایات ما نیز قابل پذیرش آنان نیست، به همین جهت ناچاریم که فقط به بررسی جنبه عصمت در آیه پرداخته و از پرداختن به مصادیق آن خودداری کنیم.

کلمه «اطیعوا» که به صیغه امر آمده، به طور قطع دلالت بر وجوب دارد؛ چرا که مستحب دانستن اطاعت خدا و رسول بی معناست. لیکن باید توجه داشت که اطاعت از خدا و رسول به حکم عقل لازم است؛ از همین رو این گونه اوامر مولوی نیستند، بلکه ارشاد به حکم عقلند.

به هر حال امر خداوند به اطاعت مطلق از هر کسی، چه مولوی باشد و چه ارشادی، بر لزوم و وجوب اطاعت از او دلالت دارد. خداوند در این آیه به اطاعت مطلق و بی قید و شرط از رسول امر کرده است.^{۱۸۱}

یعنی اطاعت از خداوند متعال و فرستاده اش مقید به زمان و یا مکان معینی نیست و از همه جهات اطلاق دارد. اطاعت از اولوالامر نیز همین طور است. پس بر اساس این آیه، باید به عصمت «اولوالامر» ملتزم شویم؛ چرا که اگر «ولی امر» از روی سهو، خطا و نسیان به معصیت امر کند؛ مثلاً بگوید این خمر را بنوشید، باید از او اطاعت کنیم، در حالی که نوشیدن آن از سوی خداوند نهی شده است، در نتیجه عدم عصمت اولو الامر به اجتماع نقیضین منجر می شود و اجتماع نقیضین نیز محال است. به عبارتی واضح تر، خداوند از يك سو به اطاعت مطلق از «اولوالامر» دستور داده است و آنان نیز به شرب خمر امر می کنند. در واقع این خداوند است که به شرب خمر امر کرده است و از سوی دیگر خدای تعالی از شرب خمر نهی فرموده است، در نتیجه این همان تناقض آشکار است و چنین تناقضی باطل است. از همین رو باید پذیرفت که «اولو الامر» لزوماً باید معصوم باشند و بر خلاف دستور خدا حکمی ندهند.

با این بیان، «ولی امر» به حرام فرمان نمی دهد و سهو، خطا و نسیان بر او عارض نمی گردد.

فخر رازی که در فلسفه، کلام، تفسیر و علم اصول مهارت خاصی دارد و اهل سنت او را امام المفسرین می دانند، در تفسیر خود به دلالت آیه بر عصمت «اولو الامر» اقرار می کند.^{۱۸۲} هر چند نیازی به اعتراف او نیست و هر کسی که مقدمات و مبادی ادبیات و عقائد را آموخته باشد، به راحتی می تواند این حقیقت را از آیه استظهار کند.

۱۸۱. اطاعت از پدر و مادر بنا به آیه شریف (وَبِأَلْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا) واجب است، چرا که اطاعت اوامر و نواهی پدر و مادر از مصادیق احسان و مهربانی به آنهاست؛ اما اطاعت از آنها اطلاق ندارد، بلکه مقید است به اینکه آنها امر به حرام نکرده باشند. به عبارت دیگر، به نص صریح قرآن که اطاعت پدر و مادر تا آن جا وجوب دارد که امر به حرام نکرده باشند؛ از این رو (وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا)؛ اگر پدر و مادر، تو را بر شرك به خدا که آن را به حق نمی دانی وادار کنند، در این صورت دیگر آنها را اطاعت مکن.

اگر اطاعت از پدر و مادر اطلاق داشت باید معتقد به عصمت آنها می شدیم.

۱۸۲. گفتنی است که اشاره به بیان فخر رازی به جهت قانع کردن اهل سنت و کسانی که پیرو فخر رازی هستند، آورده شده است. وی در ذیل این آیه می نویسد: «الآية دالة على أن الأنبياء عليهم السلام معصومون عن المعاصي والذنوب، لأنها دلت على وجوب طاعتهم مطلقاً، فلو أتوا بمعصية لوجب علينا الإقتداء بهم في تلك المعصية فتصير تلك المعصية واجبة علينا، وكونها معصية يوجب كونها محرمة علينا، فيلزم توارد الإيجاب والتحریم على الشيء الواحد وإنه محال»؛ تفسیر الرازی: ۱۰ / ۱۶۱.

پس آیه شریف، بر عصمت اولوالامر دلالت دارد. از سوی دیگر، تمامی اهل سنت به اتفاق معترفند که ابوبکر معصوم نیست و کسی که معصوم نباشد، بالتبع اولوالامر نیز نخواهد بود.

اشکال فخر رازی

فخر رازی پس از اینکه به دلالت آیه بر عصمت اقرار می کند، می نویسد: «خیلی بعید است که مراد از اولوالامر در این آیه امامانی باشد که روافض (شیعیان) مدعی عصمت آنان هستند؛ زیرا برای اطاعت از امامان شیعه لازم است آنان را بشناسیم و دستورات آنها به ما رسیده باشد».

وی در ادامه می افزاید:

فلو أوجب علينا طاعتهم قبل معرفتهم ما كان هذا تكليف ما لا يطاق؛^{۱۸۳}

اگر پیش از آنکه ایشان را بشناسیم اطاعت آنان بر ما واجب باشد، تکلیف «ما لا یطاق» لازم می آید.

به عبارتی اطاعت مشروط به شناخت است و لازمه شناخت دسترسی داشتن به آنان است، در حالی که نه دسترسی به آنان داریم و نه معرفت به آنان، و آن گاه که معرفت نبود، چگونه می توان گفت اطاعت از آنان واجب است؟ در نتیجه اگر اطاعت آنها بر ما واجب باشد، این وجوب تکلیفی است که مکلفین قادر به انجام آن نیستند و امر به تکلیفی که قدرت بر انجام آن نباشد، قبیح و از خدای حکیم محال است. وی سپس «امت اسلامی» را مصداق «اولو الامر» معرفی می کند و مدعی می شود بر اساس این آیه «ما امت اسلامی» باید به طور مطلق از «امت اسلامی» پیروی کنند! این کلام به قدری سخیف است که نیازمند طرد و نفی نیست. اما در پاسخ این سخن وی که «معرفت امامی که در دسترس نباشد ممکن نیست» دو پاسخ می توان ابراز داشت:

پاسخ نقضی

محدثانی همچون مسلم، احمد و بسیاری از بزرگان اهل سنت به الفاظ گوناگون، از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نقل کرده اند که فرمود: «من مات ولم يعرف إمام زمانه مات ميتة جاهلیة».^{۱۸۴} بر اساس این حدیث، در هر زمانی باید با امام آن

۱۸۳. تفسیر الرازی: ۱۰ / ۱۴۶.

۱۸۴. این حدیث با این الفاظ در شرح المقاصد فی علم الکلام، جلد ۲، صفحه ۲۷۵ آمده است و در بقیة منابع اهل سنت با الفاظی مختلف به آن اشاره شده است. مثلاً در مسند احمد: ۳ / ۴۴۶ و التاریخ الکبیر: ۶ / ۴۴۵ / ش ۲۹۴۳ به این صورت آمده است: «من مات ولیست علیه طاعة مات ميتة جاهلیة». در مسند احمد: ۴ / ۹۶؛ مجمع الزوائد: ۵ / ۲۱۸؛ مسند أبی داود: ۲۵۹؛ المعجم الکبیر: ۱۹ / ۳۸۸؛ مسند الشامیین: ۲ / ۴۳۹ / ش ۱۶۵۴؛ شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید): ۹ / ۱۵۵؛ کنز العمال: ۱ / ۱۰۳ / ش ۴۶۴ و ۶ / ۶۵ / ش ۱۴۸۶۳ و علل الدارقطنی: ۷ / ۶۳ / ش ۱۲۱۴ نیز آمده است: «من مات بغير إمام مات ميتة جاهلیة». در الطبقات الکبری: ۵ / ۱۴۴؛ المعجم الأوسط: ۱ / ۷۹ و کنز العمال: ۱ / ۱۰۳ / ش ۴۶۳ نیز این گونه آمده است: «من مات ولا بیعة علیه مات ميتة جاهلیة». در صحیح مسلم: ۶ / ۲۲؛ السنن الکبری (بیهقی): ۸ / ۱۵۶؛ فتح الباری: ۱۳ / ۵؛ المعجم الکبیر: ۱۹ /

زمان بیعت کرد و اگر کسی بدون بیعت و معرفت آن امام از دنیا برود، مرگ او مرگ جاهلیت است. حال از فخر رازی می پرسیم که اگر معرفت امام میسر و امام در دسترس نبود، چرا پیامبر اکرم مسلمانان را به معرفت او مکلف کرده است؟ علاوه بر آن مگر شناخت همیشه با در دسترس بودن ملازمه دارد؟ مگر اکنون که به رسول خدا صلی الله علیه وآله معتقدیم و او را می شناسیم، ایشان در دسترس ماست؟ پس شناخت راه های مختلفی دارد و منحصر به شناخت حضوری نیست و می توان از شنیدن سخنان، سیره و دستورات آن فرد، وی را شناخت و از همین راه از او پیروی کرد.

پاسخ حلی

افزون بر آن، باید توجه داشت که پیش از هر بحثی باید صحت ادعای فخر رازی اثبات شود. آیا واقعاً امت به ائمه اطهار علیهم السلام دسترسی نداشته اند؟ و با فرض عدم دسترسی به امامان علیهم السلام، آیا سبب این عدم توفیق ائمه بوده اند، یا خود مردم موجب این محرومیت شده اند؟ آیا امیرالمؤمنین علیه السلام که بیست و پنج سال خانه نشین بودند، خود این خانه نشینی را انتخاب کردند، یا مردم در چنین خانه نشینی دخیل بودند؟ مگر نه این بود که امام کاظم علیه السلام سالها در زندان به سر بردند و مگر نه این است که امام زمان علیه السلام غائب از انظار هستند. چه کسی مقصر است؟! آری، حاکمان جائر، عالمان خدمت گذار به آنها و مردمانی که نسبت به این امور بی تفاوت بوده اند همان مقصران اصلی اند.

ابوحنیفه را در مقابل امام صادق علیه السلام عَلم کردند. به مالک بن انس دستور نوشتن کتاب «موطأ» دادند و با هدف کم رنگ کردن مقام علمی ائمه علیهم السلام، به تبلیغ مالک بن انس و ابو حنیفه پرداختند و حال آنکه هر دو از شاگردان امام صادق علیه السلام بودند و شافعی نیز شاگرد شاگرد امام صادق.

البته معرفت امام برای اهلس ممکن و میسر بوده و هرگز تکلیف ما لایطاق نبوده است. حاکمان جور با کمک چنین عالمانی دست نشانده، فقه چهارگانه ای را برای مسلمانان تأسیس کردند تا در خانه اهل بیت علیهم السلام بسته شود.

اما با این وجود، رسیدن به امام در هر زمان و اخذ احکام از ایشان ناممکن نبوده است؛ از این رو کسانی خدمت حضرات ائمه شاگردی کرده و کسب فیض نموده اند. در زمان کنونی نیز امکان رسیدن به خدمت امام وجود دارد، هر چند شرط و شروط فراوانی دارد؛ ولی افرادی خدمت امام زمان علیه السلام شرف حضور یافته و دستورات الهی را از آن جناب دریافت می کنند. از همین رو است که هر کس نگرفت، خودش کوتاهی کرده است.

۳۳۵؛ کنز العمال: ۶ / ۵۲ / ش ۱۴۸۱۰ و تفسیر ابن کثیر: ۱ / ۵۳۰ نیز با این الفاظ آمده است: «من مات و لیس فی عنقه بیعة مات میتة جاهلیة». و یا در صحیح ابن حبان: ۱۰ / ۴۳۴ آمده است: «من مات و لیس له إمام مات میتة جاهلیة».

در نتیجه باید گفت: این فاصله ای که میان اکثر اُمَّت و اهل بیت رسول الله صلی الله علیه وآله افتاده، از سوی خداوند و ائمه علیهم السلام نبوده است و کوتاهی و تقصیر همواره از جانب مردم به وجود می آید. پس معرفت ممکن بوده و حاصل شده است؛ چرا که این معرفت برای بزرگان شیعه به وجود آمده و فقه شیعی را با این عظمت تأسیس کردند و همه فتاوی ایشان مستند به روایات اهل بیت علیهم السلام است.

آیه سوم: «همراهی با صادقان»

خداوند در سوره توبه می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ)^{۱۸۵}

ای کسانی که ایمان آورده اید، تقوا پیشه کنید و همراه با راست گویان باشید.

همراهی به دو صورت تصوّر می شود: گاهی جسمی است، مثلاً «زید» با «بکر» در فلان سفر همراه شد. و گاهی همراهی به معنای پیروی در فکر و عقیده است؛ مثلاً فلان شخص با ابوبکر است و فلانی با علی بن ابی طالب علیه السلام؛ یعنی از نظر اطاعت و موافقت همراهی می کند و به اصطلاح در خط او است. این نوع همراهی حتی در صورتی که آن شخص رهبرش را ندیده باشد ممکن است. حتی ممکن است یکی در شرق عالم باشد و دیگری در غرب عالم؛ اما در عقیده، فکر و برنامه عملی با یکدیگر همراه باشند. شیعیان در قرن حاضر با امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام هستند، با اینکه آن حضرت را ندیده و به خدمتش نرسیده اند. و از سویی دیگر، معتقدان به ابوبکر با ابوبکر همراهند، گرچه پانزده قرن گذشته است. پس «همراهی» در آیه شریف به معنای دوم است.

وقتی خداوند متعال امر به همراهی با «صادقان» را به صورت مطلق و بدون قید آورده است، پس باید آنان معصوم باشند.

حال برای شناخت «صادقان» در این آیه، به سراغ روایات اهل سنت می رویم، چرا که ما بحث در این باره با اهل سنت است.

راویان حدیث «صادقان»

راویانی که حدیث صادقان را روایت کرده اند و یا در کتابهای خویش آورده اند بسیارند که مشهورترین آنها عبارتند از:

۱ . مالك بن انس، امام فرقه مالکی (متوفای ۱۷۹)؛

۲ . ابویوسف یعقوب بن یوسف قَسَوی (متوفای ۲۷۷)؛

۳ . ابوبکر محمد بن عمر جعابی بغدادی (متوفای ۳۵۵)؛

۴ . ابوبکر احمد بن موسی بن مردویه اصفهانی (متوفای ۴۱۰);

۵ . ابواسحاق ثعلبی (متوفای ۴۲۷);

۶ . ابونعیم اصفهانی (متوفای ۴۴۳);

۷ . ابوالقاسم ابن عساکر، صاحب تاریخ مدینه دمشق (متوفای ۵۷۳);

۸ . ابوحجاج جمال الدین مزّی (متوفای ۷۴۲);

۹ . جلال الدین سیوطی (متوفای ۹۱۱);

۱۰ . قاضی شوکانی (متوفای ۱۲۵۰);

۱۱ . شهاب الدین آلوسی، صاحب تفسیر (متوفای ۱۲۷۰).

بررسی متن احادیث:

احادیثی که در ذیل آیه یاد شده آمده، با متن های مختلفی وارد شده اند. از جمله آنها، روایتی است که حافظ مزّی به سند خود از امام صادق علیه السلام این گونه روایت می کند:

وقال محمد بن الصَّلْتِ الْأَسَدِيُّ، عن أبيه، عن جعفر بن محمد في قوله تعالى: (اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ

الصَّادِقِينَ) قال: «محمد وعلي»^{۱۸۶};

مراد از «صادقان» در آیه محمد و علی علیهما السلام هستند.

حاکم حسکانی (درگذشته ۴۷۰) در کتاب شواهد التنزیل به سند خود و به همان سندی که ابوالحجاج مزّی نقل نموده است، از امام صادق علیه السلام این گونه روایت می کند که منظور از «صادقان» در آیه، محمد و علی علیهما السلام هستند. وی می نویسد:

أخبرنا أبو الحسن الفارسي قال: أخبرنا أبو بكر بن السمعاني، قال: حدثنا محمد بن الحرث، قال: حدثنا أحمد بن

حجاج، قال: حدثنا محمد بن الصلت، قال: حدثني أبي، عن جعفر بن محمد في قوله: (اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ

الصَّادِقِينَ) قال: [يعني مع] «محمد وعلي»^{۱۸۷}.

حسین بن حکم جبری (متوفای سال ۲۸۶) - که از بزرگان علم حدیث و تفسیر به شمار می رود - به سند خود از

عبدالله بن عباس نقل می کند که مراد از صادقان فقط علی بن ابی طالب علیه السلام است.^{۱۸۸}

ابویوسف یعقوب بن سفیان نیز با سند خود، از عبدالله بن عمر روایت کرده است که گفت:

۱۸۶ . تهذيب الكمال: ۵ / ۸۴ .

۱۸۷ . شواهد التنزیل: ۱ / ۳۴۱ / ش ۳۵۰ . با تحقیق و بررسی تك تك راویان این سند می توان گفت که تمامی آنان مورد وثوق عالمان رجالی اهل سنت هستند.

۱۸۸ . «عن ابن عباس في قوله تعالى (اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ)، نزلت في علي بن أبي طالب خاصة»؛ تفسير الحبري: ۲۷۵ .

ابن عمر قال: (وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ); يعني مع محمد وأهل بيته;^{۱۸۹}

ابن عمر گفت: مراد از آیه (وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) همراهی با محمد و اهل بیت او است.

همین خبر را حاکم حسکانی به سند خود، از طریق یعقوب بن سفیان و از قول عبدالله بن عمر روایت کرده است.^{۱۹۰}

کلام فخر رازی

فخر رازی پس از اقرار به دلالت این آیه بر عصمت، دست از بی انصافی بر نداشته و با بی اعتنایی به روایات ذیل آیه،

درباره مصداق «صادقان» می گوید:

إِنَّهُ تَعَالَى أَمْرَ الْمُؤْمِنِينَ بِالْكُونِ مَعَ الصَّادِقِينَ، وَمَتَى وَجِبَ الْكُونُ مَعَ الصَّادِقِينَ، فَلَا بَدَّ مِنْ وَجُودِ الصَّادِقِينَ فِي كُلِّ

وَقْتٍ، وَذَلِكَ يَمْنَعُ مَنْ إِطْبَاقِ الْكَلِّ عَلَى الْبَاطِلِ؛ وَمَتَى إِمْتَنَعَ إِطْبَاقُ الْكَلِّ عَلَى الْبَاطِلِ، وَجِبَ إِذَا أَطْبَقُوا عَلَى شَيْءٍ

أَنْ يَكُونُوا مُحَقِّقِينَ، فَهَذَا يَدُلُّ عَلَى أَنَّ إِجْمَاعَ الْأُمَّةِ حُجَّةٌ؛

پروردگار متعال به همراهی با راست گویان امر کرده است [و چون قرآن برای همیشه و هر زمان نازل شده

است]، در نتیجه باید راست گویان در همه زمان ها وجود داشته باشند و راست گویان همان اجماع و اتفاق

تمامی [مسلمین] است که [هیچ گاه] بر باطل اجماع نمی شود و تا زمانی که اتفاق بر باطل ممتنع باشد، هر

گاه بر چیزی اتفاق نظر شد، آن چیز حق است و همین دلیل است بر حجیت اجماع.

چشم پوشی از روایات مذکور و تعصب بی جا، سبب گشته که وی گرفتار مهمل گویی و پریشان بافی گردد.

فخر رازی در ادامه، نظر شیعه را درباره معنای آیه مبارک مطرح می کند و با وجود اینکه این نظریه با سنت و روایات

نبوی تطابق کامل دارد، متأسفانه باز هم به بهانه ناممکن شمردن شناخت امام شیعیان، از پذیرش حقیقت سرباز زده و تعصب

وی مانع قبول و اعتراف به حق گردیده است.^{۱۹۱}

آیه چهارم: «آیه تطهیر»

(إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا);^{۱۹۲}

جز این نیست که همواره خدا می خواهد هر گونه پلیدی را از شما اهل بیت علیهم السلام برطرف نماید و شما

را چنانکه شایسته است [از هر رجسی] پاک گرداند.

۱۸۹. مناقب آل أبي طالب: ۲ / ۲۸۸. کتاب تفسیر «یعقوب بن سفیان» در دسترس نیست؛ از این رو دلیل این حدیث را به واسطه

کتاب مناقب ابن شهر آشوب نقل کردیم و سند این حدیث نیز صحیح است.

۱۹۰. ربك: شواهد التنزيل: ۱ / ۳۴۵ / ش ۳۵۷.

۱۹۱. ربك: تفسیر الرازی: ۱۶ / ۲۲۰ - ۲۲۱.

۱۹۲. سوره احزاب، آیه ۳۳.

آیه تطهیر از بهترین ادله امامت اهل بیت علیهم السلام است، به طوری که اگر هیچ دلیلی غیر از این آیه نبود، همین آیه به تنهایی امامت و ولایت اهل بیت علیهم السلام را به اثبات می‌رساند. در ادامه به بررسی محتوا، معانی واژه‌های به کار برده شده و دلالت آیه بر عصمت امامان اهل بیت علیهم السلام می‌پردازیم.

معنای واژگان آیه

معنای «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ»

آیه شریف تطهیر، به روشنی بر عصمت دلالت دارد و مراد از اهل بیت در این آیه، فقط پیامبر اکرم، امیرالمؤمنین، صدیقه طاهره و حسنین علیهم السلام هستند.

با توجه به موارد استعمال «إِنَّمَا»، روشن است که این واژه از ادات حصر است و به جهت دلالت بر حصر وضع شده است؛ بنابراین اگر در موردی افاده حصر نکند و یا افاده حصر اضافی کند، به حکم قرینه خواهد بود.

مراد از «یرید الله» نیز یا اراده تشریحی خداوند است و یا اراده تکوینی. می‌دانیم که خواست تشریحی خداوند آن است که همه بندگان به اختیار از پلیدی‌ها اجتناب کنند و پاکیزه گردند. پس اراده تشریحی بر پاک بودن بندگان به افراد خاصی اختصاص ندارد و افراد خاصی اراده نشده‌اند و مخاطب اراده تشریحی عموم مکلفان‌اند، در حالی که خداوند سبحان در آیه تطهیر، از اراده خویش بر پاک ساختن اشخاص معین و محدودی خبر می‌دهد؛ از این رو نمی‌توان گفت در این آیه اراده تشریحی مورد نظر است؛ بلکه یقیناً مراد آیه، خبر دادن از اراده تکوینی خدای متعال بر پاک گردانیدن اهل بیت علیهم السلام است.

اراده تکوینی اراده‌ای است که به فعل و ترک دیگری ربطی ندارد و مربوط به خود اراده‌کننده است؛ مثل اینکه انسان اراده می‌کند بخوابد یا نخوابد؛ برود یا نرود؛ بنشیند یا بایستد. اما اراده‌ای که انجام یا ترک آن به خواسته غیر وابسته باشد، اراده تشریحی است؛ مانند پدری که به فرزندش بگوید: «این کار را انجام بده». و مولایی از عبد خود بخواهد که کاری را انجام دهد یا ترک کند.

بنابراین احکامی که خداوند برای بندگان وضع کرده است، چه برای یک نفر،^{۱۹۳} چه برای عموم مردم و یا گروه خاصی از

آنان در راستای اراده تشریحی او هستند؛ مانند آیه:

(يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ)؛^{۱۹۴}

خدا آسانی و راحت شما را اراده کرده است، نه دشواری و مشقت شما را.

۱۹۳. مثل احکامی که اختصاص به شخص رسول الله صلی الله علیه وآله دارد که در فقه معین شده است؛ از جمله واجب بودن مستحبات، نافله شب و غیره بر آن حضرت.

۱۹۴. سوره بقره، آیه ۱۸۵.

اما اراده تکوینی آن است که خداوند چیزی یا کسی را به هر نحو که بخواهد جعل کند و بیافریند.

خدای تعالی می فرماید:

(إِذَا أَمَرَهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ)^{۱۹۵};

همواره خداوند چون پدید آمدن چیزی را اراده کند، فقط به آن می گوید باش، پس بی درنگ موجود می شود. در آیه شریف تطهیر نیز واژه «اراده» متعلق به خداوند است و او است که طهارت اهل بیت را اراده فرموده و آنها را طاهر قرار داده است، نه اینکه از اهل بیت خواسته که طهارت داشته باشند. دلیل دیگر اراده تکوینی آیه، دلالت آیه بر عصمت اهل بیت علیهم السلام می باشد؛ چرا که عصمت اکتسابی نیست، زیرا خداوند می فرماید:

(وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضْلُوكَ)^{۱۹۶};

و اگر فضل و رحمت خدا بر تو نبود، گروهی [از خائنان] تصمیم داشتند تو را منحرف کنند.

و در جای دیگر می فرماید:

(وَلَوْ لَا أَنْ تَبْتَنَّاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا)^{۱۹۷};

و اگر تو را ثابت قدم نمی داشتیم، همانا نزدیک بود اندکی به سوی آنان متمایل شوی.

پس وقتی حقیقت عصمت به لطف و فضل پروردگار عنایتی باشد نه اکتسابی، احتمال اینکه اراده در اینجا اراده تشریحی

باشد از میان می رود.^{۱۹۸}

معنای «لیذهب عنکم»

«اذهاب» از باب افعال است؛ یعنی خداوند متعال در ابتدای خلقت اهل بیت علیهم السلام اراده کرده است که پلیدی

را از ایشان دور سازد. اذهاب در اینجا به معنای «دفع» است نه «رفع».

معنای «الرجس»

کلمه «رجس» که در فارسی به معنای پلیدی است، مصادیق فراوان و دامنه وسیعی دارد و تمام پلیدی های مادی و

معنوی را در برمی گیرد. راغب اصفهانی در این باره می نویسد:

۱۹۵ . سوره یس، آیه ۸۲.

۱۹۶ . سوره نساء، آیه ۱۱۳.

۱۹۷ . سوره اسراء، آیه ۷۴.

۱۹۸ . به نظر ما این شبهه که عصمت اکتسابی باشد، ناشی از این است که برای عصمت مراتب قائل شویم، همان طوری که برخی از بزرگان، حضرت سلمان [محمّدی] را نیز معصوم شمرده اند (دلایل الصدق: ۵ / ۲۵۱)؛ ولی اصل مبنا را نمی توان پذیرفت.

الرجس: الشيء القذر... والرجس يكون على أربعة أوجه: إِمَّا من حيث الطبع، وإِمَّا من جهة العقل، وإِمَّا من جهة الشرع، وإِمَّا من كل ذلك كالميتة، فَإِنَّ الميِّتة تعاف طبعاً وعقلاً وشرعاً؛^{١٩٩}

پلید چیزی چرکین و آلوده است... و پلیدی چهار وجه دارد: گاهی طبیعت [آدمی] آن چیز را پلید می‌داند. گاهی عقل، در مواردی دین و در برخی موارد هم از هر سه جهت در چیزی پلیدی وجود دارد؛ به مانند مردار که طبیعت، عقل و دین دوری از آن را لازم می‌دانند.

پس هرچه که موجب تنفر و کوچکی شخصیت فرد شود «رجس» نامیده می‌شود.

معنای «یَطْهَرُكُمْ تَطْهِيراً»

این کلمات بر دفع پلیدی به معنای وسیع تاکید دارد؛ یعنی خداوند با تأکید خبر می‌دهد که اهل بیت علیهم السلام به هیچ رجس و پلیدی آلوده نشده‌اند. پس «اهل بیت» به اراده تکوینی خداوند از تمامی پلیدی‌ها منزّه و در امانند و این همان حقیقت عصمت است.

دلالت آیه بر عصمت اختصاص به شیعه ندارد؛ بلکه برخی از اهل سنت نیز به آن اعتراف کرده‌اند.^{۲۰۰}

«اهل بیت» چه کسانی هستند؟

در بررسی کاربرد اهل بیت در اصطلاح قرآن و سنت، روشن می‌شود که اهل بیت معنای خاصی پیدا کرده و معرّف افراد مشخصی است.

هر چند «آیه تطهیر» در سیاق آیات مربوط به زنان رسول خداست؛ ولی ربطی به زنان رسول خدا ندارد و مراد از اهل بیت افراد دیگری هستند.

«اهل» در لغت عرب، به خانواده و همسر مرد گفته می‌شود و به همین معنا در قرآن مجید به کار رفته است: (وَسَارِ بِأَهْلِهِ)؛^{۲۰۱} موسی با زن و بچه خود حرکت کرد.

«أزواج» عنوان دیگری است که فقط به همسران شخص گفته می‌شود. با توجه به برخی متون حدیث کساء، عنوان «ازواج» جدا و غیر از عنوان «اهل بیت» دانسته شده است. بر اساس پاره‌ای از احادیث، وقتی بانوی بزرگوار امّ سلمه که از پیامبر پرسید: «ألسنت من أهل البيت؟» و با این پرسش از پیامبر درخواست کرد تا داخل کساء شود و مصداق آیه تطهیر گردد، پیامبر فرمودند:

إِنَّكَ إِي خَيْرٍ، أَنْتَ مِنْ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛^{۲۰۲}

۱۹۹. المفردات في غريب القرآن: ۱۸۸.

۲۰۰. برای نمونه ر.ك: الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل: ۳/۲۶۰؛ تفسير الرازي: ۲۰۹/۲۵؛ تفسير الثعلبي: ۶/۲۳۷؛ تفسير الألويسي: ۱۲/۲۲.

۲۰۱. سوره قصص، آیه ۲۹.

تو در مسیر خیر و عاقبت به خیر هستی [ولی از «اهل بیت» نیستی] و از همسران رسول خدا می باشی.

بنابراین از نظر رسول خدا صلی الله علیه وآله، دو عنوان «ازواج» و «اهل بیت» با هم متفاوت و از یکدیگر جدا هستند و جدایی و تفصیل نیز قاطع شرکت است. پس مراد از «اهل بیت» رسول الله صلی الله علیه وآله غیر از «ازواج» ایشان می باشد. با بررسی استعمالات این عنوان در کتاب، سنت، کلمات صحابه، تابعان، علماء و شعرای مختلف در طول تاریخ، روشن می شود که عنوان «اهل البیت» فقط برای خمسه طیب و ذریه ایشان «عَلَم» شده است.

مسلم در صحیح خود، به روایت دو تن از مشایخ خود چنین نقل می کند:

قالت عائشة: خرج النبي صلى الله عليه وآله غداة وعليه مرط مرخل من شعر أسود، فجاء الحسن بن علي فأدخله، ثم جاء الحسين فدخل معه، ثم جاءت فاطمة فأدخلها، ثم جاء علي فأدخله. ثم قال: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا)^{۲۰۳}

عایشه گفت: صبحگاهان رسول خدا صلی الله علیه وآله در حالی که رواندازی پشمی و سیاه رنگ بر خود قرار داده بود، حرکت کرد. چیزی نگذشت که حسن بن علی آمد حضرت او را داخل آن رو انداز نمود. و سپس حسین آمد و او نیز داخل شد. و سپس فاطمه آمد و او را نیز داخل کرد. سپس علی آمد و او را داخل کرد، آن گاه فرمود: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا).

این روایت به سندهای گوناگون در منابع اهل سنت، از صحاح و غیر صحاح روایت شده است و سند حدیثی را که احمد نقل می کند مورد تأیید و تصحیح رجال شناسان است.^{۲۰۴}

احمد بن حنبل به سند خود، از ام سلمه درباره شأن نزول را آیه تطهیر چنین نقل می کند:

«فاطمه [زهره سلام الله علیها] برای پدرش غذایی تهیه کرده بود و این غذا را برای پیامبر صلی الله علیه وآله آورد. آن گاه پیامبر به وی فرمود: همسر و دو پسر خود را نیز دعوت کن؛ حسین، حسن و علی [علیهم السلام] آمدند و در کنار یکدیگر به خوردن غذا مشغول شدند و بر زیراندازی که جای خواب رسول خدا بود حلقه زدند. عبائی که بافته شده سرزمین خیر بود در کنار ایشان قرار داشت.

در آن هنگام که من در اتاق خود مشغول خواندن نماز بودم، آیه (أَمَّا يُرِيدُ اللَّهُ نازل شد».

ام سلمه در ادامه می گوید:

۲۰۲. تفسیر الطبری: ۲۲ / ۱۱ / ش ۲۱۷۳۴؛ تفسیر ابن کثیر: ۳ / ۴۹۳؛ شواهد التنزیل: ۲ / ۸۲ / ش ۷۰۲؛ مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام وما نزل من القرآن فی علی علیه السلام: ۳۰۱ / ش ۴۷۸؛ جامع الأصول: ۹ / ۱۵۵؛ تاریخ مدینه دمشق: ۱۳ / ۲۰۷ با اندکی اختلاف در الفاظ.

۲۰۳. صحیح مسلم: ۷ / ۱۳۰.

۲۰۴. برخی از عالمان بزرگ سنی معتقدند که احمد بن حنبل به صحت تمامی احادیث کتاب مسندش ملتزم شده است؛ ربك: نیل الأوطار: ۱ / ۱۲؛ کنز العمال: ۱ / ۱۰؛ كشف الخفاء: ۱ / ۱۰؛ خصائص مسند أحمد (مدینی): ۱۶ - ۱۷؛ فتح الملك العلی: ۱۲۶.

فَأَخَذَ فَضْلَ الْكِسَاءِ فَغَشَّاهُمْ بِهِ ثُمَّ أَخْرَجَ يَدَهُ فَأَلَوَىٰ بِهَا إِلَى السَّمَاءِ، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَخَاصَّتِي، فَأَذْهَبْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً»؛

رسول خدا کنار عبا را گرفته و به روی خود و این عده انداختند. آن گاه دستشان را از زیر عبا بیرون آورده و با اشاره به آسمان، چنین دعا کردند: «خدایا این افراد اهل بیت و مخصوصان من هستند؛ پس از آنها پلیدی را دور دار و پاکی ویژه ای را به ایشان اعطا بفرما».

در این هنگام سرم را داخل اتاق کردم و از رسول خدا پرسیدم: آیا من جزء شما هستم و مشمول این آیه می شوم؟

پیامبر فرمود: تو عاقبت خوبی دارید، عاقبت تو [ختم به] خیر است.^{۲۰۵}

احمد بن حنبل علاوه بر این سند، با سه سند دیگر این قضیه را در مسند آورده است.^{۲۰۶}

نزدیک به همین معنا را ترمذی به نقل از ام سلمه روایت می کند که عرضه داشت:

وَأَنَا مَعَهُمْ يَا نَبِيَّ اللَّهِ؟ قَالَ: «أَنْتَ عَلَيَّ مَكَانَكَ وَأَنْتَ عَلَيَّ خَيْرٌ»؛^{۲۰۷}

آیا من نیز با آنان هستم؟ پیامبر فرمود: «تو دارای جایگاه و مکانت خود هستی و عاقبت خوبی داری».

حاکم نیشابوری در مستدرک به سندش از ام سلمه چنین روایت می کند:

پیامبر پس از نزول آیه تطهیر، به دنبال علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام فرستادند و آنان را جمع کرده و

فرمودند:

اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي؛

خدایا، اینان اهل بیت من هستند.

در آن هنگام ام سلمه می گوید:

يا رسول الله، ما أنا من أهل البيت؟

ای رسول خدا، آیا من [در عنوان] اهل بیت داخل هستم؟

پیامبر فرمود:

إِنَّكَ أَهْلِي خَيْرٌ، وَهَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي؛^{۲۰۸}

۲۰۵. مسند أحمد: ۶ / ۲۹۲؛ تفسير الثعلبي: ۸ / ۴۲؛ شواهد التنزيل: ۲ / ۱۲۸؛ تفسير ابن كثير: ۳ / ۴۹۲؛ تاريخ مدينة دمشق: ۱۳ /

۲۰۵؛ فضائل الصحابة (أحمد بن حنبل): ۲ / ۵۸۷؛ منهاج السنة: ۷ / ۴۹ - ۵۰؛ المعجم الكبير: ۳ / ۵۴ / ش ۲۶۶۶. گفتنی است که

ام سلمه رحمها الله بزرگ بانویی است که قدر و منزلت وی حتی در میان شیعیان ناشناخته مانده است. به خاطر فراوانی تقوا، فضیلت و علاقه وافر ایشان به اهل بیت، احترام بر آن بانو بر همه ما واجب است.

۲۰۶. ربك: مسند أحمد: ۱ / ۳۳۰ - ۳۳۱، ۴ / ۱۰۷ و ۶ / ۳۲۳.

۲۰۷. سنن الترمذي: ۵ / ۳۱ / ش ۳۲۵۸ و ۳ / ۳۲۸ / ش ۳۸۷۵.

۲۰۸. المستدرک علی الصحیحین: ۲ / ۴۱۶. این روایت نیز دارای سندهای گوناگون است.

شما از خوبانِ اهل من هستی، و اینان نیز اهل بیت من هستند.

از این حدیث نیز معلوم می شود عنوان «اهل بیت» با عنوان «اهل پیامبر» تفاوت دارد.

حاکم پس از نقل این روایت در تأیید آن می گوید:

هذا حدیث صحیح علی شرط البخاری ولم یخرجه؛^{۲۰۹}

این حدیث بنا بر مبانی بخاری [در کتاب خود] صحیح است.

عالمان اهل سنت همچون احمد بن حنبل، مسلم، ترمذی،^{۲۱۰} ابن حبان و ذهبی^{۲۱۱} به صحت این حدیث تصریح دارند.^{۲۱۲}

و جالب اینجاست که حتی ناصبی متعصبی همچون ابن تیمیّه نیز به صحت این حدیث اعتراف کرده، می نویسد:

وأما حدیث الکساء فهو صحیح.^{۲۱۳}

در روایت دیگری ترمذی از انس بن مالک نقل می کند:

رسول خدا از آن تاریخ که آیه تطهیر نازل شد، به مدت شش ماه در خانه صدیقه طاهره فاطمه سلام الله علیها را به

هنگام نماز می زد و می فرمود:

الصلاة يا أهل البيت، إني أريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرا؛^{۲۱۴}

ای اهل بیت، [هنگام] نماز فرا رسیده است و [شما را] اهل بیت [که همواره خدا اراده کرده است که هر

گونه پلیدی را از شما دور کند.

سعد بن ابی وقاص و «آیه تطهیر»

بر اساس برخی منابع تاریخی، آن گاه که معاویه به قدرت رسید، دستور داد همگان به امیرالمؤمنین علیه السلام ناسزا

گویند و چون سعدبن ابوقاص از این کار خودداری کرد، معاویه از وی پرسید: چرا به علی بن ابی طالب دشنام نمی دهی؟

۲۰۹ . همان.

۲۱۰ . ترمذی پیرامون این حدیث می نویسد: «هذا حدیث حسن صحیح، وهو أحسن شيء روي في هذا الباب»؛ سنن الترمذی: ۵ /

۳۶۱ / ح ۳۹۶۳ . همچنین ر.ک: سیر اعلام النبلاء: ۱۰ / ۳۴۷ .

۲۱۱ . ر.ک: تلخیص المستدرک: ۲ / ۴۵۱؛ سیر اعلام النبلاء: ۲ / ۱۲۲ .

۲۱۲ . برای دیدن نظر این عالمان پیرامون صحت حدیث ر.ک: الإكمال في أسماء الرجال: ۱۲۶ .

۲۱۳ . منهاج السنّة: ۵ / ۶ .

۲۱۴ . سنن الترمذی: ۵ / ۳۱ / ش ۳۲۵۹ . همچنین ر.ک: المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۵۸؛ مسند أحمد: ۳ / ۲۵۹؛ مسند أبی یعلی:

۷ / ۵۹ / ح ۳۹۷۸؛ مسند أبی داود: ۲۷۴؛ المصنّف (ابن أبی شیبہ): ۷ / ۵۲۷؛ المعجم الكبير: ۳ / ۵۶ / ح ۲۶۷۱؛ أسد الغابة: ۵ /

۵۲۲؛ سیر اعلام النبلاء: ۲ / ۱۳۴؛ البدایة والنهایة: ۸ / ۲۲۴؛ کنز العمال: ۱۳ / ۶۴۶ / ش ۳۷۶۳۲؛ شواهد التنزیل: ۲ / ۱۸ / ش

۶۳۷؛ احکام القرآن: ۳ / ۵۷۲؛ تفسیر ابن کثیر: ۳ / ۴۹۲؛ الدر المنثور: ۵ / ۱۹۹؛ فتح القدیر: ۴ / ۲۸۰؛ مناقب علی بن أبی طالب علیه

السلام وما نزل من القرآن في علي عليه السلام: ۳۰۴ / ش ۴۸۸؛ إمتاع الأسماع: ۵ / ۳۸۷؛ تفسیر الطبری: ۲۲ / ۹ / ش ۲۱۷۲۹ .

نسایی - به سند خود - جواب سعدبن ابی وقاص را چنین نقل می کند:

قال: لا أسبه ما ذكرت ثلاثاً قالهن رسول الله صلى الله عليه وآله، لأن يكون لي واحدة منهن أحب إلي من حمر النعم.^{۲۱۵} لا أسبه ما ذكرت حين نزل الوحي عليه، فأخذ علياً وابنيه وفاطمة فأدخلهم تحت ثوبه، ثم قال: «رب هؤلاء أهل بيتي وأهلي»، ولا أسبه ما ذكرت حين خلفه في غزوة غزاهما. قال: خلفتني مع الصبيان والنساء؟ قال: «أو لا ترضي أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لانبؤة، ولا أسبه ما ذكرت يوم خيبر»^{۲۱۶}

سعد در پاسخ معاویه گفت: به علی جسارت نمی کنم تا زمانی که سه فرمایش از رسول خدا را به خاطر دارم که اگر یکی از آنها درباره من بود، از با ارزش ترین نعمت ها برای من بهتر بود: [نخست] در آن زمان که بر پیامبر وحی نازل شد، علی و دو پسرش را به همراه فاطمه به زیر پارچه ای داخل نمود، سپس گفت: «پروردگارا، اینان اهل بیت و اهل من هستند» [دوم] جانشینی علی در مدینه به جای رسول خدا [در واقعه جنگ تبوک که پیامبر به او گفت: جایگاه تو نسبت به من همانند جایگاه هارون است به موسی] و [سوم] پرچمداری روز خيبر [که پیامبر گفت: فردا، پرچم را به کسی خواهم داد که محبوب خدا و رسول است و او نیز خدا و رسول را دوست دارد، و در حالی که علی دچار چشم درد بود، با آب دهان رسول خدا مداوا شد و خيبر را فتح نمود].

ابن حجر مکی و «آیه تطهیر»

ابن حجر مکی که در زمره سنیان متعصبی است که کتاب الصواعق المحرقة را در رد شیعه نگاشته، می نویسد:

الآية الأولى: قال الله تعالى: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً)، أكثر المفسرين على أنها نزلت في علي وفاطمة والحسن والحسين;^{۲۱۷}

آیه نخست آیه تطهیر است که بسیاری از مفسران معتقدند که در شأن علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است.

آیه تطهیر از دیدگاه طبری

تفسیر طبری نزد اهل سنت از معتبرترین کتابهای تفسیری است.^{۲۱۸} وی در ذیل آیه تطهیر، احادیثی را نقل می کند که بر

اساس آنها، آیه تطهیر هیچ ربطی به زنان رسول خدا صلی الله علیه وآله ندارد.^{۲۱۹}

۲۱۵ . این جمله در عرب ضرب المثلی است که بیانگر ارزش و اهمیت موضوع است.

۲۱۶ . خصائص أمير المؤمنين عليه السلام (نسایی): ۸۱ - ۸۲ ; السنن الكبرى (نسایی): ۵ / ۱۲۲ - ۱۲۳ / ش ۸۴۳۹ . همچنین ربك:

المستدرک على الصحيحين: ۳ / ۱۰۸ - ۱۰۹ . گفتنی است که برخی از اهل سنت در این حدیث، دست به تحریفات عجیبی زده اند که در محل خود قابل پی گیری است.

۲۱۷ . الصواعق المحرقة: ۲ / ۴۲۱ .

عصمت و مسئله جبر

در مسئله جبر و اختیار، مسلمانان به سه دسته تقسیم می شوند:

۱. معتزله قائل به تفویضند؛ یعنی معتقدند که خداوند متعال اعمال بندگان را به خودشان واگذار کرده است.

۲. اشاعره و پیروان آنان نیز قائل به جبرند و معتقدند که اعمال بندگان، اعمال خدا است و هر آن چه از عبد سر می زند

از خدا سر زده است.^{۲۲۰}

۳. در مقابل این دو قول، شیعیان به پیروی از پیشوایان خود، هم تفویض و هم جبر را مردود می دانند و به «امر بین

الأمیرین» قائلند. در احادیث از امامان اهل بیت علیهم السلام آمده است:

لا جبر ولا تفویض بل أمر بین الأمرین؛^{۲۲۱}

نه جبر است و نه اختیار، بلکه امری است میان این دو.

حال این سؤال پیش می آید که آیا اعتقاد به اراده تکوینی خداوند بر عصمت اهل بیت علیهم السلام، با قول «امر

بین الأمرین» سازگاری دارد یا خیر؟ و اگر عصمت اهل بیت علیهم السلام به اراده تکوینی خداوند باشد، آیا معصوم بودن

فضیلتی برای اهل بیت خواهد بود؟

در پاسخ به این شبهه می گوئیم: اگر نزول آیه تطهیر برای اهل بیت فضیلت نبود، حضرت ام سلمه آرزو نمی کرد که به

زیر کساء داخل گردد و در زمره اهل بیت باشد.

اگر اراده خدا بر پاک ساختن اهل بیت علیهم السلام فضیلت نبود، بزرگان صحابه - همچون سعد بن ابی وقاص -

نمی گفتند که اگر نصیب ما می شد، از دنیا و مافیها بهتر بود.

۲۱۸. طبری از بزرگان اهل تسنن و نزد آنان محترم است؛ از همین رو بر طبق قاعده باید روایت و سخن وی را بپذیرند؛ اما تعصب بیش از حد برخی باعث برخورد دوگانه با طبری شده است. به عنوان مثال ابن تیمیه در *منهاج السنه* دچار تناقض گویی شده و گاه ضمن تجلیل از طبری، به کلام وی استدلال و او را مقبول و مورد اعتماد معرفی می کند (برای نمونه ر.ک: *منهاج السنه* : ۱ / ۶۶، ۲ / ۲۸۶، ۴ / ۴۱ و ۶ / ۲۹)، اما در جایی که طبری سخنی برخلاف نظر او می گوید و یا حدیثی نقل می کند که مورد استناد و استدلال شیعه است، وی را نفی و طرد می کند (برای نمونه ر.ک: *منهاج السنه* : ۷ / ۱۰۲ و ۱۵۲). این برخورد دوگانه علاوه بر تعصب، نشان دهنده بی مبنایی ابن تیمیه است؛ ولی ما در بحث های خود به قواعد و موازین مناظره التزام و تعهد داریم، و سنجان چاره ای ندارند جز اینکه استدلال ما به روایات معتبر - که در کتب عالمان مورد وثوق اهل تسنن نقل شده است - را بپذیرند.

۲۱۹. ر.ک: *تفسیر الطبری*: ۲۲ / ۸ - ۱۲.

۲۲۰. ر.ک: *فتح الباری*: ۱۳ / ۴۱۰؛ *عمدة القاری*: ۲۵ / ۱۷۷.

۲۲۱. *الهدایة*: ۱۹؛ *الکافی*: ۱ / ۱۶۰ / ح ۱۳؛ *الإعتقادات فی دین الإمامیة*: ۲۹؛ *التوحید* (شیخ صدوق): ۲۰۶؛ *عیون أخبار الرضا علیه السلام*: ۲ / ۱۱۴؛ *الإحتجاج*: ۲ / ۱۹۸؛ *بحار الأنوار*: ۵ / ۱۲ / ح ۱۸ و برخی منابع دیگر.

اگر نزول آیه در شأن اهل بیت علیهم السلام فضیلت نبود، خود اهل بیت افتخار نمی کردند که این آیه در حَقشان نازل شده است.^{۲۲۲}

اگر فضیلت نبود، عالمان بزرگ فریقین، چه در گفتار و چه در اشعار خود این موضوع را به عنوان یکی از فضائل و مناقب اهل بیت علیهم السلام برمی شمردند.

پس اراده خداوند بر پاک گردانیدن اهل بیت علیهم السلام قطعاً برای ایشان فضیلت است و جبری در کار نیست. توضیح مطلب این است که اهل بیت مخلوق خدایند و خداوند پیش از آفرینش آنان، از حالات آنان و عملکردشان در این دنیا آگاه بوده است، چنانکه می فرماید: (أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ).^{۲۲۳}

و چون می دانست که آنان در دنیا هیچ گونه معصیت و خطایی نخواهند داشت، پس اراده کرد که آنان را از ابتدا چنین قرار دهد.

آیه مبارک:

(وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بآيَاتِنَا يُوَفُونَ)^{۲۲۴};

ما از آنان امامانی قرار دادیم که هدایت کنند به امر ما چون صبر پیشه کردند و به آیات ما یقین داشتند.

نیز شاهد دیگری بر این حقیقت است.

بر اساس ظاهر آیه، امامت از پیش برای امامان هدایت گر جعل شده و سبب جعل این مقام برای ایشان صبر و یقین آنان بوده است، در حالی که امامان الهی در این دنیا صبر و یقین خود را به منصف ظهور گزارده اند.

حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا سلام الله علیها در خطبه فدکیه، علم خداوند به عمل بندگان و علم او به آینده را سبب همین گزینش می داند.^{۲۲۵}

پس معلوم می شود که خداوند به علم سابق خویش از یقین و شکیبایی ایشان در دنیا آگاه بوده و به همین جهت از پیش، مقام امامت و هدایت امت را برای ایشان جعل کرده است، چنانکه اگر معلمی در ابتدای امر، استعداد شاگردی را کشف کند و یقین داشته باشد که وی در امتحانات آخر سال قبول خواهد شد، همان وقت به او نمره قبولی می دهد و او را به مرتبه بالاتر منتقل می کند. پس موفقیت این شاگرد به اختیار خود است؛ اما کسی که رتبه او را ارتقا داد معلمش بوده است.

آیه پنجم: «فأسئلوا اهل ذکر»

۲۲۲ . امام حسن مجتبی علیه السلام در خطبه ای در برابر معاویه به این شرافت اشاره کرده، فرمودند: «نحن أهل بیت نبیکم أذهب الله عننا الرجس وطهرنا تطهیراً»؛ تنکرة خواص الأمة : ۱۹۸ .

۲۲۳ . سوره ملک، آیه ۱۴ .

۲۲۴ . سوره سجده، آیه ۷۴ .

۲۲۵ . ربك: بلاغات النساء : ۱۵ .

(فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ)^{۲۲۶};

اگر نمی دانید از اهل ذکر سؤال کنید.

این آیه نیز بر عصمت دلالت می کند. در این آیه، به «سؤال» از «اهل ذکر» امر شده است. امر به سؤال، یعنی پذیرش جواب و عمل به آن. از ائمه علیهم السلام نیز روایت شده که باید به آنها رجوع کرده و مسائل خود را از ایشان بپرسند؛ ولی بر ائمه علیهم السلام واجب نیست بر هر پرستی پاسخ بدهند.^{۲۲۷}

و شاء می گوید که از امام رضا علیه السلام پیرامون آیه شریف (فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ) پرسیدم. امام علیه السلام در جواب فرمود:

«نحن أهل الذكر ونحن المسئولون»

دوباره پرسیدم که آیا شما مسئول هستید و ما «سائل»؟

امام فرمود: آری.

عرض کردم: حَقًّا عَلَيْنَا أَنْ نَسْأَلَكُمْ؟ بر ماست که از شما بپرسیم؟

امام فرمود: آری.

عرضه داشتم: حَقًّا عَلَيْكُمْ أَنْ تَجِيبُونَا؟ بر شماست که پاسخ ما را بدهید؟

امام علیه السلام فرمود:

لا، ذاك إيلنا إن شئنا فعلنا وإن شئنا لم نفعَل.

أما تسمع قول الله تبارك وتعالى: (هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ)؛

خیر. این با ماست. اگر خواستیم انجام می دهیم و اگر خواستیم نمی کنیم، مگر سخن خدای تعالی که ما این

است عطای ما، ببخش یا دریغ کن بی حساب را نشنیده ای؟

اما پس از پاسخ به پرسش، عمل بر اساس آن واجب خواهد شد و این وجوب عمل بر عصمت اهل ذکر دلالت دارد؛ چرا

که به صرف احتمال خطا، فراموشی و یا سهو در پاسخ امام، عمل کردن به آن نیز جایز نخواهد بود و در نتیجه امر پروردگار به سؤال کردن از آنان لغو خواهد شد.

آیه ششم: «آیه مودت»

از دیگر آیاتی که بر عصمت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم و اهل بیت علیهم السلام دلالت دارد، آیه شریف

«مودت» است. خدای تعالی در سوره شورا می فرماید:

۲۲۶. سوره نحل، آیه ۴۳ و سوره انبیاء، آیه ۷.

۲۲۷. ربك: الكافي: ۱ / ۲۱۰ - ۲۱۱ / ح ۳.

ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ^{۲۲۸};

این همان چیزی است که خداوند به بندگانش که ایمان آورده و کارهای نیک انجام می دهند، بشارت می دهد. بگو: «من از شما بر رسالت خویش اجری نمی خواهم جز مودت درباره نزدیکانم [اهل بیتم]» و هر که کار نیکو انجام دهد، ما بر نیکویش می افزائیم که خداوند بسیار آمرزنده و قدردان است.

در جای خود بیان شده است که وجوب محبت مطلق، مستلزم افضلیت و افضلیت نیز مستلزم وجوب اطاعت است و وجوب اطاعت مطلق نیز دلیل بر عصمت خواهد بود که در مباحث پیش رو، به بحث پیرامون آن خواهیم پرداخت.

دلالت وجوب اطاعت مطلق بر عصمت بسیار روشن است، به طوری که فخررازی نیز بدان تصریح و برای اثبات آن

استدلال می کند. وی در تفسیر آیه شریف (أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ) می نویسد:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَمْرُ بَطَاعَةِ أَوْلِي الْأَمْرِ عَلَى سَبِيلِ الْجَزْمِ فِي هَذِهِ الْآيَةِ، وَمِنْ أَمْرِ اللَّهِ بِطَاعَتِهِ عَلَى سَبِيلِ الْجَزْمِ وَالْقَطْعِ، لِأَنَّ اللَّهَ يَكُونُ مَعْصُومًا عَنِ الْخَطَا، إِذْ لَوْ لَمْ يَكُنْ مَعْصُومًا عَنِ الْخَطَا، كَانَ بِتَقْدِيرِ إِقْدَامِهِ عَلَى الْخَطَا، يَكُونُ قَدْ أَمَرَ اللَّهَ بِمَتَابَعَتِهِ، فَيَكُونُ ذَلِكَ أَمْرًا بِفَعْلِ ذَلِكَ الْخَطَا، وَالْخَطَا لِكَوْنِهِ خَطَاً مَنَهِيًّا عَنْهُ، فَهَذَا يَفْضِي إِلَى اجْتِمَاعِ الْأَمْرِ وَالنَهْيِ فِي الْفِعْلِ الْوَاحِدِ بِالْإِعْتِبَارِ الْوَاحِدِ، وَأَنَّهُ مُحَالٌ. فَثَبَتَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَمْرُ بَطَاعَةِ أَوْلِي الْأَمْرِ عَلَى سَبِيلِ الْجَزْمِ، وَثَبَتَ أَنَّ كُلَّ مَنْ أَمَرَ اللَّهَ بِطَاعَتِهِ عَلَى سَبِيلِ الْجَزْمِ وَجِبَ أَنْ يَكُونَ مَعْصُومًا عَنِ الْخَطَا، فَثَبَتَ قَطْعًا أَنَّ أَوْلِي الْأَمْرِ الْمَذْكُورِ فِي هَذِهِ الْآيَةِ لِأَنَّ اللَّهَ يَكُونُ مَعْصُومًا^{۲۲۹};

همانا خدای تعالی در این آیه به طور جزمی به اطاعت از اولو الامر دستور داده است و هر آن کس که خداوند به صورت جزمی و قطعی به اطاعت از او فرمان دهد، ناگزیر باید از خطا معصوم باشد و اگر از خطا معصوم نباشد - بر فرض اقدامش به خطا - خداوند به متابعت از او امر کرده است که خود دستور دادن به انجام خطاست، در حالی که خطا از آن جهت که خطاست مورد نهی قرار گرفته است. پس این به اجتماع امر و نهی در فعل واحد و به اعتبار واحد منجر می شود که محال است. پس ثابت شد خدای تعالی به صورت جزمی به اطاعت از اولو الامر دستور داده است و ثابت شد که هر آن کس که خداوند به صورت جزمی به اطاعت از او فرمان دهد، لزوماً باید معصوم از خطا باشد، پس به یقین ثابت شد که اولو الامر مذکور در این آیه ناگزیر باید معصوم باشند.

براساس این آیه، حضرت امیرالمومنین و سایر امامان علیهم السلام، امام و خلفای بلافصل پس از رسول خدا صلی الله علیه

وآله وسلم هستند و به قطع و یقین معصوم اند.

برخی از عالمان شیعه نیز در ذیل آیه مودت به همین مطلب اشاره کرده و امر محبت مطلق را به اطاعت مطلق و آن را

نیز به عصمت گره زده اند که در زمره این بزرگان مرحوم بیاضی عاملی است. وی می نویسد:

۲۲۸. سوره شوری، آیه ۲۳.

۲۲۹. تفسیر الرازی: ۱۰ / ۱۴۴.

جعل الله أجر رسالة نبيه في مودة أهله في قوله تعالى: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى).

قالوا: المراد القربى في الطاعات، أي: في طاعة أهل القربى.

قلنا: الأصل عدم الإضرار، ولو سلم فلا يتصور إطلاق الأمر بمودتهم إلا مع عصمتهم.

قالوا: المخاطب بذلك الكفار، يعني: راقبوا نسبي بكم، يعني القرشية.

قلنا: الكفار لا تعتقد للنبي أجراً حتى تُخاطب بذلك.

على أن الأخبار المتفق عليها تنافي الوجهين؛^{٣٣٠}

خداوند اجر رسالت پیامبرش را در مودت به اهل او قرار داده است، همان طور که در این آیه آمده است: (قُلْ لَا

أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى).

گفته اند مراد خداوند از این آیه، نزدیکان در اطاعت است؛ یعنی در پیروی از اهل قری.

می گوئیم: چنانچه بپذیریم دستور مطلق مودت به ایشان جز با عصمت آنان قابل تصور نیست، اصل عدم تقدیر

است.

گفته اند: آیه خطاب به کفار است؛ یعنی مراقب خویشان من در میان خود باشید، یعنی قریش!

می گوئیم: کفار برای پیامبر اجری قائل نیستند تا به آنان خطاب شود.

أخبار مورد اتفاق نیز با این دو وجه منافات دارد.

مرحوم شبّر نیز چنین استدلال می کند:

وجوب المودة يستلزم وجوب الإطاعة، لأن المودة إنما تجب مع العصمة، إذ مع وقوع الخطأ منهم يجب ترك

مودتهم، كما قال تعالى: (لا تجد قوماً يؤمنون بالله واليوم الآخر يوادون من حاد الله ورسوله) وغيرهم عليهم السلام

ليس بمعصوم اتفاقاً، فعلي وولداه الأمة؛^{٣٣١}

وجوب مودت مستلزم وجوب إطاعت است؛ چرا که مودت همواره با وجود عصمت واجب می شود و با وقوع خطا

از آنان، ترك مودت ایشان نیز واجب می گردد؛ همان طور که خدای تعالی می فرماید: (لا تجد قوماً يؤمنون بالله

واليوم الآخر يوادون من حاد الله ورسوله) و غیر اهل بیت علیهم السلام به اتفاق غیرمعصومند؛ از این رو علی و

فرزندانش امام خواهند بود.

از سویی ابن روزبهان در نقد کلام علامه حلی رحمه الله چنین می نویسد:

ونحن نقول: إن مودته واجبة على كل المسلمين، والمودة تكون مع الطاعة، ولا كل مطاع يجب أن يكون صاحب

الزعامة الكبرى؛^{٣٣٢}

٢٣٠. الصراط المستقيم إلى مستحقى التقديم: ١ / ١٨٨ - ١٨٩.

٢٣١. حق اليقين في معرفة أصول الدين: ١٩٩.

٢٣٢. شرح احقاق الحق: ٣ / ٢٠.

ما می گوئیم، همانا موَدّت او [امیرالمؤمنین علیه السلام] بر همه مسلمانان واجب است و موَدّت نیز با طاعت همراه است؛ ولی چنین نیست که هر مطاعی ضرورتاً صاحب حکومت باشد.

شهید ثالث، قاضی نورالله شوشتری در ردّ کلام ابن روزبهان می نویسد:

وأما ما ذكره من أنه لا يدلّ على خلافة عليّ عليه السلام فجهالة صِرفة، أو تجاهل محض، لظهور دلالة الآية على أنّ موَدّة عليّ عليه السلام واجبة بمقتضى الآية، حيث جعل الله تعالى أجر الإرسال إلى ما يستحقّ به الثواب الدائم موَدّة ذوي القربى، وإمّا يجب ذلك مع عصمتهم، إذ مع وقوع الخطأ عنهم يجب ترك موَدّتهم لقوله تعالى: (لا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ) الآية. وغير عليّ ليس بمعصوم بالإتفاق، فتعيّن أن يكون هو الإمام.

وقد روى ابن حجر في الباب الحادي عشر من صواعقه، عن إمامه الشافعي شعراً في وجوب ذلك برغم أنف الناصب، وهو قوله:

يا أهل بيت رسول الله حبّكم *** فرض من الله في القرآن أنزله

كفاكم من عظيم القدر أنكم *** من لم يصلّ عليكم لا صلاة له

على أنّ إقامة الشيعة للدليل على إمامة عليّ عليه السلام على أهل السنّة غير واجب بل تبرّعي، لاتّفاق أهل السنّة معهم على إمامته بعد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، غاية الأمر أنّهم ينفون الوساطة وأهل السنّة يثبتونها، والدليل على المثبت دون النافي، كما تقرّر في موضعه، إلّا أن يرتكبوا خرق الإجماع بإنكار إمامته مطلقاً، فحينئذ يجب على الشيعة إقامة الدليل، والله الهادي إلى سواء السبيل؛^{۲۳۳}

اما آنچه او درباره عدم دلالت آیه موَدّت بر خلافت علی علیه السلام ذکر کرده جهالت صرف و یا تجاهل محض است، زیرا دلالت آیه (موَدّت) بر وجوب موَدّت علی علیه السلام ظاهر است. بدان روی که خدای تعالی اجر رسالتی که ثواب ابدی را برای مکلف در پی دارد را موَدّت به ذوی القربی قرار داده است و با این وجوب موَدّت، عصمت آنها نیز ثابت می شود و با سر زدن خطا از ایشان ترك مودتشان واجب می گردد. براساس این قول خدای تعالی که فرمود: (لا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ) و به اتفاق، [در میان خلفاء] غیر از علی علیه السلام معصومی نیست، پس متعین می شود که او امام باشد.

ابن حجر در باب یازدهم از کتاب صواعق، به نقل از شافعی شعری - در وجوب موَدّت اهل بیت علیهم السلام - آورده است که:

ای اهل بیت رسول خدا دوستی شما

از جانب خدا در قرآنی که نازل کرده واجب است

برای عظمت قدر شما همین کفایت می کند که

هرکس در نمازش بر شما صلوات نفرستد، نمازش مقبول پیشگاه الاهی نخواهد بود

افزون بر آنکه اقامه دلیل بر امامت علی علیه السلام از سوی شیعه بر اهل تسنن ضرورت نداشته و تبرعی است؛ زیرا سنیان نیز با شیعه بر امامت علی علیه السلام پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم اتفاق نظر دارند، اما در نهایت شیعیان واسطه (و فاصله) در جانشینی پیامبر را نفی می کنند [و علی علیه السلام را خلیفه و امام بلافصل می دانند] اما سنیان واسطه را ثابت می شمارند و چنانکه در محل خود ثابت شده است، ارائه دلیل بر عهده مثبت است نه منکر، مگر اینکه با انکار امامت علی علیه السلام به صورت مطلق مرتکب خرق اجماع گردند که در این هنگام اقامه دلیل بر شیعه واجب می گردد و خداوند هدایت کننده به راه راست است.

از دیگر کسانی که به این سخن ابن روزبهان واکنش نشان داده مرحوم مظفر رحمه الله است. ایشان نیز در پاسخ به ابن

روزبهان می نویسد:

فیتعین أن يكون المراد بالآية: الأربعة الأطهار، وهي تدل على أفضليتهم وعصمتهم، وأنهم صفوة الله سبحانه، إذ لو لم يكونوا كذلك، لم تجب مودتهم دون غيرهم، ولم تكن مودتهم بتلك المنزلة التي ما مثلها منزلة، لكونها أجراً للتبليغ والرسالة الذي لا أجر ولا حق يشبهه.

ولذا لم يجعل الله المودة لأقارب نوح وهود أجراً لتبليغهما، بل قال لنوح: (وَيَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالاً إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ)^{۳۳۴} وقال لهود: (يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي أَ فَلَا تَعْقِلُونَ).^{۳۳۵}

فتنحصر الإمامة بقربي رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم، إذ لا تصح إمامة المفضول مع وجود الفاضل، لا سيما بهذا الفضل الباهر.

مضافاً إلى ما ذكره المصنف رحمه الله من أن وجوب المودة مطلقاً يستلزم وجوب الطاعة مطلقاً؛ ضرورة أن العصيان ينافي الوُدَّ المطلق، ووجوب الطاعة مطلقاً يستلزم العصمة التي هي شرط الإمامة، ولا معصوم غيرهم بالإجماع، فتنحصر الإمامة بهم، ولا سيما مع وجوب طاعتهم على جميع الأمة.

وقد فهم دلالة الآية على الإمامة الصحابة، ولذا اتهم النبي صلی الله علیه وآله و سلم بعضهم فقالوا: «ما يريد إلا أن يحثنا على قرابته بعده»، كما سمعته في بعض الروايات السابقة.

وكل ذي فهم يعرفها من الآية الشريفة، إلا أن القوم أبوا أن يقرّوا بالحق ويؤدّوا أجر الرسالة، فإذا صدرت من أحدهم كلمة طيبة لم تدعه العصبية حتى يناقضها؛^{۳۳۶}

پس متعین شد که مراد [از قری] در آیه، این چهار ذات پاکند و آن بر عصمت و افضلیت ایشان و اینکه آنان برگزیده خدایند دلالت دارد، زیرا اگر آنان برتر از دیگران، معصوم و برگزیده خدا نباشند، فقط مودت آنان واجب نمی شد، زیرا آن [مودت] اجر تبلیغ رسالتی است که اجر و حقی مشابه آن وجود ندارد؛ از این رو و خداوند مودت

۲۳۴. سوره هود، آیه ۲۹.

۲۳۵. همان، آیه ۵۱.

۲۳۶. دلائل الصدق: ۴ / ۳۸۹ - ۳۹۱.

نزدیکان نوح و هود را اجر تبلیغ ایشان قرار نداد، بلکه به نوح فرمود: (وَيَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ) و به هود فرمود: (يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي أَمْ فَلَا تَعْقِلُونَ).

پس امامت به نزدیکان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم منحصر است، چرا که با وجود فاضل، امامت مفضول صحیح نیست، به ویژه فاضلی که چنین فضل آشکار و سودمندی دارد. علاوه بر آنچه مصنف (مرحوم علامه حلی) ذکر کرده است که وجوب مودت به صورت مطلق مستلزم وجوب اطاعت مطلق است، ضرورتاً عصیان نیز با مودت مطلق نیز منافات دارد و وجوب اطاعت مطلق مستلزم عصمت است که همان شرط امامت است، و به اجماع مسلمانان معصومی غیر ایشان نیست، از این رو امامت به ایشان منحصر شده است، به ویژه با وجوب اطاعت از آنان بر تمامی امت.

و به تحقیق، اصحاب نیز دلالت آیه بر امامت را فهمیده بودند؛ به همین روی برخی از آنان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را متهم ساخته و می گفتند: [پیامبر] قصدی ندارد جز اینکه ما را پس از خود تابع خویشاوندانش کند! چنانکه از برخی روایات پیشین شنیدی و هر صاحب فهمی آن را از آیه شریف می فهمد، جز اینکه قوم از اقرار به حق و ادای اجر رسالت ابا دارند. پس چون یکی از ایشان کلام پاکیزه ای گوید، تعصب وی را رها نمی کند تا آن کلام را نقض کند!

تفتازانی نیز درباره دلالت «آیه مودت» اظهارنظر کرده است. وی می نویسد:

القائلون بأفضلية علي رضي الله عنه تمسكوا بالكتاب والسنة والمعقول. أما الكتاب وقوله تعالى: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) قال سعيد ابن جبیر: لما نزلت هذه الآية قالوا: يا رسول الله، من هؤلاء الذين نودهم؟ قال: «علي وفاطمة وولداها». ولا يخفى أن من وجبت محبته بحكم نص الكتاب كان أفضل.

وكذا من ثبت نصرته للرسول بالعطف في كلام الله تعالى عنه على اسم الله وجبريل، مع التعبير عنه بـ «صالح المؤمنين»، وذلك قوله تعالى: (فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ). فعن ابن عباس - رضي الله عنه - أن المراد به علي... .

والجواب: إنه لا كلام في عموم مناقبه ووفور فضائله، واتصافه بالكمالات واختصاصه بالكرامات؛ إلا أنه لا يدل على الأفضلية - بمعنى زيادة الثواب والكرامة عند الله - بعد ما ثبت من الإتفاق الجاري مجرى الإجماع على أفضلية أبي بكر ثم عمر، والإعتراف من علي بذلك!

على أن في ما ذكر مواضع بحث لا تخفى على المحصل، مثل: أن المراد بأنفسنا نفس النبي صلی الله علیه وآله وسلم، كما يقال: دعوت نفسي إلى كذا. وأن وجوب المحبة وثبوت النصرة على تقدير تحققه في حق علي - رضي الله عنه - فلا اختصاص به؛^{۳۳۷}

قائلان به افضلیت علی علیه السلام [برای اثبات مدعای خود] به کتاب، سنت و عقل تمسک می کنند. اما [دلیلی که از] کتاب [ارائه می دهند] آیه [مباهله] (فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ) و آیه [مودت] (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى). سعید بن جبیر گوید: هنگامی که این آیه نازل شد گفتند: ای رسول خدا، اینان چه کسانی هستند که با آنان مودت بورزیم؟ فرمود: «علی، فاطمه و فرزندانشان». و آشکار است که هرکس محبتش واجب گردد، به حکم نص قرآن افضل خواهد بود. و این چنین است کسی که نصرت و یاری رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم توسط او در کتاب خداوند با عطف به اسم خدا و جبرئیل ثبت شده است و از او به عنوان «صالح المؤمنین» تعبیر شده است. همچنین فرموده خداوند است که: (فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ). از ابن عباس نقل شده است که مراد از «صالح المؤمنین» علی علیه السلام است... .

و جواب [استدلال قائلان به افضلیت علی علیه السلام] هیچ سخنی در گستردگی مناقب و شیوع فضائل و کمالات و اختصاص برخی کمالات به حضرت علی علیه السلام وجود ندارد، الا اینکه هیچ دلالتی بر افضلیت ایشان نخواهد داشت - بدین معنا که شایسته ثواب بیشتر و کرامت نزد خداوند گردد - و قبل از این ادعا، اتفاق نظری که جاری مجرای اجماع است درباره افضلیت ابوبکر و سپس عمر شکل گرفته است و اعتراف علی نیز بر این افضلیت وجود دارد!

بنابر آنچه در مباحث ذکر شد، مخفی نیست که در [آیه مباهله] مراد از «انفسنا» نفس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است، چنانکه گفته می شود: نفس خود را به فلان چیز دعوت کردم و وجوب محبت و ثبوت نصرت نیز بر همین تقدیر است که در حق علی محقق شده و اختصاصی به او ندارد.

در پاسخ این سخن بی ضابطه و غیر علمی باید گفت که: اولاً اجماع در برابر نص، اعتبار و حجیت ندارد. ثانیاً اجماعی در این باره وجود ندارد و این ادعا بی دلیل است. ثالثاً افضلیت ملاک می خواهد و برای اثبات افضلیت ابتدا باید ملاک افضلیت مشخص گردد. با مراجعه به قرآن می توان به ملاک هایی برای افضلیت دست یافت:

۱. جهاد: خدای تعالی می فرماید: (فَضَّلَ اللَّهُ الْإِلْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً)^{۲۳۸};

۲. علم: خدای تعالی می فرماید: (يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ)^{۲۳۹};

۳. تقوا: خدای تعالی می فرماید: (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ)^{۲۴۰}.

در بحث «شرایط امامت»^{۲۴۱} ثابت شد که هیچ يك از این ملاک ها در ابوبکر و عمر وجود ندارد؛ از این رو ادعای افضلیت ابوبکر و عمر و نیز ادعای اجماع بر این مدعای دروغین صرفاً ادعایی بی دلیل است و این گونه سخن گفتن به دور از

۲۳۸. سوره نساء، آیه ۹۵.

۲۳۹. سوره مجادله، آیه ۱۱.

۲۴۰. سوره حجرات، آیه ۱۳.

۲۴۱. ر.ک: جواهر الکلام فی معرفة الإمامة والإمام، جلد دوم.

مباحث علمی و بیانگر تعصب است. همچنین ادعای عدم اختصاص عناوینی چون «نفس پیامبر» و «صالح المؤمنین» به امیرالمؤمنین علیه السلام و عدم وجوب محبت و موَدّت به آن حضرت نیز ابتدای کلام است و تفتازانی هیچ دلیلی بر این ادعا ارائه نکرده است، در حالی که ادله و شواهد فراوانی بر مدعای شیعه در کتاب و سنت وجود دارد که هر یک در جای خود ثابت شده است.

چنانکه ثابت خواهد شد، آیه مبارک موَدّت نیز بر این مطلب تصریح دارد. و همچنین روشن است که احبّیت بر افضلیت دلالت دارد. همچنین ثابت خواهد شد که وجوب محبت مطلق مستلزم عصمت است و عصمت از شرایط امامت می باشد، در حالی که به اجماع همه مسلمانان ابوبکر و عمر معصوم نیستند؛ از این رو چگونه ممکن است آن دو از معصوم افضل باشند؟! این تیمیه نیز در این بحث دچار اضطراب شده و صرفاً با ادعاهای بی دلیل اشکالاتی را مطرح می کند. وی می نویسد:

إِنَّا نَسَلِمُ أَنْ عَلِيًّا تَجِبُ مَوَدَّتُهُ وَمَوَالَاتُهُ بَدُونَ الْإِسْتِدْلَالِ بِهَذِهِ الْآيَةِ، لَكِنْ لَيْسَ فِي وَجُوبِ مَوَالَاتِهِ وَمَوَدَّتِهِ مَا يُوْجِبُ اخْتِصَاصَهُ بِالْإِمَامَةِ وَلَا الْفُضِيلَةَ بِالْفُضِيلَةِ. وَأَمَّا قَوْلُهُ: وَالثَّلَاثَةُ لَا تَجِبُ مَوَالَاتُهُمْ فَمَمْنُوعٌ، بَلْ يَجِبُ أَيْضاً مَوَدَّتُهُمْ وَمَوَالَاتُهُمْ، فَإِنَّهُ قَدْ ثَبِتَ أَنَّ اللَّهَ يُحِبُّهُمْ، وَمَنْ كَانَ اللَّهُ يُحِبُّهُ وَجِبَ عَلَيْنَا أَنْ نُحِبَّهُ، فَإِنَّ الْحَبَّ فِي اللَّهِ وَالْبَغْضَ فِي اللَّهِ وَاجِبٌ، وَهُوَ أَوْثَقُ عَرَى الْإِيمَانِ، وَكَذَلِكَ هُمْ مِنْ أَكْبَرِ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ الْمُتَّقِينَ، وَقَدْ أُوجِبَ اللَّهُ مَوَالَاتَهُمْ، بَلْ قَدْ ثَبِتَ أَنَّ اللَّهَ رَضِيَ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ بِنَصِّ الْقُرْآنِ، وَكُلٌّ مِنْ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، فَإِنَّهُ يُحِبُّهُ، وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ وَالْمُحْسِنِينَ وَالْمُقْسَطِينَ وَالصَّابِرِينَ؛^{۲۴۲}

ما بدون استدلال به این آیه می پذیریم که موَدّت و دوستی علی واجب است. اما در وجوب دوستی و محبت او چیزی که موجب اختصاص او به امامت و افضلیت باشد وجود ندارد. اما قول [علامه که می گوید:] و موَدّت آن سه واجب نیست، ممنوع می باشد؛ بلکه موَدّت و موالات آنان نیز واجب است و ثابت شد که خداوند آنان را دوست می دارد و هرکه را خداوند دوست بدارد، واجب است که ما هم او را دوست بداریم؛ زیرا حبّ فی الله و بغض فی الله واجب است و آن محکم ترین پایه ایمان است. همچنین آنان از بزرگان اولیاء پرهیزکارند و خداوند موالاتشان را واجب ساخته است؛ بلکه به نص قرآن ثابت شده است که خداوند از آنان راضی است و آنان از خداوند راضی هستند و خداوند از هر که راضی باشد، او را دوست می دارد و خداوند پرهیزکاران، نیکوکاران، اقامه کنندگان قسط و صبر پیشگان را دوست می دارد.

براساس آنچه خواهد آمد، روشن است که بی تردید وجوب محبت مطلق بر افضلیت و امامت دلالت دارد؛ اما این تیمیه بر این ادعای خود که می گوید وجوب موَدّت و موالات امیرالمؤمنین علیه السلام موجب اختصاص امامت و افضلیت به ایشان نیست، دلیلی ارائه نمی کند. وی همچنین با استناد به آیاتی از قرآن، محبت به با تقوایان، محسنان، مقسطان و صابران را واجب می شمارد، در حالی که احدی در لزوم محبت نسبت به مؤمنان تردید ندارد، به ویژه مؤمنانی که پرهیزکار، نیکوکار، عادل و صابرند. اما بحث درباره وجوب محبت مطلق و محبوب ترین شخص نزد خدا و رسول بودن او است. آری، لزوم محبت مؤمن

بیانگر افضلیت او از سایر مؤمنان نیست؛ اما وجوب محبت به صورت مطلق و مقوله محبوب ترین شخص نزد خدا و رسول خدا مسلماً بیانگر افضلیت، وجوب اطاعت و مستلزم عصمت است و این ویژگی ها تنها به امیرالمؤمنین علیه السلام اختصاص دارد، به ویژه عصمت که به اجماع همگان غیر از امیرالمؤمنین علیه السلام احدی از صحابه دارای آن نیست.

همچنین باید توجه داشت که ابن تیمیه دچار مصادره به مطلوب شده است. آری به نص قرآن، محبت محسنان، با تقویان، مقسطان و صابران لازم است و خدای تعالی در قرآن درباره صادقان می فرماید: (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ) ^{۲۴۳} اما ابن تیمیه باید ثابت کند که ابوبکر و عمر مصداق صادقان، محسنان و... هستند در حالی که وی هرگز دلیلی بر ادعای خود ارائه نکرده است و البته ندارد تا ارائه کند. ناگفته نماند که وی به اخباری جعلی در این باره استناد می کند، از جمله خبری که به دروغ از پیامبر نقل کرده اند مبنی بر اینکه محبوب ترین فرد نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم عائشه و پدر او بوده است! ^{۲۴۴}

و یا سخن عمر که در سقیفه پیرامون ابوبکر گفت: «أنت سيدنا وخيرنا وأحبنا إلى رسول الله!» ^{۲۴۵} که در جای خود باید از جهت سندی و متنی بررسی شود. با این وجود، استناد به این اخبار ثمری جز بیشتر آشکار شدن سستی کلام متعصبان ندارد. به همین سبب آلوسی به هیچ يك از این اخبار استناد نکرده است؛ بلکه قسمتی از کلام دهلوی را در اشکال به استدلال شیعه آورده است. وی می نویسد:

ومن الشيعة من أورد الآية في مقام الإستدلال على إمامة عليّ كرم الله تعالى وجهه، قال: عليّ كرم الله تعالى وجهه واجب المحبة، وكلّ واجب المحبة واجب الطاعة، وكلّ واجب الطاعة صاحب الإمامة. ينتج: عليّ رضي الله تعالى عنه صاحب الإمامة. وجعلوا الآية دليل الصغرى.

ولا يخفى ما في كلامهم هذا من البحث:

أما أولاً: فلأن الإستدلال بالآية على الصغرى لا يتمّ إلا على القول بأن معناها: «لا أسألكم عليه أجراً إلا أن تودّوا قرباتي وتحبّوا أهل بيتي». وقد ذهب الجمهور إلى المعنى الأوّل. وقيل في هذا المعنى: إنّه لا يناسب شأن النبوة لما فيه من التهمة، فإنّ أكثر طلبه الدنيا يفعلون شيئاً ويسألون عليه ما يكون فيه نفع لأولادهم وقرباتهم. وأيضاً فيه منافاة ما لقوله تعالى: (وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ). ^{۲۴۶}

وأما ثانياً: فلأنّ لا نسلم أنّ كلّ واجب المحبة واجب الطاعة، فقد ذكر ابن بابويه في كتاب الإعتقادات: «أنّ الإمامية أجمعوا على وجوب محبة العلوية»، مع أنّه لا يجب طاعة كلّ منهم.

۲۴۳. سوره مائده، آیه ۱۱۹.

۲۴۴. ر.ك: مسند أحمد: ۶ / ۲۴۱؛ الإستيعاب: ۴ / ۱۸۸۳؛ تاريخ مدينة دمشق: ۳۰ / ۱۳۷؛ تهذيب الكمال: ۳۵ / ۲۳۵ / ش ۷۸۸۵؛ سير

سير أعلام النبلاء: ۲ / ۱۴۲؛ تهذيب التهذيب: ۱۲ / ۳۸۶ / ش ۸۹۸۹؛ الوافي بالوفيات: ۱۶ / ۳۴۲؛ البداية والنهاية: ۵ / ۲۳۸.

۲۴۵. صحيح البخاري: ۴ / ۱۹۴؛ سنن الترمذي: ۵ / ۲۶۸ / ش ۳۷۳۶؛ المستدرک على الصحيحين: ۳ / ۶۶؛ كنز العمال: ۱۲ / ۴۹۱ /

ش ۳۵۶۱۲؛ التاريخ الصغير: ۱ / ۶۵؛ تاريخ مدينة دمشق: ۳۰ / ۲۷۴؛ تاريخ الإسلام: ۳ / ۱۰۸؛ السيرة الطيبة: ۳ / ۴۸۰.

۲۴۶. سوره يوسف، آیه ۱۰۴.

وَأَمَّا ثَالِثًا: فَلَأَنَّا لَا نَسْلَمُ أَنْ كُلَّ وَاجِبِ الطَّاعَةِ صَاحِبِ الْإِمَامَةِ، أَيْ الزَّعَامَةِ الْكُبْرَى، وَإِلَّا لَكَانَ كُلُّ نَبِيٍّ فِي زَمَنِهِ صَاحِبَ ذَلِكَ، وَنَصٌّ: (إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا)^{٢٤٧} يَأِي ذَلِكَ.

وَأَمَّا رَابِعًا: فَلَأَنَّ الْآيَةَ تَقْتَضِي أَنْ تَكُونَ الصَّغْرَى: أَهْلَ الْبَيْتِ وَاجِبُو الطَّاعَةِ، وَمَتَى كَانَتْ هَذِهِ صَغْرَى قِيَاسِهِمْ لَا تَنْتَجِ النَّبِيَّةَ الَّتِي ذَكَرُوهَا، وَلَوْ سَلَّمْتَ جَمِيعَ مَقْدَمَاتِهِ، بَلْ يَنْتَجِ: أَهْلَ الْبَيْتِ صَاحِبُوا الْإِمَامَةَ، وَهَمَّ لَا يَقُولُونَ بَعْمُومِهِ؛^{٢٤٨} بَرُخَى از شیععه، آیه موَدّت را در مقام استدلال بر امامت علی [علیه السلام] مطرح کرده و گفته اند: «محبّت علی علیه السلام واجب است و هرکس که محبتش واجب باشد، واجب الإطاعه خواهد بود و آنکه اطاعتش واجب باشد، امامت در وی خواهد بود» و نتیجه می گیرند که علی علیه السلام دارای امامت است و آیه را صغرای استدلال قرار داده اند.

اما مباحثی نباید درباره کلام آنان مخفی بماند:

اولا استدلال نخست آنان به آیه موَدّت به عنوان صغرای استدلال تمام نیست، مگر براساس این قول که آیه را این چنین معنا کنیم که: (وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ)؛ چرا که به تحقیق جمهور [سنیان] بر این باورند که معنای نخست صحیح است. درباره این معنا گفته شده است: این معنا مناسب با شأن نبوت نیست؛ زیرا که موجب اتهام به پیامبر می شود؛ چرا که بیشتر آنانی که درصدد طلب دنیایند، در قبال کاری که انجام می دهند توقع دارند که برای فرزندان و بستگانشان نفع مادی داشته باشد. همچنین این معنا با آیه (وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ) منافات دارد.

ثانیا: ما نمی پذیریم که هرکس محبتش واجب باشد اطاعتش نیز واجب گردد. ابن بابویه در کتاب اعتقادات یادآور شده است: «امامیه بر وجوب محبت علویان اجماع دارند»، با اینکه اطاعت همه آنان واجب نیست.

ثالثا: ما نمی پذیریم که هر واجب الاطاعه ای امامت را نیز دارا بوده و زعامت کبرا [= حکومت] به دست او باشد، و الا هر پیامبری در زمان خویش صاحب حکومت می بود، در حالی که قرآن که می فرماید: (إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا) که این آیه قرآن مخالف این سخن است.

رابعاً: آیه اقتضای آن را دارد که صغرا برای اثبات وجوب اطاعت اهل بیت قرار گیرد و اگر آن صغرای قیاس قرار بگیرد - هر چند که تمام مقدمات آن را بپذیریم، نتیجه ای که شیعیان می گویند به دست نمی دهد - بلکه استدلال چنین نتیجه می دهد که اهل بیت صاحبان امامتند، در حالی که شیعیان به عمومیت امامت برای اهل بیت قائل نیستند.

نکته جدیدی که در مطالب آلوسی وجود دارد پاسخ نقضی وی است؛ یعنی آن جا که او با استناد به کلام مرحوم صدوق، وجوب اطاعت هر آن کس که محبت او واجب است را نفی می کند. البته روشن است که وی در استشهاد به کلام مرحوم صدوق انصاف را مراعات نکرده است؛ زیرا نه مرحوم صدوق و نه هیچ یک از عالمان شیعه و بلکه هیچ عاقلی به امامت تمام

٢٤٧. سوره بقره، آیه ٢٤٧.

٢٤٨. تفسیر آلوسی: ٢٥ / ٣٣.

کسانی که محبتشان واجب باشد اعتقاد ندارد؛ بلکه بارها تأکید کرده ایم سخن بر سر وجوب محبت مطلق است که بر وجوب اطاعت، عصمت و امامت دلالت دارد. با این بیان آلوسی نیز سخن جدیدی در این باره ارائه نکرده است.

تمام آنچه آلوسی در این جا آورده، عیناً کلام دهلوی در تحفه اثنا عشریه است. البته دهلوی علاوه بر مطالب بالا، در نقض استدلال شیعه به احادیثی نیز استدلال کرده است. وی می نویسد:

جواب دیگر لا نسلم که وجوب محبت منحصر است در چهار شخص مذکور، بلکه در دیگران نیز یافت می شود و روی الحافظ ابوطاهر السلفی فی مشیخته عن أنس قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: (حَبَّ أَبِي بَكْرٍ وَشُكْرَهُ وَاجِبٌ عَلَى كُلِّ أُمَّتٍ) وروی ابن عساکر عنه نحوه ومن طریق آخر عن سهل بن سعد الساعدي نحوه واخرج الحافظ عمر بن محمد بن خضر الملا فی سیره عن النبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: (إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَرَضَ عَلَيْكُمْ حَبَّ أَبِي بَكْرٍ وَعَمْرٍ وَعِثْمَانَ وَعَلِيٍّ كَمَا فَرَضَ عَلَيْكُمْ الصَّلَاةَ وَالزَّكَاةَ وَالصَّوْمَ وَالْحَجَّ) وروی ابن عدی عن أنس عن النبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: (حَبَّ أَبِي بَكْرٍ وَعَمْرٍ إِيمَانٌ وَبِغْضَهُمَا نِفَاقٌ) وروی ابن عساکر عن جابر أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: (حَبَّ أَبِي بَكْرٍ وَعَمْرٍ مِنَ الْإِيمَانِ وَبِغْضِهِمَا كُفْرٌ) وروی الترمذی أَنَّهُ أَقْبَى بِجَنَازَةِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَلَمْ يَصَلِّ عَلَيْهِ وَقَالَ: (أَنَّهُ كَانَ يَبْغِضُ عِثْمَانَ فَأَبْغَضَهُ اللَّهُ) هر چند این روایت در کتب اهل سنت است، لیکن چون شیعه را درین مقام الزام اهل سنت منظور است، بدون ملاحظه جمیع روایات ایشان این مقصود حاصل نمی شود و بیک روایت ایشان الزام نمی خورد و اگر شیعه اهل سنت را تنگ نمایند از کتاب الله و اقوال عترت، وجوب محبت خلفاء ثلاثه ثابت می توانند کرد. قوله تعالی بالاجماع این لفظ در حق مقاتلین مرتدین واقع است و این ها سر گروه مقاتلین مرتدین (يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ) بودند و کسی را که خدا دوست دارد واجب المحبت است و علی هذا القياس و منها آية المباهله و طریق تمسك شیعه باین آیت.

روشن است که برای الزام مخالف باید به اموری استدلال کرد که مورد قبول او و یا مورد قبول طرفین باشد. دهلوی پس از استناد به چند روایت از منابع سنیان، به این نتیجه توجه یافته و ضمن اشاره به اینکه روایات تنها در منابع سنیان است می گوید:

هر چند این روایت در کتب اهل سنت است، لکن چون شیعه را در این مقام الزام اهل سنت منظور است، بدون ملاحظه جمیع روایات ایشان این مقصود حاصل نمی شود و به یک روایت ایشان الزام نمی خورد.

اما باید دانست که برای اسکات خصم و الزام اهل سنت، استناد به روایات مورد قبول آنان کافی است، اما طرح روایات معارض و رفع تعارض بر عهده خود آنان است. علاوه بر اینکه احادیث مورد استناد دهلوی بر مبنای رجالی خود سنیان مردود و بی اعتبار است و با استناد به این روایات، نه تنها نمی توان شیعه را ملزم به پذیرش محتوای آنها کرد، بلکه خود سنیان نیز نمی توانند به آن ملزم شوند. به همین جهت است که آلوسی در عین طرح تمام کلام دهلوی، احادیث مورد استشهاد وی را حذف کرده است.

بهترین حدیث مورد استشهاد دهلوی از جهت سند، حدیثی است که وی از ترمذی نقل می کند. ترمذی در کتاب خود آورده است:

حدثنا الفضل بن أبي طالب البغدادي وغير واحد، قالوا: أخبرنا عثمان بن زفر، أخبرنا محمد بن زياد، عن محمد بن عجلان، عن أبي الزبير، عن جابر: قال: أتى النبي صلى الله عليه وآله وسلم بجنزة رجل ليصلي عليه فلم يصل عليه. فقبل: يا رسول الله! ما رأيناك تركت الصلاة على أحد قبل هذا؟ قال: «إنه كان يبغض عثمان فأبغضه الله!»!

فضل بن ابی طالب بغدادی و بیش از یک نفر حدیث کردند که عثمان بن زفر، از محمد بن زیاد، از محمد بن عجلان، از ابو زبیر، از جابر نقل کردند که رسول خدا را آوردند تا بر جنازه ای نماز بخواند؛ اما ایشان بر او نماز نخواند. گفته شد: ای رسول خدا، پیش از این ندیده بودیم که نماز خواندن بر کسی را ترک کنی؟ فرمود: «او عثمان را دشمن می داشت، پس خدا او را دشمن می دارد!»!

اما حدیث فوق از دیدگاه خود ترمذی مردود است و او درباره این روایت می نویسد:

هذا حدیث غریب لا نعرفه إلا من هذا الوجه، ومحمد بن زياد هذا: هو صاحب ميمون بن مهران، ضعيف في الحديث جداً؛^{۲۴۹}

این حدیث غریب است و جز این وجه، هیچ سندی دیگر ندارد و محمد بن زیاد (همراه میمون بن مهران) نیز در حدیث جداً ضعیف است.

ابن جوزی نیز این حدیث را در زمره احادیث جعلی در الموضوعات به دو طریق آورده و درباره آن می گوید:

الطريقان على محمد بن زياد، قال أحمد بن حنبل: هو كذاب خبيث يضع الحديث. وقال يحيى: كذاب خبيث. وقال السعدي والدارقطني: كذاب. وقال البخاري والنسائي والفلاس وأبو حاتم الرازي: متروك الحديث. وقال ابن حبان: كان يضع الحديث على الثقات، لا يحل ذكره في الكتب إلا على وجه القدر فيه؛^{۲۵۰}

دو طریق به محمد بن زیاد می رسد. احمد بن حنبل می گوید: او بسیار دروغ گو، خبیث و جاعل حدیث است. یحیی می گوید: بسیار دروغ گو و خبیث است. سعدی و دارقطنی گویند: بسیار دروغ گو است. بخاری، نسائی، فلاس و ابوحاتم گویند: حدیثش متروک است. ابن حبان نیز گوید: از قول افراد مورد اعتماد حدیث جعل می کند و ذکر او در کتب جایز نیست مگر به جهت قدح او.

بنابراین هرچند که ترمذی محمد بن زیاد را ضعیف معرفی کرده و می گوید: «ضعیف جداً»، اما روشن است که وی حق مطلب را ادا نکرده است؛ زیرا عالمان رجالی اهل سنت تعبیر بسیار تندی درباره او به کار برده و او را کذاب، خبیث و جاعل حدیث معرفی کرده اند.

۲۴۹. سنن الترمذی: ۵ / ۲۹۴ / ش ۳۷۹۳.

۲۵۰. الموضوعات: ۱ / ۳۳۲.

امثال دهلوی با استناد به چنین احادیثی که از دیدگاه خود اهل تسنن باطلند چگونه می توانند با ادله و شواهد محکم و متقن شیعه معارضه کنند و شیعیان را در یکی از مهم ترین اصول دین، یعنی امامت به پذیرش آن ملزم سازند؟!

اما درباره استناد دهلوی به آیه ۵۴ سوره مائده نیز باید گفت:

چنانکه پیش از این بیان شد، این گونه استدلال مصادره به مطلوب است؛ زیرا وی ثابت نکرده است که ابوبکر و عمر مصداق آیه هستند و در هیچ جای دیگر نیز این مطلب ثابت نشده است.

پس از بیان کیفیت دلالت آیه مودت بر عصمت؛ بررسی مقدمات استدلال؛ یعنی اعتبار روایات ذیل آیه، دلالت و دیگر جوانب این آیه شریف می پردازیم.

مدعای شیعه این است که:

اولاً: مراد از «ذوی القربی» در آیه، اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم؛ یعنی حضرت امیرالمؤمنین و فرزندان معصوم ایشان علیهم السلام هستند.

ثانیاً: آیه بر افضلیت «ذوی القربی» دلالت دارد.

ثالثاً: اثبات افضلیت «ذوی القربی» مستلزم اثبات مقام امامت، ولایت و خلافت بلافصل ایشان پس از رسول خداست.

«ذوی القربی» کیانند؟

برای روشن شدن مراد خداوند از «ذوی القربی»، ناگزیر از مراجعه به روایات پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم هستیم؛ زیرا همواره سنت، مفسر و مبین کتاب است. علاوه بر آن بر هر مسلمان واجب است که در اختلافات، به گفتار پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم رجوع کرده و اعتقاد خود را از فرمایشات ایشان اخذ کند؛ زیرا خدای تعالی می فرماید:

(فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا)؛^{۲۵۱}

نه چنین است، سوگند به پروردگارت که اینان ایمان نمی آورند، مگر آنکه در خصومت و نزاعشان تو را داور قرار دهند؛ آن گاه از حکمی که می کنی هیچ اعتراضی در دل نداشته باشند و کاملاً از جان و دل تسلیم [فرمان] تو باشند.

پس حقیقت، صرفاً با مراجعه به روایات پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم روشن خواهد شد.

براساس روایات فراوان، آیه مبارک مودت درباره اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نازل شده است و در هر دوره (از عصر صحابه تا به امروز) راویان و عالمان بسیاری این احادیث را از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرده اند. با رجوع به منابع اهل سنت، حتی امامان شیعه علیهم السلام نیز در زمره راویان این احادیث هستند.

امیرالمؤمنین^{۲۵۲}، امام مجتبی^{۲۵۳}، حضرت سیدالشهداء^{۲۵۴}، امام سجاد^{۲۵۵}، امام باقر و امام صادق^{۲۵۶} علیهم السلام فرموده اند که منظور از «ذوی القربی» در آیه موَدّت، همان اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هستند. احادیث مربوط به نزول آیه موَدّت و منظور از «ذوی القربی» در آیه، توسط برخی از صحابه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم نیز نقل شده است که در این میان می توان به افرادی همچون:

۱- عبدالله بن عباس؛

۲- عبدالله بن مسعود؛

۳- جابر بن عبدالله انصاری؛

۴- ابو امامه باهلی؛

۵- ابوالطفیل عامر بن واثله لیثی اشاره نمود.

و از میان تابعان نیز راویان و مفسران بسیاری به نقل این احادیث پرداخته اند. راویان و مفسرانی همچون:

۱- سعید بن جبیر؛

۲- مجاهد بن جبر؛

۳- مقسم بن بجره؛

۴- زاذان کندی؛

۵- سدی؛

۶- فضال بن جبیر.

و نیز بزرگانی که در حدیث و تفسیر مورد اعتماد اهل تسنن هستند افرادی نظیر:

۱- عمرو بن شعیب؛

۲- ابن مبارک؛

۳- زرّ بن حبیش؛

۴- ابو اسحاق سبیعی؛

۲۵۲. ر.ک: کنز العمال: ۲ / ۲۹۰ / ش ۴۰۳۰؛ شواهد التنزیل: ۲ / ۲۰۵ ح ۸۳۸؛ نظم در السمطین: ۲۳۹؛ نکر أخبار إصبهان: ۲ / ۱۶۵.

۲۵۳. ر.ک: فرائد السمطین: ۲ / ۱۲۰؛ المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۷۲؛ مجمع الزوائد: ۹ / ۱۴۶.

۲۵۴. ر.ک: تاریخ مدینه دمشق: ۵۷ / ۲۴۶.

۲۵۵. ر.ک: تفسیر الطبری: ۲۵ / ۳۳ / ح ۲۳۶۹۸.

۲۵۶. ر.ک: نینایع الموده: ۱ / ۳۱۶.

۵- زید بن وهب؛

۶- عبدالله بن نجی؛

۷- عاصم بن ضمره و برخی دیگر.

احادیث یاد شده در منابع معتبر حدیثی اهل تسنن آمده است. از جمله در مسند احمد، مسند عبد بن حمید، صحیح بخاری، صحیح مسلم، سنن ترمذی، مسند ابویکر بزار و منابع دیگر.

این حقیقت از زمان حیات شریف رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم تا به امروز در اعصار و طبقات مختلف نسل به نسل از پیامبر نقل شده و به دست ما رسیده است که در این میان، بیش از پنجاه و شش نفر از عالمان بزرگ اهل سنت و آن هم در قرون مختلف به نقل این گونه احادیث مبادرت کرده اند.^{۲۵۷}

بنابراین روشن شد که در هر دوره عالمان، محدثان و مفسران زیادی از تمام فرق اهل تسنن (اعم از مالکی، حنبلی، حنفی و شافعی) از

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم حدیث نقل کرده اند که مراد از «ذوی القربی» در آیه مبارک مودت، اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم هستند. در ادامه به طرح و بررسی این روایات خواهیم پرداخت.

متن های حدیث در کتب معتبر اهل سنت

احمد بن حنبل

احمد بن حنبل در مسند، عبارت ذیل را به دو طریق نقل کرده است. وی می نویسد:

حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ، حَدَّثَنِي أَبِي، ثنا يحيى، عن شعبة، حَدَّثَنِي عبد الملك بن ميسرة، عن طاووس، قال: أتى ابن عباس رجل فسأله، وسليمان بن داود، قال: أخبرنا شعبة، أنبأني عبد الملك، قال: سمعت طاووساً يقول: سأل رجل ابن عباس المعنى عن قوله عز وجل: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)، فقال سعيد بن جبیر: قرابة محمد صلی الله علیه وآله وسلم. قال ابن عباس: عجلت! إن رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لم يكن بطن من قريش إلا لرسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فيهم قرابة، فنزلت: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) إِلَّا أَنْ تَصْلُوا قَرَابَةَ مَا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ;^{۲۵۸}

عبدالله بن احمد، به سند خود از طاووس نقل می کند که گفت: مردی نزد ابن عباس رفت و از او پرسید. [در سندی دیگر] سلیمان بن داوود گوید: شعبه از عبدالمملک روایت کرد که طاووس می گفت: شنیدم مردی از ابن عباس

۲۵۷. برای اطلاع از نام این عالمان ر.ک: جواهر الکلام فی معرفة الامامة والامام ۴ / ۱۸ به بعد.

۲۵۸. مسند احمد: ۱ / ۲۲۹. ابن حبان همین روایت را با همین سند و متن در صحیحش، جلد ۱۴، صفحه ۱۵۷ آورده است.

بسیاری از تفاسیر نیز این حدیث را نقل کرده اند؛ از جمله: ر.ک: تفسیر البغوی: ۴ / ۱۲۴ - ۱۲۵؛ أحكام القرآن (ابن عربی): ۴ /

۱۰۶؛ تفسیر القرطبی: ۱۶ / ۲۱؛ تفسیر ابن کثیر: ۴ / ۱۲۱؛ الدر المنثور: ۶ / ۵ - ۶؛ فتح القدير: ۴ / ۵۳۶؛ تفسیر الألوسی: ۲۵ / ۳۰.

معنای آیه (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) را پرسید، آن گاه سعید بن جبیر گفت: منظور خویشاوندی محمد صلی الله علیه وآله وسلم است. ابن عباس گفت: عجله کردی! همانا هیچ قبیله ای در قریش نیست مگر آنکه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در میان آنها خویشاوندی دارد، پس آیه (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ...) نازل شد و شما موظفید که به خاطر خویشاوندی میان من و شما، صله رحم کنید.

براساس این حدیث، ابن عباس قول سعید بن جبیر درباره مصداق ذوی القربی را رد می کند. سعید بن جبیر معتقد است که خویشاوندان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم مصداق «ذوی القربی» هستند؛ اما ابن عباس به وی می گوید در این باره عجله کردی و به اشتباه نظر دادی؛ چرا که اگر مراد از «قربی» خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم باشند، در این صورت حکم آیه شامل تمامی قریش خواهد بود که صحیح نیست.

اما احمد بن حنبل با سند دیگری در کتاب مناقب علی بن ابی طالب روایت کرده و می نویسد:

وفيما كتب إلينا محمد بن عبدالله بن سليمان الحضرمي يذكر أن حرب بن الحسن الطحان حدثهم قال: نا حسين الأشقر، عن قيس، عن الأعمش، عن سعيد بن جبیر، عن ابن عباس قال: لما نزلت (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) قالوا: يا رسول الله، من قرابتنا هؤلاء الذين وجبت علينا مودتهم؟ قال: «علي وفاطمة وابناهما عليهم السلام»؛^{۲۵۹}

در آنچه محمد بن عبدالله بن سليمان حضرمی بر من نوشته یادآور شده که حرب بن حسن طحان، به سند خود از ابن عباس نقل می کند که وقتی آیه (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) نازل شد، از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم سؤال شد که خویشان شما چه کسانی هستند که مودتشان بر ما واجب شده است؟ پیامبر فرمودند: «علی، فاطمه و فرزندان علیهم السلام».

محمد بن إسماعيل بخاری

از دیگر قائلان این حدیث بخاری است. وی در صحیح خود می نویسد:

حدثنا محمد بن بشار، حدثنا محمد بن جعفر، حدثنا شعبة، عن عبدالمكك بن ميسرة قال: سمعت طاوساً، عن ابن عباس رضي الله عنهما: أنه سئل عن قوله: (إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)، فقال سعيد بن جبیر: قربي آل محمد صلى الله عليه [وآله] وسلم. فقال ابن عباس: عجلت! إن النبي صلى الله عليه وآله وسلم لم يكن بطن من قریش إلا كان له فيهم قرابة. فقال: «إِلَّا أَنْ تَصَلُوا مَا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ مِنَ الْقَرَابَةِ»؛^{۲۶۰}

محمد بن بشار به سند خود از طاووس نقل می کند که گفت: شنیدم که از ابن عباس درباره آیه «إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» سؤال شد. سعید بن جبیر گفت: قربي، آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم هستند.

۲۵۹. فضائل الصحابة: ۲ / ۶۶۹ / ح ۱۱۴۱.

۲۶۰. صحیح البخاری: ۶ / ۳۷.

ابن عباس به سعید بن جبیر گفت: عجله کردی! همانا هیچ قبیله ای در قریش نیست مگر آنکه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در میان آنها خویشاوندی دارد. آن گاه پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «در این صورت موظفید که به خاطر خویشاوندی که میان من و شما است، صله رحم کنید».

ترمذی

ترمذی نیز در سنن خود، همین حدیث را با همین سند نقل کرده و سند آن را حسن و صحیح دانسته است.^{۲۶۱}

طبرانی

همین روایت را طبرانی در المعجم الکبیر آورده است.^{۲۶۲}

حاکم نیشابوری

حاکم نیشابوری نیز در مستدرک علی الصحیحین، ذیل آیه مودت می نویسد:

إِنَّمَا اتَّفَقَا فِي تَفْسِيرِ هَذِهِ الْآيَةِ عَلَى حَدِيثِ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ مَيْسَرَةَ الزَّرَادِ، عَنْ طَاوُوسٍ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهُ فِي قُرْبَى آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ؛^{۲۶۳}

ما همه در تفسیر این آیه اتفاق نظر داریم که براساس حدیث عبدالمک بن میسره زراد، از طاووس، از ابن عباس، آیه درباره آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم است.

عبدالمک بن میسره زراد، همان کسی است که بخاری حدیث سعید بن جبیر از ابن عباس را از وی نقل کرده است. در حدیث بخاری، به سعید بن جبیر نسبت داده شده بود که وی همه خویشاوندان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را مصداق «قربی» معرفی کرده و ابن عباس رأی وی را ناشی از عجله در اعلام نظر دانسته است.

اما روشن شد که اولاً براساس حدیث احمد بن حنبل در فضائل الصحابه و روایت طبرانی در المعجم الکبیر، سعید بن جبیر به نقل از ابن عباس، از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم، مصداق قربی را امیرالمؤمنین، حضرت فاطمه زهرا، امام حسن و امام حسین علیهم السلام معرفی کرده است، و ثانیاً حاکم نیشابوری تصریح می کند که براساس حدیث عبدالمک بن میسره، مراد از

۲۶۱. ربك: سنن الترمذی: ۵ / ۵۴ / ح ۳۳۰۴.

۲۶۲. المعجم الکبیر: ۳ / ۴۷ / ش ۲۶۴۱ و ۱۱ / ۳۵۱. همچنین ربك: مجمع الزوائد: ۷ / ۱۰۳ و ۹ / ۱۶۸؛ الکشاف عن حقائق التنزیل:

۳ / ۴۶۷؛ تفسیر الثعلبی: ۸ / ۳۷ و ۳۱۰؛ شواهد التنزیل: ۲ / ۱۹۴ / ش ۸۲۷؛ فتح الغدیر: ۴ / ۵۳۷؛ إلا کمال فی أسماء الرجال:

۱۹۹. صاحب الإكمال در آخر حدیث می نویسد: «إسناده حسن، لأجل الأشقر وقد وثقه ابن معين».

۲۶۳. المستدرک علی الصحیحین: ۲ / ۴۴۴.

«قربى» آل محمد صلى الله عليه وآله وسلم است. این موضوع به روشنى میزان امانت داری و دقت بخاری را در نقل احادیث نمایان می سازد!

محمد بن جریر طبری

در همین راستا طبری نیز در تفسیر خود به چند روایت در این باره اشاره کرده است. وی می نویسد:

۱. عن أبي الديلم قال: لما جاء بعلي بن الحسين رضي الله عنهما أسيراً، فأقيم على درج دمشق، قام رجل من أهل الشام فقال: الحمد لله الذي قتلكم واستأصلكم، وقطع قرني الفتنة. فقال له علي بن الحسين رضي الله عنه: «أ قرأت القرآن؟ قال: نعم، قال: «أ قرأت آل حم؟ قال: قرأت القرآن ولم أقرأ آل حم. قال: «ما قرأت (قُلْ لا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)؟ قال: وإنكم لأنتم هم؟ قال: «نعم»؛^{۲۶۴}

از ابو دیلم نقل شده که گفت: وقتی علی بن الحسین علیهما السلام را به اسارت بردند و بر بلندای دمشق قرار گرفت. مردی از اهل شام برخاست و گفت: حمد خدای راست که شما را کشت و ریشه کن کرد و شاخ فتنه را برید! حضرت علی بن الحسین علیهما السلام به وی فرمود: «آیا قرآن خوانده ای؟» گفت: بله. حضرت فرمود: «آیا آل حم» را خوانده ای؟ گفت: قرآن خوانده ام، اما «آل حم» را قرائت نکرده ام. حضرت فرمود: «آیا این آیه را قرائت نکرده ای: (قُلْ لا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)؟ آن مرد گفت: آیا مراد آیه، شما هستید؟ حضرت فرمودند: «بله».

هر چند اهل سنت حضرت امام سجاد علیه السلام را به عنوان امام معصوم قبول ندارند، اما با دیدی حداقلی، ایشان را به عنوان یکی از عالمان بزرگ امت و تابعان به شمار می آورند. براساس این حدیث، حضرت امام سجاد علیه السلام برای معرفی خود به آیه مودت استناد و استشهاد کرده و خویشتن را مصداق «ذوی القربی» معرفی می کنند.

ابو حیّان نیز این روایت را بدون هیچ مناقشه و خدشه در سند، به ارسال مسلم روایت کرده است.^{۲۶۵}

۲. حدثني يعقوب، قال: ثنا مروان، عن يحيى بن كثير، عن أبي العالبيه، عن سعيد بن جبیر، في قوله: (قُلْ لا

أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) قال: هي قربي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم؛^{۲۶۶}

يعقوب، از مروان، از يحيى بن كثير، از ابوالعالبيه، از سعيد بن جبیر نقل کرد که درباره آیه مودت گفت: مراد از «ذوی القربى»، خویشاوندان رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم هستند.

۲۶۴. تفسیر الطبري: ۲۵ / ۳۳ / ح ۲۳۶۹۸. همچنين ر.ك: تفسیر الثعلبي: ۸ / ۳۱۱؛ تفسیر ابن كثير: ۴ / ۱۲۱؛ الدر المنثور: ۶ / ۷؛

تفسیر الألويسي: ۲۵ / ۳۱.

۲۶۵. تفسیر البحر المحیط: ۷ / ۴۹۴. همچنين ر.ك: المحرر الوجيز في تفسیر الكتاب العزيز: ۵ / ۳۴.

۲۶۶. همان: ۲۵ / ۳۴ / ح ۲۳۷۰۰.

۳. حدّثني محمد بن عماره الأسدي ومحمد بن خلف قالوا: ثنا عبيدالله، قال: أخبرنا إسرائيل، عن أبي إسحاق، قال: سألت عمرو بن شعيب عن قول الله عزّوجل: (قل لا أسألكم عليه أجراً إلا المودة في القربى) قال: قربى النبي صلى الله عليه وآله وسلم؛^{۳۷}

محمد بن عماره اسدی و محمد بن خلف، از عبيدالله، از اسرائیل، از ابواسحاق نقل کردند که ابواسحاق گفت: از عمرو بن شعيب درباره آیه شریفه: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» پرسیدم. گفت: [منظور] نزدیکان پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم است.

با توجه به روایت هایی که ذکر شد، دو مصداق برای «ذوي القربى» معین شده است:

نخست تمامی خویشاوندان پیامبر که این قول به سعید بن جبیر منتسب است و دیگری، افراد مشخص و معینی از خویشاوندان پیامبر؛ یعنی امیرالمؤمنین، حضرت فاطمه زهرا و دو اولاد ایشان علیهم السلام. این قول به روایات صریحی از رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم مستند است.

پیش از طرح احادیث دیگر، تذکر به این نکته ضروری است که اقوال درباره مصداق «قربى» در آیه مؤدّت به همین دو قول منحصر نیست و حق ستیزان چنانکه در دلالت آیه ولایت، آیه تطهیر، آیه مباحله و آیات دیگر خدشه کرده اند، درباره آیه مؤدّت نیز وجوه نامربوط مختلفی را مطرح ساخته اند تا حقیقت همچنان در غبار شبهات مخفی بماند. در این راستا، برخی واژه «قربى» را در آیه به معنای مصدری آن اخذ کرده و گفته اند مراد از «قربى»، نزدیکی و اقتراب به خداوند است؛ یعنی اجر رسالت پیامبر کارهایی است که مسلمانان را به خدا نزدیک تر می کند!^{۳۸}

برخی دیگر نیز قائل شده اند که اجر رسالت، مؤدّت هر يك از مسلمانان با نزدیکان خویش است؛ یعنی هر چند که «قربى» در آیه به معنای نزدیکان است نه به معنای اقتراب و نزدیک شدن، اما مراد نزدیکان می تواند هر يك از مسلمانان باشد نه فقط نزدیکان رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم!^{۳۹}

اما بی اساس بودن این گفته ها هویدا و روشن است؛ زیرا - چنانکه دیدیم - براساس روایات معتبر در منابع اهل سنت، از سویی «قربى» در آیه مؤدّت به معنای خویشاوندان است و هرگز معنای مصدری (یعنی اقتراب) مورد نظر آیه نمی باشد، و از سویی دیگر مصداق آن نزدیکان پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله وسلم هستند، نه خویشاوندان هر مسلمان. این دو نکته وجه اشتراك روایات پیش گفته بود. اما بر اساس روایاتی که از قول رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم نقل شد، مصداق قربى، افراد معین و مشخصی از نزدیکان پیامبر است، نه تمامی خویشاوندان ایشان.

۲۶۷. همان: ح ۲۳۷۰۱.

۲۶۸. این معنا از حسن بصری نقل شده است؛ ر.ک: تفسیر الرازی: ۲۷ / ۱۶۵؛ زاد المسیر: ۷ / ۷۹؛ عمدة القاری: ۱۹ / ۱۵۷؛ المعجم الكبير: ۱۱ / ۷۵؛ تفسیر الثعلبی: ۸ / ۳۱۰.

۲۶۹. این وجه را نیز مفسّران اهل سنت نقل کرده اند، اما به جهت بی اساس بودن و شدت ضعف، به آن اعتنايي نکرده اند! که در آینده به این انظار خواهیم پرداخت.

براساس روایتی که هیثم، از ابو سعید بن کلب شاشی نقل می کند، برای يك عرب بادیه نشین این سؤال پیش می آید که آیا مراد از «مودّة في القربى» مودّت هر يك از مسلمانان درباره نزدیکان خویش است، و یا منظور مودّت با نزدیکان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم است؟

در این روایت، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلّم تصریح می کند که مودّت با نزدیکان ایشان به عنوان اجر رسالت قرار داده شده است. شاشی در مسند خود آورده است:

حدّثنا الحسن بن علي بن عفان، نا محمّد بن خالد، عن يحيى بن ثعلبة الأنصاري، عن عاصم بن أبي النجود، عن زر، عن عبدالله قال: كنّا مع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلّم في مسير، فهتف به أعرابي بصوت جهوري: يا محمّد، فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلّم: «يا هناه». فقال: يا محمّد، ما تقول في رجل يحب القوم ولم يعمل بعملهم؟ قال: «المراء مع من أحب». قال: يا محمّد، إلى من تدعو؟ قال: «إلى شهادة أن لا إله إلا الله، وأني رسول الله، وإقام الصلاة، وإيتاء الزكاة، وصوم رمضان، وحجّ البيت». قال: فهل تطلب على هذا أجراً؟ قال: «لا، إلا المودّة في القربى». قال: أقربائي يا محمّد أم قرباؤك؟ قال: «بل قربائي». قال: هات يدك حتى أبايعك، فلا خير فيمن يودّك ولا يودّ قرباك؛^{٣٧٠}

حسن بن علی بن عفان، به سند خود از عبدالله روایت کرد که در راهی با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم همراه بودیم که يك عرب بادیه نشین با صدای بلند فریاد زد: ای محمّد! رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم فرمود: «چه می گویی؟». اعرابی گفت: ای محمّد، نظرت درباره مردی که قومی را دوست دارد، اما عملش با اعمال آنان سازگار نیست چیست؟ پیامبر فرمود: «انسان با آن کس که او را دوست دارد همراه می شود». اعرابی گفت: ای محمّد، تو ما را به چه کسی می خوانی؟ پیامبر فرمود: «به شهادت این [حقیقت] که خدایی به جز «الله» نیست و من رسول خدا هستم و نیز به اقامه نماز، پرداخت زکات، روزه ماه رمضان و حج خانه خدا». اعرابی گفت: آیا در برابر این دعوت اجری نیز می طلبی؟ پیامبر فرمود: «نه، جز مودّت درباره نزدیکان». اعرابی گفت: [منظور شما از «قربى»] نزدیکان من است یا نزدیکان خودت؟ پیامبر فرمود: «البته که نزدیکان خودم». اعرابی گفت: دست خود را پیش آر تا با تو بیعت کنم، خیری نیست در کسی که به شما مودّت داشته باشد، اما به نزدیکان شما مودّت نکند.

حاکم نیشابوری نیز می نویسد:

حدّثنا أبو محمّد الحسن بن محمّد بن يحيى بن أخي طاهر العقريقي الحسني، ثنا إسماعيل بن محمّد بن إسحاق بن جعفر بن محمّد بن عليّ بن الحسين، حدّثني عميّ عليّ بن جعفر بن محمّد، حدّثني الحسين بن زيد، عن عمر بن عليّ، عن أبيه عليّ بن الحسين، قال: خطب الحسن بن عليّ الناس حين قتل عليّ، فحمد الله وأثنى عليه، ثمّ قال: «لقد قبض في هذه الليلة رجل لا يسبقه الأوّلون بعمل ولا يدركه الآخرون، وقد كان

رسول الله صلی الله علیه وآله وسلّم يعطيه رايته، فيقاتل وجبريل عن يمينه وميكائيل عن يساره فما يرجع حتّى يفتح الله عليه، وما ترك على أهل الأرض صفراء ولا بيضاء إلا سبعمائة درهم فضلت من عطاياه أراد أن يبتاع بها خادماً

لأهله». ثم قال: «أيها الناس، من عرفني فقد عرفني ومن لم يعرفني فأنا الحسن بن علي وأنا ابن النبي وأنا ابن الوصي، وأنا ابن البشير، وأنا ابن النذير، وأنا ابن الداعي إلى الله بإذنه، وأنا ابن السراج المنير، وأنا من أهل البيت الذي كان جبريل ينزل إلينا ويصعد من عندنا، وأنا من أهل البيت الذي أذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً، وأنا من أهل البيت الذي افترض الله موذتهم على كل مسلم، فقال تبارك وتعالى لنبيه صلى الله عليه وآله وسلم: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا) فاقترااف الحسنه موذتنا أهل البيت؛^{٢٧١}

ابو محمد حسن بن محمد عقیقی حسنی، از اسماعیل بن محمد بن اسحاق بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین علیهم السلام، از عموی خود علی بن جعفر بن محمد، از حسین بن زید، از عمر بن علی، از پدرش علی بن حسین روایت کرد که گفت: حسن بن علی علیهما السلام به هنگام شهادت علی علیه السلام خطبه خواند، آن گاه خدا را حمد و ثنا گفت و فرمود: «به یقین در این شب مردی رحلت کرده که هیچ یک از پیشینیان در عمل از او سبقت نگرفته و آیندگان به او نخواهند رسید. همانا رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم

پرچم خویش را به او عطا فرمود، پس در جنگ ها جبرئیل در سمت راست و میکائیل در سمت چپ او می جنگیدند و او باز نمی گشت تا اینکه خدا به واسطه ایشان گشایش و فتح حاصل می فرمود. و هیچ [سکه] زرد و سفیدی از خود به جا نگذاشته جز هفتصد درهم که از بخشش های ایشان باقی مانده است که می خواست با آن برای خانواده خود خادمی استخدام کند». سپس فرمود: «ای مردم، هر که مرا می شناسد و هر که مرا نمی شناسد بداند که من حسن بن علی هستم. من پسر نبی شما و پسر وصی [پیامبرتان] هستم و پسر بشارت دهنده و انذار کننده ام. من فرزند کسی هستم که به اذن خدا به سوی او دعوت می فرمود. من فرزند سراج منیرم. من از اهل بیتی هستم که جبرئیل به سوی ما نازل می شود و از نزد ما بالا می رود. من از اهل بیتی هستم که خداوند ناپاکی را از ایشان دور ساخته و آنان را کاملاً پاک گردانیده است. من از اهل بیتی هستم که خداوند موذتشان را بر همه مسلمانان واجب ساخته است، آن گاه که خدای تبارک و تعالی به پیامبرش صلى الله عليه وآله وسلم فرموده است: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا». پس نیکی کردن همان موذت به ما اهل بیت است.

٢٧١. المستدرک علی الصحیحین: ٣ / ١٧٢. همچنین ر.ک: السنن الکبری (نسائی): ٥ / ١١٢ / ح ٨٤٠٨; خصائص امیرالمؤمنین (نسائی): ٦١; شرح نهج البلاغه: ١٦ / ٣٠; تاریخ مدینه دمشق: ٥٨١/٤٢; تاریخ الیعقوبی: ٢ / ٢١٣.

این خطبه بسیار با اهمیت است و مطالب و معارف مهمی را در بر دارد. خطبه فوق در منابع و متون فراوانی نقل شده است، به عنوان نمونه «ابو بشر دولابی» این خطبه را به سه طریق در کتاب الذریة الطاهرة و ابوالفرج اصفهانی نیز این خطبه را با اسانید مختلف، در مقاتل الطالبیین نقل کرده است.^{۲۷۲}

از این خطبه می توان دو نکته را استفاده نمود:

نکته یکم: براساس این روایت، امام مجتبی علیه السلام موذت اهل بیت علیهم السلام را همان حسنه ای دانسته اند که خداوند به واسطه آن، اعمال نیک بندگان را مضاعف می سازد. در تفاسیر اهل سنت نیز بر این معنا تأکید شده است. با توجه به این نکته، می توان روایت شریف «حَبَّ عَلِيٍّ حَسَنَةٌ لَا تَضُرُّ مَعَهَا سَيِّئَةٌ»^{۲۷۳} را تفسیر این آیه دانست؛ زیرا روشن است که اگر خداوند اراده فرماید که کارهای نیک بندگان مؤمن خود را مضاعف سازد و درجات آنان را بالا برد، هیچ گناه و سیئه ای نمی تواند در برابر حسنات مضاعف شده مقاومت کند.

نکته دوم: اقدام ابن عباس جهت اخذ بیعت از مردم برای امام حسن است که خود شاهی بر بطلان روایت طاووس از ابن عباس است که ابن عباس در آن، به ابن جبیر نسبت عجله در تفسیر آیه موذت داده است.

شیخ مفید رحمه الله نیز به سند خود، خطبه امام حسن صلوات الله وسلامه علیه را همین گونه نقل کرده است.^{۲۷۴} با رجوع به منابع اهل سنت، این خطبه را می توان در کتابهایی همچون: مسند احمد،^{۲۷۵} فضائل الصحابة،^{۲۷۶} المعجم الکبیر،^{۲۷۷} تاریخ طبری،^{۲۷۸} مستدرک حاکم،^{۲۷۹} الکامل فی التاریخ،^{۲۸۰} مجمع الزوائد،^{۲۸۱} السنن الکبری،^{۲۸۲} خصائص نسایی،^{۲۸۳} الثقات ابن حبان،^{۲۸۴} تاریخ مدینة دمشق،^{۲۸۵} البدایة والنهایة،^{۲۸۶} تاریخ الإسلام ذهبی،^{۲۸۷} طبقات ابن سعد،^{۲۸۸} کنز العمال^{۲۸۹} و منابع دیگر^{۲۹۰}

۲۷۲. مقاتل الطالبیین: ۳۲ - ۳۳.

۲۷۳. كشف الغمة: ۱ / ۹۲ (به نقل از فردوس الأخبار دیلمی): بنایبیع الموتة: ۱ / ۳۷۵ / ش ۱۶ (به نقل از خوارزمی) و ۲ / ۷۵ / ش ۵۴ (به نقل از دیلمی): النصائح الکافیة: ۹۴؛ نهج الإیمان: ۴۴۹.

۲۷۴. الإرشاد: ۲ / ۷ - ۹.

۲۷۵. مسند أحمد: ۱ / ۱۹۹ - ۲۰۰.

۲۷۶. فضائل الصحابة: ۲ / ۶۰۰ / ش ۱۰۲۶.

۲۷۷. المعجم الکبیر: ۳ / ۷۹ - ۸۱، شماره های ۲۷۱۷ - ۲۷۲۵.

۲۷۸. تاریخ الطبری: ۴ / ۱۲۰ - ۱۲۱.

۲۷۹. المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۷۲.

۲۸۰. الکامل فی التاریخ: ۳ / ۴۰۰ - ۴۰۱.

۲۸۱. مجمع الزوائد: ۹ / ۱۴۶.

۲۸۲. السنن الکبری: ۵ / ۱۱۲ / ش ۸۴۰۸.

۲۸۳. خصائص أمير المؤمنين علیه السلام: ۶۱.

۲۸۴. الثقات: ۳۰۳ - ۳۰۴.

۲۸۵. تاریخ مدینة دمشق: ۴۲ / ۵۷۹ و ۵۸۱.

۲۸۶. البدایة والنهایة: ۷ / ۳۶۸.

۲۸۷. تاریخ الإسلام: ۳ / ۶۵۲.

مشاهده نمود. اما با مطالعه دقیق عبارات این منابع و مقایسه آنان با یکدیگر، به خوبی می توان میزان امانت داری و علاقه محدثان اهل سنت مبنی بر حفظ و نقل احادیث پیرامون اهل بیت علیهم السلام را دریافت!
به هرروی، چنانکه در روایت فوق می بینیم، حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام خود را مصداق قرّی و اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دانسته اند.

بررسی اسناد و متن روایات

این روایات را از بهترین و مشهورترین منابع حدیثی و تفسیری اهل تسنن - اعم از منابع متقدم و متأخر - نقل کردیم. بر این اساس، روشن می شود که نزول آیه مبارک مودّت درباره اهل بیت علیهم السلام، میان خاص و عام متفق علیه است و فریقین بر آن اتفاق نظر دارند.

در سند روایتی که طاووس از ابن عباس نقل می کند و در آن از نظر ابن جبیر خبر می دهد، هیچ مناقشه ای صورت نگرفته است. این روایت را بخاری، مسلم، ترمذی، احمد و دیگران نقل کرده اند.
در روایت دیگری که در ابتدای همین نوشتار اشاره شد، احمد بن حنبل در کتاب مناقب علی علیه السلام از ابن عباس نقل کرده است. سند روایت این گونه است:

وفيما كتب إلينا محمد بن عبدالله بن سليمان الحضرمي، يذكر أن حرب بن الحسن الطخّان حدّثهم. قال: نأحسین الأشقر، عن قيس، عن الأعمش، عن سعيد بن جبیر، عن ابن عباس قال: لما نزلت (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) ...^{۲۹۱}

احمد بن جعفر قطيعی

قائل «كتب إلينا» در این حدیث قطيعی است. وی راوی کتابهای مسند، زهد و مناقب احمد بن حنبل است.^{۲۹۲}
دارقطنی، حاکم، ابن زرقويه، ابن شاهين، برقانی، ابونعیم و برخی دیگر از عالمان بزرگ سنی از او حدیث نقل کرده اند.
دارقطنی وی را توثیق کرده و درباره او می گوید:

ثقة زاهد قديم، سمعت أنه مجاب الدعوة؛

مورد اعتماد، زاهد و استوار است. شنیدم که او مستجاب الدعوه بوده است.

برقانی نیز می گوید:

۲۸۸. الطبقات الكبرى: ۳ / ۳۸ - ۳۹.

۲۸۹. كنز العمال: ۱۳ / ۱۹۲ - ۱۹۳ / ش ۳۶۵۷۴ - ۳۶۵۷۵.

۲۹۰. تاريخ اليعقوبي: ۲ / ۲۳۲؛ الإكمال في أسماء الرجال: ۴۳؛ صحيح ابن حبان: ۱۵ / ۱۳۸۳؛ شرح نهج البلاغة: ۱۶ / ۳۰.

۲۹۱. فضائل الصحابة: ۲ / ۶۶۹ / ح ۱۱۴۱.

۲۹۲. ر.ك: طبقات الحنابلة: ۲ / ۶؛ سير أعلام النبلاء: ۱۶ / ۲۱۰ / ش ۱۴۳.

وثبت عندي أنه صدوق. وإما كان فيه بله. وقد لئنته عند الحاكم، فأنكر عليّ وحسن حاله وقال: كان شيعي؛^{٢٩٣}
نزد من ثابت شده که او راست گو است. وی شخص ساده ای بوده است. نزد حاکم او را سبک شمردم؛ ولی او مرا از
این کار بازداشت و حال او را نیک شمرد و گفت: وی استاد من بود.
اما برخی درباره او گفته اند که در آخر عمر اختلال حواس پیدا کرده است، به همین جهت وی را ضعیف دانسته اند.
برخی دیگر نیز در نقل روایات وی توقف کرده اند. ذهبی او را در میزان الاعتدال نام برده و به راست گویی وی تصریح دارد.
وی می نویسد:

[صح] أحمد بن جعفر بن حمدان أبوبكر القطيعي. صدوق في نفسه مقبول، تغیر قليلا. قال الخطيب: لم نر أحداً
ترك الإحتجاج به؛^{٢٩٤}

ابوبکر احمد بن جعفر بن حمدان قطیعی راست گو و فی نفسه مقبول است، اما اندکی تغییر کرد. خطیب درباره وی
می گوید: ندیدم کسی از احتجاج به او دست بردارد.
سپس ذهبی توثیق دارقطنی و دیگران را درباره قطیعی ذکر کرده و به اختلال حواس وی در آخر عمر نیز اشاره کرده
است.

محمد بن عبدالله بن سلیمان حضرمی

محمد بن عبدالله بن سلیمان حضرمی، معروف به «مطین» و متوفای ۲۹۷ هجری است.

دارقطنی درباره او می نویسد: ثقة جبل.

خلیلی می گوید: ثقة حافظ.

ذهبى نیز در شرح حال او آورده است: الشيخ الحافظ الصادق، محدث الكوفة.^{٢٩٥}

حرب بن حسن طحان و حسین أشقر

دو راوی دیگر، یعنی حرب بن حسن طحان و حسین اشقر تضعیف شده اند. سیوطی حدیثی را از برخی عالمان حدیث
به مانند ابن منذر، ابن ابی حاتم، طبرانی و ابن مردویه روایت کرده و سند آن را ضعیف دانسته است.^{٢٩٦} آلوسی نیز به تبع

٢٩٣. ر.ک: سیر اعلام النبلاء: ١٦ / ٢١٢ - ٢١٣ / ش ١٤٣.

٢٩٤. میزان الاعتدال: ١٨٧/١ / ش ٣٢٠. همچنین ر.ک: لسان المیزان: ١ / ١٤٥ / ش ٤٦٤؛ أمالي: ٩ / ش ٣؛ تاریخ بغداد: ٤ / ٢٩٣؛
الکواکب النیرات: ١٨ / ش ٥؛ الوافی بالوفیات: ٦ / ١٨٠.

٢٩٥. سیر اعلام النبلاء: ١٤ / ٤١ - ٤٢ / ش ١٥؛ تذکرة الحفاظ: ٢ / ٦٢٦ / ش ١٠٦٨٢؛ میزان الاعتدال: ٣ / ٦٠٧ / ش ٧٨٠١؛
تاریخ الإسلام: ٢٢ / ٢٧٤ / ش ٤؛ الوافی بالوفیات: ٣ / ٢٧٦.

٢٩٦. الدر المنثور: ٦ / ٧.

سیوطی آن را ضعیف شمرده است.^{۲۹۷} پیش از این دو نیز هیثمی، ابن کثیر و ابن حجر عسقلانی سند حدیث را ضعیف معرفی کرده بودند.

در ادامه به بررسی احوالات این دو راوی؛ یعنی حرب بن حسن طحّان و حسین اشقر می پردازیم تا در پرتو نظرات عالمان بزرگ جرح و تعدیل، میزان اعتبار تضعیفات برخی عالمان متعصّب اهل تسنن نمایان گردد.

حرب بن حسن طحّان

پیرامون این شخص هیچ تضعیفی صورت نگرفته و احدی از عالمان رجالی اهل سنت - به جز هیثمی - او را تضعیف نکرده. هیثمی نیز در ابتدا تصریح می کند که حرب و سایر راویان حدیث توثیق شده اند؛ اما پس از آن ادعا می کند که عده ای آنها را تضعیف کرده اند، ولی اشاره نمی کند که تضعیف از سوی چه کسانی صورت گرفته و وجه تضعیف چیست!^{۲۹۸} بامراجعه به کتب رجالی، روشن می گردد که تنها کسی که در حرب بن حسن طحّان مناقشه کرده ابوالفتح ازدی است. البته - با توجه به نقل ابن حجر از ازدی - وی در خود حرب بن حسن خدشه ای نکرده است؛ بلکه در حدیث وی مناقشه نموده است.

ابوالفتح ازدی درباره وی می گوید:

لیس حدیثه بذاك؛^{۲۹۹}

حدیثش از اعتبار بالایی برخوردار نیست.

با این وجود ذهبی تصریح می کند که به قول ازدی اعتنایی نمی شود. وی می نویسد:

لا یلتفت إلی قول الأزدي، فإنّ فی لسانه فی الجرح رهقاً؛

به قول ازدی توجه نمی شود، زیرا که وی در جرح راویان پا را فراتر از

حد می گذارد.

از سویی دیگر ابن حبان، حرب بن حسن طحّان را توثیق کرده و او را در ثقات نام برده است.^{۳۰۰} ابن ابی حاتم نیز،

درباره او می نویسد:

سألت أبي عنه، فقال: شیخ؛^{۳۰۱}

از پدرم درباره حرب سؤال کردم که در پاسخ گفت: شیخ است.

اگر تعبیر شیخ^{۳۰۲} درباره يك محدّث به منزله تأیید و توثیق او نباشد، یقیناً جرح او نیز به شمار نمی رود.

۲۹۷. تفسیر الألوسی: ۲۵ / ۳۱.

۲۹۸. ر.ک: مجمع الزوائد: ۷ / ۱۰۳.

۲۹۹. لسان المیزان: ۲ / ۱۸۴ / ش ۸۲۷؛ میزان الاعتدال: ۱ / ۴۶۹ / ش ۱۷۶۸.

۳۰۰. الثقات: ۸ / ۲۱۳؛ همچنین ر.ک: لسان المیزان: ۲ / ۱۸۴ / ش ۸۲۷.

۳۰۱. الجرح والتعدیل: ۳ / ۲۵۲ / ش ۱۱۲۶.

در این کلام نیز از او به عنوان يك محدّث یاد شده و هیچ جرمی متوجّه او نیست. بنابراین تضعیف سند روایت به جهت وجود حرب بن حسن طحّان هیچ وجهی ندارد.

حسین أشقر

وی ابو عبدالله حسین بن حسن اشقر فزاری کوفی (متوفای ۲۰۸) است. از آن جا که این شخص در سند روایات متعدد دیگری غیر از روایات مربوط به نزول آیه موّدت نیز واقع شده است، از این رو ترجمه وی بسیار مهمّ است. این حجر در الکاف الشاف حسین اشقر را ضعیف و ساقط دانسته است؛^{۳۰۳} اما همو در کتاب تقریب التهذیب دچار تناقض شده و می نویسد:

الحسین بن حسن الأشقر، الفزاري، الكوفي، صدوق، يهّم ويغلو في التشيع، من العاشرة... س؛^{۳۰۴}

حسین بن حسن اشقر فزاری، کوفی، راست گو است؛ ولی در تشیع اهتمام و زیاده روی دارد... و از رجال نسائی است.

نکته دیگر اینکه ابن حجر به جهت تشیع حسین اشقر، برخی روایات را در الکاف الشاف تضعیف کرده است. این در حالی است که با مبنای وی سازگاری ندارد و تهافتی آشکار است؛ چرا که او در مقدمه فتح الباری تصریح می کند که رافضی بودن - تا چه رسد به تشیع - به وثاقت راوی ضرر نمی رساند^{۳۰۵} و با توجه به این دو نکته، روشن است که طعن ابن حجر درباره حسین اشقر اعتباری ندارد.

افزون بر آن، حسین اشقر از رجال نسایی است و اهل سنت معترفند که شرط نسایی برای پذیرش صحّت يك حدیث و نقل آن در سنن خویش، سخت تر از شرط مسلم و بخاری است.^{۳۰۶} به همین جهت است که باید عالمان بزرگ اهل سنت کتاب نسایی را بر کتاب مسلم و بخاری مقدم بدانند. بنابراین وقتی حسین اشقر از نظر نسایی موثق باشد، تضعیف دیگران اهمیت چندانی ندارد.

حسین اشقر از مشایخ حدیثی بزرگانی همچون: احمد بن حنبل، ابن معین، فلاس، ابن سعد و افرادی از این قبیل است.^{۳۰۷} ابن حجر، از عقیلی،^{۳۰۸} از احمد بن محمد بن هانی نقل می کند که گفت:

۳۰۲. ملا علی قاری «شیخ» را استاد کامل می داند. وی می نویسد: «المحدّث» و «الشیخ» و «الإمام» هو «الأستاذ الكامل»؛ جمع الوسائل في شرح الشمانل: ۷۰.

۳۰۳. الکاف الشاف في تخريج أحاديث الكشاف: ۴ / ۲۲۰.

۳۰۴. تقریب التهذیب: ۱ / ۲۱۴ / ش ۱۳۲۳.

۳۰۵. مقدّمه فتح الباري: ۳۸۱ و ۳۹۸. همچنین ر.ک: فتح الباري: ۱۰ / ۱۵۲.

۳۰۶. ر.ک: تهذیب الکمال: ۱ / ۱۷۲؛ تنکرة الحقاظ: ۲ / ۷۰۰ / ش ۷۱۹؛ سیر اعلام النبلاء: ۱۴ / ۱۳۱ / ش ۶۷؛ تاریخ الإسلام: ۲۳ / ۱۰۸؛ الوافي بالوفيات: ۶ / ۲۵۷.

۳۰۷. ر.ک: تهذیب التهذیب: ۲ / ۲۹۱ / ش ۵۹۶.

قلت لأبي عبدالله - يعني أحمد بن حنبل - تحدّث عن حسين الأشقر. قال: لم يكن عندي ممّن يكذب. وذكر عنه التشيع، فقال له العباس بن عبدالعظيم: إنّه يحدث في أبي بكر وعمر. وقلت أنا: يا أبا عبدالله، إنّه صنّف باباً في معابيهما. فقال: ليس هذا بأهل أن يحدث عنه؛^{٣٠٩}

به ابو عبدالله (احمد بن حنبل) گفتم: از حسين اشقر حديث نقل می کنی. احمد بن حنبل گفت: از نظر من دروغ گو نیست.

گفت: از تشیع او سخن به میان آمد و عباس بن عبدالعظیم به احمد بن حنبل گفت: او درباره ابوبکر و عمر بدگویی می کرد. من نیز گفتم: ای ابو عبدالله، او بای در بیان معایب ابوبکر و عمر تصنیف کرده است. احمد بن حنبل در جواب گفت: وی صلاحیت ندارد که از او حدیث نقل شود.

بنابراین روشن است که حسین اشقر هیچ نقطه ضعفی ندارد و تنها سبب تضعیف او نقل حقایق درباره ابوبکر و عمر است؛ از این رو جوزجانی درباره او می گوید:

غَال مِنَ الشَّامِیْنَ لِلْخِیْرَةِ؛^{٣١٠}

وی غالی است و در زمره شتم کنندگان افراد برگزیده است.

از سویی تضعیف راوی به جهت بیان حقایق درباره شیخین، هرگز صحیح نبوده و براساس ضوابط جرح و تعدیل نیست. از سویی دیگر ابواسحاق جوزجانی ناصبی و از دشمنان امیرالمؤمنین علیه السلام است^{٣١١} و چنین کسی به یقین راویانی را که دوستدار امیرالمؤمنین علیه السلام بوده اند، تضعیف و روایاتی را که به نفع تشیع باشند جرح خواهد کرد. به همین جهت است که ابن حجر عسقلانی در مقدمه لسان المیزان، این نکته را متذکر شده و یادآوری کرده است که طعن و جرح چنین افرادی اعتبار ندارد.^{٣١٢} وی به عنوان نمونه از ابواسحاق جوزجانی نام می برد و تصریح می کند طعن و جرح های او بر پایه هوای نفس بوده و فاقد اعتبار است.^{٣١٣} بنابراین تضعیف حسین اشقر از سوی جوزجانی نیز بر مبنای باطلی است که از نظر برخی ائمه جرح و تعدیل اهل تسنن پذیرفته نیست؛ از این رو یحیی بن معین ضمن تذکر به تشیع حسین اشقر، او را صدوق و احادیثش را بدون اشکال دانسته است.

وی همچنین با بیان شاگردی خویش نزد حسین اشقر و اخذ حدیث از او، به طور ضمنی به صحت احادیث وی شهادت

می دهد.^{٣١٤}

٣٠٨. ر.ك: الضعفاء الكبير: ١ / ٢٤٩ / ش ٢٩٧.

٣٠٩. همان: ٢٩١ - ٢٩٢.

٣١٠. تهذيب الكمال: ٦ / ٣٦٨؛ تهذيب التهذيب: ٢ / ٢٩١.

٣١١. ر.ك: مقدمة فتح الباري: ٣٨٨ و ٤٠٤ و ٤٤٦؛ الإكمال في أسماء الرجال: ١٢٠؛ تهذيب التهذيب: ١ / ١٥٩ / ش ٣٣٢.

٣١٢. ر.ك: لسان الميزان: ١ / ١١. همچنین ر.ك: تهذيب التهذيب: ١ / ٨١ - ٨٢.

٣١٣. ر.ك: همان: ١ / ١٦.

٣١٤. ر.ك: تهذيب الكمال: ٦ / ٣٦٨ / ش ١٣٠٧.

ابن حجر نیز به نقل از ابن جنید می نویسد:

سمعت ابن معین ذکر الأشقر، فقال: كان من الشيعة الغالية. قلت: فكيف حديثه؟ قال: لا بأس به. قلت: صدوق؟

قال: نعم، كتبت عنه؛^{۳۱۵}

شنیدم که ابن معین، از حسین اشقر یاد کرد و گفت: او از شیعیان افراطی بود. به او گفته شد: حدیثش چگونه است؟ در جواب گفت: اشکالی بر آن وارد نیست. گفته شد: او راست گو است؟ گفت: آری، من احادیث او را می نویسم.

بنابراین حسین اشقر از نظر احمد، نسایی، یحیی بن معین، ابن حبان و برخی حدیث شناسان دیگر مورد اعتماد و راست گو است و تنها گناه او تشیع او است. به همین جهت است که احادیثی که در فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کند، این گونه روایات را منکر خوانده و در احادیثش طعن می کنند، اما هیچ طعنی جز تشیع به خود وی وارد نشده است که آن هم بر مبنای رجالی خود سنیان، به وثاقت راوی لطمه ای نمی زند.

نتیجه

بحث در سند روایتی بود که طبرانی، ابن ابی حاتم، ابن منذر، حاکم و ابن مردویه از حسین اشقر، از قیس بن ربیع، از اعمش، از سعید بن جبیر، از ابن عباس نقل کرده اند.

با بررسی شرح حال حرب بن حسن طحان و حسین اشقر - که دو راوی مورد بحث روایت هستند - روشن شد که نظر سیوطی، آلوسی، ابن کثیر، قسطلانی، هیثمی و ابن حجر درباره سند این حدیث نادرست است و ارزش و اعتباری ندارد. اما اگر آنچه ابن حجر در فتح الباری می گوید: «اسناد واه. فیه ضعیف ورافضی»، منظور او از ضعیف و رافضی، حسین اشقر باشد - چنانکه در تخریج احادیث کشاف او را تضعیف کرده است - این سخن ابن حجر نیز فاقد اعتبار خواهد بود. اما اگر مراد از او کسی غیر از اشقر باشد - که ظاهراً چنین است - او کسی نیست جز «قیس بن ربیع» که در ادامه به شرح حال وی نیز می پردازیم.

قیس بن ربیع

أبو محمد قیس بن ربیع أسدی کوفی از رجال ابو داوود، ترمذی و ابن ماجه است.^{۳۱۶} بسیاری از عالمان بزرگ حدیثی نیز از وی روایت کرده اند. محدثانی همچون: سفیان ثوری، شعبه بن حجاج، عبدالرزاق بن همام، ابو نعیم فضل بن دُکین، ابو داوود طیالسی، معاذ بن معاذ و دیگران^{۳۱۷} و در میان این راویان و عالمان بزرگ اهل بیت اشخاصی همچون سفیان ثوری، شعبه، ابوولید طیالسی و دیگران وی را توثیق کرده اند.

ابو داوود طیالسی به نقل از شعبه می گوید:

۳۱۵. تهذیب التهذیب: ۲ / ۲۹۲ / ش ۵۹۶ .

۳۱۶. ر.ک: تهذیب التهذیب: ۸ / ۳۵۰ / ش ۶۹۸ .

۳۱۷. ر.ک: همان: تهذیب الکمال: ۲۴ / ۲۷ / ش ۴۹۰۳؛ تاریخ بغداد: ۱۲ / ۴۵۲ / ش ۶۹۳۸ .

سمعت أبا حصين يثني على قيس بن الربيع؛^{٣١٨}

از ابو حصین شنیدم که قیس بن ربیع را مدح و ثنا می کرد.

و نیز می گوید:

قال لنا شعبة: أدركوا قيساً قبل أن يموت؛^{٣١٩}

شعبه به من گفت: پیش از آنکه قیس بمیرد، از وی استفاده کنید.

همچنین در احوالات او آمده است:

قال عفان: قلت ليحيى بن سعيد: هل سمعت من سفیان يقول فيه بغلطة، أو يتكلم فيه بشئ؟ قال: لا. قلت

ليحيى: أفتتهمه بكذب؟ قال: لا....

وقال حاتم بن الليث الجوهري عن عفان: كان قيس ثقة، يوثقه الثوري وشعبة ;

عفان گوید: به یحیی بن سعید گفتم: آیا شنیده ای که سفیان بر قیس ایرادی گرفته باشد و یا درباره وی سخنی

گفته باشد؟ گفت: نه.

حاتم بن لیث جوهری از عفان نقل می کند که گفت: قیس ثقه بود و ثوری و شعبه او را توثیق کرده اند.

قال حاتم بن الليث، عن أبي الوليد الطيالسي: كان قيس بن الربيع ثقة، حسن الحديث... ;

حاتم بن لیث به نقل از ابو ولید طیبالی گوید: قیس بن ربیع ثقه و احادیث وی

نیکی است.

بنابراین روشن شد که هیچ دلیلی بر ردّ احادیث قیس بن ربیع وجود ندارد و وی نیز از نظر عالمان رجالی ثقه و صدوق

است.^{٣٢٠} از سویی در شرح حال وی اتهام به جهل، کذب، تحریف و تصحیف روایات نیز وجود ندارد تا حکم به ضعف وی

نماییم. و از سویی دیگر، تنها اشکالی که به وی وارد کرده اند ضعف در حافظه است، اما با این وجود بر صداقت او تأکید

دارند؛^{٣٢١} یعنی وی دروغ گو نبوده و عمداً به تحریف روایات دست نمی زده است، اما امکان دارد به جهت ضعف وی در حفظ

روایات، در اواخر عُمر روایاتی را اشتباه خوانده باشد. همچنین چند نقطه تاریک دیگر درباره قیس بیان شده است که هیچ يك

از آنها موجب طعن در اعتبار وی و روایات او نمی گردد. مثلاً در احوالات او نوشته اند:

وكان قيس بن الربيع عالماً بالحديث، ولكنّه ولي المدائن فقتل رجلاً فيما بلغني، فنفر الناس عنه؛^{٣٢٢}

٣١٨. مسند ابن الجعد: ٣٠٩؛ الجرح والتعديل: ١ / ١٥١ / ش ٦٣ و ٧ / ٩٩ / ش ٥٥٣؛ الكامل (ابن عدی): ٦ / ٤٠؛ تاریخ أسماء

الثقات: ١٩١ / ش ١١٥٦؛ تاریخ بغداد: ١٢ / ٤٥٢ / ش ٦٩٣٨؛ تهذيب الكمال: ٢٤ / ٢٨ / ش ٤٩٠٣؛ تهذيب التهذيب: ٨ / ٣٥٠ /

ش ٦٩٨.

٣١٩. همان.

٣٢٠. ر.ك: تقريب التهذيب: ٢ / ٣٣ / ش ٥٥٩٠؛ معرفة الثقات: ٢ / ٢٢٠ / ش ١٥٣٠.

٣٢١. ر.ك: ميزان الاعتدال: ٣ / ٣٩٣ / ش ٦٩١١.

٣٢٢. تاریخ بغداد: ١٢ / ٤٥٥. مزی نیز مطلبی را به همین مضمون آورده است؛ ر.ك: تهذيب الكمال: ٣٣ / ٢٤.

قیس بن ربیع از عالمان حدیث بوده است؛ اما وی فرماندار مدائن نیز بوده است. وی در دوران حکومتش شخصی را کشت، در نتیجه مردم از او روی گردان شدند.

نقطه ضعف دیگری که برای قیس بیان شده، اتهام به تشیع است. ذهبی از احمد بن حنبل نقل می کند که او شیعه بوده است.^{۳۳۳} با این حال ذهبی به راست گویی او اذعان و اعتراف دارد.^{۳۳۴}

همچنین گفته شده است که قیس احادیث منکری نقل کرده است. حرب بن اسماعیل می گوید:

قلت لأحمد بن حنبل: قیس بن الربیع أی شیء ضغفه؟ قال: روی أحادیث منكرة؛^{۳۳۵}

به احمد بن حنبل گفتم: چه چیزی موجب تضعیف قیس بن ربیع شده است؟ گفت: او احادیث منکری روایت کرده است.

البته درباره این گونه احادیث منسوب به او تأملاتی وجود دارد. از باب نمونه ابوداود می گوید:

إمّا أتى قیس من قبل ابنه، کان ابنه يأخذ حدیث الناس، فیدخلها فی فرج کتاب قیس، ولایعرف الشیخ ذلك؛^{۳۳۶}

آنچه جرح درباره قیس وارد شده است از جانب فرزند او است؛ چرا که فرزندش احادیثی را که از دیگران می گرفت در میان کتاب قیس داخل می کرد، به طوری که قیس آن احادیث داخل شده را تشخیص نمی داد.

ابن حجر عسقلانی نیز درباره او می نویسد:

صدوق، تغیر لما کبر، أدخل علیه ابنه ما لیس من حدیثه، فحدّث به؛^{۳۳۷}

راست گو است، اما به هنگام پیری تغییر پیدا کرد (یعنی مبتلا به اختلال حواس شد) و پسرش آنچه را که حدیث او نبود، در احادیث او و به نام او داخل کرده و روایت کرد.

بنابراین، با توجه به تأکید ذهبی و ابن حجر عسقلانی بر راستگویی قیس، اشتباه وی در چند حدیث و آن هم به جهت کم حافظگی در پیری و یا نقل چند حدیث به نام وی، دلیل درستی بر ردّ احادیث وی نمی تواند باشد؛ چرا که علاوه بر اعتراف ائمه جرح و تعدیل به صداقت قیس بن ربیع، سه تن از صاحبان صحاح سته احادیث او را در کتب خود روایت کرده اند.

در نتیجه تا این جا روشن شد روایاتی که در سند آنها قیس بن ربیع، حسین اشقر و حرب بن حسن طحان واقع شده اند، صحیح و غیر قابل خدشه هستند و طعن و جرح در این روایات هیچ دلیلی جز تعصب و عناد ندارد.

۳۲۳. میزان الاعتدال: ۳ / ۳۹۳ / ش ۶۹۱۱. همچنین ر.ک: الكامل (ابن عدی): ۶ / ۳۹ / ش ۱۰۸۶.

۳۲۴. همان.

۳۲۵. الجرح والتعديل: ۷ / ۹۸ / ش ۵۵۳، تهذیب الکمال: ۲۴ / ۳۱ / ش ۴۹۰۳.

۳۲۶. التاریخ الصغیر: ۲ / ۱۵۸ / تاریخ بغداد: ۱۲ / ۴۵۶ / ش ۶۹۳۸؛ تهذیب الکمال: ۲۴ / ۳۴ / ش ۴۹۰۳؛ میزان الاعتدال: ۳ /

۳۹۶ / ش ۶۹۱۱؛ تهذیب التهذیب: ۸ / ۳۵۲ / ش ۶۹۸.

۳۲۷. تقریب التهذیب: ۲ / ۳۳ / ش ۵۵۹۰.

اما روایت دیگری که در سند آن خدشه کرده اند، روایتی است که طبری در تفسیر خود نقل کرده است. بیشتر روایات تفسیر طبری در ذیل آیه موذت مطرح شد. وی چهار روایت در ذیل این آیه نقل کرده است که در این میان، سند یکی از روایات، به جهت وجود «یزید بن ابي زیاد» مورد خدشه قرار گرفته است. البته تضعیف یزید بن ابي زیاد نیز به مانند سه راوی قبل تنها از سر تعصب و عناد است و طبق مبانی رجالی، هیچ دلیلی بر تضعیف وی وجود ندارد. در ادامه به بررسی اعتبار وی می پردازیم.

یزید بن ابي زیاد

یزید بن ابي زیاد قرشي هاشمي کوفي (متوفای سال ۱۳۶ یا ۱۳۷).^{۳۲۸} وی قرشي نیست، بلکه غلام عبدالله بن حارث بن نوفل بوده است. او از رجال صحیح های شش گانه اهل تسنن است.^{۳۲۹} مزی درباره او می گوید:

قال البخاري في «اللباس» من صحيحه عقيب حديث عاصم بن كليب عن أبي بردة: قلنا لعلي: ما القسيّة؟ وقال جرير عن يزيد في حديثه: القسيّة ثياب مزلّعة... الحديث. وروى له في كتاب رفع اليدين في الصلاة. وفي «الأدب».

وروى له مسلم مقروناً بغيره، واحتجّ به الباقر:^{۳۳۰}

بخاری در [کتاب] لباس از صحیح خود، پس از حدیث عاصم بن کلب از ابو برده می گوید: به علی گفتیم: قسيّه چیست؟

جرير از یزید [بن ابي زیاد] در حدیثش نقل کرد: قسيّه لباس است... و [بخاری] در کتاب «رفع اليدين في الصلاة» و نیز در «الأدب» از [یزید بن ابي زیاد] حدیث نقل کرده و مسلم نیز حدیث دیگری از او روایت کرده است و باقی صاحبان صحاح سته نیز به احادیث او احتجاج کرده اند.

بسیاری از محدثان معروف اهل سنت نیز از یزید بن ابي زیاد روایت کرده اند، حدیث شناسانی همچون: سفیان ثوری، سفیان بن عیینة، شريك بن عبدالله، شعبه بن حجاج، عبدالله بن نمير و عالمانی دیگر از این قبیل.

مسلم در مقدمه صحیح خود، درباره وی می نویسد:

فإن اسم الستر والصدق وتعاطي العلم يشملهم، كعطاء بن السائب ويزيد بن أبي زياد وليث بن أبي سليم وأضرابهم^{۳۳۱}؛

۳۲۸. برخی سال وفات وی را ۱۳۷ و برخی دیگر سال ۱۳۶ می دانند؛ اما ذهبی می گوید: «توفي على الصحيح سنة ست وثلاثين

ومائة»؛ تاريخ الإسلام: ۵۶۴ / ۸ .

۳۲۹. تهذيب الكمال: ۳۲ / ۱۳۵ - ۱۳۶ / ش ۶۹۹۱ .

۳۳۰. همان: ۳۲ / ۱۴۰ / ش ۶۹۹۱ .

۳۳۱. صحيح مسلم: ۴ / ۱ .

همانا عناوینی همچون خوش نام، راست گو و طالب علم بر آنان صدق می کند، [عالمانی] مانند عطاء بن سائب، یزید بن ابی زیاد، لیث بن ابی سلم و امثال ایشان.

بسیاری از عالمان جرح و تعدیل همچون ابن حجر نیز او را توثیق کرده اند.^{۳۳۲}

بنابراین یزید بن ابی زیاد از رجال صحاح سته است و مسلم او را شایسته عنوان خوش نام، صدوق و اشتغال به علم می داند. بزرگان جرح و تعدیل نیز او را توثیق کرده اند؛ از همین روی وجهی برای تضعیف او باقی نمی ماند. طبق معمول اهل سنت، این بار نیز تنها دلیل تضعیف یزید بن ابی زیاد، اتهام وی به تشیع است!

ابن عدی و دیگران درباره او می نویسند:

كان من أُمَّة الشيعة الكبار؛^{۳۳۳}

او از پیشوایان بزرگ شیعه بود.

در نتیجه روایت یزید بن ابی زیاد درباره شأن نزول آیه مودت نیز کاملاً صحیح خواهد بود و چنانکه او از ابن عباس نقل می کند، آیه مودت درباره اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نازل شده است و مراد از «قربی» فقط امیرالمؤمنین، حضرت صدیقه طاهره، امام حسن و امام حسین علیهم السلام هستند.

نتیجه بررسی اسناد روایات

روایاتی را که بر سخن حق دلالت داشتند و بیانگر نزول آیه مودت درباره اهل بیت پیامبر علیه و علیهم السلام بودند، به سه قسم تقسیم می شوند:

قسم یکم: احادیثی هستند که همگان بر صحت آنها اتفاق دارند، به مانند حدیثی که طاووس، از سعید بن جبیر، از ابن عباس نقل کرده است.

قسم دوم: احادیثی است که حدیث پژوهان سنی آنها را نقل کرده و درباره سند آن سخنی نگفته و خدشه ای وارد نکرده اند، بلکه گاهی به صحت و اعتبار آنها نیز معترفند؛ مانند حدیثی که از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نقل شده و در آن آمده است که پیامبر در پاسخ به سؤال عرب بادیه نشین درباره اجر رسالت فرمودند: «من در ازای رسالت خویش اجری نمی طلبم جز مودت نزدیکانم». در این حدیث رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم تصریح فرمودند که مراد از «قربی» نزدیکان آن حضرت هستند.

۳۳۲. ر.ک: تهذیب التهذیب: ۶ / ۲۸۸ - ۲۸۹ / ش ۵۳۱.

۳۳۳. الکامل (ابن عدی): ۷ / ۲۷۱۹؛ تهذیب الکمال: ۳۲ / ۱۳۸ / ش ۶۹۹۱؛ خلاصة تذهیب تهذیب الکمال: ۴۳۱؛ تهذیب التهذیب: ۱۱ /

۲۸۸ / ش ۵۳۱؛ سیر اعلام النبلاء: ۶ / ۱۳۰ / ش ۴۱؛ میزان الاعتدال: ۴ / ۴۲۴ / ش ۹۶۹۵.

همچنین خطبه امام حسن علیه السلام پس از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام و کلام حضرت امام زین العابدین علیه السلام به هنگام اسارت در شام و سخن برخی دیگر از امامان علیهم السلام که در زمره همین گروه قرار می‌گیرد.

روشن است که این قسم از احادیث نیز نیازی به بررسی سندی ندارند.

قسم سوم: روایاتی هستند که در سند آنها خدشه شده است. روایاتی که در سندهای این احادیث قرار داشتند و تضعیف شده اند عبارت بودند از: ۱- حرب بن حسن طحان، ۲- حسین اشقر، ۳- قیس بن ربیع و ۴- یزید بن ابي زیاد. با بررسی شرح حال این راویان، روشن شد که برپایه مبانی رجالی اهل سنت، تضعیف این چهار نفر نادرست و مردود است.

در ادامه به بررسی و دفع شبهه ها و اشکال های مخالفان می پردازیم.

دفع شبهات مخالفان

شبهه ابن تیمیه

شاید سرسخت ترین مخالف در این مقام ابن تیمیه است و بیشترین اشکالات از ناحیه وی متوجه استدلال شیعه شده است. از این رو ابتدا به بررسی مناقشات او می پردازیم. وی در منهاج السنّة می نویسد:

وكذلك قوله في إيجاب المودة لهم غلط، فقد ثبت في الصحيح عن سعيد بن جبیر: أن ابن عباس رضي الله عنهما سئل عن قوله تعالى (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى). قال: فقلت: إلا أن تودّوا ذوي قربي محمد صلى الله عليه وآله وسلم. فقال ابن عباس: عجلت! إنه لم يكن بطن من قريش إلا لرسول الله صلى الله عليه وآله وسلم منهم قرابة، فقال: قل لا أسألكم عليه أجرا إلا أن تودّوني في القرابة التي بيني وبينكم. فابن عباس كان من كبار أهل البيت وأعلمهم بتفسير القرآن، وهذا تفسيره الثابت عنه. ويدل على ذلك أنه لم يقل إلا المودة لذوي القربى، ولكن قال إلا المودة في القربى. ألا ترى أنه لما أراد ذوي قربه، قال: (وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى)؛ ولا يقال: المودة في ذوي القربى وإنما يقال: المودة لذوي القربى فكيف، وقد قال: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)؟ ويبين ذلك: أن الرسول صلى الله عليه وآله وسلم لا يسأل أجراً أصلاً، إنما أجره على الله وعلى المسلمين موالاة أهل البيت، لكن بأدلة أخرى غير هذه الآية، وليست موالاة أهل البيت من أجر النبي صلى الله عليه وآله وسلم في شيء. وأيضاً فإن هذه الآية مكّية ولم يكن علي بعد قد تزوّج بفاطمة، ولا ولد له أولاد؛^{٣٣٤}

کلام او [علامه حلی] در وجوب مودّت اهل بیت غلط است؛ پس به تحقیق در روایت صحیحی از سعید بن جبیر ثابت شده است که از ابن عباس درباره آیه (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) سؤال شد. سعید گوید: منظور آیه این نیست مگر اینکه خویشاوندان محمد صلی الله علیه وآله را دوست بدارید. پس ابن عباس گفت:

عجله کردی! همانا در میان قریش تیره ای نیست جز آنکه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم با ایشان خویشی دارد و گفت: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى). پس ابن عباس از بزرگان اهل بیت و داناترین آنان به تفسیر قرآن بوده است و این تفسیر به یقین از او است. [همچنین دلیل دیگری که بر بطلان کلام علامه حلی] دلالت دارد آن است که خداوند نفرمود: (إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى); بلکه فرمود: (إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى). آیا نمی بینی آن جا که خداوند خویشاوندان پیامبر را اراده کرده می فرماید: (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى) و گفته نمی شود: «المودة في ذوی القربى»، بلکه گفته می شود: «المودة لذوی القربى»، پس چطور این گونه نباشد، در حالی که خداوند می فرماید: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) و این نشان می دهد که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هیچ اجری طلب نمی کند و تنها اجر او بر عهده خداوند است. بر مسلمانان موالات اهل بیت لازم است؛ لیکن به دلایل دیگری غیر از این آیه، دوست داشتن اهل بیت از سوی ما پرداخت اجر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به شمار نمی آید. همچنین این آیه مکی است و علی علیه السلام در هنگام نزول آیه با فاطمه ازدواج نکرده و اولادی برای او متولد نشده بود.

همو در جای دیگر می نویسد:

وأما قوله: وأنزل الله فيهم (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)، فهذا كذب ظاهر، فإن هذه الآية في سورة الشورى، وسورة الشورى مكية بلا ريب، نزلت قبل أن يتزوج علي بفاطمة وقبل أن يولد له الحسن والحسين... وقد تقدم الكلام على الآية، وأن المراد بها ما بينه ابن عباس... رواه البخاري وغيره. وقد ذكر طائفة من المصنفين من أهل السنة والجماعة والشيعة، من أصحاب أحمد وغيرهم، حديثاً عن النبي صلی الله علیه وآله وسلم أن هذه الآية لما نزلت قالوا: يا رسول الله، من هؤلاء؟ قال: «علي وفاطمة وأبناهما». وهذا كذب باتفاق أهل المعرفة بالحديث!^{۳۳۵}

اما اینکه می گوید: و خداوند درباره ایشان این آیه را نازل فرمود: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى). این سخن دروغی آشکار است، چرا که این آیه در سوره شوری است و سوره شوری بدون تردید مکی است و پیش از ازدواج امیرالمؤمنین با فاطمه علیهما السلام نازل شده است...

و بحث این آیه پیشتر گذشت و [گفتیم] مراد از آن، همان است که ابن عباس بیان کرده... و بخاری و غیر او آن را روایت کرده اند.

و گروهی از مصنفان اهل سنت و شیعه، از جمله پیروان احمد و غیر آنها حدیثی از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم آورده اند که وقتی این آیه نازل شد به پیامبر گفتند: ای رسول خدا، آنان [که مودتشان بر ما واجب شده] چه کسانی هستند؟ فرمود: «علی، فاطمه و دو فرزندشان»، در حالی که این حدیث به اتفاق عالمان حدیث کذب است!

این تیمیه در موضع دیگری از منهاج السنّه این حدیث را تکذیب می کند. وی سپس تکرار می کند که آیه موّدت در سوره شوری است و آن سوره مکی است، در حالی که امیرالمؤمنین در مدینه با فاطمه علیهما السلام ازدواج کرده است.

وی در جایی دیگر، پس از تکرار مطالب پیشین خود، اشکال مکی بودن آیه موّدت را این بار چنین مطرح می کند:
أَنَّ الْقُرْبَى مَعْرِفَةٌ بِاللَّامِ، فَلَا يَدُّ أَنْ يَكُونَ مَعْرُوفًا عِنْدَ الْمُخَاطَبِينَ الَّذِينَ أَمَرَ أَنْ يَقُولَ لَهُمْ: قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا، وَقَدْ ذَكَرْنَا: أَنَّهَا لَمَّا نَزَلَتْ لَمْ يَكُنْ قَدْ خَلَقَ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ، وَلَا تَزَوَّجَ عَلِيٌّ بِفَاطِمَةَ فَالْقُرْبَى الَّتِي كَانَ الْمُخَاطَبُونَ يَعْرِفُونَهَا يَمْتَنِعُ أَنْ تَكُونَ هَذِهِ، بِخِلَافِ الْقُرْبَى الَّتِي بَيْنَهُ وَبَيْنَهُمْ. فَإِنَّهَا مَعْرُوفَةٌ عِنْدَهُمْ؛^{۳۳۶}

همانا قری، با «لام» معرفه شده است، از این رو ناگزیر باید نزد مخاطبان شناخته شده باشد و ما بیان کردیم که وقتی آیه موّدت نازل شد، حسن و حسین خلق نشده بودند و علی با فاطمه ازدواج نکرده بود. پس «قربایی» که مراد آیه است باید مورد شناخت مخاطبین باشند و این مانع می شود که مراد از قری کسانی باشند که هنوز متولد نشده اند.

ابن حجر عسقلانی در الکاف الشاف فی تخریج أحادیث الکشاف، صرفاً به تعارض احادیث مربوط به شأن نزول آیه پرداخته و هیچ مناقشه دیگری نکرده است.^{۳۳۷} اما در فتح الباری علاوه بر تعارض روایات، مکی بودن سوره شوری را نیز مطرح کرده است.^{۳۳۸}

ابن کثیر نیز پس از تضعیف روایت مربوط به نزول آیه در شأن اهل بیت علیهم السلام، آیه را مکی می داند.^{۳۳۹}
قسطلانی نیز همین اشکال را تکرار کرده است.^{۳۴۰}

شوکانی نیز به بیان وجود تعارض در بین احادیث مربوط به شأن نزول آیه موّدت بسنده کرده و حدیث طاووس از ابن عباس را بر سایر احادیث ترجیح داده است.^{۳۴۱}

ابن روزبهان، درباره تفسیر آیه موّدت می نویسد:

ظَاهِرُ الْآيَةِ عَلَى هَذَا الْمَعْنَى شَامِلٌ لَجَمِيعِ قَرَابَاتِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ؛^{۳۴۲}

از ظاهر آیه استفاده می شود که این معنا شامل تمامی خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم می شود.

وی پیرامون این آیه بیش از این سخن دیگری ارائه نکرده است.

عبدالعزیز دهلوی نیز در تحفه اثنا عشریه می نویسد:

۳۳۶. همان: ۷ / ۷۴.

۳۳۷. الکاف الشاف فی تخریج أحادیث الکشاف: ۴ / ۲۲۰.

۳۳۸. فتح الباری فی شرح صحیح البخاری: ۸ / ۴۳۳ - ۴۳۴.

۳۳۹. ر.ک: تفسیر ابن کثیر: ۴ / ۱۲۲. همچنین ر.ک: تخریج الأحادیث والآثار: ۳ / ۳۳۵ / ش ۱۱۴۳.

۳۴۰. ر.ک: إرشاد الساری شرح صحیح البخاری: ۷ / ۳۳۱ / ش ۴۸۱۸. همچنین ر.ک: تحفة الأحوزی: ۹ / ۹۱.

۳۴۱. ر.ک: فتح القدير: ۴ / ۵۳۶ - ۵۳۷.

۳۴۲. دلائل الصدق: ۴ / ۳۸۲؛ شرح احقاق الحق: ۳ / ۲۰.

ومنها قوله تعالى (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) فَإِنَّهَا مَا نَزَلَتْ، قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ: مَنْ قَرَابَتِكَ الَّذِينَ وَجِبَتْ عَلَيْنَا مَوَدَّتُهُمْ؟ قَالَ: (عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَابْنَاهُمَا)... گویند که اهل بیت واجب المحبت اند و هرکه واجب المحبت است، علی واجب الإطاعت است و هو معنی الإمام و غیر علی واجب المحبت نیست، پس واجب الإطاعت هم نباشد. جواب از این استدلال: آنکه مفسرین را در مراد از این آیت اختلاف فاحش است. طبرانی و امام احمد از ابن عباس همین قسم روایت کرده اند، لیکن جمهور محدثان این روایت را تضعیف نموده اند، زیرا که این سوره یعنی سوره شوری بتمامها مکی است و در آن جا امام حسن و امام حسین نبودند و نه حضرت فاطمه را علاقه زوجیت با حضرت علی بهم رسیده بود. و در سلسله این روایت بعضی شیعه غالی واقع اند و کسی از محدثان آن شیعه غالی را وصف به صدق نموده بنابر ظاهر حال او نموده و از

عقیده باطل او خبر نداشته و ظن غالب آنست که آن شیعی هم دروغ نگفته، بلکه روایت بالمعنی نموده، لفظ حدیث «اهل بیته» خواهد بود. آن شیعی اهل بیت را در همین چهار کس حصر نمود، چنانکه بخاری از ابن عباس این روایت را «من» و «عن» آورده و در آن این لفظ واقع است که القربى من بینة و بین النبی صلی الله علیه وآله وسلم قرابته... و قتاده و سدی کبیر و سعید بن جبیر جزم کرده اند؛ با آنکه معنی آیت اینست که سؤال نمی کنیم از شما بر دعوت و تبلیغ هیچ اجری را لیکن سؤال می کنم از شما دوستی را با خود به جهت قرابتی که با شما دارم. از ابن عباس نیز این روایت در بخاری موجود است و بتفصیل مذکور است که هیچ بطنی از بطون قریش نبود الا آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را با ایشان قرابتی بود. آن قرابت را یاد دهانیدند و ادای حقوق آن قرابت لااقل ترک ایذا که ادنی مراتب صله رحم است از ایشان درخواستند. پس استثنا منقطع است و امام فخر رازی و جمیع مفسرین متاخرین همین معنی را پسندیده اند، زیرا که معنی اول مناسب شأن نبوت نیست شمسیه طالبان دنیا است که کاری کنند و ثمره آن کار برای اولاد و اقارب خود خواهند و اگر انبیا نیز این قسم اغراض را مدنظر داشته باشند در میان ایشان و در میان دنیا داران فرقی نماند و موجب تهمت و التباس در اقوال و افعال ایشان گردد و نقض غرض بعثت لازم آید. و نیز معنی اول منافق آیات کثیره است قوله تعالی (...مَا سَأَلْتُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ) ^{۳۴۳}. وقوله (أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَعْرَمٍ مُتَقَلَّبُونَ). ^{۳۴۴-۳۴۵}

بررسی اشکال ها

۱ - مکی بودن سوره شوری

مهم ترین شبهه در دلالت آیه مبارک مودت، مکی بودن سوره شوری است. سنایی که از روی تعصب در دلالت آیه مودت بر وجوب مودت و اطاعت امیرالمؤمنینعلیه السلام مناقشه کرده اند، می گویند این آیه در سوره شوری است و سوره شوری در

۳۴۳. سوره سبأ، آیه ۴۷.

۳۴۴. تحفه اثنا عشریة: ۲۰۴ - ۲۰۵.

۳۴۵. سوره طور، آیه ۴۰؛ سوره قلم، آیه ۴۶.

مگه نازل شده است و در آن زمان، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام هنوز با حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها ازدواج نکرده و حسنین علیهما السلام متولد نشده بودند؛ از این رو نمی توان گفت مراد از «قرنی» در آیه، این چهار نفر هستند! ما در دو مقام به این شبهه پاسخ خواهیم داد. نخست با تکیه بر روایات وارد شده در این زمینه، و دوم با صرف نظر از روایات.

۱-۱- پاسخ به شبهه مکی بودن سوره شوری براساس روایات اهل سنت

پیش از طرح روایات مربوط به زمان نزول آیات سوره شوری، توجه به چند مقدمه ضروری است: **مقدمه یکم:** قرآن موجود در زمان حیات شریف حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله وسلم جمع آوری نشده است، بلکه جمع قرآن یک بار در عصر حکومت ابوبکر و بار دیگر در زمان حاکمیت عثمان صورت گرفته و در تاریخ مسلم است که قرآن موجود همان است که به دستور عثمان جمع شد.

مقدمه دوم: روشن است که در جمع آوری قرآن موجود، به ترتیب نزول آیات توجه نشده است.

مقدمه سوم: همچنین مسلم است که با توجه به عدم ترتیب آیات قرآن موجود براساس ترتیب نزول آیات، برخی آیات مدنی در سوره های مکی گنجانده شده و برخی آیات کلی در آیات مدنی.

با توجه به این سه مقدمه می گوئیم: براساس ادله و شواهد محکم موجود در منابع سنیان، آیه مودت در مدینه نازل شده است و جماعتی از عالمان سنی به این حقیقت معترفند، از جمله این عالمان می توان به قرطبی اشاره نمود. وی در این باره می نویسد:

سورة الشوری مکیة فی قول الحسن وعکرمه وعطاء وجابر، وقال ابن عباس وقتادة: إلا أربع آیات منها أنزلت بالمدينة: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) (الشوری: ۲۳) ^{۳۴۶} إلى آخرها;

سوره شوری بنابر قول حسن، عکرمه، عطا و جابر مکی است. ابن عباس و قتاده گفته اند: مگر چهار آیه از آنکه در مدینه نازل شده است؛ یعنی آیه (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) تا آخر آن.

شوکانی در فتح القدير، ^{۳۴۷} ابوحیان اندلسی در تفسیر البحر المحیط ^{۳۴۸} و ابن جوزی در زاد المسیر ^{۳۴۹} به همین مطلب تصریح

کرده اند.

آلوسی نیز می نویسد:

۳۴۶. تفسیر القرطبی: ۱ / ۱۶.

۳۴۷. تفسیر البحر المحیط: ۷ / ۴۸۶.

۳۴۸. فتح القدير: ۴ / ۵۲۴.

۳۴۹. زاد المسیر: ۷ / ۷۰.

وفي البحر، هي مكية إلا أربع آيات: من قوله تعالى: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) إلى آخر أربع آيات. وقال مقاتل: فيها مدني، قوله تعالى (ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ...) واستثنى بعضهم قوله تعالى: (أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى...)... وجوز أن يكون الإطلاق باعتبار الأغلب;^{٣٥٠}

در کتاب بحر [المحيط] آمده است: سوره شوری مکی است غیر از چهار آیه آن؛ یعنی از آیه شریفه (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) تا آخر چهار آیه. مقاتل گوید: در سوره شوری آیات مدنی وجود دارد، مانند آیه (ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ...) و برخی نیز این آیه را که خدای تعالی می فرماید: (أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى...) استثناء کرده اند... و جایز است که اطلاق به اعتبار اغلب باشد.

بنابراین، از نظر آلوسی مکی شمردن سوره شوری بدان اعتبار است که بیشتر آیات آن مکی است، با اینکه آیات مدنی نیز در این سوره وجود دارد. مدنی بودن آیه مودت براساس روایات بسیار روشن است و همین بداهت، بسیاری از عالمان و مفسران سنی را ناچار ساخته به این حقیقت اعتراف کنند.

٢-١- پاسخ به شبهه مکی بودن سوره شوری با صرف نظر از روایات

با توجه به روایات مختلفی که درباره آیه مودت وارد شده است، روشن شد که هرچند بیشتر آیات سوره شوری مکی هستند؛ اما این آیه مدنی است و بحث درباره دلالت آیه مودت با صرف نظر از روایات نیز روشن خواهد ساخت که این آیه در شأن امیرالمؤمنین، فاطمه زهرا، امام حسن و امام حسین علیهم السلام نازل شده است. برای رسیدن به این حقیقت، باید ثابت شود که مراد از «قربى» در آیه، خویشاوندان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم هستند و خطاب آیه شریف به مسلمانان است.

برای اثبات اینکه منظور از «قربى» فرزندان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم می باشند - چنانکه تعدادی از عالمان سنی و شارحان کتاب بخاری به این نکته اذعان دارند؛ از جمله کرمانی که در کتاب الکواکب الدراری فی شرح البخاری^{٣٥١} به این حقیقت تصریح کرده است - بهترین دلیل تبادل این معنا در خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم است.

عینی در عمدة القاری فی شرح البخاری و در شرح حدیث طاووس می نویسد:

حاصل کلام ابن عباس: **إِنَّ جَمِيعَ قَرِيَشِ أَقْرَابِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، وَلَيْسَ الْمُرَادُ مِنَ الْآيَةِ بَنُو هَاشِمٍ وَنَحْوِهِمْ، كَمَا يَتَّبَادَرُ الذَّهْنُ إِلَى قَوْلِ سَعِيدِ بْنِ جَبْرِ:**^{٣٥٢}

حاصل کلام ابن عباس آن است که همه قریش، نزدیکان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم هستند و مراد از [قربى در] آیه، بنو هاشم و امثال ایشان نیستند، چنانکه از گفته سعید بن جبیر چنین مطلبی به ذهن متبادر می شود.

٣٥٠. تفسیر الالوسی: ٢٥ / ١٠.

٣٥١. ر.ك: صحیح البخاری بشرح الکرمانی: ١٨ / ٨٠.

٣٥٢. عمدة القاری شرح صحیح البخاری: ١٩ / ١٥٧.

در این روایت، سعید بن جبیر آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم را مصداق «قربی» معرفی کرده بود. از نظر شارح صحیح بخاری نیز آنچه سعید بن جبیر گفته همان است که از آیه به ذهن تبادر می کند و همین تبادر بهترین قرینه است برای آنکه مراد از «قربی» در آیه شریف، خویشاوندان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم هستند.

همچنین سیاق آیات این سوره بهترین قرینه است بر اینکه خطاب آیه به مسلمانان است؛ زیرا خداوند خطاب خویش را با بشارت و مژده به مؤمنان آغاز می کند و پیش از سخن گفتن درباره مودت قربی می فرماید: «این همان چیزی است که خداوند بندگان مؤمن و نیک کردارش را بدان مژده می دهد».

ممکن است گفته شود خداوند در آیه بعدی از کسانی سخن می گوید که بر خدا دروغ بسته اند و مراد از کسانی که به خدا دروغ می بندند مشرکان هستند؛ پس مخاطب آیات نیز مشرکان خواهند بود. اما باید دانست که منظور از افترا زندگان به خدا، مسلمانان ظاهری یعنی منافقان هستند نه مشرکان، چرا که خداوند در آیه پس از آن، با یادآوری آگاهی خویش از اسرار نهان، از پذیرش توبه بندگان خطاکارش سخن می گوید و می فرماید: «و او کسی است که توبه را از بندگانش می پذیرد و از بدی ها درمی گذرد و آنچه را انجام می دهید می داند». روشن است که توبه در قرآن کریم تنها درباره گنه کاران و خطاکاران از مسلمان به کار می رود و به تصریح خداوند توبه مشرکان پذیرفته نیست.

اشکال دیگری که ممکن است بر این قول وارد سازند آن است که بگویند در مکه منافقی در میان مسلمانان نبوده است. پس مخاطب خداوند در این آیات مسلمانان نخواهند بود.

در پاسخ این اشکال نیز می گوئیم وجود و حضور منافقان در مکه امری مسلم و انکارناپذیر است و برای روشن شدن مطلب کافی است که به آراء مفسران در ذیل آیات سوره های «منافقون» و «مدثر» مراجعه شود. سوره مدثر به اتفاق همه اهل فن مکی است و در آن مطالب بسیاری درباره منافقان آمده است. به همین روی مفسران اهل سنت برای فرار از تعیین مصداق منافق در مکه، دست به تأویل آیات برده و در این راه دچار اضطراب فراوانی شده اند که در این جا مجال پرداختن به این موضوع نیست.

در نتیجه مراد از «قربی» - به قرینه تبادر - خویشاوندان پیامبرند و خطاب آیه - به قرینه سیاق - مسلمانان هستند. براین اساس، مودت خویشاوندان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم بر همه مسلمانان واجب است. اما خداوند مسلمانان را به مودت کدامیک از خویشاوندان پیامبر امر کرده است؟ آیا مسلمانان به مودت عموها و عموزادگان پیامبر امر شده اند؟!

مسئلاً پاسخ این سؤال منفی است؛ زیرا مودت برخی از عموهای پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم که مشرک بودند بی معنا و امر به مودت آنان محال است و اگر گفته شود عموها و عموزادگان مؤمن پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم مورد نظرند، باید دانست که به هنگام نزول این آیه و پس از آن، هیچ يك از ایشان در مکه جایگاه قابل توجهی نداشته اند. پس مراد از «قربی» در آیه مسلماً حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ چرا که مشرکان از او خشمگین و با او دشمن بودند و منافقان نسبت به او حسادت و با او دشمنی می کردند و تنها مؤمنان بودند که امیرالمؤمنین علیه السلام را دوست داشته و به ایشان

مودّت می کردند. دو واژه «مودّت» و «یقترف» از این حقیقت حکایت دارند، یعنی خداوند به مؤمنان نیک کردار بشارت می دهد، همانانی که مودّت امیرالمؤمنین علیه السلام را داشته و بدین وسیله نیکی را به دست آورده اند.

پس حتی اگر بپذیریم که آیه مودّت در مکه نازل شده است، باز هم مصداق قریبی کسی نخواهد بود جز امیرالمؤمنین علیه السلام. و اگر «قریبی» در مکه تنها یک مصداق داشته است، پس از ازدواج امیرالمؤمنین علیه السلام با حضرت فاطمه سلام الله علیها و تولّد حسنین علیهما السلام، این بزرگواران نیز از مصداق قریبی شده اند، چنانکه وقتی در مدینه از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم درباره مراد از «قریبی» در آیه سؤال کردند، حضرتش در پاسخ فرمودند: «علي و فاطمة و الحسن والحسين عليهم السلام». پس از آن نیز فرزندان معصوم حضرت امام حسین علیه السلام قطعاً مصداق واقعی نزدیکان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و مراد خداوند از «قریبی» در آیه شریف هستند.

۲- عدم درخواست پاداش رسالت از مردم

دومین اشکال سنیان بر محتوا و دلالت آیه مودّت آن است که رسالت منصبی الهی است و جزا و پاداش آن بر عهده خداوند سبحان است. بنابراین رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هرگز پاداش تبلیغ رسالتش را از مردم درخواست نمی کند، چنانچه پیامبران پیشین همچون نوح، هود و صالح علی نبینا وعلی آله وعلیهم السلام نیز در برابر تبلیغ اوامر خدا اجری نطلبیده اند. مثلاً حضرت نوح خطاب به قومش می فرماید:

(إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ * فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا * وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ)؛^{۳۵۳}

همانا فرستاده امانت داری برای شما هستم؛ پس از خدا پروا کنید و از من فرمان برید. من از شما هیچ پاداشی بر این رسالت نمی طلبم. پاداش من برعهده کسی نیست مگر پروردگار عالمیان.

اما آیاتی که درباره اجر رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم آمده است چهار دسته اند. در آیه ای طلب اجر به طور کلی نفی شده است. خدای تعالی خطاب به رسول خود می فرماید:

(قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ)؛^{۳۵۴}

بگو از شما هیچ پاداشی بر این رسالت نمی طلبم، و این جز یادآوری برای جهانیان نیست.

در آیه ای دیگر برای رسالت، پاداش خواسته شده، اما آن پاداش به سود خود مؤمنان دانسته شده است. خدای تعالی

می فرماید:

(قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ)؛^{۳۵۵}

۳۵۳. سوره شعراء، آیات ۱۰۷ - ۱۰۹.

۳۵۴. سوره انعام، آیه ۹۰.

۳۵۵. سوره سبأ، آیه ۴۷.

بگو هر پاداشی که از شما خواسته ام برای خود شماست؛ پاداش من جز بر عهده خدا نیست و او بر هر چیزی گواه است.

در آیه ای دیگر خداوند طلب اجر را متوجه کسانی می داند که می خواهند راهی به سوی پروردگارشان برگزینند. در این آیه می خوانیم:

﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا﴾^{۳۵۶};

بگو از شما هیچ پاداشی بر این رسالت نمی طلبم، مگر کسی که بخواهد راهی به سوی پروردگارش برگزیند.

و بالأخره آیه مودّت که خداوند خطاب به پیامبرش می فرماید:

﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾. در این آیه، مودّت خویشاوندان و نزدیکان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله

وسلم به عنوان اجر رسالت ایشان معرفی شده است.

با توجه به تفاوت ظاهری محتوای آیات، برخی گمان کرده اند که میان این چهار آیه تعارض وجود دارد. آنان آیاتی را حاکم می دانند که متضمّن عدم درخواست پاداش برای رسالتند، از این رو معتقدند که آیه مودّت باید تأویل شود و مراد آیه، طلب اجر رسالت نیست؛ زیرا خداوند در آیات دیگری درخواست پاداش از مردم را برای رسالت نفی کرده است.

برخی مفسران شیعه و سنی به وجوه مختلفی پاسخ این شبهه را داده اند. اما با دقّت نظر در این آیات، روشن می شود که میان هیچ یک از آیات چهارگانه یاد شده تنافی و تعارضی وجود ندارد. براساس این آیات، مردم هرگز نمی توانند پاداش رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم را بدهند؛ از این رو آن حضرت نیز پاداشی از مردم نمی خواهد، بلکه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به عنوان رحمت و اسعه الاهی از مردم می خواهد که راهی به سوی پروردگارشان اتخاذ کنند و هر که چنین کند، به یقین خود او منتفع و بهره مند خواهد شد و اتخاذ سبیل به سوی خداوند سبحان نیز جز با مودّت اهل بیت علیهم السلام امکان پذیر نیست؛ چرا که آنان شاه راه به سوی خداوند هستند، همان طور که فرموده اند: «نحن السبیل»^{۳۵۷} به راستی که آنها تنها طریق به سوی خداوند هستند به ویژه هنگامی که:

صارت الدنيا هرجاً ومرجاً، وتظاهرت الفتى وتقطعت السبيل^{۳۵۸}؛

دنیا رو به هرج و مرج رود و فتنه ها آشکار شوند و راه ها قطع گردند.

آری، اجری که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به دستور خدا برای رسالتش می طلبد، اجری نیست که برای شخص ایشان نفع داشته باشد؛ بلکه آنچه خداوند آن را اجر رسالت پیامبرش دانسته چیزی است که به نفع بندگان او است و بندگان

۳۵۶. سوره فرقان، آیه ۵۷.

۳۵۷. فرائد السمطين: ۲ / ۲۵۳ / ش ۵۲۴؛ ينابيع المودة: ۱ / ۳۳۲.

۳۵۸. مجمع الزوائد: ۹ / ۱۶۵؛ المعجم الأوسط: ۶ / ۳۲۸؛ المعجم الكبير: ۳ / ۵۸؛ تاريخ مدينة دمشق: ۴۲ / ۱۳۰.

خدا را در مسیر هدایت او قرار می دهد و راهی به سوی پروردگارش باز می کنند که این راه همان مودت نزدیکان پیامبر است.

۳- استثناء در آیه منقطع است نه متصل

اشکال دیگری که در این جا مطرح شده آن است که استثناء در آیه استثناء منقطع است؛ از این رو «مودت في القرى» اجر رسالت نیست و از این آیه لزوم و وجوب مودت قرنی استفاده نمی شود.

جواب این اشکال بسیار روشن است که چه استثناء متصل باشد و چه منقطع، چه مودت اهل بیت را اجر رسالت بدانیم و چه دستور و توصیه پیامبر، در هر صورت آیه بر لزوم و وجوب مودت اهل بیت عليهم السلام دلالت دارد.

چنانکه در آیه شریف مودت ظاهر است، طلب هرگونه اجری برای رسالت به استثنای مودت درباره «قرنی» نفی شده است؛ اما در اینکه استثنا در آیه، استثنای متصل است و یا استثنای منقطع، در میان عالمان و قرآن پژوهان اختلاف وجود دارد. برخی بر متصل بودن استثناء تأکید و اصرار دارند و برخی دیگر استثنا را در این آیه منقطع می دانند؛ اما در هر دو صورت در دلالت آیه بر لزوم مودت اهل بیت عليهم السلام تردیدی نیست.

مرحوم شیخ مفید با این نگاه که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم برای تبلیغ رسالتش اجری نمی طلبد مگر مودت به اهل بیت، استثناء در آیه را استثنای منقطع می شمارد و می نویسد:

لا يصح القول بأن الله تعالى جعل أجر نبيه مودة أهل بيته عليهم السلام. ولا أنه جعل ذلك من أجره عليه السلام، لأن أجر النبي في التقرب إلى الله تعالى هو الثواب الدائم، وهو مستحق على الله تعالى في عدله و جوده و كرمه، وليس المستحق على الأعمال يتعلق بالعباد، لأن العمل يجب أن يكون لله تعالى خالصاً، وما كان لله فالأجر فيه على الله تعالى دون غيره.

هذا، مع أن الله تعالى يقول: (وَيَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالاً إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ) وفي موضع آخر: (يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي). فلو كان الأجر على ما ظنه أبو جعفر في معنى الآية لتناقض القرآن، وذلك أنه كان تقدير الآية: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا)، بل أسألكم عليه أجراً، ويكون أيضاً: إن أجري إلا على الله، بل أجري على الله وعلى غيره. وهذا محال لا يصح حمل القرآن عليه.

فإن قال قائل: فما معنى قوله: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)؟ أو ليس هذا يفيد أنه قد سألكم مودة القرني لأجره على الأداء؟

قيل له: ليس الأمر على ما ظننت، لما قدمناه من حجة العقل والقرآن، والإستثناء في هذا المكان ليس هو من الجملة، لكنه استثناء منقطع. ومعناه: قل لا أسألكم عليه أجراً لكن ألتزمكم المودة في القرني وأسألكموها، فيكون قوله: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا) كلاماً تاماً قد استوفى معناه، ويكون قوله: (إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) كلاماً مبتدأً.

فائدته: لكن المودّة في القربي سألتموها، وهذا كقوله: (فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا ابْلِيسَ) والمعنى فيه: لكن إبليس، وليس باستثناء من جملة. وكقوله: (فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ) معناه: لكن رب العالمين ليس بعدو لي. قال الشاعر:

وبلدة ليس بها أنيسٌ *** إلا العافيرُ وإلا العيسُ^{٣٥٩}

قائل شدن به این سخن که خدای تعالی اجر پیامبرش را مودّت اهل بیتش علیهم السلام قرار داده است، صحیح نیست. همچنین صحیح نیست که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلّم آن را اجر خویش قرار دهد، چرا که اجر پیامبر در تقرب به خدای تعالی ثواب دائم است و اجر او برعهده خدایی است که از عدل و جود و کرمش [عطا می کند] نه بر عهده بندگان خدا. زیرا واجب است که عمل به طور خالص برای خدای تعالی باشد و آنچه برای خدا باشد، اجر آن نیز بر خدای تعالی خواهد بود، نه دیگران.

افزون برآنکه خدای تعالی می فرماید: (يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ) و در جایی دیگر می فرماید: (يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي).

پس اگر بنا باشد که اجر به معنایی که ابوجعفر (شیخ صدوق) گمان کرده است باشد، تناقض در قرآن پیش می آید، چرا که معنای آیه ذوالقربی می شود: من از شما اجر می خواهم، در حالی که آیات دیگر می گوید: اجری برای من نیست مگر بر عهده خدا؛ از این رو اجر من هم بر عهده خدا است هم بر عهده مردم و این محال است و صحیح نیست که قرآن بر این معنا حمل شود.

اگر کسی بگوید پس معنای آیه شریف چیست که خدا می فرماید: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)؟ آیا از این [آیه] استفاده نمی شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلّم مودّت اهل بیت علیهم السلام را به صورت واجب و در ازای اجر رسالتش از آنان طلبیده است؟

[در پاسخ] به او گفته می شود: مطلب آن گونه که تو گمان می کنی نیست! چرا که براساس براهین عقلی و قرآنی که پیشتر بیان کردیم، استثناء در اینجا متصل نیست، بلکه استثناء منقطع است و معنایش این گونه است که: بگو از شما برای آن اجری نمی خواهم، لیکن شما را ملزم می کنم به مودّت در قربی و آن را از شما می خواهم. پس عبارت (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا) عبارت تامّ و کامل بوده و معنای آن مستوفی است و عبارت (إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) کلامی ابتدائی و مستقل است و مفید این معناست که: مودّت در قربی را از شما می خواهم، که این برداشت نظیر سخن خدای تعالی است [که می فرماید]: (فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا ابْلِيسَ)؛ پس همه ملائکه سجده کردند مگر ابلیس. معنای [إِلَّا ابْلِيسَ] در این آیه «لکن ابلیس» است و استثناء از جمله نیست و یا مانند این سخن خدا: (فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ)؛ ایشان دشمن من هستند مگر پروردگار عالمیان که معنایش

این است که لیکن پروردگار عالمیان دشمن من نیست. شاعر می گوید: و سرزمینی که در آن همدمی نیست مگر
گوساله وحشی و شتران سفید مایل به سرخ.

چنانکه پیشتر گذشت، براساس آیات مربوط به اجر رسالت و نیز به حکم روشن عقل، مردم هرگز نمی توانند پاداش و
اجر رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم را بدهند و اجری که در آیه مودت خواسته شده است، چیزی نیست که نفعی
برای رسول خدا صلی الله علیه وآله داشته باشد؛ بلکه آن حضرت که رحمت و سعده الهی است، اجر رسالتش را اتخاذ
راهی به سوی پروردگار قرار داده است که این مهم جز با مودت اهل بیت علیهم السلام صورت نمی پذیرد.
مرحوم شیخ طوسی نیز می فرماید:

وقیل: فی هذا الإستثناء قولان: أحدهما: إنه استثناء منقطع؛ لأن المودّة فی القرّبی لیس من الأجر، ویكون التقدير:
«لكن أدّركم المودّة فی قرابتي». الثاني: إنه استثناء حقیقة، ویكون: «أجرى المودّة فی القرّبی كأنه أجر، وإن لم یکن
أجر»؛^{۳۶۰}

درباره این استثناء دو قول وجود دارد، نخست اینکه استثناء منقطع است؛ زیرا مودت در قرّبی اجر محسوب
نمی شود و به این تقدیر معنا چنین می شود: «لیکن مودت در نزدیکیانم را به شما یادآور می شوم». دوم اینکه
استثناء حقیقی است و معنا چنین می شود: «اجر من مودت در قرّبی است، گویا مودت در قرّبی اجر است، اگر چه
اجر حساب نشود».

مرحوم طبرسی نیز به همین مطلب اشاره کرده است.^{۳۶۱}

پس اگر قائل شویم به اینکه استثناء در آیه استثناء متصل است هیچ اشکالی ندارد، بلکه نظر صحیح همین است؛ زیرا
اصل در الای استثنائیه اتصال است و تا آن جا که امکان دارد همواره بر استثنای متصل حمل می شود، به همین جهت است که
برخی از عالمان، استثنای منقطع را مجاز و خلاف اصل شمرده اند. مرحوم قاضی نورالله شوشتری در این باره می فرماید:

تقرّر عند المحققین من أهل العربية والأصول، أنّ الإستثناء المنقطع مجاز، واقع على خلاف الأصل، وأنّه لا یحمل على
المنقطع إلّا لتعدّر المتصل، بل ربّما عدلوا عن ظاهر اللفظ الذي هو المتبادر إلى الذهن مخالفین له، لفرض الحمل
على المتصل الذي هو الظاهر من الإستثناء، كما صرح به الشارح العضدي حيث قال: واعلم أنّ الحقّ أنّ المتصل
أظهر، فلا یكون مشتركاً ولا للمشترك، بل حقيقة فيه ومجاز في المنقطع، ولذلك لم یحمله علماء الأمصار على المنفصل
إلّا عند تعدّر المتصل، حتّى عدلوا للحمل على المتصل عن الظاهر وخالفوه، ومن ثمّ قالوا فی قوله: له عندي مائة
درهم إلّا ثوباً، وله عليّ إبلٌ إلّا شاة، معناه: إلّا قيمة ثوب أو قيمة شاة، فیرتکبون الإضمار وهو خلاف الظاهر لیصیر
متصلاً، ولو كان في المنقطع ظاهراً لم یرتکبوا مخالفة ظاهر حذراً عنه. إنتهی؛^{۳۶۲}

۳۶۰. التبیان: ۹ / ۱۵۸.

۳۶۱. ر.ک: تفسیر مجمع البیان: ۹ / ۴۹.

۳۶۲. احوال الحقّ وازهاق الباطل: ۳ / ۲۱ - ۲۲.

نزد محققان - اعم از عربی دانان و اصولیان - ثابت است که استثناء منقطع مجاز و برخلاف اصل است و استثناء هرگز بر منقطع حمل نمی شود، مگر جایی که استعمال استثناء متصل محال باشد. بلکه گاهی مخالفان ظهور لفظ، گاه در برخی موارد از ظاهر لفظ که متبادر به ذهن است عدول می کنند تا استثناء را به استثنای متصل حمل کنند؛ زیرا استثناء در آن ظهور دارد چنانکه شارح عضدی بدان تصریح کرده و می گوید: بدان حق آن است که استثنای متصل ظاهرتر است (از استثنای منقطع)، پس نه استثنا مشترك [میان استثنای متصل و منقطع] است و نه برای اشتراك وضع شده است، بلکه حقیقت در متصل است و مجاز در منقطع و این بدان سبب است که عالمان بزرگ آن را بر استثنای منفصل حمل نمی کنند مگر در جایی که نشود بر استثنای متصل حمل کرد. آنان حتی از ظهور دست برمی دارند و با آن مخالفت می کنند تا بتوانند استثنا را بر متصل حمل کنند و از این جاست که درباره این سخن که: «نزد من برای او صد درهم است مگر پیراهنی، و برای او برعهده من شتری است جز گوسفندی» گفته اند که معنایش چنین است: جز قیمت پیراهن یا قیمت گوسفند. پس آنان لفظی را در تقدیر می گیرند که خلاف ظاهر است، چرا که استثناء را متصل اعلام می کنند و اگر استثناء در منقطع ظهور داشت، برای دوری از آن مرتکب مخالفت با ظاهر نمی شوند.

۳. چرا «المودة في القربى»؟

چنانکه گذشت، ابن تیمیه در ضمن مناقشاتی بر دلالت آیه مودت می گوید:

يَدُلُّ عَلَى ذَلِكَ أَنَّهُ لَمْ يَقُلْ إِلَّا الْمَوَدَّةَ لَذَوِي الْقَرْبَى، وَلَكِنْ قَالَ: (إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى...) وَيَبَيِّنُ ذَلِكَ أَنَّ الرَّسُولَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَا يَسْأَلُ أَجْرًا أَصْلًا؛^{۳۶۳}

[دلیل دیگری که بر بطلان ادعای وجوب مودت اهل بیت براساس این آیه دلالت دارد آن است که خداوند نفرمود: «إِلَّا الْمَوَدَّةَ لَذَوِي الْقَرْبَى»، بلکه فرمود: (إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)... و این نشان می دهد که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اصلاً اجری طلب نمی کند.

طرح چنین اشکالی از سوی ابن تیمیه بسیار عجیب است. کسی که مدعی تسلط بر ادبیات عرب است چطور می تواند چنین اشکالی را مطرح کند؟ این اشکال اگر از ناهمی و ضعف در ادبیات نباشد، به یقین بیانگر تعصب و عناد است. اما اگر ابن تیمیه این قدر در فن بلاغت ضعیف است، ای کاش پیش از طرح اشکال به اهل فن مراجعه می کرد!

در جواب وی باید گفت که اولاً این اشکال به واقع اشکال نیست، بلکه نوعی اعتراض به خداوند است! و در ثانی اسلاف و گذشتگان ابن تیمیه ضمن طرح این اشکال پاسخ آن را داده اند. اگر ابن تیمیه مطلب آنان را ندیده باشد، در این صورت نمی توان او را اهل تحقیق و علم دانست، و اگر نادیده گرفته باشد، در این صورت بر عناد و عصبیت خویش صحه گذارده است. زمخشری - که در کتاب کشف، قرآن را به روش بلاغی تفسیر کرده است - در ذیل آیه مودت می نویسد:

يجوز أن يكون استثناء متصل، أي: لا أسألکم أجراً إلا هذا، وهو أن تودوا أهل قرابتي، ولم يكن هذا أجراً في الحقيقة، لأن قرابته قرابتهم، فكانت صلتهم لازمة لهم في المروءة.

ويجوز أن يكون منقطعاً، أي: لا أسألکم أجراً قط، ولكني أسألکم أن تودوا قرابتي الذين هم قرابتكم ولا تؤذوهم.

فإن قلت: هلاً قيل: إلا مودة القربي، أو إلا المودة للقربي؟ وما معنى قوله: (إلا المودة في القربي)؟

قلت: جعلوا مكاناً للمودة ومقراً لها، كقولك: لي في آل فلان مودة، و لي فيهم هوىً وحبٌ شديد. تريد: أحبهم وهم مكان حبي ومحله، وليست «في» بصلة للمودة كاللام إذا قلت: إلا المودة للقربي، إنما هي متعلقة بمحذوف، تعلق الطرف به في قولك: المال في الكيس. وتقديره: إلا المودة ثابتة في القربي وتمكنة فيها. والقربي مصدر كالزلفى والبشرى بمعنى قرابة، والمراد: في أهل القربي. وروي أنها لما نزلت قيل: يا رسول الله، من قرابتك هؤلاء الذين وجبت علينا مودتهم؟ قال: علي وفاطمة وابناها.

ويدل عليه ما روي عن علي رضي الله عنه: شكوت إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حسد الناس لي، فقال: «أما ترضى أن تكون رابع أربعة: أول من يدخل الجنة أنا وأنت والحسن والحسين، وأزواجنا عن أيماننا وشماننا، وذريتنا خلف أزواجنا»؛^{٣٦٤}

جائز استثناء متصل باشد، [از این رو] معنای آیه این می شود: «از شما اجری نمی خواهم جز اینکه به خویشان نزدیکم مودت بورزید» و این در حقیقت اجر نیست؛ زیرا نزدیکی به او همان نزدیکی به ذوی القربای ایشان است، پس صله آنان از باب مرورت تمامی مسلمانان لازم است.

و نیز جائز است که استثناء منقطع باشد [که در این صورت] معنای آیه این می شود: «به تحقیق از شما اجری نمی خواهم، لیکن از شما درخواست دارم که به نزدیکانم که همان نزدیکان شما هستند مودت بورزید و آنان را اذیت نکنید». پس اگر بگوییم که چرا در آیه گفته نشده است: (الا مودة القربي)؟ و معنای آیه (إلا المودة في القربي)؟ می گویم: خویشاوندان مکان و محل استقرار مودت قرار گرفته اند، مانند آنکه می گویی: برای من در آل فلانی مودتی است و برای من در ایشان عشق و محبت شدیدی وجود دارد و این گونه سخن گفتن به معنای آن است که ایشان را دوست دارم و ایشان مکان و محل محبت من هستند. «فی» مانند «لام» متعلق مودت محسوب نمی شود، از این رو فی در اینجا به مانند لام زائده نیست، زمانی که می گویی: «الا المودة للقربي».

همانا «فی» از باب ظرفیت، متعلق به محذوف است، مانند این سخن که می گویی: «المال في الكفين» یعنی «مال در کیسه است» و با در نظر گرفتن محذوف، معنا در عبارت «الا المودة في القربي» چنین است؛ اجری نمی خواهم جز مودتی که در «قربی» ثابت و در او متمکن است و «قربی» در این مصدر است، همانند «زلفی» و «بشری» که به

معنای نزدیکی است. و مراد از قری خویش نزدیک است و روایت شده است که وقتی این آیه نازل گشت، گفته شد:

ای رسول خدا! نزدیکان تو که مودتشان بر ما واجب شده است چه کسانی هستند؟

فرمود: «علی، فاطمه و دو فرزندشان».

بر همین حقیقت دلالت دارد آنچه از علی علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: از حسادت مردم نسبت

به خودم به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شکایت کردم. ایشان در پاسخ فرمودند: «آیا راضی نیستی که

چهارمین نفر از چهار نفری باشی که نخستین کسانی اند که داخل بهشت می شوند؛ یعنی من، تو، حسن و حسین و

همسرانمان که در سمت راست و چپ ما قرار دارند [و وارد بهشت می شوند] و فرزندانمان نیز پشت

سر همسرانمان.»

فخر رازی نیز همین اشکال و پاسخ زمخشری را به نقل از وی تقریر کرده است.^{۳۶۵}

ابوحیان اندلسی نیز این قول را در تفسیر خویش آورده و آن را نیکو شمرده است.^{۳۶۶} نیشابوری نیز در تفسیر خود که در

حاشیه تفسیر طبری چاپ شده، بر همین مطلب صحه گذارده است.^{۳۶۷}

ابوالسعود،^{۳۶۸} بیضاوی،^{۳۶۹} نسفی،^{۳۷۰} شریینی و برخی دیگر از مفسران نیز به این نکته تصریح کرده اند. بنابراین «فی»

اساساً برای ظرفیت وضع شده است و آوردن «فی» در آیه به جهت تأکید است، یعنی خداوند تأکید می کند که اساساً اهل بیت

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم محل و ظرف مودتند.

تعارض روایات در ذیل آیه مودت

براساس روایات بسیاری که پیشتر مطرح شد، مراد از «قری» در آیه شریف مودت امیرالمؤمنین، فاطمه زهراء، امام حسن

و امام حسین علیهم السلام هستند و بر فرض اینکه ظاهر آیه، حکایت از شمول «قری» بر همه نزدیکان پیامبر اکرم صلی الله

علیه وآله وسلم کند، این روایت آن را تخصیص زده و روشن می کند که آیه تنها در شأن اهل بیت پیامبر علیه وعلیهم السلام

نازل شده است.

اما در روایت طاووس از ابن عباس نقل شده است که وقتی سعید بن جبیر اهل بیت علیهم السلام را مصداق «قری»

معرفی کرد، ابن عباس گفت: در بیان مراد خداوند عجله کردی، مراد از «قری» همه قریشند!

۳۶۵. ر.ك: تفسیر الرازی: ۲۷ / ۱۶۷.

۳۶۶. ر.ك: تفسیر البحر المحیط: ۷ / ۴۹۴.

۳۶۷. ر.ك: تفسیر النیسابوری: ۶ / ۲۶۶.

۳۶۸. ر.ك: تفسیر أبي السعود: ۸ / ۳۰.

۳۶۹. ر.ك: تفسیر النیسابوی: ۵ / ۱۲۸.

۳۷۰. ر.ك: تفسیر النسفی: ۴ / ۱۰۱. وی نیز عبارت زمخشری را آورده است.

برخی با استناد به این حدیث مدعی اند که چون میان احادیث مربوط به شأن نزول آیه تعارض وجود دارد، پس هر دو دسته از احادیث از اعتبار ساقط می شوند. اما باید دانست که بر فرض تعارض، آیا فقط این تعارض میان احادیث نقل شده از ابن عباس وجود دارد یا خیر؟ همچنین در حدیث طاووس از ابن عباس، سخن ابن عباس به دلیل تعارض مردود است و حق با سعید بن جبیر خواهد بود. به این نکته نیز باید توجه داشت که فرض تعارض دو روایت، تساقط آن دو در صورتی ثابت است که دو روایت از جهت سندی نیز مساوی بوده و دارای اعتباری یکسان باشند؛ اما اگر سند یک روایت ضعیف باشد، هرگز توان معارضه با روایت صحیح السند را نخواهد داشت و در این صورت تعارضی ثابت نیست تا تساقطی صورت پذیرد.

بر مبنای همین روش علمی است که نمی توان میان روایت طاووس از ابن عباس و دیگر روایات قائل به تعارض شد؛ زیرا سند روایت طاووس از ابن عباس ضعیف و مخدوش است. از این رو سند روایت ضعیف را نمی توان با روایات صحیح السند فراوانی که در این زمینه وجود دارد معارض دانست.

در سند این روایت چند راوی هستند که از سوی عالمان جرح و تعدیل اهل سنت تضعیف شده اند که از این میان می توان به شعبه بن حجاج، یحیی بن عباد، محمد بن جعفر (غندر) و محمد بن بشار اشاره کرد.

بررسی سند روایت طاووس از ابن عباس

یکی از این راویان «یحیی بن عباد» است.

وی از راویان أحمد بن حنبل است.^{۳۷۱}

ابن حجر عسقلانی یحیی بن عباد را در زمره کسانی آورده است که با وجود اینکه از رجال بخاری هستند، اما شخصیتشان محل تردید و بحث است.^{۳۷۲} ابن حجر از ساجی - یکی از بزرگان جرح و تعدیل - نقل می کند که درباره یحیی بن عباد گفته است: «أَنَّهُ ضَعِيفٌ».^{۳۷۳}

خطیب نیز با اسناد خود به نقل از ساجی وی را ضعیف دانسته است.

خطیب بغدادی همچنین به سند خود از علی بن مدینی^{۳۷۴} نقل می کند که گفت:

سمعت أبي يقول: يحيى بن عباد ليس ممن أحدث عنه؛

یحیی بن عباد از کسانی نیست که من از او حدیث نقل کنم.

ذهبی نیز درباره یحیی بن عباد تنها به تضعیف ساجی اکتفاء کرده و مطلبی در دفاع از او نیاورده است.^{۳۷۵}

۳۷۱. ر.ك: تاريخ بغداد: ۱/۱۴۰/ش ۷۴۶۳؛ الجرح والتعديل: ۹/۱۷۳/ش ۷۱۲؛ تاريخ الإسلام: ۴/۴۵/ش ۴۴۵.

۳۷۲. ر.ك: مقامة فتح الباري: ۴۵۲.

۳۷۳. همان: تهذيب التهذيب: ۱۱/۲۰۶/ش ۳۸۳.

۳۷۴. «علی بن مدینی» استاد شیخ بخاری است.

۳۷۵. میزان الاعتدال: ۴/۳۸۷/ش ۹۵۵۰.

از دیگر روایان این حدیث «محمد بن جعفر (غندر)» است.

ابن حجر غندر را در زمره کسانی آورده است که شخصیتشان محل تردید و بحث است. ابن حجر نظر ابوحاتم را درباره

وی نقل کرده است که درباره غندر می گوید:

يكتب حديثه عن غير شعبة ولا يحتج به؛^{۳۷۶}

حدیث او از غیر شعبه نوشته می شود، اما به او احتجاج نمی شود.

ذهبی نیز به همین مناسبت وی را در میزان الاعتدال آورده و به مانند ابن حجر به کلام ابوحاتم درباره وی اشاره کرده

است.^{۳۷۷}

«محمد بن بشار» نیز از سوی بزرگان اهل سنت تضعیف شده است.

ابن حجر به تضعیف او توسط «فلاس» اشاره کرده و می گوید که یحیی بن معین نیز او را تضعیف کرده است. ابن حجر

همچنین از ابو داوود نقل می کند که گفت:

لولا سلامة فيه لترك حديثه؛^{۳۷۸}

اگر در او سلامت نفس نبود، به یقین حدیثش ترك می شد.

ابو داوود در معنای این گفتار می نویسد:

يعني: أنه كانت فيه سلامة، فكان إذا سها أو غلط، يحمل ذلك على أنه لم يتعمد؛^{۳۷۹}

او در نقل حدیث درست کار بود. اگر سهوی و یا غلطی در نقل او وجود دارد، حمل می شود بر اینکه این غلط ها

از روی عمد صورت نگرفته است.

در میزان الاعتدال نیز آمده است:

كذب الفلاس؛

فلاس او را دروغ گو معرفی کرده است.

ذهبی همچنین از دورقی نقل می کند که گفت:

كنا عند يحيى بن معين، فجرى ذكر بدار، فرأيت يحيى لا يعبا به ويستضعفه، ورأيت القواريري لا يرضاه؛^{۳۸۰}

۳۷۶. مقممة فتح الباري: ۴۳۷.

۳۷۷. میزان الاعتدال: ۳ / ۵۰۲ / ش ۷۳۲۴.

۳۷۸. مقممة فتح الباري: ۴۳۷. همچنین ر.ك: تاريخ بغداد: ۲ / ۱۰۲. در كتاب فتح الملك العلي، صفحه ۱۴۸، از دارقطنی نیز آمده است که در شرح حال وی می گوید: «ضعفه عمرو بن علي الفلاس».

۳۷۹. همان.

۳۸۰. میزان الاعتدال: ۳ / ۴۹۰ / ش ۷۲۶۹. همچنین ر.ك: تاريخ بغداد: ۲ / ۱۰۲ - ۱۰۳: تهذيب الكمال: ۲۴ / ۵۱۶ / ش ۵۰۸۶؛

سير اعلام النبلاء: ۱۲ / ۱۴۸ / ش ۵۲: تهذيب التهذيب: ۹ / ۶۲ / ش ۸۷.

ما نزد یحیی بن معین بودیم که از بندار سخن به میان آمد. یحیی بن معین به وی توجه نکرد و او را تضعیف نمود. همچنین دیدم که قواریری نیز از او راضی نیست.

بنابراین، روشن شد که حدیث طاووس از ابن عباس از نظر سندی ضعیف است و چنین حدیثی برای احتجاج صلاحیت نداشته و نمی توان آن را به عنوان معارض مطرح کرد.

نقش قرابت در امامت

پیش از ورود به بحث لازم است به این نکته توجه شود که حتی اگر قرابت و نسب نقشی در جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم نداشته باشد، باز هم ادله تقدّم امیرالمؤمنین علیه السلام بی شمار است و در شایستگی و افضلیت آن حضرت تردیدی وجود ندارد؛ زیرا هر آنچه برای شایستگی قلمداد شود به صورت حقیقی، تمام و کمال تنها در امیرالمؤمنین علیه السلام موجود است. با این حال براساس ادله و شواهد، روشن خواهد شد که قرابت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نیز امتیازی است که به اهل بیت پیامبر علیه و علیهم السلام اختصاص دارد و دلیلی بر افضلیت ایشان برای خلافت و امامت است.

به هر روی قرابت به تنهایی فضیلتی است که خداوند آن را به اهل بیت پیامبر علیهم السلام اختصاص داده و عنایت پروردگار به «قربی» بی حکمت نیست. برای اثبات تأثیر و نقش قرابت در امامت، شواهد و دلایلی نیز در سنت وجود دارد که به اختصار برخی از آنها را مطرح می کنیم.

مسلم، احمد بن حنبل، ترمذی، ابن سعد و دیگران روایتی را به همین مضمون و با الفاظی متفاوت از واثله نقل کرده اند که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که می فرمود:

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى كِنَانَةَ مَنْ وُلِدَ إِسْمَاعِيلَ، وَاصْطَفَى قَرِيشًا مِنْ كِنَانَةَ، وَاصْطَفَى مِنْ قَرِيشِ بَنِي هَاشِمٍ، وَاصْطَفَانِي مِنْ بَنِي هَاشِمٍ؛^{۳۸۱}

همانا خدای عز و جلّ از فرزندان اسماعیل کنانه را برگزید و از کنانه قریش را برگزید و از قریش بنو هاشم و از میان بنو هاشم مرا برگزید.

نووی در شرح این حدیث می نویسد:

استدلّ به أصحابنا علی أنّ غیر قریش من العرب لیس بکفء لهم، ولا غیر بنی هاشم کفو لهم إلاّ بنی المطلب، فإنّهم هم، وبنو هاشم شیء واحد، كما صرح به فی الحدیث الصحیح؛^{۳۸۲}

۳۸۱. صحیح مسلم: ۷ / ۵۸؛ مسند احمد: ۴ / ۱۰۷؛ سنن الترمذی: ۵ / ۲۴۵ / ش ۳۶۸۷؛ الطیقات الکبری: ۱ / ۲۰؛ صحیح ابن حبان: ۱۴ / ۱۳۵ و ۳۹۲؛ مسند أبویعلی: ۱۳۰ / ۴۶۹ - ۴۷۰ / ش ۷۴۸۵؛ معرفة علوم الحدیث: ۱۶۱؛ الجامع الصغیر: ۱ / ۲۵۶ / ش ۱۶۸۲؛ کنز العمال: ۱۱ / ۴۲۳ / ش ۳۱۹۸۳ و ۳۱۹۸۴؛ الإنباه علی قبائل الرواة: ۴۰ - ۴۱؛ الإستیعاب: ۱ / ۲۶ - ۲۷؛ جامع الأصول: ۹ / ۳۹۱ و منابع معتبر دیگر.

۳۸۲. شرح مسلم (نووی): ۱۵ / ۳۶.

اصحاب ما به این حدیث استدلال می کنند بر اینکه عرب های غیر قریش، هم طراز قریش نیستند و عرب های غیر بنو هاشم - به جز فرزندان مطلب - هم طراز بنو هاشم نیستند؛ زیرا بنو هاشم - چنانکه در حدیث صحیح بدان تصریح شده است - يك شاخه واحدند.

بنابراین نسل و نسب در گزینش الاهی و مقام رسالت و خلافت تأثیر دارد و خداوند برگزیدگان خویش را از میان برگزیده ها گزینش می کند.

ابونعیم اصفهانی در کتاب دلائل النبوة، فصلی را به ذکر فضیلت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم به سبب پاکي مولد و حسب و نسب ایشان اختصاص داده و در آن احادیث فراوانی را با سند آورده است^{۳۸۳} که از آن جمله حدیث پیشین است که آن را به مضمون حدیث گذشته نقل کرده است. وی در یکی از این روایات می نویسد که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ حِينَ خَلَقَ الْخَلْقَ، جَعَلَنِي مِنْ خَيْرِ خَلْقِهِ، ثُمَّ حِينَ خَلَقَ الْقِبَائِلَ جَعَلَنِي مِنْ خَيْرِ قَبَائِلِهِمْ، وَحِينَ خَلَقَ الْأَنْفُسَ جَعَلَنِي مِنْ خَيْرِ أَنْفُسِهِمْ، ثُمَّ حِينَ خَلَقَ الْبَيُوتَ جَعَلَنِي مِنْ خَيْرِ بَيُوتِهِمْ، فَأَنَا خَيْرُهُمْ أَبًا وَخَيْرُهُمْ نَفْسًا؛^{۳۸۴}

همانا هنگامی که خدای عز و جل خلق را می آفرید، مرا بهترین خلقش قرار داد، سپس موقع آفرینش قبيله ها مرا از بهترین قبایل آنان قرار داد و هنگامی که نفس ها را می آفرید، مرا از بهترین نفس ها آفرید و هنگام خلق خانه ها، مرا از بهترین خانه ها آفرید، پس من از نظر پدر و از نظر نفس بهترین خلق در میان آفریدگان هستم.

محبّ الدین طبری نیز در کتاب ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، تعدادی از این گونه احادیث را تحت عنوان «ذکر اصطفائهم» و «ذکر أنهم خیر الخلق» آورده است.^{۳۸۵}

قاضی عیاض نیز در کتاب الشفا بتعریف حقوق المصطفی بابی باز کرده است با عنوان «الباب الثاني فی تکمیل الله تعالی له المحاسن خَلْقًا وَخُلُقًا، وَقِرَانَهُ جَمِيعِ الْفَضَائِلِ الدِّينِيَةِ وَالْدُنْيَوِيَةِ فِيهِ نَسَقًا».^{۳۸۶} وی در این باب و در بحثی مفصل، به ذکر فضائل اهل بیت علیهم السلام پرداخته است.

احادیث و مباحث ارائه شده در منابع مختلف به روشنی ارتباط میان آیه مؤدّت، آیه تطهیر، احادیث مربوط به گزینش پیامبر و اهل بیت او علیه و علیهم السلام از سوی خدا و احادیثی که اهل بیت علیهم السلام را بهترین خلق خدا معرفی می کنند، نمایان می سازند.

۳۸۳. ر.ك: دلائل النبوة: ۱ / ۱۸ - ۲۳.

۳۸۴. همان: ۱ / ۲۱ / ش ۱۶. همچنین ر.ك: الدر المنثور: ۳ / ۲۹۴؛ فتح القدير: ۲ / ۴۲۰.

۳۸۵. ر.ك: ذخائر العقبی فی مناقب نبي القربی: ۵۴ - ۱۶۴.

۳۸۶. ر.ك: الشفا بتعريف حقوق المصطفى: ۱ / ۸.

اخبار سقیفه و احتجاجات و گفتگوهایی که بین مهاجران و انصار رخ داده نیز گواه دیگری بر این حقیقت است که انتساب به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فضیلت به شمار می رود و نسب و نسبت با پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم قطعاً در گزینش امام و خلیفه از سوی خداوند مؤثر است.

بخاری نقل می کند که ابوبکر در سقیفه خطبه خواند و خطاب به حاضران گفت:

لم يعرف هذا الأمر إلا لهذا الحى من قريش، هم أوسط العرب نسباً وداراً؛^{۳۸۷}

[عرب] این امر را نمی شناسد، مگر برای این قبیله از قریش. ایشان از نظر نسب و خاندان بهترین جایگاه را دارند.

تردیدی نیست که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از نظر نسب و خاندان از تمام مهاجران و انصار برتر و شریف تر است و بر عاقلان پوشیده نیست که اگر سخن ابوبکر درست باشد، به یقین و به ضرورت تنها امیرالمؤمنین علیه السلام شایسته خلافت و امامت خواهد بود.

براساس روایت طبری، صراحت کلام ابوبکر درباره تأثیر انتساب به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در شایستگی برای

خلافت بیشتر و دلالت آن بر مطلوب واضح تر است. طبری نقل می کند که ابوبکر در خطبه خود در سقیفه گفت:

فخص الله المهاجرين الأولين من قومه بتصديقه، والإيمان به، والمؤاساة له، والصبر معه على شدة أذى قومهم لهم، وتكذيبهم إياهم، وكل الناس لهم مخالف، زار عليهم، فلم يستوحشوا لقلته عددهم، وشف الناس لهم، وإجماع قومهم عليهم.

فهم أول من عبد الله في الأرض، وآمن بالله وبالرسول، وهم أولياؤه وعشيرته، وأحق الناس بهذا الأمر من بعده، ولا ينازعهم ذلك إلا ظالم؛^{۳۸۸}

خدای تعالی از میان قومش مهاجران نخستین را به تصدیق پیامبر، ایمان به ایشان، برادری برای او و صبر به همراه وی به جهت شدت اذیت و تکذیب آنان برگزیده و مخصوص گردانیده است، در حالی که همه مردم مخالف مهاجران بودند و با ایشان تند می شدند و مهاجران نیز از کمی تعدادشان و اعتراض مردم به آنان و اجتماع قومشان علیه خود نمی ترسیدند. پس آنان نخستین کسانی بودند که در زمین خدا را عبادت کرده و به او و رسولش ایمان آوردند. اینان دوستان و عشیره پیامبرند و به این امر پس از او سزاوارترین مردمان هستند و در این باره کسی با آنان جز ظالم منازعه نمی کند.

در تاریخ ابن خلدون نیز به نقل از ابوبکر آمده است:

نحن أولياء النبي وعشيرته، وأحق الناس بأمره، ولا ننازع في ذلك؛^{۳۸۹}

۳۸۷. صحیح البخاری: ۸ / ۲۷. همچنین ر.ك: السنن الكبرى (نسائی): ۸ / ۱۴۲؛ المصنف (صنعانی): ۵ / ۴۴۳؛ صحیح ابن حبان: ۲ /

۱۵۰ و ۱۵۶؛ كنز العمال: ۵ / ۶۴۶؛ الثقات (ابن حبان): ۲ / ۱۵۵؛ تاریخ مدینه دمشق: ۳۰ / ۲۸۲ و ۲۸۵؛ تاریخ الطبری: ۲ / ۴۴۶؛

تاریخ الإسلام: ۳ / ۷ و منابع دیگر.

۳۸۸. تاریخ الطبری: ۲ / ۴۵۷. همچنین ر.ك: الكامل في التاريخ: ۲ / ۳۲۹؛ السقیفة وفدك (جوهری): ۵۹؛ شرح نهج البلاغة: ۶ / ۸.

۳۸۹. تاریخ ابن خلدون: ۲ / ۶۴.

ما دوستان و عشیره پیامبر و شایسته ترین مردم به امر او هستیم، در این باره با ما نزاع نکنید.

و محب طبری از موسی بن عقبه، از ابن شهاب نقل می کند که ابوبکر در سقیفه چنین گفت:

فَكُنَّا - معشر المهاجرين - أول الناس إسلاماً، ونحن عشيرته وأقاربه، و ذو رحمه، ونحن أهل الخلافة، وأوسط الناس

أنساباً في العرب، ولدتنا العرب كلها، فليس منهم قبيلة إلا لقریش فيها ولادة، ولن تصلح إلا لرجل من قریش؛^{۳۹۰}

ای گروه مهاجران، ما نخستین مردمانی هستیم که اسلام آوردند. ما عشیره، نزدیکان و ارحام پیامبریم. ما اهل خلافتیم

و از نظر نسب بهترین جایگاه را در میان عرب داریم. میلاد تمامی ما در عرب بوده و قبیله ای در عرب نیست مگر

آنکه قریش ولادتی در آن دارد و [خلافت] صلاحیت ندارد، مگر برای مردی از قریش.

پس از این سخنان، اهل انصاف را به داوری فرا می خوانیم که آیا به راستی تمام این صفات و ویژگی ها - در عالی ترین

مراتب و بالاترین درجات - در کسی غیر از امیرالمؤمنین علیه السلام وجود دارد؟! به تحقیق همه این صفات و شرایط تنها در

امیرالمؤمنین علی علیه السلام جمع است و او نزدیک ترین و برترین عشیره پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و صاحب رحم،

دوست و همراه ایشان است و او نخستین کسی است که پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در روی زمین خدا را

عبادت کرده و به او ایمان آورده است و تنها او است که پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شایسته ترین و سزاوارترین

فرد برای خلافت است و این حقیقتی است که در آن به جز ظالم کسی منازعه نمی کند.

به همین جهت است که خود امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در شورا، به قرابت و خویشاوندی خویش با پیامبر صلی الله

علیه وآله وسلم احتجاج می کند و خطاب به حاضران می فرماید:

أنددکم بالله، هل فیکم أحد أقرب إلی رسول الله فی الرحم منی، ومن جعله نفسه، وأبناءه أبناءه، ونساؤه نساءه؟!

قالوا: أَللهم لا؛^{۳۹۱}

شما را به خدا سوگند می دهم! آیا در میان شما کسی هست که در رحم از من به رسول خدا صلی الله علیه وآله

وسلم نزدیک تر باشد؟ و کسی هست که پیامبر او را نفس خویش و پسرانش را پسران خویش و همسرش را از زنان

خویش قرار داده باشد؟ گفتند: به خدا قسم نه.

مودت مردم، مستلزم وجوب اطاعت

بیشتر در پاسخ به شبهات مخالفان بیان کردیم که چه «إلا» در (إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) استثنای متصل باشد و یا استثنای

منقطع، در هر دو صورت آیه به روشنی بر وجوب مودت اهل بیت علیهم السلام دلالت دارد؛ یعنی اگر مودت

اجر رسالت باشد، وجوبش آشکار است و اگر اجر رسالت نباشد و درخواست شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم باشد،

بازهم واجب خواهد بود. اما برای روشن شدن رابطه مودت و وجوب اطاعت، ابتدا باید معنای مودت مشخص گردد.

۳۹۰. الرياض النضرة: ۱ / ۱۱۳. همچنین ر.ك: سيل الهدى والرشاد: ۱۲ / ۳۱۲.

۳۹۱. الصواعق المحرقة: ۲ / ۴۵۴؛ تاریخ مدینة دمشق: ۴۲ / ۴۳۲.

برخی «مودت» را به «محبت» معنا می کنند و این دو واژه را مرادف می دانند؛ اما عده ای دیگر از واژه پژوهان و اصولیان، قائل به ترادف میان واژه ها نیستند و کتب فروع اللغات نیز بر همین اساس گردآوری شده اند.

باتوجه به ظرایفی که در به کارگیری واژه ها - به ویژه در کتاب و سنت - وجود دارد، به نظر می رسد واژه «مودت» با واژه «محبت» مرادف نیستند و مراد از مودت، صرف محبت و محبت صرف نیست. برای روشن شدن این مطلب به بررسی موارد استعمال واژه مودت در قرآن می پردازیم. خدای تعالی در سوره مبارک ممتحنه، خطاب به مؤمنان می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ... وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ)؛^{۳۹۲}

ای کسانی که ایمان آورده اید، دشمن من و خود را اولیاء خویش نگیرید که بابه مودت برخورد کنید... و هرکس از شما به آنان مودت نماید، به تحقیق از راه راست گمراه شده است.

مواجه شدن با دشمنان خدا از روی مودت، دو نتیجه در بردارد: نخست این است که برخورد از روی مودت با دشمنان خدا برابر است با پذیرش ولایت آنان و نتیجه دیگر گمراه شدن از راه مستقیم الهی است. پس مودت فراتر از محبت صرف است، زیرا صرف دوستی و محبت داشتن به يك نفر، لزوماً به جهت ولی قرار دادن او نبوده و منجر به گمراهی از راه راست نیز خواهد شد. بنابراین در «مودت» نوعی رابطه ولایتی همراه با تعهد و التزام وجود دارد و «مودت»، محبتی است که نوعی تعهد، التزام و پذیرش ولایت را در پی دارد.

خدای تعالی در آیه ای دیگر می فرماید:

(وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا وَمَأْوَأُكُمْ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ)؛^{۳۹۳}

و گفت شما بت هایی - که غیر خدایند - را به پرستش گرفتید تا در زندگی دنیا مایه مودت میان شما باشند؛ سپس در روز قیامت برخی از شما برخی دیگر را تکفیر و برخی، برخی دیگر را لعنت می کند و جایگاه شما آتش است و دست هیچ یاری کننده ای نخواهید داشت.

در این آیه نیز اتخاذ بت برای پرستش در دنیا دست مایه مودت میان کافران معرفی شده است و همین مودت در روز قیامت به انکار و لعن یکدیگر تبدیل خواهد شد. از همین تکفیر و لعن کافران در روز قیامت استفاده می شود که در معنای مودت نوعی اعتقاد و التزام نهفته است و اگر مودت، صرف محبت بود، باید در قیامت به بغض تبدیل می شد، زیرا ضد محبت بغض است، نه کفر.

شاهد دیگری بر اینکه مودت اخص از محبت است، آیه ۲۱ سوره روم است.

۳۹۲. سوره ممتحنه، آیه ۱.

۳۹۳. سوره عنکبوت، آیه ۲۵.

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم نیز از مسلمانان نسبت به اهل بیت خویش علیه و علیهم السلام چیزی فراتر از محبت صرف می خواهد. شاهد این ادعا تعهدی است که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از انصار برای حمایت اهل بیتش گرفته است. براساس روایات متعدد، یکی از عهدهای پیامبر با انصار این بود که آنان همان سان که از همسر و فرزندان خویش محافظت می کنند، به همان گونه از اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نیز دفاع و حمایت کنند. بدین روی حضرت زهرا سلام الله علیها در جریان غصب خلافت و غصب فدک، به جهت عدم حمایت انصار از ایشان آنان را سرزنش فرمودند.^{۳۹۴}

اخص بودن «مودت» از محبت، با توجه به آیه مودت نیز روشن است؛ زیرا اگر استثناء در آیه، استثناء متصل باشد، مودت اهل بیت علیه السلام اجر رسالت خواهد بود؛ از این رو باید میان رسالت پیامبر و اجر آن تناسب و تساوی باشد؛ زیرا اگر میان یک شیء با ما به ازاء و مقابل آن تساوی و تناسب نباشد، هرگز عنوان اجر بر آن صدق نمی کند. بنابراین با ملاحظه عظمت رسالت خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله وسلم نزد خداوند می توان به عظمت اجر آن نیز پی برد. از آن جا که رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم هدایت مردم به سوی خداوند است، ما به ازاء آن در پیش گرفتن راهی به سوی خداوند از سوی بندگان خواهد بود و این امر تنها با مودت اهل بیت علیه السلام محقق می شود.

پس مودت اهل بیت علیه السلام محبت صرف نیست، بلکه ایجاد نوعی ارتباط ولایی با اهل بیت علیه السلام است که موجب هدایت بندگان به سوی خداوند می شود.

همچنین اگر استثناء در آیه را استثناء منقطع بدانیم، باز هم مودت اهل بیت علیه السلام مابه ازاء رسالت خواهد بود؛ زیرا براساس روایات، این آیه در پاسخ مسلمانانی نازل شده که قصد داشتند در مقابل زحمات پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم و هدایت آنان، مالی به ایشان ببخشند و از آن حضرت قدردانی کنند، اما - بنابر قول به منقطع بودن استثناء در آیه - پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم این کار را از آنان نپذیرفت و اجری نطلبید، اما از ایشان خواست که نسبت به اهل بیتشان علیه السلام مودت داشته باشند. واجب کردن مودت برای مسلمانان در این مقام - با اینکه طلب چنین چیزی همواره ممکن بود - به روشنی دلالت دارد که مودت اهل بیت علیه السلام از مهم ترین و اساسی ترین امور در نزد خدا و رسول او بوده است. پس مراد از مودت، صرف محبت نیست، بلکه محبتی است که انقیاد و فرمانبرداری در پی دارد، چنانکه خدای تعالی در سوره نساء می فرماید:

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾^{۳۹۵}

بگو اگر خدا را دوست می دارید، پس از من تبعیت کنید تا خدا دوستتان بدارد.

۳۹۴. ر.ک: دلایل الإمامة: ۱۰۹ - ۱۲۹؛ شرح نهج البلاغة: ۱۶ / ۲۱۰ - ۲۳۷؛ مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام وما نزل من القرآن

فی علی علیه السلام: ۲۰۱ - ۲۰۴ / ش ۲۸۴.

۳۹۵. سوره آل عمران، آیه ۳۱.

بنابراین دوستی و محبت نسبت به خدا و اولیاء الاهی لزوماً همراه با تبعیت و اطاعت مطلق از ایشان است و معنای امامت و ولایت نیز چیزی جز تبعیت و اطاعت نیست. پس لزوم مودت اهل بیت علیهم السلام مستلزم وجوب تبعیت از ایشان و مثبت امامت و ولایت آن بزرگواران است.

علامه حلی در این باره می فرماید:

الرابعة: قوله تعالى: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) ... ووجوب المودة، يستلزم وجوب الطاعة؛^{۳۹۶}

دلیل چهارم آیه (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) ... و وجوب مودت مستلزم وجوب اطاعت است.

ایشان در جای دیگر می نویسد:

البرهان السابع: قوله تعالى: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) ... وغير علي عليه السلام من الصحابة

الثلاثة لا تجب مودته، فيكون علي عليه السلام أفضل، فيكون هو الإمام، لأن مخالفته تنافي المودة. وامثال أوامره

يكون مودة، فيكون واجب الطاعة، وهو معنى الإمامة؛^{۳۹۷}

برهان هفتم: آیه (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) است... و غیر از علی علیه السلام مودت هیچ يك از

صحابه و آن سه نفر واجب نیست. پس علی علیه السلام افضل است، از این رو او امام خواهد بود و از آن جهت

که مخالفت با او منافی مودت است و مودت او با امثال اوامرش تحقق می یابد، او واجب الإطاعة است و این

همان معنای امامت است.

توجه عالمان اهل سنت به اخص بودن «مودت» از «محبت»

مفسران و عالمان سنی نیز بر این نکته متفطن بوده و توجه داشته اند که مودت اخص از محبت است، از این رو هر

چند به این موضوع تصریح نمی کنند؛ اما در کلام آنان قرائنی بر این حقیقت یافت می شود. به عنوان نمونه - همان طور که

اشاره شد - زمخشری درباره مصداق «قربى» در آیه مودت، این روایت را نقل می کند:

أَنهَا لَمَّا نَزَلَتْ، قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَنْ قَرَابَتِكَ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ وَجِبَتْ عَلَيْنَا مَوَدَّتُهُمْ؟ قَالَ: «عَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَابْنَاهُمَا»؛

چون آیه نازل شد [به پیامبر] عرض شد: ای رسول خدا، نزدیکان شما که مودتشان بر ما واجب شده چه کسانی

هستند؟ فرمود: «علی، فاطمه و دو پسرشان».

وی سپس در تأیید حدیث فوق و اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام مصداق «قربى» در آیه است، می گوید:

وَيَدُلُّ عَلَيْهِ مَا رَوَى عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: شَكْوَتٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حَسَدِ النَّاسِ لِي، فَقَالَ: أَمَا

تَرْضَى أَنْ تَكُونَ رَابِعَ أَرْبَعَةٍ: أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ أَنَا وَأَنْتَ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ، وَأَزْوَاجُنَا عَنْ أَهْمَانَا وَشِمَائِلُنَا، وَذُرِّيَّتُنَا

خَلْفَ أَزْوَاجِنَا؛^{۳۹۸}

۳۹۶. نهج الحق وكشف الصدق: ۱۷۵.

۳۹۷. منهاج الكرامة: ۱۲۲.

بر همین حقیقت دلالت دارد آنچه از علی علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: از حسادت مردم نسبت به خودم به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شکایت کردم. ایشان در پاسخ فرمودند: «آیا راضی نیستی که چهارمین نفر از چهار نفری باشی که نخستین کسانی اند که داخل بهشت می شوند؛ یعنی من، تو، حسن و حسین و همسرانمان که در سمت راست و چپ ما قرار دارند [و وارد بهشت می شوند] و فرزندانمان نیز پشت سر همسرانمان؟»

پس، از دیدگاه زمخشری، مقام و منزلت والای اهل بیت علیهم السلام و اینکه آنان نخستین کسانی هستند که به همراه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم وارد بهشت می شوند، دلیلی است بر اینکه مصداق قرنی آن بزرگوارانند. در نتیجه معلوم می شود که از نظر او نیز «مودت» فراتر از محبت صرف است. ادامه کلام زمخشری این حقیقت را روشن تر می کند. وی در ذیل آیه مودت و در ادامه احادیث پیشین، روایت زیر را نیز از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم نقل می کند. وی می نویسد:

عن النبي صلی الله علیه وآله وسلم : حرمت الجنة علی من ظلم أهل بيته وآذاني في عترتي، ومن اصطنع صنيعاً إلى أحد من ولد عبد المطلب ولم يجازه عليها، فأنا أجازيه عليها غداً إذا لقيني يوم القيامة؛^{۳۹۹}

از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نقل شده است که فرمود: «بهشت بر کسی که به اهل بیت من ظلم کند و مرا درباره عترتم آزار دهد حرام شده است، و هرکس کاری برای یکی از فرزندان عبدالمطلب انجام دهد و او در قبال آن عمل جزا ندهد، پس من جزای عملش را فردای قیامت و به هنگام ملاقات با وی خواهم داد.»

زمخشری در ادامه درباره نزول آیه مودت حدیثی را نقل می کند که براساس آن انصار قصد داشتند از پیامبر اکرم قدردانی کنند؛^{۴۰۰} سپس حدیث زیر را نقل می کند:

قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم : «مَنْ مَاتَ عَلَى حَبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ شَهِيداً، أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حَبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ مَغْفُوراً لَهُ، أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حَبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ تَائِباً، أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حَبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ مُؤْمِناً مُسْتَكْمِلاً لِلْإِيمَانِ، أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حَبِّ آلِ مُحَمَّدٍ بَشْرَهُ مَلَكَ الْمَوْتِ بِالْجَنَّةِ، ثُمَّ مَنْكَرٌ وَنَكِيرٌ، أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حَبِّ آلِ مُحَمَّدٍ يَزِفُّ إِلَى الْجَنَّةِ، كَمَا تَزِفُّ الْعُرُوسُ إِلَى بَيْتِ زَوْجِهَا، أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حَبِّ آلِ مُحَمَّدٍ فَتُحَّ لَه فِي قَبْرِهِ بَابَانِ إِلَى الْجَنَّةِ، أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حَبِّ آلِ مُحَمَّدٍ جَعَلَ اللَّهُ قَبْرَهُ مِزَارَ مَلَائِكَةِ الرَّحْمَةِ، أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حَبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ عَلَى السُّنَّةِ وَالْجَمَاعَةِ، أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى بَغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَكْتُوبٌ بَيْنَ عَيْنَيْهِ آيسٌ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ، أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى بَغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ كَافِراً، أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى بَغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ لَمْ يَشْمَ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ»؛^{۴۰۱}

۳۹۸. الكشاف عن حقائق التنزيل: ۳ / ۴۶۷.

۳۹۹. همان.

۴۰۰. ذکر این حدیث در ضمن بررسی نصوص گذشت.

۴۰۱. همان.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: هرکس بر حب آل محمد مهرد شهید از دنیا رفته است. آگاه باشید، هرکس بر حب آل محمد مهرد آمرزیده شده از دنیا رفته است. آگاه باشید، هرکس بر حب آل محمد مهرد با توبه از دنیا رفته است. آگاه باشید هرکس بر حب آل محمد مهرد با ایمان کامل از دنیا رفته است. آگاه باشید، هرکس بر حب آل محمد مهرد، ملك الموت و سپس نکیر و منکر او را به بهشت بشارت می دهند. آگاه باشید، هرکس بر حب آل محمد مهرد، به بهشت برده می شود چنانکه عروس به خانه شوهرش برده می شود. آگاه باشید، هرکس بر حب آل محمد مهرد، در قبرش دو در به سوی بهشت برای او باز می شود. آگاه باشید، هرکس بر حب آل محمد مهرد، خداوند قبرش را محل زیارت فرشتگان رحمت قرار می دهد. آگاه باشید، هرکس بر حب آل محمد مهرد بر [طبق سنت و جماعت مرده است. آگاه باشید، هرکس بر بغض آل محمد مهرد، روز قیامت در حالی که بر پیشانی او نوشته شده است، ناامید از رحمت خدا، خواهد آمد. آگاه باشید که بر دشمنی آل محمد مهرد، کافر مرده است و کسی که بر دشمنی آنها مهرد، بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد.

بنابراین، «مودت» اخص از محبت است و آثار و لوازمی دارد که با اعتقاد دینی و ایمانی پیوند خورده است. البته هر چند زمخشری به این حقیقت تصریح نمی کند، اما از روایاتی که در ذیل این آیه مطرح کرده است به روشنی این مطلب قابل فهم و برداشت است.

فخررازی و قرطبی^{۴۱} نیز در تفسیر آیه مودت^{۴۲} در همین راستا به مطالب قابل توجهی اشاره می کنند که برای جلوگیری از اطاله کلام، از طرح آن خودداری می کنیم.

خطیب شربینی نیز امیرالمؤمنین، فاطمه زهراء، امام مجتبی و سیدالشهداء علیهم السلام را مصداق «قربی» معرفی می کند و آیه مودت را به آیه تطهیر پیوند می زند و مصداق «قربی» و «اهل بیت» را یکی می داند. وی درباره «قربی» می نویسد:

فقیل: هم فاطمة وعلی و ابناؤهما. وفيهم نزل: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا)^{۴۳}؛ پس گفته شده: «قربی» فاطمه، علی و دو پسرشان هستند و آیه (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) درباره ایشان نازل شده است.

آلوسی نیز پس از طرح و بررسی روایات مربوط به مصداق «قربی» در آیه مودت، به حدیث ثقلین اشاره کرده و می نویسد:

فقد أخرج مسلم، والترمذي، والنسائي عن زيد بن أرقم: أن رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قال: «أذكركم الله تعالى في أهل بيتي»^{۴۴}؛

۴۰۲. تفسیر الرازی: ۲۷ / ۱۶۴.

۴۰۳. تفسیر القرطبی: ۱۶ / ۲۱ - ۲۳.

۴۰۴. تفسیر السراج المنیر: ۱ / ۳۹۵۴.

۴۰۵. تفسیر الآلوسی: ۲۵ / ۳۱ - ۳۲.

مسلم، ترمذی و نسائی از زید بن ارقم آورده اند که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «شما را به خدای تعالی درباره اهل بیتم یادآور می شوم».

عبارت «أَذْكُرْكُمْ اللهُ تَعَالَى فِي أَهْلِ بَيْتِي»، قسمتی از حدیث ثقلین در کتب اهل سنت است. ذکر حدیث ثقلین در ذیل آیه موَدّت حکایت از آن دارد که امثال آلوسی نیز متوجه این نکته هستند که موَدّت اخص از محبت است، یعنی محبتی است که همراه با تمسک باشد، زیرا پیامبر در حدیث ثقلین مسلمانان را به تمسک به قرآن و اهل بیت علیهم السلام امر می کند و حقّ اهل بیت را با تأکید یادآور می شود.

بنابراین اهل سنت نیز به طور کامل توجه دارند که «موَدّت» محبتی است که با ایمان و سعادت اخروی افراد ارتباط دارد. پس باید گفت که موَدّت یقیناً اخصّ از محبت است و در معنای آن نوعی تمسک، التزام و تبعیت نهفته است، هر چند که سنیان به این حقیقت تصریح نکرده اند.

براساس آنچه گذشت، روشن است که لزوم موَدّت اهل بیت علیهم السلام، مستلزم وجوب اطاعت از ایشان است.

وجوب محبت مطلق بیانگر افضلیت، افضلیت نیز مستلزم امامت

چنانکه گذشت، براساس آیه موَدّت، محبت و موَدّت امیرالمؤمنین به صورت مطلق واجب شده است. پس هرکس که خداوند محبتش را به طور مطلق واجب کرده باشد، به یقین محبوب ترین خلق خواهد بود و آنکه نزد خدا و رسولش محبوب تر باشد، به تحقیق افضل خلق است و آنکه بافضلیت تر از همه باشد، مسلماً امام خواهد بود؛ از این رو امیرالمؤمنین علی علیه السلام پس از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ امام است.

در تبیین مدّعا می گوئیم: لزوم محبت و موَدّت امیرالمؤمنین علیه السلام به روشنی از آیه استفاده می شود. همچنین این حقیقت که امیرالمؤمنین محبوب ترین فرد نزد خدا و رسول خدا است از آیه قابل برداشت است، ضمن اینکه شواهد محکمی نیز بر این امر دلالت دارند؛ از جمله حدیث «طیر مشوی».

براساس این حدیث، مرغ بریانی به حضرت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اهدا شد و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پیش از تناول آن دعا کردند و از خدای متعال چنین خواستند:

أَللّهُمَّ ائْتِنِي بِأَحَبِّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ؛

خداوندا، محبوب ترین خلق نزد خودت را پیش من بفرست.

در نهایت امیرالمؤمنین علیه السلام خدمت آن حضرت رسید و آن مرغ را با هم تناول کردند.^{۴۰۶} این حدیث را بسیاری از

صحابه نقل کرده اند، از جمله:

۱- امیرالمؤمنین (علیه السلام);

۲- عبدالله بن عباس;

۳- ابوسعید خدری;

۴- سفینه;

۵- ابوالطفیل عامر بن واثله;

۶- أنس بن مالك;

۷- سعد بن ابی وقاص;

۸- عمرو بن عاص;

۹- أبومزارم، یعلی بن مرّة;

۱۰- جابر بن عبدالله انصاری;

۱۱- ابو رافع;

۱۲- حبشی بن جنادة.

همچنین ده ها تن از تابعان این حدیث را روایت کرده اند و در هر دوره ای از عالمان بزرگ و مشهور به نقل آن

پرداخته اند، عالمانی همچون:

۱. أبوحنیفه، پیشوای مذهب حنفی;

۲. أحمد بن حنبل، پیشوای حنبلی ها;

۳. ابوحاتم رازی;

۴. ابوعیسی ترمذی;

۵. ابوبکر بزار;

۶. ابوعبدالرحمان نسایی;

۷. ابوالحسن دارقطنی;

۸. ابوعبدالله حاکم حسکانی;

۴۰۶. ر.ک: سنن الترمذی: ۵ / ۳۰۰ / ح ۳۸۰۵; المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۳۰ - ۱۳۱ و ۱۳۲; مجمع الزوائد: ۹ / ۱۲۶; السنن

الکبری (نسائی): ۵ / ۱۰۷ / ح ۸۳۹۸; خصائص أميرالمؤمنین علیه السلام (نسائی): ۵۱; مسند أبي یعلی: ۷ / ۱۰۵ / ح ۴۰۵۲;

المعجم الأوسط: ۲ / ۲۰۷ و منابع دیگر.

۹. ابوبکر ابن مردویه;
۱۰. ابونعیم اصفهانی;
۱۱. ابوبکر بیهقی;
۱۲. ابوعمر ابن عبدالبرّ;
۱۳. ابومحمّد بغوی;
۱۴. ابوالحسن عبدری;
۱۵. ابوالقاسم ابن عساکر;
۱۶. ابن حجر عسقلانی;
۱۷. جلال الدین سیوطی.

بنابراین حدیث «طیر» که در صدور آن تردیدی نیست، به روشنی و صراحت دلالت بر این دارد که امیرالمؤمنین علیه السلام محبوب ترین خلق نزد خدا و رسول او است.

همچنین علاوه بر وضوح افضلیت محبوب ترین خلق نزد خدا، شواهدی نیز بر اعتراف سنیان بر این حقیقت وجود دارد که از آن جمله می توان به موارد زیر اشاره نمود:

۱. کلامی که قسطلانی و ابن حجر مکی از ولی الدین بن عراقی نقل کرده اند که گفت:

المحبة الدينية لازمة للأفضلية، فمن كان أفضل، كانت محبته الدينية له أكثر؛^{۴۰۷}

محبت دینی مستلزم افضلیت است؛ پس هرکه با فضیلت تر باشد، محبت دینی ما به او بیشتر خواهد بود.

۲. نظر فخررازی در تفسیر آیه شریف: (قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ).^{۴۰۸} وی درباره معنای محبت

خداوند در ذیل آیه می نویسد:

المراد من محبة الله تعالى له، إعطاؤه الثواب؛^{۴۰۹}

مراد از محبت خدای تعالی به او، اعطای ثواب از سوی خداوند به وی است.

روشن است که بیشترین ثواب مخصوص محبوب ترین کس است در نزد خداوند و آنکه ثواب بیشتری نصیبش گردد،

قطعاً بافضیلت تر است.

۴۰۷. المواهب اللدنیة بالمنح المحمدیة: ۲ / ۷۰۴؛ الصواعق المحرقة: ۱ / ۱۸۷. همچنین ر.ك: المجالس الوعظیة فی شرح أحادیث خیر

البریة صلی الله علیه وآله وسلم: ۲ / ۱۶۹؛ سمط النجوم العوالی فی أنباء الأوائل والتوالی: ۱ / ۴۱۷؛ لوامع الأنوار البهیة: ۲ / ۳۵۶.

۴۰۸. سوره آل عمران، آیه ۳۱.

۴۰۹. تفسیر الرازی: ۸ / ۱۹.

۳. پاسخ ابن تیمیه به استدلال علامه حلی رحمه الله: بیشتر استدلال علامه حلی رحمه الله بر امامت امیرالمؤمنین را علیه السلام را با استناد به آیه مودت مطرح کردیم. ایشان می گوید:

غیر علیّ علیه السّلام من الصحابة الثلاثة لا تجب مودته، فيكون علي عليه السّلام أفضل، فيكون هو الإمام؛^{۴۱۰}
غیر از علی علیه السلام، مودت هیچ يك از صحابه و آن سه نفر واجب نیست؛ از این رو علی افضل است و او امام خواهد بود.

ابن تیمیه در مقابل این استدلال می گوید:

والمقصود أنّ قوله: «وغير عليّ من الثلاثة لا تجب مودته» كلام باطل عند الجمهور، بل مودّة هؤلاء أوجب عند أهل السنّة من مودّة عليّ، لأنّ وجوب المودّة على مقدار الفضل، فكُلّ من كان أفضل كانت مودّته أكمل؛^{۴۱۱}
مقصود از سخن علامه حلی که می گوید: «وغير از علی مودت هیچ يك از آن سه نفر واجب نیست» نزد جمهور سنیان سخن باطلی است، بلکه مودت آن سه نفر نزد اهل سنت واجب تر از مودت علی است؛ زیرا وجوب مودت به میزان افضلیت است، پس هرکه افضل باشد، مودتش کامل تر است.

این کلام از کور باطنی ابن تیمیه حکایت دارد؛ زیرا وجوب مودت امیرالمؤمنین علیه السلام مستند به کلام خداوند است. اما ابن تیمیه و امثال وی در مخالفت آشکار با کلام خدا و بر اساس هوای نفس خویش، مودت دیگران را واجب تر از مودت کسی می داند که خداوند مودتش را واجب فرموده است. به هر روی صرف نظر از این کور باطنی، آنچه مهم است اعتراف ابن تیمیه به رابطه میان مودت و افضلیت است.

لزوم امامت افضل نیز حکم روشن عقل است و بسیاری از عالمان بزرگ و مشهور اهل تسنن در برابر این حکم عقل مجبور به تسلیم شده و به آن پرداخته اند. جرجانی درباره شورای شش نفره ای که عمر تشکیل داد و اینکه چرا وی این شش نفر را برگزید و دیگران را داخل نکرد، می گوید:

وإنما جعلها شوری بينهم، لأنّه رأهم أفضل ممّن عداهم، وأنّه لا يصحّ للإمامة غيرهم؛^{۴۱۲}

او شورایی را میان آنان قرار داد؛ چرا که آنها را از دیگران افضل می دید و غیر ایشان برای امامت صلاحیت نداشتند.

محبّ الدین طبری نیز چنین اظهار نظر می کند:

قولنا: لا ينعقد ولاية المفضول عند وجود الأفضل؛^{۴۱۳}

باور ما آن است که ولایت مفضول با وجود افضل شکل نمی گیرد.

۴۱۰. منهاج الكرامة: ۱۲۲.

۴۱۱. منهاج السنة: ۷ / ۷۷.

۴۱۲. المواقف: ۳ / ۶۲۲؛ شرح المواقف: ۸ / ۳۶۵.

۴۱۳. الرياض النضرة: ۱ / ۱۰۱.

غیر از این افراد نیز عالمانی دیگر به این حکم عقل اذعان کرده اند، اما به جهت اطاله کلام نیازی به طرح انظار آنان نیست. پس در وجوب امامت افضل تردیدی وجود ندارد. بدین روی مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی وجوب محبت امیرالمؤمنین علیه السلام را یکی از ادله افضلیت آن حضرت می شمارد و علامه حلی در شرح کلام خواجه و در وجه نوزدهم می نویسد:

إِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ مُحِبَّتَهُ وَمَوَدَّتَهُ وَاجِبَةً، دُونَ غَيْرِهِ مِنَ الصَّحَابَةِ، فَيَكُونُ أَفْضَلَ مِنْهُمْ. وَبَيَانَ مَقْدَمَةَ الْأُولَى: أَنَّهُ كَانَ مِنْ أَوْلَى الْقُرْبَى، فَتَكُونُ مَوَدَّتُهُ وَاجِبَةً لِقَوْلِهِ تَعَالَى: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)؛^{۴۱۴}

همانا برخلاف اصحاب دیگر، محبت و مودت علی علیه السلام واجب است، از این رو وی افضل از آنان است. بیان مقدمه یکم اینکه: همانا او از «اولوا القربى» است، در نتیجه مودتش براساس آیه شریف (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) واجب است.

در نتیجه با اثبات وجوب محبت امیرالمؤمنین علیه السلام، افضلیت آن حضرت و با اثبات افضلیت ایشان، امامت حضرتش ثابت می گردد.

امر به اطاعت مطلق برابر با عصمت

همانطور که در ابتدای بحث اشاره شد، وجوب محبت مطلق مستلزم افضلیت و افضلیت نیز مستلزم وجوب اطاعت است و وجوب اطاعت مطلق نیز دلیل بر عصمت خواهد بود. از این رو یکی از نتایج به دست آمده از دلالت این آیه شریف، عصمت پیامبر اکرم و اهل بیت علیهم السلام است.

دلیل سوم: عصمت امامان در روایات

سومین دلیل بر عصمت امامان علیهم السلام روایاتی است که در این باره وارد شده است. دلائل روایی بر عصمت ائمه علیهم السلام فراوان است؛ اما در این بخش به ذکر برخی از آنها بسنده می‌کنیم و به قدری که به بحث ما ارتباط دارد، توضیح خواهیم داد و بررسی ابعاد دیگر هر یک از آنها را به جایگاه خود موکول می‌کنیم.

حدیث یکم: «حدیث ثقلین»

یا أيها الناس، إني تركت فيكم ما إن أخذتم به لن تضلوا، كتاب الله وعترتي أهل بيتي؛^{۴۵}

ای مردم، همانا دو [گوهر] گرانبدر در میان شما می‌گذارم که اگر آن دو را بگیری، هرگز گمراه نمی‌شوی، کتاب خدا و عترت و اهل بیتم.

حدیث ثقلین حدیث بسیار مهمی است. در اهمیت آن همین بس که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله این حدیث را مکرراً فرموده اند. با توجه به تحقیقات انجام شده، این کلام پنج مرتبه از پیامبر صلی الله علیه وآله صادر شده است و آخرین بار در ساعت های پایانی عمر شریف ایشان بوده است.^{۴۶}

صدور این حدیث از پیامبر اسلام قطعی و یقینی و دلالتش بر امامت اهل بیت علیهم السلام روشن و آشکار است؛ از همین رو هر گونه تلاشی برای تخریب این دو جهت محکوم به سقوط و بطلان می‌باشد. ما در مقام بحث با اهل سنت ناچاریم به روایات و اقوال اندیشمندان ایشان استدلال کنیم تا حقایق این حدیث و دلالتش بر عصمت برای آنها نیز به اثبات برسد.

راویان حدیث از طبقه صحابه

در کتاب نفعات الأزهار، نام سی و چهار صحابی که از راویان این حدیث هستند آورده شده است و ما در اینجا به نام برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. امیرالمؤمنین علیه السلام؛

۲. امام حسن مجتبی علیه السلام؛

۳. ابوذر غفاری؛

۴. سلمان؛

۵. ابوسعید خدری؛

۴۱۵. سنن الترمذی: ۵ / ۳۲۸ / ش ۳۸۷۴؛ المعجم الكبير: ۳ / ۶۶ / ش ۲۶۸۰؛ المعجم الأوسط: ۵ / ۸۹؛ نظم درر السمطين: ۲۳۲؛

کنز العمال: ۱ / ۱۷۲ / ش ۸۷۰ و ۸۷۱.

۴۱۶. گفتنی است مجموعه تحقیقات مؤلف در بررسی حدیث ثقلین عبارت است از: «نفعات الأزهار» جلد ۱ - ۲ و ۳، «المحاضرات في الاعتقادات» و «حدیث الثقلین».

۶ . خزیمه بن ثابت;

۷ . زید بن ثابت;

۸ . عبدالرحمان بن عوف;

۹ . طلحة بن عبیدالله;

۱۰ . ابوهریره;

۱۱ . سعد بن ابی وقاص;

۱۲ . ابویوب انصاری;

۱۳ . عمرو بن عاص.

در میان صحابه نیز راویان زنی وجود دارند که این روایت نیز از آنان نقل شده است. این زنان عبارتند از:

۱ . صدیقه طاهره فاطمه زهرا سلام الله علیها;

۲ . أم سلمه علیها السلام;

۳ . أم هانی (خواهر امیرالمؤمنین علیهما السلام).

راویانی از مؤلفان صحاح سته

۱ . مسلم بن حجاج;

۲ . ابن ماجه;

۳ . ابوداود سجستانی;

۴ . ترمذی;

۵ . نسایی.

اسامی برخی از راویان بزرگ در قرن های مختلف

۱ . محمد بن سعد (صاحب کتاب الطبقات الکبری);

۲ . ابن ابی شیبه (استاد بخاری);

۳ . ابن راهویه;

۴ . احمد بن حنبل;

۵ . ابن ابی عاصم;

۶ . ابوبکر بزار;

۷ . ابویعلی موصلی;

- ۸ . محمد بن جریر طبری؛
- ۹ . ابوالقاسم طبرانی؛
- ۱۰ . حاکم نیشابوری؛
- ۱۱ . ابوبکر بیهقی؛
- ۱۲ . خطیب بغدادی؛
- ۱۳ . قاضی عیاض؛
- ۱۴ . ابن عساکر دمشقی؛
- ۱۵ . ابن اثیر؛
- ۱۶ . فخر رازی؛
- ۱۷ . شمس الدین ذهبی؛
- ۱۸ . ابن کثیر دمشقی؛
- ۱۹ . ابن حجر عسقلانی؛
- ۲۰ . جلال الدین سیوطی.^{۴۱۷}

متن حدیث به چند لفظ

ترمذی حدیث ثقلین را از زید بن ارقم این گونه روایت می کند:

قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكُمْ بِهِ لَنْ تَضَلُّوا بَعْدِي، أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ، كِتَابُ اللهِ، حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَعَتْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي وَلَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلَفُونِي فِيهِمَا».^{۴۱۸}

ترمذی همین حدیث را از جابر بن عبدالله انصاری چنین روایت می کند:

يا أَيُّهَا النَّاسُ، إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ مِنْ [مَا] إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضَلُّوا: كِتَابُ اللهِ وَعَتْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي.^{۴۱۹}

در حدیث یکم «إِنْ تَمَسَّكُمْ بِهِ»، و در دومی «إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ» آمده است.

برداشت عصمت از فرازهای حدیث

۴۱۷ . در کتاب *نفحات الأزهار*: جلد ۲، از صفحه ۲۲۷ - ۲۳۶ به نام پنجاه نفر از بزرگان اشاره شده است که این حدیث را نقل

کرده اند؛ اما در واقع، تعداد آنان به صدها نفر می رسد که هر کدام از آنها بزرگان علمی عصر خود هستند.

۴۱۸ . *سنن الترمذی*: ۵ / ۳۲۹ / ش ۳۸۷۶.

۴۱۹ . همان: ۵ / ۳۲۸ / ش ۳۸۷۴.

این حدیث شریف از دو جهت بر عصمت اهل بیت دلالت دارد: نخست امر رسول الله به تبعیت و اطاعت مطلق از قرآن و اهل بیت؛ و دوم إخبار رسول خدا به عدم جدائی اهل بیت از قرآن مجید.

۱. امر رسول خدا به متابعت از اهل بیت

از تعبیر مختلفی که در حدیث ثقلین به کار رفته استفاده می شود که إتباع و پیروی از قرآن و عترت، سبب رهایی از ضلالت و گمراهی است. این عبارات مختلف که در روایات گوناگون آمده عبارتند از: «إن اتبعتموها»^{۴۲۱}؛ «آن گاه که از آن دو پیروی کنید، «إن تمسکتم بهما»^{۴۲۱}؛ اگر به آن دو تمسک جویند، «إن أخذتم بهما»^{۴۲۲}؛ اگر آن دو را بگیرید و «إن اعتصمتم»^{۴۲۳}؛ اگر به آن دو تمسک جستید.

این چهار واژه مختلف که از ریشه های «تبع»، «مسك»، «أخذ» و «عصم» گرفته شده اند، به خوبی بازگو کننده حقیقت عصمتند.

معنای «إتبعتم»

حاکم نیشابوری از زیدبن أرقم این گونه نقل می کند:

إني تارك فيكم أمرين لن تضلوا إن اتبعتموهما.^{۴۲۴}

همان طور که اشاره شد، وجوب تبعیت و پیروی به صورت مطلق، بدون هیچ شك و شبهه ای با عصمت ملازم است. از این رو واژه «اتبعتم» به دلالت التزامی نشان گر معصوم بودن مُتَّبِع خواهد بود.

معنای «تمسکتم»

اما واژه «تمسکتم» در معنای دریافت و اخذ استعمال شده است.

تفتازانی در معنای تمسك می گوید:

لا معنى للتمسك بالكتاب إلا الأخذ بما فيه من العلم والهداية، فكذا في العترة^{۴۲۵}؛

۴۲۰. المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۱۰؛ کنز العمال: ۱ / ۱۸۷ / ش ۹۵۰؛ الإكمال فی أسماء الرجال: ۱۱۹.

۴۲۱. مناقب علی بن ابي طالب علیه السلام و ما نزل من القرآن فی علی علیه السلام: ۲۲۸.

۴۲۲. تفسیر الثعلبی: ۳ / ۱۶۳؛ السنن الکبری (بیهقی): ۱۰ / ۱۱۴؛ کنز العمال: ۱ / ۱۸۷ / ح ۹۴۸ با اندکی اختلاف در عبارات.

۴۲۳. کنز العمال: ۱ / ۱۸۷ / ش ۹۵۱.

۴۲۴. المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۱۰.

۴۲۵. شرح المقاصد فی علم الکلام: ۲ / ۳۰۳.

تمسك جستن به كتاب معنایی جز دریافت علم و هدایتی که در آن است ندارد و درباره عترت نیز همین معنا وجود دارد.

طیبی که از شارحان بزرگ حدیث اهل سنت است، در کتاب الکاشف چنین می نویسد:

ومعنى التمسك بالقرآن العمل بما فيه، وهو الإلتزام بأوامره والإنتهاء عن نواهيه. والتمسك بالعترة محبتهم والإهداء بهدایتهم وسیرتهم؛^{۴۳۶}

معنای تمسك کردن، پناه بردن به قرآن و عمل به محتوای آن است و عمل به آن، یعنی پیروی اوامر و ترك نواهی، و گرایش به عترت نیز؛ یعنی محبت بهو اطاعت از آنها در هدایت و راه و روش آنان.

ابن حجر مکی نیز در کتاب الصواعق المحرقة در این باره می نویسد:

حَثَّ [صلى الله عليه وآله] على الإقتداء والتمسك بهم والتعلم منهم؛^{۴۳۷}

پیامبر [صلى الله عليه وآله مردم را] به پیروی، تمسك کردن و یادگیری از اهل بیت برانگیخته و وادار کرده است.

معنای «أخذتم»

یکی از واژه های به کار برده شده در حدیث ثقلین، واژه «أخذتم» است. این واژه نیز به همان معنای تمسك استعمال شده است.

ملا علی قاری در کتاب المرقاة فی شرح المشكاة، در بیان معنای «أخذتم» می نویسد:

أي تمسكتم به علماً وعملاً؛^{۴۳۸}

شما از جهت علم و عمل به آن تمسك جویید.

متابعت علمی و عملی معنای «أخذ» است.

وی در جایی دیگر می نویسد:

أي وتمسكوا به اعتقاداً وعملاً.^{۴۳۹}

مطابقت عمل با کتاب و عترت به معنای این است که تمامی بایدها و نبایدها، حرکات و سکنات لزوماً باید مطابق با فرامین و دستوره های کتاب و اهل بیت باشد و چون بر اساس این حدیث پیروی از اهل بیت علیهم السلام به صورت مطلق و بدون قید و شرط واجب است؛ از این رو آنان به طور قطع معصومند؛ چرا که اگر عصمت نباشد، امر به تبعیت از آنها به طور

۴۲۶. شرح الطیبی علی مشکاة المصابیح: ۱۱ / ۳۰۴، ذیل شماره ۶۱۵۳.

۴۲۷. همان: ۲ / ۴۴۲.

۴۲۸. مرقاة المفاتیح: ۵ / ۶۰۰. همچنین ر.ک: تحفة الأحوزی: ۱۰ / ۱۹۶.

۴۲۹. همان: ۵ / ۵۹۳.

مطلق إغراء به جهل و گمراه ساختن بندگان است و به گمراهی انداختن مردم توسط پیامبر، محال و خرد ستیز است؛ در نتیجه عصمت ثقلین ثابت می شود.

معنای «اعتصام»

«اعتصام» تعبیر دیگری از تمسک، پیروی و اتباع است که در بعضی از نقل ها وارد شده است.

راغب در مفردات پیرامون معنای «اعتصام» می نویسد:

والإعتصام الإستمسك... والإعتصام التمسك بالشيء قال: (وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا)...^{۴۳۰}

برای فهم دقیق معنای این لفظ، می توان به ذیل آیه (وَمَنْ يَعْصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ)^{۴۳۱} و آیه

(وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا)^{۴۳۲} در کتابهای لغت، تفسیر و حدیث مراجعه نمود.^{۴۳۳}

معنای «لن تزلوا»

«لن تزلوا» نفی گمراهی ابدی است؛ یعنی با پیروی، تمسک کردن و پناهنده شدن به ثقلین و عمل به دستورات آن دو، هیچ گاه گمراهی پدید نمی آید و این بدان معناست که رفتار و گفتار اهل بیت علیهم السلام، همواره در راستای هدایت و مخالف ضلالت است و کسی که همواره در خلاف مسیر گمراهی گام بردارد، به یقین معصوم است؛ چرا که اگر اهل بیت معصوم نباشند، ممکن است خود دچار گمراهی شوند و پیروان خویش را نیز به ورطه گمراهی بکشانند. بدین روی رسول خدا صلی الله علیه وآله با نفی این احتمال، عصمت اهل بیت علیهم السلام را بیان و ثابت کرده است.

معنای «ثقلین»

۴۳۰. المفردات في غريب القرآن: ۳۲۶ - ۳۲۷.

۴۳۱. سوره آل عمران، آیه ۱۰۱.

۴۳۲. همان، آیه ۱۰۳.

۴۳۳. در معنای اعتصام آمده است:

«عصم: العين والصاد والميم أصل واحد صحيح يدل على إمساك ومنع وملازمة، والمعنى في ذلك كله معنى واحد... واستعصم: التجأ»؛ معجم مقاییس اللغة: ۱۴ / ۳۳۱.

نووی در شرح صحیح مسلم می نویسد: «وَأَمَّا الإعتصام بحبل الله فهو التمسك»؛ شرح صحیح مسلم: ۱۱/۱۲.

این حجر نیز در فتح الباری می نویسد: «الإعتصام افتعال من العصمة والمراد امتثال قوله تعالى (وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا)... لأن المراد بالحبل الكتاب والسنة على سبيل الإستعارة والجامع كونهما سبباً للمقصود وهو الثواب والنجاة من العذاب كما أن الحبل سبب لحصول المقصود... والمراد بالكتاب... وبالسنة ما جاء عن النبي صلى الله عليه وآله من أقواله وأفعاله وتقريره»؛ فتح الباری: ۱۳ / ۲۰۷.

شوکانی نیز در فتح القدير این گونه اعتصام را معنا می کند: «ومعنى الإعتصام بالله التمسك بدينه وطاعته...، يقال اعتصم به واستعصم وتمسك واستمسك: إذا امتنع به من غيره»؛ فتح القدير: ۱ / ۳۶۷.

برای اطلاع بیشتر ر.ك: تفسير الألوسي: ۴ / ۱۷؛ تفسير أبي السعود: ۲ / ۶۶ و منابع دیگر.

کلمه «ثقلین» تشبیه است و مفرد آن یا «ثَقُل» است. چنانکه در قاموس آمده است:

التَّثْقُل، محرکة: متاع المسافر وحشمه، وكلّ شيء نفيس مصنوع، ومنه الحديث «إني تارك فيكم الثقلین کتاب الله وعترتي»^{۴۳۴}؛

ثقل، زاد و توشه ساز و هر چیز نفیس است که انسان از آن مراقبت می کند و از همین معنا، حدیث ثقلین است که «إني تارك فيكم الثقلین، کتاب الله و عترتي».

و یا مفرد آن «ثَقُل» است، چنانکه ابن اُثیر می گوید:

«إني تارك فيكم الثقلین، کتاب الله و عترتي»، سَمَاهما ثَقْلين، لَأَنَّ الأخذ بهما والعمل بهما ثقيل... فسمَاهما ثقلين إعظاماً لقدرهما وتفخيماً لشأنهما»^{۴۳۵}

ثقلین نامیده شدند، چرا که گرایش و پیروی از آن دو سنگین است... پس ثقلین نامیده شدند تا جایگاه آنها بزرگ شمرده شود و به مقام والایشان ارج نهاده شود.

همین معنا را نووی در شرح صحیح مسلم آورده است.^{۴۳۶}

به نظر ما قرائت نخست اولا است. اما صرف نظر از معنای «ثقلین»، آنچه اهمیت دارد آن است که صیغه تشبیه بیانگر تساوی عترت و قرآن در رتبه و منزلت است.^{۴۳۷} پس چنانکه قرآن از سوی خداوند حکیم نازل شده و هیچ باطلی در آن راه ندارد:

(لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ).^{۴۳۸}

کلام اهل بیت علیهم السلام نیز مستند به وحی الهی و عاری از هر باطلی است. و همان سان که تردیدی در قرآن نیست:

(ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ)،^{۴۳۹}

در کلام اهل بیت علیهم السلام نیز تردید راه ندارد. در نتیجه سخن و گفتار اهل بیت علیهم السلام به سان قرآن از هر باطل و خطایی معصوم است.

تأکید بر تبعیت از اهل بیت

۴۳۴ . القاموس المحيط: ۳ / ۳۴۲ .

۴۳۵ . النهاية في غريب الحديث: ۱ / ۲۱۶ . همچنین ر.ك: تاج العروس: ۱۴ / ۸۵ .

۴۳۶ . ر.ك: شرح صحيح مسلم: ۱۵ / ۱۸۰ . همچنین ر.ك: الديباج على مسلم: ۵ / ۳۹۰؛ نظم درر السمطين: ۲۳۱؛ فيض التدير شرح

الجامع الصغير: ۲ / ۲۲۰ و ۳ / ۱۹؛ تفسير الثعلبي: ۹ / ۱۸۶؛ تفسير البيهقي: ۴ / ۲۷۱ .

۴۳۷ . گفتنی است در بعضی از الفاظ حدیث «أحدهما أعظم من الآخر»؛ یکی از آنها بزرگتر از دیگری است آورده شده است؛ لیکن در بیشتر احادیث لفظ ثقلین آمده و جمله مذکور وجود ندارد.

۴۳۸ . سوره فصلت، آیه ۴۲ .

۴۳۹ . سوره بقره، آیه ۲ .

مسلم بن حجاج می گوید: پیامبر پس از فرمودن «إني تارك فيكم»، سه مرتبه فرمود:

أذکرکم الله في أهل بيتي، أذکرکم الله في أهل بيتي، أذکرکم الله في أهل بيتي.

تکرار، تذکر و توجه دادن به اهل بیت جز لزوم پیروی از ایشان معنای دیگری ندارد. مناوی درباره این تأکید و تکرار، به

نقل از حکیم ترمذی می نویسد:

حَضَّ عَلَى التَّمَسُّكِ بِهِمْ، لِأَنَّ الْأَمْرَ لَهُمْ مَعَايِنَةٌ فِهِمْ أُبْعَدَ عَنِ الْمَحْنَةِ؛^{۴۰}

أمر مؤکد رسول الله به تمسک کردن و پناهنده شدن به اهل بیت به خاطر این است که ایشان از گمراهی،

اشتباه و خطا به دورند.

۲. إخبار رسول خدا از عدم جدائی قرآن و عترت

رسول خدا در حدیث ثقلین إخبار نموده که هرگز میان قرآن و عترت جدائی نخواهد بود و این دو تا روز قیامت با

یکدیگرند:

لن يفترقا حتى يردا علي الحوض.^{۴۱}

«لن يفترقا»؛ یعنی قرآن و اهل بیت هرگز از هم جدا نمی شوند و تا قرآن هست، اهل بیت نیز در کنار آن است.

جمله «حتى يردا علي الحوض»؛ یعنی همچنان عدم جدائی قرآن و اهل بیت ادامه دارد تا اینکه در قیامت در کنار حوض

[کوثر] بر من وارد شوند.^{۴۲}

بر اساس روایات معتبر فریقین، اصحاب پیامبر نیز در قیامت بر پیامبر وارد می شوند و چون رسول خدا صلی الله علیه

وآله از احوال ایشان می پرسد، خداوند عملکرد آنان پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را یادآور می شود. در برخی از

نقل های حدیث آمده است:

إنكم ستردون علي الحوض وتختلجون دوني فأقول: يا رب، أصحابي، أصحابي، فيقال: إنك لا تدري ما أحدثوا

بعدك؛^{۴۳}

۴۴۰. فيض القدير شرح الجامع الصغير: ۲ / ۲۲۰. همچنین ر.ك: نوادر الأصول: ۱ / ۲۵۹.

۴۴۱. مسند أحمد: ۳ / ۱۷ / ح ۱۱۱۴۷؛ المعجم الكبير: ۳ / ۶۵ / ح ۲۶۷۸؛ مسند أبي يعلى: ۲ / ۲۹۷ / ح ۱۰۲۱.

۴۴۲. شاید در بعضی روایات به جای «علي»، «علی» آمده باشد و این عبارت نیز صحیح است.

۴۴۳. مسند البزار: ۱ / ۴۷۶ / ش ۳۱۶۸. در منابع زیر به این صورت آمده است که:

«ليردَن علي الحوض رجال ممن صاحبنی حتى إذا رأيتهم ورفعوا إلي اختلجوا دوني فأقولن: أي رب أصحابي أصحابي. فليقالن لي:

إنك لا تدري ما أحدثوا بعدك؟»؛ صحیح مسلم: ۷ و ۶۹ - ۷۰؛ المصنّف (ابن أبي شيبة): ۷ / ۴۱۵ / ش ۳۵؛ مسند الشاميين: ۴ / ۳۴

/ ش ۲۶۶۰؛ التمهيد (ابن عبد البر): ۲ / ۲۹۳؛ جامع الأصول: ۲ / ۴۳۵ / ش ۸۸۷.

به زودی در کنار حوض بر من وارد خواهید شد و نزد من جدا می شوید، پس من می گویم: ای خدا، [اینان] اصحاب من، اصحاب من هستند؟! ندا می رسد: تو نمی دانی که بعد از تو [این اصحاب] چه کردند. به نظر می رسد که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در این قسمت از حدیث، به فرجام بد بیشتر صحابه خود اشاره دارد؛ چنانکه در صحیح بخاری نیز به روسیاهی اکثر اصحاب در روز قیامت تصریح شده است. بخاری نقل می کند:

فلا أراه يخلص منهم إلا مثل همل النعم؛^{۴۴}

از صحابه [در آن روز] خلاصی پیدا نمی کند مگر عده اندکی.

آخرین سفارش و وصیت پیامبر اکرم

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در واپسین روزهای عمر شریف خویش، مسلمانان را به تمسک به قرآن و عترت وصیت می کند.

مناوی در فیض القدير می نویسد:

ووصى أمته بحسن معاملتهما وإيثار حقهما على أنفسهما والإستمساک بهما في الدين؛^{۴۵}

پیامبر اسلام [قرآن و عترت] را در امت باقی گذاشت و به خوش رفتاری مقدم نمودن حق آن دو بر خود و گرفتن دین از آنان سفارش نمود.

دین که مجموعه ای از اصول، احکام و اخلاق است، باید از قرآن و اهل بیت گرفته شود.

در برخی نقل های حدیث ثقلین این عبارت نیز آمده است:

فانظروا كيف تخلفوني فيهما؛^{۴۶}

ببینید چگونه پس از من با کتاب و عترت رفتار خواهید کرد.

شهاب الدین خفاجی در شرح این عبارت می نویسد:

۴۴۴. صحیح البخاری: ۲۰۸ / ۷. همچنین ربك: كنز العمال: ۱۱ / ۱۳۲ - ۱۳۳ / ش ۳۰۹۱۸. با توجه به عظمتی که اهل سنت برای صحابه قائلند، معتقدند صحابه ای که با يك لحظه دیدن پیامبر این عنوان را پیدا کرده اند، و تك تك آنها را سزاوار پیروی می دانند و بر اساس «اصحابی كالنجوم» دینی تأسیس کرده اند. با همه این توصیفات، بسی جای تعجب است که در احادیث صحیح بخاری، مسلم و دیگران آمده است که: «تعداد زیادی از آنها، از کنار حوض رانده می شوند و هلاکت ابدی نصیب آنها می گردد».

۴۴۵. فیض القدير شرح الجامع الصغير: ۲۰ / ۳.

۴۴۶. سنن الترمذی: ۵ / ۳۲۹ / ش ۳۸۷۶؛ المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۰۹؛ المعجم الكبير: ۳ / ۶۶، ۶۷ و ۱۸۰؛ فضائل الصحابة (نسایی): ۱۵؛ مجمع الزوائد: ۹ / ۱۶۴ - ۱۶۵؛ السنن الكبرى (نسایی): ۵ / ۴۵ / ش ۸۱۸۴؛ كنز العمال: ۱ / ۱۷۳ / ش ۸۷۳؛ تفسیر ابن کثیر: ۴ / ۱۲۳؛ الدر المنثور: ۶ / ۷؛ تفسیر الألوسی: ۶ / ۱۹۴؛ الطبقات الكبرى: ۲ / ۱۹۴؛ تاریخ بغداد: ۸ / ۴۴۳ / ش ۴۵۵۱؛ تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۲۲۰؛ أسد الغابة: ۲ / ۱۲ و منابع دیگر.

أي بعد وفاتي. انظروا في عملكم بكتاب الله واتباعكم لأهل بيتي ورعايتهم وبرهم بعدي، فإن ما يسرهم يسرني
وما يسؤهم يسؤني؛^{٤٤٧}

یعنی پس از مردن من، در اعمال خود اندیشه کنید که چه مقدار از آن در مسیر پیروی و پذیرش رهبری و نیکی
به کتاب خدا و اهل بیت من بوده است. هر آینه آن چه برای آنها آسان باشد، برای من نیز آسان و هر چه
ایشان را به سختی اندازد، مرا به سختی انداخته است.

حال اگر به دیده انصاف بنگرید، معلوم می شود که کدام فرقه از مسلمانان تابع قرآن و اهل بیت هستند و اعمال خود
را بر کتاب و عترت عرضه می دارند. از همین جاست که محقق و دانشمند منصف، چاره ای جز ایمان و زانو زدن و کسب علم
از مکتب اهل بیت علیهم السلام را ندارد.

حدیث دوم: «حدیث سفینه»

دومین حدیثی که بر عصمت دلالت دارد، حدیث سفینه است. حدیثی که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

مثل أهل بيتي مثل سفينة نوح، من ركبها نجا ومن تخلف عنها غرق؛^{٤٤٨}

مثال اهل بیت من مانند کشتی [نجات] نوح است، هرکس سوار شود نجات یابد، و هر کس روی گرداند غرق
می شود.

این حدیث شریف نیز به الفاظ مختلفی نقل شده است که برخی از عبارتند از:

١. «مثل أهل بيتي مثل سفينة نوح»؛^{٤٤٩}

٢. «إن مثل أهل بيتي كمثل سفينة نوح»؛^{٤٥٠}

٣. «إن مثل أهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح».^{٤٥١}

محل شاهد در این حدیث، تشبیه اهل بیت علیهم السلام به کشتی نوح علی نبینا وآله وعلیه السلام است.

٤٤٧. نسیم الریاض: ٣ / ٤١٠ - ٤١١.

٤٤٨. المستدرک علی الصحیحین: ٢ / ٣٤٣؛ المعجم الأوسط: ٥ / ٣٥٥؛ مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام وما نزل من القرآن فی علی
علیه السلام: ٢١٤ / ش ٢٩٧؛ الجامع الصغیر: ٢ / ٥٣٣ / ش ٨١٦٢؛ کنز العمال: ١٢ / ٩٥ / ش ٣٤١٥١؛ الدر المنثور: ٣ / ٣٣٤.
٤٤٩. المستدرک علی الصحیحین: ٢ / ٣٤٣؛ مجمع الزوائد: ٩ / ١٦٨؛ المعجم الأوسط: ٥ / ٣٥٥؛ المعجم الکبیر: ٣ / ٤٥ / ش ٢٦٣٦؛
مسند الشهاب: ٢ / ٢٧٣ / ش ١٣٤٢؛ الجامع الصغیر: ٢ / ٥٣٣ / ش ٨١٦٢؛ کنز العمال: ١٢ / ٩٥ / ش ٣٤١٥١؛ تفسیر ابن
عربی: ١ / ٣٢٢؛ الدر المنثور: ٣ / ٣٣٤؛ الکامل (ابن عدی): ٢ / ٣٠٦؛ تهذیب الکمال: ٢٨ / ٤١١ / ش ٦١٤٨؛ میزان الاعتدال: ١ /
٤٨٢ / ش ١٨٢٦ و ٤ / ١٦٧ / ش ٨٧٢٨؛ المعارف: ٢٥٢؛ مناقب علی ابن ابی طالب علیه السلام وما نزل من القرآن فی علی علیه
السلام: ٢١٤ / ش ٢٩٧.

٤٥٠. مجمع الزوائد: ٩ / ١٦٨؛ تفسیر السمعانی: ٣ / ٤٧٢؛ تفسیر الرازی: ٢٧ / ١٦٧؛ الإكمال فی أسماء الرجال: ٦٠.

٤٥١. المستدرک علی الصحیحین: ٣ / ١٥١؛ الجامع الصغیر: ١ / ٣٧٣ / ش ٢٤٤٢؛ کنز العمال: ١٢ / ٩٤ / ش ٣٤١٤٤.

بررسی سندی

حاکم نیشابوری در مستدرک، به دو طریق این حدیث را نقل کرده است:

سند یکم: این خبر از میمون بن اسحاق هاشمی، از احمد بن عبدالجبار، از یونس بن بکر، از مفضل بن صالح، از ابواسحاق، از حنش کنانی به ما رسیده است که ابوذر [غفاری] در حالی که در کعبه را گرفته بود و خود را معرفی می کرد، چنین می گفت:

سمعت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: «مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ مِنْ رَكْبِهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ».

هذا حدیث صحیح علی شرط مسلم ولم یخرجاه؛^{۴۵۲}

[ای مردمان! هرکس مرا می شناسد پس من همانم. اگر نمی شناسد بداند که من ابوذر هستم.] شنیدم رسول خدا می فرمود: مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِ مَنْ [در میان شما] مانند کشتی نوح است که هر که در آن کشتی سوار شد نجات یافت، و هر کس از آن سر باز زد غرق شد و [به هلاکت رسید]. این حدیث بنابر مبانی رجالی مسلم صحیح است و حال آنکه این حدیث را [بخاری و مسلم] نیاورده اند.

سند دوم: احمد بن جعفر، فرزند حمدان که زاهد شهر بغداد بود، از عباس بن ابراهیم قراطیسی، از محمد بن اسماعیل احمسی، از مفضل بن صالح، از ابواسحاق، از حنش کنانی به ما خبر داد که ابوذر در حالی که در کعبه را گرفته بود و خود را معرفی می کرد، می گفت:

سمعت النبي يقول: «ألا إنَّ مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فَيَكُم مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ مِنْ قَوْمِهِ، مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ».

غرق».^{۴۵۳}

حاکم نیشابوری سند نخست را بنابر مبانی مسلم صحیح دانسته است؛ اما نسبت به سند دوم سکوت می کند. اینکه حاکم سندی را صحیح و درباره سند دیگر سکوت می کند، نشانه دقت او در مباحث سندی است. بنابراین متهم ساختن وی به تساهل از سوی متعصبان اهل سنت صحیح نیست.^{۴۵۴}

۴۵۲ . المستدرک علی الصحیحین: ۲ / ۳۴۳ .

۴۵۳ . همان: ۳ / ۱۵۰ - ۱۵۱ .

۴۵۴ . تردیدی نیست که حاکم نیشابوری از بزرگان علماء اهل سنت در حدیث و رجال است؛ اما برخی از متعصبان اهل سنت به علت اینکه حاکم قسمتی از فضائل و مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام را که بخاری و مسلم در کتابشان نیاورده اند و با مبانی رجالی آنها سازگاری داشته است، ذکر می کند و بنابر مبانی بخاری و مسلم مهر صحت را بر سند آن احادیث می زند، بر علیه او سخن گفته اند. از جمله احادیثی که حاکم از صحت آنها دفاع کرده، حدیث «طیر مشوی» است که متعصبان را چنان عصبانی کرده که او را مورد شتم و ضرب قرار دادند، تا جایی که باعث شدند او از محافل علمی کنار بگیرد و خانه نشین شود.

جناب ابوذر این حدیث را در زمانی نقل می کند که اختناق شدیدی در بلاد اسلامی حاکم است، در نتیجه نقل حدیث سفینه به صورت علنی، گویای دو حقیقت مهم است: نخست شهرت و اهمیت حدیث سفینه، و دیگری شہامت و شجاعت ابوذر غفاری رحمہ اللہ در بیان فضائل و مناقب اہل بیت علیہم السلام.

این حجر مکی با وجود تعصبش، بہ صحت حدیث سفینه اقرار می کند. وی می نویسد:

صَحَّ حَدِيثُ «إِنَّ مَثَلِ أَهْلِ بَيْتِي».^{۴۵۵}

احمد زینی دحلان کہ در سرزمین حجاز فقیہ بزرگ زمان خود بودہ است، درباره حدیث سفینه می گوید:

صَحَّ عَنْهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ طَرُقٍ كَثِيرَةٍ؛^{۴۵۶}

صحت [حدیث سفینه] بہ سندهای فراوانی ثابت شدہ است.

پس بہ اقرار علماء بزرگ اہل سنت، حدیث سفینه بہ یقین از پیامبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ صادر شدہ است.

شناخت راویان

علاوہ بر ابوذر، برخی از صحابہ دیگر نیز حدیث ثقلین را نقل کردہ اند کہ اسامی عدہ ای از آنان را ذکر می کنیم:

۱ . امیرالمؤمنین علیہ السلام;

۲ . عبداللہ بن عباس;

۳ . ابوظفیل عامر بن وائلہ;

۴ . انس بن مالک;

۵ . عبداللہ بن زبیر;

۶ . ابوسعید خدری;

۷ . سلمة بن اکوع.

نام برخی از راویان بزرگی کہ در قرن های متمادی حدیث سفینه را در معتبرترین کتابهای اہل سنت نقل کردہ اند،

عبارت است از:

۱ . محمد بن ادريس شافعي;

۲ . احمد بن حنبل;

۳ . محمد بن جرير طبري;

۴ . ابوداؤود;

۴۵۵ . شرح القصيدة الهمزية : ۲۷۹ .

۴۵۶ . الفتح المبين في فضائل الخلفاء الراشدين وأهل البيت الطاهرين، باب فضائل اهل البيت. این کتاب در حاشیہ سیرہ دحلانیہ چاپ شدہ

است. ر.ك: نفحات الأزهار: ۴ / ۱۱۷ .

- ۵ . ابوبکر بزار;
- ۶ . ابن مردویه;
- ۷ . ابونعیم اصفهانی;
- ۸ . خطیب بغدادی;
- ۹ . ابویعلی موصلی;
- ۱۰ . ابوالقاسم طبرانی;
- ۱۱ . فخر رازی;
- ۱۲ . ابن حجر عسقلانی;
- ۱۳ . ابن حجر مکی;
- ۱۴ . جلال الدین سیوطی;
- ۱۵ . شیخ احمد زینی دحلان.

مسلم بن حجّاج، صاحب کتاب صحیح را نیز می توان از راویان این حدیث به شمار آورد؛ چرا که این حدیث را در چند کتاب به او نسبت داده اند؛^{۴۵۷} لیکن افسوس که حدیث سفینه در هیچ يك از چاپ های موجود کتاب وی وجود ندارد و بعید نیست که این حدیث را در خلال قرون متمادی از کتاب مسلم حذف کرده باشند!

عصمت در حدیث سفینه

در حدیث سفینه، اهل بیت پیامبر علیه و علیهم السلام به کشتی نوح تشبیه شده اند. بدیهی است که در هر تشبیهی باید وجه شبه مشخص شود.^{۴۵۸} بنابراین برای درک این حدیث و وجه شبه در آن، می بایست داستان کشتی حضرت نوح را به مقداری که مربوط به بحث عصمت است بررسی کنیم.

ساخت کشتی

پس از آنکه با تبلیغ بسیار حضرت نوح علی نبینا وآله وعلیه السلام، خداوند سبحان حجت را بر امت او تمام کرد، به نوح دستور داد به وحی پروردگار و عنایت او کشتی نجاتی بسازد تا مؤمنان با سوار شدن بر کشتی نجات یابند و کافران به سبب امتناع از ورود به کشتی هلاک گردند. خدای تعالی خطاب به نوح می فرماید:

۴۵۷ . از جمله ر.ک: الصواعق المحرقة : ۲ / ۴۴۵؛ مرآة المؤمنین فی مناقب آل سید المرسلین - مخطوط.

۴۵۸ . از باب نمونه می توان به حدیث منزلت (أنت منی بمنزلة هارون من موسى) اشاره کرد. پیامبر جایگاه امیرالمؤمنین را نسبت به خویش به جایگاه هارون نسبت به موسی تنزیل کرده اند. در فهم این حدیث باید جایگاه و منزلت حضرت هارون نسبت به حضرت موسی به دقت تبیین شود تا بنابراین، منزلت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به پیامبر صلی الله علیه وآله به همان سان ثابت شود.

(وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا وَلَا تُخَاطِبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُعْرِقُونَ)^{٤٥٩};

تحت توجه و به وحی ما کشتی بساز و درباره ستمکاران که غرق خواهند شد سخن نگو. نوح نیز به ساختن کشتی مشغول شد.

پس از ساختن کشتی، آن گاه که اراده خداوند بر هلاک کافران تعلق گرفت به نوح فرمود:

(قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ * وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ)^{٤٦٠};

به نوح گفتیم: از هر جفتی از حیوانات دو تا (یکی نر و دیگری ماده) و نیز خانواده ات و آنان را که ایمان آورده اند در کشتی سوار کن، مگر کسی که پیش تر فرمان غرق شدن را بر او لازم کرده ایم و جز اندکی همراه او ایمان نیاوردند. نوح گفت: به کشتی سوار شوید تا با نام خدا روان شود و به ساحل نجات رسد که همانا پروردگار من آمرزنده و صاحب رحمت است.

وقتی مؤمنان سوار کشتی شدند و آب همه جا را فرا گرفت و کشتی در امواج سهمگین آن در تلاطم بود، نوح از سر دلسوزی به فرزندش گفت: به کشتی سوار شو و از کافران مباش. اما وی در پاسخ پدر گفت: به جای سوار شدن بر کشتی، به کوه پناه می برم تا از هلاکت نجاتم دهد. آن گاه حضرت نوح فرمود:

(لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَجِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُعْرَقِينَ)^{٤٦١};

امروز هیچ نگهدارنده ای در برابر امر خداوند نیست، مگر بر آن کس که رحم کند. در همین حال موج میان نوح و فرزندش جدایی افکند و پسر او از غرق شوندگان بود.

خدای تعالی در ادامه می فرماید:

(وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ * قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ)^{٤٦٢};

و نوح به درگاه پروردگارش عرضه داشت که: پسر من از اهل من است و وعده تو حق است و تو قادرترین حاکمی. خداوند فرمود: ای نوح، پسر تو از اهل تو نیست؛ همانا او دارای عملی ناشایسته است.

در ادامه، نکاتی که از این جریان برداشت می شود را مرور می کنیم:

٤٥٩ . سوره هود، آیه ٣٧ .

٤٦٠ . همان، آیه ٤٠ - ٤١ .

٤٦١ . همان، آیه ٤٣ .

٤٦٢ . همان، آیه ٤٥ - ٤٦ .

۱. ساخت کشتی نجات به دستور خداوند و تحت نظارت او انجام گرفت،^{۴۳} همین گونه بوده است گزینش و معرفی اهل بیت علیهم السلام از سوی خداوند سبحان.
۲. آن گونه که حضرت نوح تنها کسانی را همراهی کرد که سوار کشتی شدند، همین گونه رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز تنها با کسانی همراه است که به اهل بیت علیهم السلام تمسک جسته اند.
۳. همراهی با نوح صرفاً يك رابطه ایمانی بوده و ربطی به نسبت خویشاوندی نداشته است؛ از این رو پسر نوح که از مؤمنان نبود، از همراهی پدر بازماند. همراهی با رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز صرفاً همراهی ایمانی است و مصاحبت و همنشینی و یا نسبت با شخص رسول الله صلی الله علیه وآله، در این همراهی نقشی ندارد.
۴. راه نجات قوم نوح منحصر در سوار شدن بر کشتی بود^{۴۴} و جز آن، هیچ راه دیگری وجود نداشت و پایان همه راه ها به نابودی منتهی می شد. برای امت اسلامی نیز جز تبعیت و تمسک به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله راه نجاتی نیست و هر راه دیگری غیر از آن به هلاکت می انجامد.
۵. کشتی نوح با نام خدا در جریان بود^{۴۵} و کشتی نشستگان را با هدایت الهی به ساحل نجات رساند. اهل بیت پیامبر علیه وعلیهم السلام نیز لحظه به لحظه، با توجه و هدایت الهی، پیروان خویش را به رستگاری و نجات رهنمون می شوند و آنکه تحت توجه و هدایت دائمی پروردگار باشد، قطعاً معصوم است و این همان اهمیت جایگاه عصمت است که برای نجات و هدایت دیگران ضروری است.

حدیث سفینه در نگاه علماء اهل سنت

یکی از عالمان بزرگی که اهل سنت در قرن های اخیر به او اعتماد داشته و کلام او را نقل می کنند، طیبی صاحب الکاشف است. او در شرح حدیث سفینه می نویسد: «گرفتن در کعبه توسط ابوذر که راوی حدیث است، تأکیدی بر اثبات حدیث است و حضور علنی او در خانه خدا و در برابر مردم، نشان گر اهمیّت دادن ابوذر به روایت خویش است تا اینکه مردم به آن حدیث گرایش پیدا کرده و به آن روی آوردند». طیبی در ادامه می گوید:

وفي رواية أخرى له يقول: «من عرفني قد عرفني ومن أنكرني فأنا أبوذر، سمعت النبي صلى الله عليه وآله يقول:

«ألا إن مثل أهل بيتي» أراد بقوله «فأنا أبوذر»... ما أظلت الخضراء ولا أقلت الغبراء أصدق من أبي ذر؛

شبه الدنيا وما فيها من الكفر والضلالات والبدع والأهواء الزائغة ببحر لحي [يغشاه موج] من فوقه موج من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض وقد أحاط بأكنافه [الأرض] وأطرافه الأرض كلها وليس منه خلاص

ولا مناص إلا تلك السفينة؛^{۴۶}

۴۳ . (وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ وَكَلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأَ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ)؛ سوره هود: آیه ۳۸.

۴۴ . (تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا)؛ سوره قمر، آیه ۱۴.

۴۵ . (بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا)؛ سوره هود، آیه ۴۱.

۴۶ . شرح الطیّبی علی مشکاة المصابیح: ۱۱ / ۳۱۶ / ش ۶۱۸۳.

و در روایتی دیگر ابوذر گفت: هر کس مرا می شناسد که می شناسد و هر آنکه نمی شناسد [بداند که] من ابوذر هستم. شنیدم از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم که می فرمود «بدانید که مثل اهل بیت من...». وی با گفتن «من ابوذر هستم»... می خواست به همان حدیثی اشاره کند که عام و خاص از پیامبر نقل کرده اند که: «آسمان سایه نینداخته و زمین برنداشته کسی را که راستگوتر از ابوذر باشد».

رسول خدا دنیا و آن چه در دنیا از کفر، گمراهی ها، بدعت ها و هواهای نفسانی وجود دارد را به دریایی متلاطم که امواج يك به يك بر روی یکدیگر در جوش و خروش هستند و بر بالای این امواج، تاریکی ابرهایی که بر روی همدیگر انباشته شده اند و دور و نزدیک زمین را فرا گرفته است، تشبیه کردند و تنها راه رهایی را وابسته به آن سفینه دانسته اند.

همچنین ملا علی قاری در مرقاة المفاتیح، عبارت طیبی را در شرح حدیث سفینه نقل کرده است.^{۴۶۷}

حافظ سمهودی^{۴۶۸} نیز درباره حدیث سفینه می گوید:

قوله صلی الله علیه وآله: «مثل أهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح في قومه» الحديث. وجهه أن النجاة ثبتت لأهل السفينة من قوم نوح عليه السلام... ومحصله الحث على التعلق بحبلهم وحبهم وإعظامهم شكراً لنعمة مشرفهم صلی الله علیه وآله... فمن أخذ بذلك نجى من ظلمات المخالفة، وأدى شكر النعمة الوافرة؛ أي: الزائدة، ومن تخلف عنه غرق في بحار الكفران، وتيار الطغيان، فاستوجب النيران؛^{۴۶۹}

فرمایش پیامبر صلی الله علیه وآله که: «مثال اهل بیت در میان مردم، به کشتی نوح در قوم خود است». وجه [تشبیه] نجات است که برای سرنشینان کشتی نوح به وجود آمد و نتیجه حدیث، تحریک و برانگیختن [امت] است بر گرایش به ریسمان اهل بیت و محبت و گرمی داشت مقام آنان به پاس نعمت حضور ایشان... هر کس این معنا را به دست آورد، از تاریکی مخالفت رها شده و شکر نعمت را ادا نموده است؛ و هر آنکه از این سفینه جدا شود، در دریای کفران غرق و به واسطه طغیان ناپود شده و [عذاب] جهنم بر او لازم می شود.

مناوی یکی دیگر از شارحان کتابهای حدیثی اهل سنت، پیرامون حدیث سفینه می نویسد:

(إنّ مثل أهل بيتي) فاطمة وعلي وابنيهما وبنيهما أهل العدل والديانة (فيكم مثل سفينة نوح من ركبها نجا ومن تخلف عنها هلك). وجه التشبيه أن النجاة ثبتت لأهل السفينة من قوم نوح فأثبت المصطفى صلی الله علیه وآله لأمته بالتمسك بأهل بيته النجاة وجعلهم وصلة إليها ومحصوله الحث على التعلق بحبلهم وحبهم

۴۶۷ . ربك: مرقاة المفاتيح: ۵ / ۶۱۰ .

۴۶۸ . وی از فقهاء و محدثان قرن دهم و از معاصران جلال الدین سیوطی است که در نزد متأخران اهل سنت ارجح و منزلتی فراوان دارد.

۴۶۹ . جواهر العقدين: ۲۶۳ - ۲۶۴ .

وإعظامهم شكراً لنعمة مشرفهم والأخذ بهدي علمائهم، فمن أخذ بذلك نجى من ظلمات المخالفة وأدى شكر
النعمة المترادفة ومن تخلف عنه غرق في بحار الكفران وتيار الطغيان فاستحق النيران، لما أن بغضهم يوجب
النار كما جاء في عدة أخبار، كيف وهم أبناء أئمة الهدى ومصايح الدجى الذين احتج الله بهم على عباده، وهم
فروع الشجرة المباركة وبقايا الصفوة الذين أذهب الله عنهم الرجس وطهرهم وبرأهم من الآفات وافترض
مودتهم في كثير من الآيات وهم العروة الوثقى ومعدن التقى؛^{٤٧٠}

وجه تشبيهه، نجات و ره یافتگی است. همان طور نیز که سرنشینان کشتی نوح نجات یافتند، حضرت محمد
مصطفی صلی الله علیه وآله نیز نجات امت خود را در گرو گرایش و تمسک به اهل بیت خود قرار داده است.
نتیجه و هدف این [فرمان]، برانگیختن امت است بر دوستی و پناه بردن به ریسمان نجات اهل بیت و
بزرگداشت مقام ایشان به جهت سپاس‌گزاری و بهره‌برداری از وجود و علم آنان. هر آنکه این اعمال را انجام
داد و به آن معتقد گشت، شکر نعمت را به جا آورده و از تاریکی‌های مخالفت‌رهایی یافته است؛ و هر آن
کس مخالف نمود و از این هدایت روی گردان شد، در دریای ناسپاسی، حق پوشی و نابودی طغیان افتاده و
مستحق جهنم است، چرا که دشمنی با اهل بیت موجب آتش است و این حقیقت پیام برخی از روایات است.
چطور این گونه نباشد و حال آنکه اهل بیت پیشوایان هدایت و چراغ‌های درخشانند ای هستند که خداوند
بواسطه ایشان بر بندگان خود احتجاج می‌کند. شاخه‌های «درخت مبارک» هستند و باقی ماندگان از
برگزیدگان الهی که خدا از ایشان تمامی پلیدی‌ها را دور نموده و پاکیزگی ویژه‌ای را برایشان قرار داده و آنان
را از هر گزند و آفتی دور نگاه داشته است، و مودت به ایشان را [که دوستی توأم با عمل است] در بسای از
آیات قرآن واجب نمود و آنان را ریسمان مطمئن و سرچشمه تقوا معرفی کرده است.

این شرح در الصواعق المحرقة و کتابهای دیگر نیز وجود دارد.^{٤٧١}

حاصل آنکه یگانه راه نجات و رستگاری، متابعت از گفتار و کردار اهل بیت علیهم السلام است. بدین روی اهل بیت
علیهم السلام باید معصوم باشند؛ چرا که در غیر این صورت ممکن است به عمد و یا از روی سهو منحرف گردند و پیروان خود
را نیز گمراه کنند. مگر می‌شود یگانه وسیله نجات امت منحرف گردد؟! خیر، زیرا گمراهی و انحراف در کشتی نجات بشر
امکان ندارد.

شبهه فخر رازی

٤٧٠. فیض‌التقدیر شرح الجامع الصغیر: ٢ / ٦٥٨ - ٦٥٩ / ح ٢٤٤٢.

٤٧١. ر.ک: الصواعق المحرقة: ٢ / ٤٤٦ - ٤٤٧؛ التیسیر بشرح الجامع الصغیر: ١ / ٦٩٦.

فخر رازی برای انحراف اذهان از یگانه راه نجات بشریت، با کلامی عوام فریبانه دست به کم رنگ جلوه دادن مقام کشتی نجات می زند. او می گوید:

سمعت بعض المذکرین قال: إنه صلى الله عليه وآله قال: «مثل أهل بيتي كمثل سفينة نوح. من ركب فيها نجا».

وقال صلى الله عليه وآله: «أصحابي كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم»^{۴۷۲};

شنیدم یکی از وعاظ می گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «مَثَلِ اهل بيت من مانند کشتی نوح است. هر کس بر آن وارد شود نجات می یابد». [همچنین] پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «اصحاب من به مانند ستارگان هستند که به هر کدام اقتدا کنید هدایت یافته اید».

فخر رازی در ادامه می افزاید:

ونحن الآن في بحر التكليف وتضربنا أمواج الشبهات والشهوات. وراكب البحر يحتاج إلى أمرين أحدهما: السفينة الخالية عن العيوب والثقب، والثاني: الكواكب الظاهرة الطالعة النيرة، فإذا ركب تلك السفينة ووقع نظره على تلك الكواكب الظاهرة كان رجاء السلامة غالباً، فكذلك ركب أصحابنا أهل السنة سفينة حب آل محمد ووضعوا أبصارهم على نجوم الصحابة فرجوا من الله تعالى أن يفوزوا بالسلامة والسعادة في الدنيا والآخرة^{۴۷۳};

در حال حاضر، ما در دریای تکلیف قرار گرفته ایم و امواج شبهات و شهوات بر ما می تازد و کسی که ره پیمای دریاست محتاج دو امر است: نخست کشتی سالم، دوم ستارگان درخشان تا با سوار شدن بر کشتی و نگاه به آن ستارگان، به سلامت از این دریا بگذرد؛ همان طوری که اهل سنت سوار بر کشتی محبت آل محمد شده اند و چشم خود را به ستارگان، یعنی صحابه دوخته اند و امیدوارند که خداوند آنها را رستگاری و سعادت دنیا و آخرت نائل گرداند.

عجیب است که فخر رازی مطلبی به این با اهمیتی را به گفتار وعاظ منبر مستند می کند! وی سپس در راستای کاستن از اهمیت حدیث سفینه، حدیث جعلی «اصحابی کالنجوم»^{۴۷۴} را در کنار آن مطرح می کند و با تمثیل، در صدد پیوند زدن اهل بیت علیهم السلام به صحابه است!

عجیب تر از گفتار او، سخن ابن حجر هیتمی در کتاب الصواعق المحرقة است که می نویسد:

۴۷۲. تفسیر الرازی: ۲۷ / ۱۶۷.

۴۷۳. همان.

۴۷۴. نگارنده کتابی ویژه این حدیث تألیف نموده و انظار بزرگان اهل سنت را در جعلی بودن آن آورده است.

«ما حديث سفينه را - که سندهای مختلفی دارد - قبول داریم «وجاء من طرق عديدة يقوي بعضها بعضاً إنا مثل أهل بيتي فيكم...»^{٤٧٥}؛ اما شیعیان اهل بیت و کسانی که در کشتی نجات سوار شده اند ما اهل تستن هستیم!»^{٤٧٦} وی در ادامه، شیعیان را پیروان اهل بیت نمی داند.

پس درباره اینکه اهل بیت یگانه وسیله نجات امت هستند نزاعی و اختلافی وجود ندارد.

حدیث سوم: «حدیث منزلت»

حدیث «منزلت» نیز از جمله احادیثی است که بر عصمت امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت دارد. این حدیث به

عبارت های مختلف در مجامع روایی وارد شده است که عبارتند از:

- أما ترضى أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى؛^{٤٧٧}

- أو ما ترضى أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى؛^{٤٧٨}

- ألا ترضى أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى؛^{٤٧٩}

- أنت مني بمنزلة هارون من موسى؛^{٤٨٠}

- إنك مني بمنزلة هارون.

همچنین از ابن عباس آمده است که پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

هذا علي بن أبي طالب عليه السلام لحمه لحمي ودمه دمي، فهو مني بمنزلة هارون...؛^{٤٨١}

- ألا ترضى أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى؛^{٤٨٢}

- علي مني بمنزلة هارون من موسى؛^{٤٨٣}

- أما ترضى أن تنزل مني بمنزلة هارون من موسى؛^{٤٨٤}

٤٧٥ . الصواعق المحرقة : ٤٤٥ - ٤٤٦ .

٤٧٦ . «وشيعته هم أهل السنة، لأنهم الذين أحببهم»؛ همان: ٢ / ٤٤٩ .

٤٧٧ . مسند أحمد: ١ / ١٧٥؛ صحيح البخاري: ٤ / ٢٠٨؛ صحيح مسلم: ٧ / ١٢؛ فضائل الصحابة (نسایی): ١٤؛ المستدرک علی الصحیحین: ٣ / ١٣٣ .

٤٧٨ . مسند أحمد: ١ / ١٧٧؛ تاریخ مدینة دمشق: ٤٢ / ١٤٣ و ١٦٢ .

٤٧٩ . صحيح البخاري: ٥ / ١٢٩؛ سنن ابن ماجه: ١ / ٤٣ / ١ / ١١٥؛ المستدرک علی الصحیحین: ٣ / ١٠٩؛ مجمع الزوائد: ٩ / ١١٠ .

٤٨٠ . مسند أحمد: ٣ / ٣٢ و ٦٥ / ٣٦٩؛ صحيح مسلم: ٧ / ١٢٠؛ سنن الترمذي: ٥ / ٣٠٤ / ٣٨١٣ .

٤٨١ . ربك: مجمع الزوائد: ٩ / ١١١؛ المعجم الكبير: ١٢ / ١٥؛ الإكمال في أسماء الرجال: ١٥٦ .

٤٨٢ . عمدة القاري: ١٨ / ٤٦ / ش ٤٤١٦ .

٤٨٣ . الجامع الصغير: ٢ / ١٧٨ / ش ٥٥٩٧؛ كنز العمال: ١١ / ٦٠٣ / ش ٣٢٩١٥؛ تاريخ بغداد: ٧ / ٤٦٣ / ش ٤٠٢٣؛ تاريخ مدينة دمشق: ٤٢ / ١٤٩ .

٤٨٤ . مسند ابن الجعد: ٣٠١؛ الطبقات الكبرى: ٣ / ٣٤؛ تاريخ مدينة دمشق: ٤٢ / ١٧٥ .

- هو متي بمنزلة هارون من موسى؛^{٤٨٥}
- أفلا ترضى أن تكون متي بمنزلة هارون من موسى؛^{٤٨٦}
- ألم ترض أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى؛^{٤٨٧}
- إنه متي بمنزلة هارون من موسى؛^{٤٨٨}
- أما ترضى يا علي أن تكون متي بمنزلة هارون من موسى؛^{٤٨٩}
- يا علي، ألا ترضى أن تكون متي بمنزلة هارون من موسى.^{٤٩٠}

راويان حديث منزلت

حديث منزلت را صحابه ای همچون:

- ١ . أميرالمؤمنين عليه السلام;
- ٢ . عبدالله بن مسعود;
- ٣ . سعد بن ابى وقاص;
- ٤ . عمر بن خطاب;
- ٥ . ابوسعيد خدرى;
- ٦ . براء بن عازب;
- ٧ . جابر بن سمره;
- ٨ . ابوهريره;
- ٩ . زيد بن ارقم;
- ١٠ . انس بن مالك;
- ١١ . ابويوب انصارى;
- ١٢ . عقيل بن ابى طالب;
- ١٣ . معاويه و برخى ديگر نقل کرده اند.

٤٨٥ . شواهد التنزيل: ٢ / ٤١٨ / ش ١٠٧٥ .

٤٨٦ . كتاب السنة (ابن ابى عاصم): ٥٨٩ / ح ١٣٥١ .

٤٨٧ . همان: ٦١١ / ش ١٤٥٤؛ الكامل (ابن عدى): ٥ / ١٩٩ .

٤٨٨ . السنن الكبرى (نسائى): ٥ / ١٠٨ / ش ٨٣٩٩ ؛ خصائص أميرالمؤمنين عليه السلام (نسائى): ٥٠ .

٤٨٩ . الكامل في التاريخ: ٢ / ٢٧٨ .

٤٩٠ . مسند سعد بن أبى وقاص: ١٧٧ / ش ١٠٢؛ تاريخ مدينة دمشق: ٤٢ / ١٣٩ و ١٧٣ .

همچنین راویان زن این حدیث عبارتند از:

۱ . حضرت زهرا سلام الله علیها;

۲ . اسماء بنت عمیس رحمها الله;

۳ . أم سلمه رحمها الله.

و از راویان این حدیث در قرون مختلف نیز می توان به راویان زیر اشاره کرد:

۱ . بخاری;

۲ . مسلم;

۳ . احمد بن حنبل;

۴ . ابن ماجه;

۵ . ترمذی;

۶ . نسایی;

۷ . ابن حبان;

۸ . ابوبکر بزار;

۹ . ابویعلی;

۱۰ . محمد بن جریر طبری;

۱۱ . ابوالقاسم طبرانی;

۱۲ . حاکم نیشابوری;

۱۳ . ابن مردویه;

۱۴ . ابونعیم اصفهانی;

۱۵ . ابوبکر خطیب بغدادی;

۱۶ . ابن عبدالبر اندلسی;

۱۷ . بغوی;

۱۸ . ابن عساکر;

۱۹ . فخر رازی;

۲۰ . ابن اثیر;

۲۱ . نووی;

۲۲ . ابن سید الناس;

- ۲۳ . ابن کثیر دمشقی;
 ۲۴ . ابن حجر عسقلانی;
 ۲۵ . جلال الدین سیوطی;
 ۲۶ . ابن حجر مکی;
 ۲۷ . ولی الله دهلوی.

تواتر حدیث

حدیث منزلت به اعتراف حاکم نیشابوری،^{۴۹۱} جلال الدین سیوطی،^{۴۹۲} صفدی،^{۴۹۳} ابن عبدالبر،^{۴۹۴} مزّی^{۴۹۵} و ملا علی متقی هندی^{۴۹۶} متواتر است.

متقی هندی به طرق و اسانید مختلف این حدیث را نقل کرده است.^{۴۹۷}
 ابن عساکر نیز این حدیث شریف را از ۲۰ نفر صحابی پیامبر نقل کرده است.^{۴۹۸}
 ابن عبدالبر و مزّی در اعتبار این حدیث می گویند:

وهو من أثبت الآثار وأصحّها;^{۴۹۹}

[حدیث منزلت] از ثابت ترین و صحیح ترین احادیثی است که از پیامبر روایت شده است.

متن حدیث در نقل راویان

بخاری در صحیح، با سند خود از سعد بن ابی وقاص، حدیث منزلت را این گونه نقل کرده است:
 رسول الله صلى الله عليه وآله به على عليه السلام فرمود:

أما ترضى أن تكون منّي بمنزلة هارون من موسى.^{۵۰۰}

-
- ۴۹۱ . ر.ك: كفاية الطالب في مناقب علي بن أبي طالب: ۲۸۳.
 ۴۹۲ . ر.ك: قطف الأزهار المنتثرة في الأحاديث المتواترة: حرف الف.
 ۴۹۳ . ر.ك: الوافي بالوفيات: ۲۱ / ۱۷۸.
 ۴۹۴ . ر.ك: الإستيعاب في معرفة الأصحاب: ۳ / ۱۰۹۷.
 ۴۹۵ . ر.ك: الوافي بالوفيات: ۲۰ / ۴۸۳.
 ۴۹۶ . ر.ك: مختصر قطف الأزهار: حرف الف.
 ۴۹۷ . ر.ك: كنز العمال: ۱۳ / ۱۰۵ - ۱۹۲.
 ۴۹۸ . ر.ك: تاريخ مدينة دمشق: ۱ / ۳۰۶ - ۳۹۳.
 ۴۹۹ . الإستيعاب في معرفة الأصحاب: ۳ / ۱۰۹۷; تهذيب الكمال: ۲۰ / ۴۸۳.
 ۵۰۰ . صحيح البخاري: ۴ / ۲۰۹.

در موضع دیگری از صحیح بخاری آمده است: رسول خدا برای جنگ تبوک از مدینه خارج شد و علی علیه السلام را به عنوان خلیفه خود در مدینه باقی گذاشت. در آن هنگام علی علیه السلام عرضه داشت: آیا مرا خلیفه خود برای [نگه داری از] کودکان و زنان قرار می دهی؟ پیامبر [صلی الله علیه وآله] فرمود: «آیا به اینکه جایگاه تو نسبت به من، به مانند جایگاه هارون نسبت به موسی باشد راضی نیستی؟»^{۵۰۱}

سعید بن مسیب، از عامر (فرزند سعد بن ابوقاص) و او از پدرش سعد حدیث منزلت را این گونه نقل کرده است:

أنت مَنِّي بمنزلة هارون من موسى.

اما برای اینکه مطمئن شود می گوید:

فأحبت أن أشافه بها سعداً، فلقیت سعداً فحدّثته بما حدّثني عامر، فقال [سعد]: أنا سمعته، فقلت: أنت

سمعته؟ قال: فوضع إصبعيه على أذنيه فقال: نعم وإلا فاستگتأ؛^{۵۰۲}

دوست داشتم حدیث را از خود سعد بشنوم، از این رو به دیدار سعد رفتم و حدیث [منزلت] را که از عامر (فرزند سعد) شنیده بودم نقل کردم. سعد گفت: خود این حدیث را شنیدم. به او گفتم: تو خود شنیدی؟ سعد در حالی که انگشتانش را روی گوش های خود قرار داد گفت: اگر با این دو گوش نشنیده باشم کر بشوم، و اگر ندیده بودم کور بشوم!

تعجب سعید بن مسیب و پی گیری وی، دلالت بر اهمیت حدیث منزلت دارد.

حدیث منزلت در صحیح مسلم به نقل از سعد بن ابی وقاص این گونه آمده است: آن وقتی که معاویه برای حج به حجاز آمد، نشستنی ترتیب داد و بزرگان به دیدار او رفتند. آن گاه که سعد بن ابی وقاص به نزد او رفت، معاویه در همان مجلس به او امر کرد تا امیرالمؤمنین علیه السلام را لعن کند. سعد بن ابی وقاص از لعن امیرالمؤمنین خودداری کرد و به سه مورد از خصوصیات امیرالمؤمنین اشاره کرد که از آن جمله، حدیث منزلت است. سعد گفت: تا وقتی این احادیث را به یاد داشته باشم، هرگز او را لعن نخواهم کرد. در این نقل این گونه آمده است:

ومنها: أما ترضى أن تكون مَنِّي بمنزلة هارون من موسى.^{۵۰۳}

بازی با حقایق

از نظر سند هیچ تردیدی در صدور این حدیث وجود ندارد، با این حال برخی از دشمنان اهل بیت علیهم السلام کوشیده اند تا به رغم نقل این حدیث در کتب معتبر و صحیح اهل سنت، در سند آن خدشه کنند.

۵۰۱. همان: ۵ / ۱۲۹.

۵۰۲. صحیح مسلم: ۷ / ۱۲۰.

۵۰۳. همان.

در مواقف آمده است که «سیف الدین آمدی»^{۵۰۴} سند حدیث منزلت را تمام نمی دانسته است؛^{۵۰۵} لیکن «سیف الدین آمدی» کسی است که در منابع اهل سنت، در شرح حال وی، مطالبی نوشته اند که حکایت از بی دینی او دارد، از جمله اینکه «تارك الصلاة» بوده است.^{۵۰۶}

اما خدشه در سند این حدیث ناممکن است، بدین روی برخی از متعصبان پس از ناامیدی در بحث سندی، در صد تحریف محتوای آن برآمده اند تا آنجا که در برخی منابع حدیث منزلت این گونه نقل شده است:

عليّ مني بمنزلة قارون من موسى؛^{۵۰۷}

جایگاه علی نسبت به من جایگاه قارون نسبت به موسی است!

این گونه تحریفات و تلاش های مضحك و حرکات مذبحانه برای کتمان حق، هم از این واقعیت حکایت دارد که حدیث منزلت از نظر سند و دلالت بسیار محکم و روشن است، و هم نشان گر بغض و کینه برخی نسبت به اهل بیت رسول خدا علیه و علیهم السلام است؛ اما این کارها به نفع حقیقت بوده و بازگو کننده ناتوانی متعصبان در انکار حدیث منزلت است. جعل حدیث از دیگر اقداماتی است که در مقابله با عظمت حدیث منزلت واقع شده است. از سوی برخی از اهل تسنن و در پاره ای از منابع آنها آمده است:

أبو بكر وعمر مّتي بمنزلة هارون من موسى!^{۵۰۸}

جعلی بودن این حدیث به قدری روشن است که آنان در کتابهای خود، به دروغین بودن آن تصریح کرده اند.^{۵۰۹}

بررسی دلالت حدیث منزلت

برای روشن شدن دلالت حدیث منزلت، بررسی مقامات حضرت هارون و جایگاه او نسبت به حضرت موسی ضروری می نماید.

مقامات حضرت هارون

۱. حضرت هارون معصوم است، زیرا به تصریح قرآن مجید او نبی بوده و همه انبیاء معصومند.

۵۰۴. وی از عالمان اصولی است. کتاب وی به *الإحكام في أصول الأحكام* معروف است و آراء و انظار وی مستند به این کتاب است.

۵۰۵. ر.ک: *المواقف*: ۳ / ۶۱۸. همچنین ر.ک: *شرح المواقف*: ۸ / ۳۶۲ - ۳۶۳؛ *الصواعق المحرقة*: ۱ / ۱۲۲.

۵۰۶. ر.ک: *میزان الاعتدال*: ۲ / ۲۵۹ / ش ۳۶۴۷؛ *لسان المیزان*: ۳ / ۱۳۴ / ش ۴۷۰؛ *تاریخ الإسلام*: ۴۶ / ۷۶؛ *سیر أعلام النبلاء*: ۲۲ / ۳۶۶.

۵۰۷. *تاریخ بغداد*: ۸ / ۲۶۲؛ *تاریخ مدینه دمشق*: ۱۲ / ۳۴۹؛ *تهذیب الکمال*: ۵ / ۵۷۷؛ *تاریخ الإسلام*: ۱۰ / ۱۲۲.

۵۰۸. *تمهید الأوائل*: ۴۶۳؛ *الکامل* (ابن عدی): ۵ / ۷۵؛ *تاریخ بغداد*: ۱۱ / ۳۸۳ / ش ۶۲۵۷؛ *تاریخ مدینه دمشق*: ۳۰ / ۶۰ و ۲۰۶.

۵۰۹. برای نمونه ر.ک: *العلل المتناهیة*: ۱ / ۱۹۹ / ش ۳۱۲؛ *میزان الاعتدال*: ۳ / ۱۲۲ و ۱۷۱ - ۱۷۲ / ش ۶۰۰۹ و ۳۹۰ / ش ۶۸۹۴؛ *لسان المیزان*: ۲ / ۲۳؛ *جامع الأحادیث*: ۱ / ۱۵۰ / ش ۲۳۶.

۲. حضرت هارون وزیر حضرت موسی بوده است. حضرت موسی از خداوند سبحان درخواست می کند:

(وَأَجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي * هَارُونَ أَخِي);^{۱۰}

[خدایا] وزیری از اهل من قرار ده * برادرم هارون را [وزیر من گردان].

خداوند دعای او را مستجاب می کند:

(وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيرًا);^{۱۱}

و همانا ما به موسی کتاب [تورات] را عطا کردیم و برادرش هارون را وزیر او قرار دادیم.

۳. حضرت هارون در رسالت حضرت موسی شریک بوده است، آنجا که حضرت موسی از خدا خواست:

(اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي * وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي);^{۱۲}

پشت مرا به او محکم کن * و او را در امر (رسالت با) من شریک ساز.

۴. از دیگر مقامات حضرت هارون علی نبینا وآله وعلیه السلام که از روایات برداشت می شود، اختصاص ورود و

سکونت وی در مسجد به همراه خانواده او است. هیچ کس غیر از هارون و ذریه اش حق نداشته اند تا در بیت المقدس

سکونت داشته باشد.

ابن عساکر در این باره چنین نقل می کند:

إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خُطِبَ فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ أَمَرَ مُوسَى وَهَارُونَ أَنْ يَتَّبِعُوا لِقَوْمِهِمَا بَيْتًا، وَأَمْرَهُمَا أَنْ لَا

يَبْنِي فِي مَسْجِدِهِمَا جَنْبَ وَلَا يَقْرَبُوا فِيهِ النِّسَاءَ، إِلَّا هَارُونَ وَذُرِّيَّتَهُ. وَلَا يَحِلُّ لِأَحَدٍ أَنْ يَقْرَبَ النِّسَاءَ فِي مَسْجِدِي

هَذَا وَلَا يَبْنِي فِيهِ جَنْبَ إِلَّا عَلِيٌّ وَذُرِّيَّتُهُ»;^{۱۳}

همانا رسول خدا در خطابه ای فرمود: «به درستی که خداوند به موسی و هارون امر کرد که برای سکونت

قومشان خانه هایی بسازند. خداوند همچنین از سکونت در مسجد با حال جنابت و نزدیکی با زنان در مسجد

منع کرد، مگر هارون و خانواده اش. [در این زمان نیز] برای احدی نزدیکی با زنان در مسجد و ماندن با حال

جنابت جایز نیست، مگر برای علی و خانواده اش».

نکته بسیار مهم اینجاست که نه فقط حضرت هارون از ممنوعیت سکونت در مسجد استثناء شده؛ بلکه ایشان موجب

طهارت و پاکی مسجد است. پیامبر صلی الله علیه وآله می فرماید:

إِنَّ مُوسَى سَأَلَ رَبَّهُ أَنْ يَطْهَرَ مَسْجِدَهُ بِهَارُونَ وَإِنِّي سَأَلْتُ رَبِّي أَنْ يَطْهَرَ مَسْجِدِي بِكَ وَبِذُرِّيَّتِكَ;

۱۰. سوره طه، آیه ۲۹ - ۳۰.

۱۱. سوره فرقان، آیه ۳۵.

۱۲. سوره طه، آیه ۳۱ - ۳۲.

۱۳. تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۱۴۱ - ۱۴۲. همچنین: ر.ك: الدر المنثور: ۳ / ۳۱۴ - ۳۱۵.

همانا موسی از پروردگار درخواست نمود که مسجدش را به وسیله هارون پاکیزه گرداند، و به درستی که من نیز

از خداوند می خواهم که مسجد من را به وسیله تو [علی] و خانواده ات پاکیزه گرداند.

در ادامه، پیامبر اکرم به دنبال ابوبکر می فرستند و فرمان بستن در خانه اش را که به مسجد باز می شد صادر می کنند.

در این هنگام: فاسترجع ابوبکر؛ ابوبکر با گفتن «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» ناراحتی خود را اظهار می کند؛ چرا که به حقیقت

بستن دری که به مسجد رسول الله باز می شد سخت است، اما چاره ای جز اطاعت ندارد. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه وآله

به دنبال عمر و عباس می فرستند تا آنان نیز در خانه های خود را ببندند. سپس پیامبر فرمود:

ما أنا سدوت أبوابكم وفتحت باب علي ولكن الله فتح باب علي وسد أبوابكم؛^{۵۱۴}

من درهای [خانه های] شما را نبستم و در خانه علی را باز نگذاشتم، بلکه خدا در خانه علی را باز گذاشت و در

خانه های شما را بست.

حضرت خطاب به همه آنها فرمودند: گمان نکنید این کار را از روی تصمیم خود انجام داده ام تا در مقام گله مندی

برآید؛ چرا که این فرمان الهی است.

این واقعه نیز بیانگر عصمت اهل بیت پیامبر علیه وعلیهم السلام است.

در کتاب مسند احمد بن حنبل،^{۵۱۵} المستدرک علی الصحیحین،^{۵۱۶} مجمع الزوائد،^{۵۱۷} تاریخ مدینه دمشق^{۵۱۸} و کتابهای دیگر^{۵۱۹}

از زید بن ارقم آمده است که گفت:

كانت لنفر من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله أبواب شارة في المسجد فقال يوماً: «سدوا هذه الأبواب إلا

باب علي»، قال: فتكلم في ذلك ناس، فقام رسول الله صلى الله عليه وآله فحمد الله وأثنى عليه ثم قال: «أما بعد،

فإني أمرت بسد هذه الأبواب غير باب علي، فقال فيه قائلكم: والله ما سدوت شيئاً ولا فتحته ولكني أمرت بشيء

فاتبعته»؛

۵۱۴ . مسند البزار: ۱۰۷/۱ / ح ۵۰۶؛ جامع الأحاديث: ۲۹ / ۲۷۸ / ش ۳۲۱۳۷؛ اللآلي المصنوعة: ۱ / ۳۲۱؛ كنز العمال:

۱۳ / ۱۷۵ / ح ۳۶۵۲۱؛ مجمع الزوائد: ۹ / ۱۱۴ - ۱۱۵؛ المعجم الأوسط: ۴ / ۱۸۶؛ القول المسند في مسند أحمد: ۲۹ - ۳۰؛ السيرة

الطبية: ۳ / ۴۶۰. قابل ذکر است که حلبی کلمه استرجاع ابوبکر را (که همگی ذکر کرده اند) حذف کرده است و می نویسد:

ابوبکر بلافاصله گفت: «سمعا وطاعة».

۵۱۵ . مسند أحمد: ۴ / ۳۶۹.

۵۱۶ . المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۲۵. وی در ادامه حدیث می نویسد: «هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه».

۵۱۷ . مجمع الزوائد: ۹ / ۱۱۴.

۵۱۸ . تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۱۳۸.

۵۱۹ . ربك: الرياض النضرة: ۱ / ۲۶۴؛ السنن الكبرى (نسایی): ۵ / ۱۱۸ / ح ۸۴۲۳؛ السيرة الطبية: ۳ / ۴۵۹ - ۴۶۱؛ ميزان

الاعتدال: ۴ / ۲۳۶ / ش ۸۹۷۱؛ البداية والنهاية: ۷ / ۳۷۹؛ المناقب (خوارزمی): ۳۲۷ / ش ۳۳۸؛ كنز العمال: ۱۱ / ۵۹۹ / ش

۳۲۸۷۷ و ۶۱۸ / ش ۳۳۰۰۴؛ فتح الباري: ۷ / ۱۲ - ۱۳؛ الصواعق المحرقة: ۲ / ۳۶۳؛ جامع الأحاديث: ۶ / ۳۲۰ / ش ۵۲۶۱؛

فضائل الصحابة (أحمد بن حنبل): ۲ / ۵۸۱؛ مرقاة المفاتيح: ۱۷ / ۴۵۳.

زید بن ارقم گوید: برخی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله دری داشتند که به مسجد پیامبر باز می شد. روزی پیامبر فرمود: «همه این درها را ببندید مگر در [خانه] علی». عده ای زبان به گله گشوده و [شکایت کردند]. آن گاه رسول خدا برخاستند و پس از حمد و ثنای الهی فرمودند: «اما اینکه من به شما دستور دادم تا در خانه ها بسته شود مگر در خانه علی، [موجب شد] تا بعضی از شما سخنانی [از روی شکایت] بگویید! سوگند به خدا، دری را نبستم و نگشودم مگر آنکه مأمور به انجام آن شدم، پس از آن امر پیروی کردم».

برای کسانی که دری به مسجد داشتند این مسأله گران تمام شد، تا جایی که سر و صدا و حتی بی ادبی و اعتراضات تند از جانب برخی همچون عباس - عموی پیامبر - نقل شده است.^{۵۲۰}

حدیث چهارم: «علی مع القرآن، والقرآن مع علی»

از جمله احادیثی که بر عصمت امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت دارد، حدیث «علی مع القرآن والقرآن مع علی» است. راویان این حدیث شریف عبارتند از:

۱. ابن ابی شیبیه;
۲. ابویعلی موصلی;
۳. دارقطنی بغدادی;
۴. ابوالقاسم طبرانی;
۵. حاکم نیشابوری;
۶. ابوبکر بیهقی;
۷. ابن مردویه اصفهانی;
۸. شهردار دیلمی;
۹. شمس الدین ذهبی;
۱۰. نورالدین هیثمی;
۱۱. ابن حجر مکی;
۱۲. جلال الدین سیوطی;
۱۳. علی متقی هندی;

۵۲۰. در برخی از مصادر از جمله مجمع الزوائد، جلد ۶، صفحه ۱۱۵، به جای عباس نام حمزه را آورده اند؛ در حالی که واقعه بسته شدن درب ها، در اواخر حیات رسول خدا اتفاق افتاده است و حضرت حمزه در جنگ «احد» شهید شده بود. علاوه بر این، جناب حمزه اهل اعتراض بر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم نبوده است.

غالباً سندهای این راویان به حضرت اُم سلمه منتهی می شود. در برخی از سندها نیز به حضرت زهرا سلام الله علیها و امام مجتبی علیه السلام منتهی می شود که این دو بزرگوار از پیامبر صلی الله علیه وآله این حدیث را روایت می کنند.

متن چند حدیث

حاکم نیشابوری به سند خود از ابوسعید تیمی، و او از ابو ثابت - غلام ابوذر - روایت می کند که ابو ثابت گفت:

كنت مع علي رضي الله عنه يوم الجمل، فلما رأيت عائشة واقفة دخلني بعض ما يدخل الناس، فكشف الله عني ذلك عند صلاة الظهر فقاتلت مع امير المؤمنين، فلما فرغ ذهبت إلى المدينة فأتيت أم سلمة فقلت: إني والله ما جئت أسأل طعاماً ولا شرباً ولكني مولى لأبي ذر فقالت مرحباً فقصصت عليها قصتي، فقالت: أين كنت حين طارت القلوب مطائرها؟ قلت: إلى حيث كشف الله ذلك عني عند زوال الشمس. قالت: أحسنت، سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: «علي مع القرآن والقرآن مع علي لن يفترقا حتى يردا علي الحوض»؛

در روز واقعه جمل با علی علیه السلام بودم. در آن هنگام که عایشه ایستاده بود، نگاه من به او افتاد. شکی که در [قلوب] بعضی از مردم بود در من نیز به وجود آمد. آن گاه خداوند متعال این شک را به هنگام نماز ظهر از من برطرف نمود تا در رکاب امیرالمؤمنین به جنگ پرداختم. زمانی که جنگ تمام شد و به مدینه بازگشتم، به نزد اُم سلمه رفتم و گفتم: سوگند به خدا، همانا من برای آب و غذا به اینجا نیامدم [چرا که من] غلام ابوذر هستم. ام سلمه گفت: آفرین. سپس داستان [جَمَل و آن شک را] تعریف کردم. اُم سلمه گفت: از کجا [به حق رسیدی]، در آن وقتی که قلب ها در کشاکش [تردید] به سر می برد؟

گفتم: از آنجایی که خداوند متعال به هنگام زوال ظهر مرا [نجات داد و] تردید را از من برطرف نمود. اُم سلمه گفت: أحسنت، شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرمود: «علی با قرآن همراه است و قرآن با او تا اینکه هر دو [در کنار] حوض بر من وارد شوند».

حاکم در پایان این حدیث می گوید:

هذا حدیث صحیح الإسناد. وأبو سعید التیمی هو عقیصاء ثقة مأمون، ولم یخرجاه؛^{۵۲۱}

سند این حدیث صحیح است و ابوسعید تیمی که عقیصاء نام دارد مورد اطمینان است، هر چند که این حدیث را مسلم و بخاری نیاورده اند.

ذهبی نیز در تلخیص المستدرک به صحت این اسناد اقرار می کند.^{۵۲۲}

۵۲۱ . المستدرک علی الصحیحین: ۱۲۴/۳ .

۵۲۲ . ربك: همان: ۳ / ۱۳۴ / ش ۴۶۲۸ .

آری! به راستی چه حسابی در کار است که هم علی با قرآن و هم قرآن با علی است؟ مگر برای همراهی این دو گفتن «علی مع القرآن» کفایت نمی کرد؛ پس چرا پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله دوباره تکرار می کند و می فرماید «والقرآن مع علی»؟ شاید این تکرار برای تأکید و دفع شك و شبهه باشد؛ زیرا ممکن است دیگری هم این ادعا را داشته باشد که اقوال و افعال او مطابق قرآن است و از قرآن جدا نیست، لیکن رسول الله می خواهد بفرماید که قرآن نیز همراه علی و مصدق افعال و اقوال او است، و تصدیق قرآن همان تصدیق خداست، چرا که قرآن کلام الاهی است؛ پس امیرالمؤمنین علی علیه السلام در همه احوال، اقوال و افعال مورد قبول و تصدیق خداست.

روایت ابن عقده

بنا به دستور پیامبر، تمامی مردم باید با لشکر اسامه حرکت کنند و خارج از مدینه اردو بزنند. کسانی که از این فرمان سرباز زنند مورد لعن پیامبر هستند. عایشه خبر مریضی پیامبر را به ابوبکر می رساند. با رسیدن این خبر، ابوبکر به همراه عده بسیاری از دستور پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله سرپیچی کرده و با ترك لشکر اسامه نزد پیامبر آمدند. پیامبر در بستر احتضار و در لحظات آخر عمر خویش، مردم را به تمسك به اهل بیت علیهم السلام سفارش می کند و مقام امیرالمؤمنین علیه السلام را یادآور می شود. ابن عقده می نویسد: حضرت زهرا سلام الله علیها که در موقع رحلت پیامبر در کنار ایشان حضور داشته اند از پدر بزرگوارشان نقل می کنند که فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ، يَوْشَكَ أَنْ أَقْبِضَ قَبْضًا سَرِيحًا وَقَدْ قَدِمْتُ إِلَيْكُمْ الْقَوْلَ مَعذِرَةً إِلَيْكُمْ، أَلَا وَإِنِّي مَخْلَفٌ فِيكُمْ كِتَابَ رَبِّي عَزَّوَجَلَّ وَعَتَرْتِي أَهْلَ بَيْتِي»، ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ فَقَالَ: «هَذَا عَلِيٌّ مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ، لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلِيَّ الْحَوْضِ، فَأَسْأَلُكُمْ مَا تَخْلَفُونِي فِيهِمَا»؛^{۵۲۳}

ای مردمان، به زودی و به سرعت قبض روح من فرا می رسد و کلامی را برای شما مقدم می کنم که جای هیچ عذری نماند. همانا من در میان شما کتاب پروردگار و اهل بیت خودم را به جای می گذارم». آن گاه دست علی را گرفت و فرمود: «این علی با قرآن است و قرآن با او است، جدایی نمی پذیرند تا اینکه در کنار حوض بر من وارد شوند. و [در آن روز] من از شما سؤال می کنم که با آن دو بعد از من چگونه بودید؟

این روایت در ینابیع المودة^{۵۲۴} نیز به همین صورت آمده است، ولی ابن حجر در الصواعق المحرقة، پس از تصرفاتی در

روایت می نویسد:

۵۲۳. کتاب الولایة : ۲۴۲.

۵۲۴. ینابیع المودة : ۱ / ۱۲۴ / ش ۵۶.

وفي رواية أنه قال في مرض موته: «أيها الناس، يوشك أن أقبض قبضاً سريعاً فينطلق بي وقد قدمت إليكم القول معذرة إليكم. ألا إني مخلف فيكم كتاب ربي وعترتي أهل بيتي». ثم أخذ بيد علي فرفعها فقال: هذا «علي مع القرآن والقرآن مع علي، لا يفترقان حتى يردا علي الحوض، فأسألهما ما خلفت فيهما».^{٥٢٥}

ابن حجر مكي، نام صديقه طاهره سلام الله عليها را که ناقل حدیث است نمی آورد و می گوید: «في رواية»! همچنین از اجتماع اصحاب داخل حجره پیامبر سخنی به میان نمی آورد. وی همچنین واژه «فأسألکم»؛ شما را بازخواست می کنم را به «فأسألهما»؛ آن دو را مورد سؤال قرار می دهم تغییر می دهد.

به هر صورت، این حدیث را که حاکم نیشابوری با سند خود نقل کرده صحیح است و دلالت آن بر عصمت بر کسی پوشیده نیست؛ چرا که اگر کسی با قرآن باشد و قرآن هم از او جدا نشود معصوم خواهد بود، قرآنی که خود نیز معصوم است:

(لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ)^{٥٢٦}

هیچ باطلی از پیش رو و پشت سرش به سویش نمی آید. نازل شده از سوی حکیم و ستوده است.

حدیث پنجم: «حدیث باب حطه»

از دیگر احادیثی که بر عصمت امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل بیت طاهرین سلام الله علیهم دلالت می کند، حدیث «علي باب حطه» است. راویان بزرگی این حدیث را روایت کردند که عبارتند از:

۱. دارقطنی؛

۲. دیلمی؛

۳. ابن حجر مکی؛

۴. سیوطی؛

۵. متقی هندی.

باب حطه چیست؟

خداوند متعال برای امتحان بنی اسرائیل دستور می دهد که از دری مخصوص وارد بیت المقدس شوند و به هنگام ورود، فروتنانه، سجده کنان و در حالی که طلب مغفرت می کنند داخل شوند. اما بنی اسرائیل فرمان الهی را به مسخره و استهزاء گرفته و به خلاف آن، از پشت وارد شدند و به جای حطه که به معنای طلب مغفرت و آمرزش است، واژه «حنطة» را بر زبان جاری می کردند و در نهایت در این امتحان مردود شدند.

خدای تعالی در این باره می فرماید:

۵۲۵. الصواعق المحرقة: ۲ / ۳۶۶.

۵۲۶. سوره فصلت، آیه ۴۲.

(وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَاذْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةً نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ
وَسَتَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ)^{۵۲۷}

[یاد کنید] هنگامی را که گفتیم: به این شهر [بیت المقدس] وارد شوید و از نعمت های آن هر چه خواستید به فراوانی و گوارایی بخورید و از دروازه [شهر یا درِ معبد] فروتنانه و سجده کنان در آبیید و بگویید: [خدایا! خواسته ما] ریزش گناهان ماست، تا گناهانتان را بیامرزیم و به زودی [پاداش] نیکوکاران را بیفزائیم. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله امیرالمؤمنین علیه السلام را به «باب حطه» در قوم بنو اسرائیل تشبیه می کند، همان طور که باب حطه میزان و ترازویی برای سنجش ایمان بنی اسرائیل بود، امیرالمؤمنین هم بای است برای سنجش ایمان امت پیامبر.

متن حدیث

ابن حجر مکی از ابن عباس این گونه نقل می کند:

أَنَّ النَّبِيَّ قَالَ: «عَلِيٌّ بَابُ حِطَّةٍ; مَنْ دَخَلَ مِنْهُ كَانَ مُؤْمِنًا، وَمَنْ خَرَجَ مِنْهُ كَانَ كَافِرًا»;^{۵۲۸}

پیامبر فرمود: «علی علیه السلام باب حطه است. هر آن کس در آن داخل شود مؤمن، و هر آنکه از آن خارج شود کافر است».

در برخی روایات این گونه آمده است:

مِثْلُ أَهْلِ بَيْتِي فَيَكُم مِثْلُ بَابِ حِطَّةٍ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ مَنْ دَخَلَهُ غَفِرَ لَهُ.^{۵۲۹}

دیلمی از عبدالله بن عمر چنین نقل می کند:

عَنِ النَّبِيِّ: «عَلِيٌّ بَنُ أَبِي طَالِبٍ بَابُ حِطَّةٍ; مَنْ دَخَلَ مِنْهُ كَانَ مُؤْمِنًا، وَمَنْ خَرَجَ مِنْهُ كَانَ كَافِرًا».^{۵۳۰}

در روایتی دیگر، دارقطنی از عبدالله بن عباس چنین نقل می کند:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: «عَلِيٌّ بَنُ أَبِي طَالِبٍ بَابُ حِطَّةٍ; مَنْ دَخَلَ مِنْهُ كَانَ مُؤْمِنًا، وَمَنْ خَرَجَ مِنْهُ كَانَ كَافِرًا»;^{۵۳۱}

پیامبر فرمودند: علی بن ابی طالب در دین است; هر آن کس از آن در داخل شد مؤمن، و هرکس خارج شد کافر است.

۵۲۷. سوره بقره، آیه ۵۸.

۵۲۸. الصواعق المحرقة: ۲ / ۳۶۶. همچنین ر.ك: الجامع الصغير: ۲ / ۱۷۷ / ش ۵۵۹۲; میزان الاعتدال: ۱ / ۵۳۲ / ش ۱۹۸۶.

۵۲۹. الصواعق المحرقة: ۲ / ۴۴۶; جامع الأحادیث: ۱۰ / ۸ / ح ۸۹۵۶; مجمع الزوائد: ۹ / ۱۶۸; المعجم الصغير: ۲ / ۲۲; المعجم الأوسط: ۶ / ۸۵.

۵۳۰. ر.ك: كشف الخفاء: ۱ / ۲۰۴; نفحات الأزهار: ۱۰ / ۲۱۸.

۵۳۱. كنز العمال: ۱۱ / ۶۰۳ / ش ۳۲۹۱۰; سبل الهدى والرشاد: ۱۱ / ۲۹۸.

نکته جالب اینجاست که سیوطی در الدر المنثور، پس از بیان روایات و اقوال در این باره، به نقل از ابن ابی شیبہ حدیثی را در ذیل آیه مذکور این گونه نقل می کند:

عن علي بن أبي طالب قال: إنَّما مثلنا في هذه الأمة كسفينة نوح، وكباب حطّة في بني إسرائيل؛^{۵۳۲}

مثال ما [اهل بيت] در این امت مانند کشتی نوح و باب حطّه در قوم بنو اسرائیل است.

اگر امیرالمؤمنین معصوم نباشد، چگونه می تواند میزان و معیار ایمان و کفر قرار گیرد؟!

شایان ذکر است که در کتابهای اهل تسنن، اهل بیت نیز به باب حطّه تشبیه شده اند و عصمت آنها نیز به خوبی از این

تشبیه استفاده می شود. طبرانی در المعجم الكبير به يك سند از ابوذر غفاری روایت می کند که گفت:

سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: «مثل أهل بيتي فيكم كمثل سفينة نوح في قوم نوح؛ من ركبها نجا،

ومن تخلف عنها هلك، ومثل باب حطّة في بني إسرائيل»؛^{۵۳۳}

از رسول خدا شنیدم که می فرمود: «مثل اهل بیت من در میان شما به سان کشتی نوح در بین قوم نوح است.

هر کس سوار شود نجات یافته و هر آنکه مخالفت ورزد به هلاکت می رسد [و همچنین مثال اهل بیت من]

مثل باب حطّه در بنو اسرائیل است»!

وی همین حدیث را در المعجم الصغير، این گونه روایت می کند:

عن عطية عن أبي سعيد الخدري سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: «إنَّما مثل أهل بيتي فيكم كمثل

سفينة نوح، من ركبها نجا، ومن تخلف عنها غرق. وإنَّما مثل أهل بيتي فيكم مثل باب حطّة في بني إسرائيل،

من دخله غفرله».^{۵۳۴}

حدیث ششم: «إِنَّ عَلِيًّا لَا يَفْعَلُ إِلَّا بِمَا يُؤْمَرُ»^{۵۳۵}

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله پس از اعزام خالد بن ولید در رأس لشکری به یمن، لشکری را نیز به فرماندهی امیرالمؤمنین

علیه السلام به سوی یمن رهسپار کردند و دستور دادند که در صورت رسیدن دو لشکر به یکدیگر، فرمانده هر دو لشکر

علی علیه السلام باشد.

در این جنگ، لشکریان اسلام به فرماندهی امیر المؤمنین علیه السلام به پیروزی رسیدند. یکی از غنائم جنگی دختر یا زن

جوانی بود که امیرالمؤمنین علیه السلام او را برای خود اختیار کردند.^{۵۳۶} خالد بن ولید که با امیرالمؤمنین دشمنی خاصی

۵۳۲. الدر المنثور: ۱ / ۷۱ - ۷۲. همچنین ر.ک: المصنّف (ابن ابی شیبه): ۷ / ۵۰۳ / ش ۵۲.

۵۳۳. المعجم الكبير: ۳ / ۴۶ / ح ۲۶۳۷. همچنین ر.ک: المعجم الأوسط: ۴ / ۱۰؛ كنز العمال: ۱۲ / ۹۸ - ۹۹ / ح ۳۴۱۷۰؛ الإكمال

في أسماء الرجال: ۶۰.

۵۳۴. المعجم الصغير: ۲ / ۲۲. همچنین ر.ک: مجمع الزوائد: ۹ / ۱۶۸.

۵۳۵. امیرالمؤمنین علیه السلام به غیر آن چه دستور دارد عمل نمی کند.

داشت،^{۵۳۷} به همراه «بریده» - که او نیز به کدورتش با علی علیه السلام اقرار می کند - و عده ای دیگر دور هم جمع شده، در صدد برآمدند که خبر این قضیه را به عنوان نقطه ضعفی از علی علیه السلام به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله برسانند. به همین جهت خالد نامه نوشت و به دست بُریده سپرد و سه نفر دیگر را همراه وی کرد تا با سرعت خود را به مدینه رسانده و در آنجا با همراهی و هماهنگی برخی دیگر امیرالمؤمنین علیه السلام را نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله کوچک کنند و علی علیه السلام را از چشم پیامبر اکرم بیاندازند.^{۵۳۸} آنان با این قصد نزد آن حضرت رفته، زبان به شکایت گشودند.

آن چهار نفر به ترتیب برخاسته و درباره امیرالمؤمنین علیه السلام و عمل کرد او بدگویی کردند. پاسخ پیامبر به آنها بسیار

شنیدنی است. در روایات آمده است:

فَأَقْبَلَ إِلَيْهِمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالْغَضَبُ فِي وَجْهِهِ فَقَالَ: مَا تَرِيدُونَ مِنْ عَلِيٍّ؟^{۵۳۹}

پیامبر در حالی که چهره اش غضبناک بود به آنان رو کرد و فرمود: از [جان] علی چه می خواهید؟

در برخی از نقل ها، رسول خدا سه مرتبه «ما تریدون من علی» را تکرار کردند.^{۵۴۰}

بریده که خود یکی از چهار خبرچین است، حال پیامبر را این گونه توصیف می کند:

فَرَأَيْتَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ غَضِبَ غَضْبًا لَمْ أَرَهُ غَضَبٌ مِثْلَهُ إِلَّا يَوْمَ قَرِيظَةَ وَالنُّضَيْرِ، فَنَظَرَ إِلَيَّ فَقَالَ: «يَا

بَرِيدَةَ، أَحَبَّ عَلِيًّا، فَإِنَّمَا يَفْعَلُ مَا يُؤْمَرُ بِهِ. قَالَ: فَقَمْتُ وَمَا مِنْ النَّاسِ أَحَدٌ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْهُ»^{۵۴۱}

رسول خدا چنان غضبی کرد که هرگز مثل آن دیده نشده بود مگر در روز [واقعه یهودیان] [بنو] قریظه و [بنو]

نضیر. آن گاه رسول خدا به من نگاه کرد و فرمود: «ای بریده، علی را دوست بدار، زیرا فقط علی هر آن چه را

که به او امر شده است انجام می دهد». [بریده] گفت: برخاستم در حالی که محبوب ترین مردم در نزد من

[علی بن ابی طالب] شد.

۵۳۶. البته این موضوع محل تأمل است، ولی چون در اینجا موضوع بحث ما نیست، از پرداختن به آن خودداری می کنیم.

۵۳۷. جای تأسف است که چنین مطالبی گفته نمی شود و شخصیت اشخاص ناشناخته می ماند و معلوم نمی شود که چه کسانی، حتی در زمان پیامبر با امیرالمؤمنین علیهما السلام دشمنی داشته اند.

۵۳۸. ربك: مجمع الزوائد: ۹ / ۱۲۸.

۵۳۹. السنن الكبرى (نسایی): ۵ / ۱۳۳ / ش ۸۴۷۴؛ خصائص أمير المؤمنين عليه السلام (نسایی): ۹۸؛ المستدرک علی الصحیحین: ۳ /

۱۱۱؛ مسند أبي يعلى: ۱ / ۲۹۳ / ح ۳۵۵؛ المصنّف (ابن أبي شيبه): ۷ / ۵۰۴ / ش ۵۸؛ سنن الترمذي: ۵ / ۲۹۷ / ش ۳۷۹۶؛

صحیح ابن حبان: ۱۵ / ۳۷۴؛ كنز العمال: ۱۳ / ۱۴۲ / ش ۳۶۴۴۴؛ تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۱۹۹؛ سیر اعلام النبلاء: ۸ / ۱۹۹؛

میزان الاعتدال: ۱ / ۴۱۰؛ المناقب (خوارزمی): ۱۵۳ / ش ۱۸۰. ذهبی بیش از سه چهارم احادیث حاکم را تضعیف می کند؛ اما

آن گاه به این حدیث می رسد، سکوت می کند.

۵۴۰. ربك: سنن الترمذي: ۵ / ۲۹۶ / ش ۳۷۹۶؛ كنز العمال: ۱۱ / ۵۹۹ / ش ۳۲۸۸۳؛ أسد الغابة: ۴ / ۲۷؛ تاریخ الإسلام:

۱۱ / ۷۱؛ صحیح ابن حبان: ۱۵ / ۳۷۴؛ سیر اعلام النبلاء: ۸ / ۱۹۹.

۵۴۱. ربك: المعجم الأوسط: ۵ / ۱۱۷؛ مجمع الزوائد: ۹ / ۱۲۹. شایان ذکر است که این حدیث از جمیع ابعاد، مورد بررسی خواهد

گرفت.

این حدیث در کتابهای معتبر و با سندهای صحیح موجود است که برخی از آنها عبارت «فإنَّهَا يَفْعَلُ مَا يُؤْمَرُ بِهِ» را دارد. این عساکر نیز از قول بُریده چنین روایت می کند:

فَنظَرَ إِلَيَّ فَقَالَ: «يَا بُرِيدَةَ، إِنَّ عَلِيًّا وَلَيْكُم بَعْدِي، فَأَحَبُّ عَلِيًّا، فَإِنَّهُ يَفْعَلُ مَا يُؤْمَرُ»^{۵۴}

پیامبر به من نگاه کرد و آن گاه فرمود: «ای بریده، پس از من علی سرپرست شما است؛ از این رو او را دوست بدار، زیرا به درستی که او هر چه انجام دهد امر [الاهی] است». این حدیث قسمتی از حدیث ولایت است که آن نیز بر عصمت دلالت دارد. بر اساس این حدیث، تمامی حرکات و سکنات امیرالمؤمنین علیه السلام به امر الاهی است. اگر سکوت کردند، سخن گفتند، شمشیر کشیدند و یا در خانه نشستند، همه و همه به فرمان پروردگار است، و این نیست مگر همان عصمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام. حدیث «إنَّهَا يَفْعَلُ مَا يُؤْمَرُ بِهِ» می تواند صغریایی شود برای آیه شریفه ای که در وصف ملائکه آمده است. خدای تعالی در قرآن در وصف ملائکه و عبودیت آنان نزد خویش می فرماید:

(بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ)^{۵۵}

بلکه آنان بندگان گرامی هستند، در گفتار بر او پیشی نمی گیرند و آنان فقط به فرمان او عمل می کنند.^{۵۴} از جمله شواهد بر این معنا، کلام امیرالمؤمنین علیه السلام است. آن حضرت در سال روز غدیر خم، در شهر کوفه خطبه ای مفصل ایراد کردند^{۵۶} و در ضمن آن فرمودند:

وَأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى اخْتَصَّ لِنَفْسِهِ بَعْدَ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ بَرِيَّتِهِ خَاصَّةً عَلَيْهِمْ بِتَعْلِيَّتِهِ، وَسَمَا بِهِمْ إِلَى رَتْبَتِهِ، وَجَعَلَهُمُ الدَّعَاةَ بِالْحَقِّ إِلَيْهِ، وَالْأَدْلَاءَ بِالْإِرْشَادِ عَلَيْهِ لِقَرْنِ قَرْنٍ وَزَمَنِ زَمَنِ.
أَنْشَأَهُمْ فِي الْقَدَمِ قَبْلَ كُلِّ مَذْرُوعٍ وَمَبْرُوعٍ أَنْوَاراً أَنْطَقَهَا بِتَحْمِيدِهِ، وَأَلْهَمَهَا شُكْرَهُ وَتَعْجِيدَهُ، وَجَعَلَهَا الْحَجَّ عَلَى كُلِّ مُعْتَرِفٍ لَهُ بِمَلَكَةِ الرَّبُّوبِيَّةِ وَسُلْطَانِ الْعِبَادِيَّةِ.
وَاسْتَنْطَقَ بِهَا الْخَرَسَاتُ بِأَنْوَاعِ اللَّغَاتِ بِخَوْعاً لَهُ، فَإِنَّهُ فَاطِرُ الْأَرْضِينَ وَالسَّمَوَاتِ.
وَأَشْهَدُهُمْ خَلْقَهُ، وَوَلَّاهُمْ مَا شَاءَ مِنْ أَمْرِهِ.

جعلهم تراجم مشبته، وألسن إرادته، عبداً لا يسبقونه بالقول وهم بأمره يعملون، يعلم ما بين أيديهم وما خلفهم ولا يشفعون إلا لمن ارتضى وهم من خشيته مشفقون^{۵۶}

۵۴۲. تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۱۹۱.

۵۴۳. سوره انبیاء، آیه ۲۶ - ۲۷.

۵۴۴. در میان منابع حدیثی شیعه روایاتی است که عبداً مکرمون را به اهل بیت علیهم السلام تأویل و تفسیر کرده اند؛ ر.ک: تأویل الآیات: ۱ / ۳۲۸ / ح ۱۰؛ بحار الأنوار: ۲۴ / ۹۱ و ۲۵ / ۲۷۸ و ۴۶ / ۲۷۵.

۵۴۵. این خطبه دارای فرازهایی بسیار پرمعنا و ارزشمند است و عبارات خطبه، گواه بر صدور آن از امیرالمؤمنین علیه السلام است.

۵۴۶. مصباح المتهجد: ۷۵۳ - ۷۵۴؛ بحار الأنوار: ۹۴ / ۱۱۳ - ۱۱۴.

خداوند متعال پس از پیامبرش، عده ای از مخلوقاتش را به خود اختصاص داد و آنان را به بزرگواری اش خودش برتری داد و ایشان را بسان مرتبه خود نام نهاد و آنان را دعوت کنندگان به حقی که به سوی خودش می خوانند قرار داد. خداوند راهنمایان [به راه] هدایتش در هر قرن قرنی و هر زمان زمانی قرار داد و آنها را پیش از آنکه خلقی را خلق کند به وجود آورد و ایشان را انواری قرار داد که ستایش او می کردند، شکر و تمجیدش را به آنها الهام می نمود و آنها را بر همه کسانی که به فرمانروایی خداوند متعال و بندگی خود اقرار می کردند حجت قرار داد. به واسطه آنان زبان های گنگ را به سخن گویی در انواع لغت ها به جهت پذیرش [ربوبیت] قادر ساخت؛ چرا که او خالق زمین ها و آسمان هاست و آنان را شاهد بر خلق [مخلوقات] خود قرار داد و به ایشان در آن چه از امرش تعلق گرفته بود، ولایت داد.

آنها را بازگو کنندگان مشیت و ترجمان اراده خود قرار داد [و با تمام این اوصاف]، آنان بنده [او] هستند. در گفتار بر او پیشی نمی گیرند و [فقط] به فرمان او عمل می کنند. هر آن چه از ازل کرده و تا ابد مرتکب شوند را خدا می داند و از کسی شفاعت نمی کنند، مگر آنکه خدا از او راضی باشد و پیوسته از ترس خداوند متعال بیمناک و هراسان هستند.

آری، با وجودی که اینان مقام و عظمتی بالا و والا دارند، اما هرگز بر خداوند پیشی نمی گیرند و خود را در برابر پروردگار بنده و عبد می شمارند. تمام حرکات و سکنات آنها انعکاس خواسته الهی است و ایشان در همه حال عبد خداوندند. این سخن هرگز غلو و گزافه گویی نیست و به حکم عقل و بر اساس روایاتی که به سختی به دست ما رسیده و از توطئه محوکنندگان روایات در امان مانده است، این حقایق به روشنی ثابت می شود.

حدیث هفتم: «من فارق علیاً...»

از دیگر احادیث دُرر باری که از دو لب مبارک پیامبر صلی الله علیه وآله صادر شده است و بر عصمت امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت می کند، حدیث شریفی است که پیامبر فرمود:

من فارقتی فقد فارق الله؛ ومن فارقك يا علي، فقد فارقتی؛^{٥٤٧}

کسی که از من فاصله بگیرد و جدا شود، همانا [از] خدا جدا شده است، و آن کسی که از تو ای علی جدا شود، از من جدا شده است.

این روایت با الفاظ مشابه دیگری نیز وارد شده است.^{٥٤٨}

راویان حدیث

٥٤٧. المستدرک علی الصحیحین: ٣ / ١٢٤؛ تاریخ مدینه دمشق: ٤٢ / ٣٠٧؛ میزان الاعتدال: ٢ / ١٨ / ش ٢٦٣٨.

٥٤٨. ربك: مجمع الزوائد: ٩ / ١٣٥.

راویان این حدیث از طبقه صحابه بسیارند که به بزرگترین آنان اشاره می‌کنیم:

۱. سلمان;

۲. ابوذر;

۳. ابن عباس;

۴. جابر;

۵. عبدالله بن عمر;

۶. ابولیلی غفاری.

اما از طبقه محدثان و عالمان اهل سنت می‌توان به عالمان زیر اشاره نمود:

۱. احمد بن حنبل;

۲. ابوالقاسم طبرانی;

۳. حاکم نیشابوری;

۴. ابوبکر بزار;

۵. ابوبکر بیهقی;

۶. ابن عساکر دمشقی;

۷. شهردار دیلمی;

۸. ابوبکر هیثمی;

۹. محب الدین طبری;

۱۰. ملا علی متقی هندی و جمعی دیگر.

متن حدیث

حاکم در مستدرک، به سند خود روایت می‌کند:

یا علی، من فارقني فقد فارق الله، ومن فارقك يا علي، فقد فارقني.

در نقل حاکم دو مرتبه «یا علی» آمده است.^{۵۴۹} وی درباره سند حدیث می‌گوید:

صحیح الإسناد.^{۵۵۰}

حافظ هیثمی در مجمع الزوائد، این حدیث را به سند ابوبکر بزار از ابوذر روایت کرده و درباره سند آن می‌گوید:

۵۴۹. المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۲۴. همچنین ر.ک: تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۳۰۷ و منابع دیگر.

ر جاله ثقات؛^{۵۵۱}

راویان حدیث از راستگویانند.

هیثمی در جای دیگر، همین روایت را از ابوالقاسم طبرانی این گونه روایت می کند:

من فارق علیاً فارقی، ومن فارقی فقد فارق الله.^{۵۵۲}

ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق، به سند خود از ابن عباس چنین نقل می کند:

ستكون فتنة، فمن أدركها منكم فعلیه بخصلتين: كتاب الله وعلي بن أبي طالب؛ فأني سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول وهو أخذ بيد علي: «هذا أول من آمن بي وأول من يصفحني وهو فاروق هذه الأمة يفرق بين الحق والباطل وهو يعسوب المؤمنين، والمال يعسوب الظلمة، وهو الصديق الأكبر، وهو باي الذي أوتي منه، وهو خليفتي من بعدي»^{۵۵۳}؛

به زودی فتنه ای به وجود خواهد آمد. هر آن کس از شما آن را درک کردید، پس بر [شما] باد به دو خصلت: کتاب خدا و علی بن ابی طالب، چرا که از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که در حالی که دست علی را گرفته بود می فرمود: «این [علی] نخستین کسی است که به من ایمان آورد، و نخستین کسی است که روز قیامت با من مصافحه خواهد کرد. او جدا کننده این امت و فرق گزارنده میان حق و باطل است. او امیر مؤمنان است و مال [دنیا] امیر گمراهان. و او بزرگ مرد راستگویان است و او دری است که [اگر کسی بخواید به من برسد] باید از آن در وارد شود و او خلیفه پس از من است».

دو عبارت از این حدیث بر عصمت دلالت دارد:

۱. هو فاروق هذه الأمة؛

۲. هو باي الذي أوتي منه.

در توضیح عبارت نخست باید گفت: اگر کسی معصوم نباشد، نمی تواند میزان و جدا کننده میان حق و باطل باشد؛ چرا

که اگر خطا، نسیان و یا اشتباهی مرتکب شود، دیگر نمی تواند الگوی شناخت حق از باطل بشود.

۵۵۱. مجمع الزوائد. ۱۳۵ / ۹. همچنین مناوی در فیض القدير شرح الجامع الصغير: ۴ / ۴۷۰ / ش ۵۵۹۴، به نقل از هیثمی.

۵۵۲. المعجم الكبير: ۱۲ / ۳۲۴؛ كنز العمال: ۱۱ / ۶۱۴ / ح ۳۲۹۷۴؛ المناقب (خوارزمی): ۱۰۵ / ش ۱۰۹.

۵۵۳. ر.ك: تاريخ مدينة دمشق: ۴۲ / ۴۲ / ش ۱۰۴۸۴ و منابع دیگر. برای بحث القاب یا به تعبیر دیگر تقابل انتساب القاب به اینکه آیا «فاروق» لقب امیرالمؤمنین است یا لقب عمر بن خطاب؟ صدیق لقب امیرالمؤمنین یا ابوبکر است؟ ر.ك: المعجم الكبير: ۶ / ۲۶۹ / ح ۶۱۹۷؛ أسد الغابة: ۵ / ۲۷۰؛ الإصابة في تمييز الصحابة: ۷ / ۲۹۴.

نکته قابل توجه این است که پس از بررسی های فراوان، هرگز حدیثی از پیامبر صلی الله علیه وآله که عمر را با عنوان «فاروق» معرفی کرده باشد مشاهده نمی شود، بلکه در مصادر معتبر اهل سنت آمده است: «لَقَبَهُ بِذَلِكَ اهل الكتاب»؛ یهود عمر را به [فاروق] ملقب کردند؛ ر.ك: البداية والنهاية: ۷ / ۱۵۰.

در عبارت دوم نیز امیرالمؤمنین علیه السلام بآی معرفتی شده که برای رسیدن به رسول خدا صلی الله علیه وآله باید از آن وارد شد.

حال اگر در راه رسیدن به پیامبر از مسیر منحرف شود و ما را به راهی انحرافی ببرد - هر چند از روی خطا، سهو و نسیان باشد - دیگر به پیامبر نخواهیم رسید. از همین رو امیرالمؤمنین باب و راه رسیدن به پیامبر است و مسیر رسیدن به پیامبر از مسیر او محقق می شود و راه ورود به علم پیامبر بآی است به نام امیرالمؤمنین علیه السلام و این معنا فقط با عصمت ایشان محقق می شود.

جدایی از رسول خدا و نرسیدن به او همانا جدایی از خداست و جدایی از خدا همان شرک، کفر و ضلالت است.

حدیث «من فارق علیاً فارقتی ومن فارقنی فارق الله» را طبرانی از عبدالله ابن عمر روایت کرده است.^{۵۵۴}

نزدیک به کلام ابن عباس را ابولیلای غفاری از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل می کند که فرمود:

ستكون بعدي فتنة، فإذا كان ذلك، فالزموا علي بن أبي طالب؛

به زودی بعد از من فتنه پدیدار می شود، اگر در این فتنه قرار گرفتید، پس با علی بن ابی طالب ملازم شوید.

این حدیث حکایت از آن دارد که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از وقایع پس از رحلت خویش آگاه بودند و برای نجات

امت از این فتنه، مردم را به التزام نسبت به امیرالمؤمنین امر کردند و فرمودند: با علی ملازم باشید و از او جدا نشوید.

در ادامه پیامبر صلی الله علیه وآله می فرمایند:

فإنه أول من يراني وأول من يصفحني يوم القيامة، هو الصديق الأكبر وهو فاروق هذه الأمة، يفرق بين الحق

والباطل وهو يعسوب المؤمنين، والمال يعسوب المنافقين؛^{۵۵۵}

همانا او نخستین کسی است که به من ایمان آورد و نخستین کسی است که در روز قیامت با من مصافحه خواهد

کرد و [مرا ملاقات می کند]. او بزرگ مرد راستگویان و فاروق این امت است. وی امیرمؤمنان و مال [دنیا] امیر

منافقان است.

۵۵۴ . ر.ك: المعجم الكبير: ۱۲ / ۳۲۳. ذهبی و ابن حجر عسقلانی حدیثی را که به همین معنا از ابوهریره نقل شده است را مورد خدشه سندی قرار می دهند. هر چند خدشه آنها قابل رفع باشد، ولی به حدیثی که مورد خدشه اهل تسنن است استدلال نمی کنیم مگر آنکه با بررسی سندی، سند را تصحیح کنیم. ذکر این نکته ضروری است که زمان های گذشته، اگر علماء شیعه به کتابهای دانشمندان متأخر اهل سنت استدلال می کردند، به جهت دسترسی نداشتن به منابع دست اول آنها بوده است؛ اما باتوجه به شرایط فعلی و دسترسی به منابع اصلی اهل سنت، دیگر ضرورتی به استفاده از کتابهای متأخران نیست و در مقام الزام و احتجاج باید به گونه ای استدلال کرد که طرف مقابل راه گریزی برای فرار از قبول حق نداشته باشد.

۵۵۵ . الإستيعاب في معرفة الأصحاب: ۴ / ۱۷۴۴ / ش ۳۱۵۷؛ أسد الغابة: ۵ / ۲۸۷؛ الإصابة في تمييز الصحابة: ۷ / ۲۹۴ / ش ۱۰۴۸۴؛ كنز العمال: ۱۱ / ۶۱۲ / ش ۳۲۹۶۴؛ تاریخ مدینة دمشق: ۴۲ / ۴۵۰.

يعسوب المؤمنین در مقابل «مال دنیا» که امیر منافقان است فرار گرفته است. این تقابل، تقابل هدایت و ضلالت است؛ یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام وسیله نجات و هدایت است و آن چه باعث ضلالت و گمراهی است، حبّ مال دنیا است. هیشمی در مجمع الزوائد، پس از نقل این روایت از ابوذر و سلمان، همین روایت را نیز به نقل از طبرانی و بزار از ابوذر روایت می کند.^{۵۵۶}

عصمت اجماع امت

عصمت اجماع امت

یکی از موضوعات مربوط به عصمت در میان اهل سنت، بحث حجیت اجماع و به تبع عصمت امت است. اهل سنت که پس از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله عصمت اهل بیت و عترت پیامبر را بر نتابیدند، به دلایل مختلف که مهمترین آنها کیفیت انتخاب خلیفه نخست بود، مدعی عصمت اجماع امت شدند؛ از این رو اساس این تفکر نوعاً به کیفیت انتخاب ابوبکر به خلافت پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله باز می گردد. با این ادعا که اجماع امت پیامبر صلی الله علیه وآله شکل گرفت و در این میان ابوبکر به سبب همین اجماع به عنوان خلیفه پس از پیامبر معرفی شد و چون اجماع امت حجت است و حجیت نیز عصمت آور؛ از این رو در انتخاب ابوبکر هیچ اشتباهی صورت نگرفته و مردم نیز موظف به اطاعت از ابوبکر خواهند بود.

این تیمیه در همین باره می نویسد:

وذلك يقتضي أن اجتماع الأمة لا يكون إلا على حق وهدي وصواب، وأن أحق الأمة بذلك هم أصحاب رسول الله

- صلي الله عليه وسلم - ، وذلك يقتضي أن ما فعلوه من خلافة الصديق كان حقاً وهدياً وصواباً؛^{۵۵۷}

اثبات حجیت اجماع اقتضا می کند که اجماع امت فقط بر مسیر حق، هدایتو درستی استوار شود و اینکه محق

ترین امت پیامبر به اجماع، اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه وآله هستند و این حجیت اقتضا می کند آنچه را

که صحابه درباره خلافت صدیق (ابوبکر!) انجام داده اند، بر حق، هدایت و درستی بوده است.

به هر روی پذیرش عصمت اجماع و امت در نزد عامه امری قطعی و مسلم است که در میان اهل سنت به ویژه عالمان

اصولی آنان مطرح شده است. اما یکی از دلایلی که این ادعا را با چالش مواجه کرده و موجب اختلاف شدید در این حوزه شده

است، مشخص نبودن حیطة و محدوده اجماع و امت است. بیان مطلب اینکه برخی از عالمان اهل سنت تمامی مسلمانان يك

عصر را مشمول قاعده عصمت اجماع می دانند. برخی دیگر اجماع صحابه، عده ای اتفاق اهل حلّ و عقد، برخی دیگر اجماع

اهل مدینه و پاره ای دیگر اجماع مسلمانان مکه، مدینه، کوفه و بصره را مشمول این قاعده خود ساخته می دانند.

اما منشأ اعتبار اجماع و عصمت امت به دو منبع نقلی قرآن و سنت باز می گردد. با رجوع به منابع اهل سنت،^{۵۵۸} آیاتی را برای اثبات حجیت اجماع به میان آورده اند که می توان به آیات ذیل اشاره نمود:

(كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ...)^{۵۵۹}

(أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ)^{۵۶۰}

(وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ)^{۵۶۱}

(وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ...)^{۵۶۲}

(وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا)^{۵۶۳}

(وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا)^{۵۶۴}

(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ)^{۵۶۵}

اهل سنت به این آیات در حجیت اجماع استناد کرده اند؛ اما در این میان، در دلالت این آیات بر حجیت اجماع اختلاف شده است. سخن شافعی در این باره قابل توجه است. وی مدعی است که بالغ بر سیصد بار قرآن را از ابتدا تا به انتها خوانده است و تنها آیه ای را که برای حجیت اجماع مناسب دیده، آیه ۱۱۵ سوره نساء است. خدای تعالی در این آیه می فرماید:

(وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا)^{۵۶۶}

کسی که پس از آشکار شدن حق، با پیامبر به مخالفت برخاسته و از راهی جز راه مؤمنان پیروی نماید، ما او را به همان راه که می رود می بریم و به دوزخش داخل می کنیم و جایگاه بدی دارد.

فخر رازی و آلوسی پس از نقل این آیه، به نقل از شافعی می نویسند:

روي أن الشافعي رضي الله عنه سئل عن آية في كتاب الله تعالى تدل على أن الإجماع حجة، فقرأ القرآن ثلاثمائة

مرة حتى وجد هذه الآية.^{۵۶۶}

۵۵۸ . برای نمونه ر.ک: منهاج السنه : ۸ / ۳۴۹ - ۳۵۰ .

۵۵۹ . سوره آل عمران، آیه ۱۱۰ .

۵۶۰ . سوره نساء، آیه ۵۹ .

۵۶۱ . سوره توبه، آیه ۷۱ .

۵۶۲ . سوره نساء، آیه ۱۱۵ .

۵۶۳ . سوره بقره، آیه ۱۴۳ .

۵۶۴ . سوره آل عمران، آیه ۱۰۳ .

۵۶۵ . سوره مائده، آیه ۵۵ .

۵۶۶ . تفسیر الرازی: ۱۱ / ۴۳؛ تفسیر الالوسی: ۵ / ۱۴۶ .

پس با توجه به تتبع شافعی، بهترین و بلکه تنها آیه ای که می توان از آن در حجیت اجماع را بهره برد، آیه (مَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ...) است.

با اینکه این آیه تنها آیه ای است که از سوی شافعی برای استدلال به حجیت اجماع مطرح شده است؛ ولی از سوی بسیاری از عالمان اصولی اهل سنت همچون غزالی مورد مناقشه قرار گرفته است. غزالی پس از ذکر آیات حجیت اجماع می نویسد:

فهذه كلها ظواهر لا تنص على الغرض، بل لا تدل أيضاً دلالة الظواهر، وأقواها قوله تعالى: (وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا)، فَإِنَّ ذَلِكَ يوجب اتباع سبيل المؤمنين، وهذا ما تمسك به الشافعي، وقد أطنبنا في كتاب تهذيب الأصول في توجيه الأسئلة على الآية ودفعها. والذي نراه أَنَّ الآية ليست نصاً في الغرض، بل الظاهر أَنَّ المراد بها أَنْ من يقاتل الرسول ويشاققه ويتبع غير سبيل المؤمنين في مشايخته ونصرته ودفع الأعداء عنه نوّله ما توّلى، فكأنّه لم يكتف بتك المشاققة حتّى تنضم إليه متابعة سبيل المؤمنين في نصرته والذبّ عنه والإنقياد له فيما يأمر وينهي، وهذا هو الظاهر السابق إلى الفهم، فإن لم يكن ظاهراً فهو محتمل؛^{٥٦٧}

پس تمامی این آیات ظواهرند و نص در اثبات غرض [اجماع] نمی باشند؛ بلکه ظواهر این آیات نیز دلالت بر مطلوب ندارد که قوی ترین آیات فرمایش خدای تعالی است که فرمود: (وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ...) پس این آیه، پیروی از سبیل و راه مؤمنان را واجب می کند و این همان چیزی است که شافعی به آن [در حجیت اجماع] تمسک کرده است که ما در کتاب خود تهذیب الأصول و در توجیه اشکال ها به آیه و دفع آن به طور تفصیلی بررسی کردیم و دانستیم که این آیه روشنگر غرض نیست؛ بلکه مراد از ظاهر آیه این است که هر کس با پیامبر بجنگد و با او به مخالفت برخاسته و از راهی جزء راه مؤمنان در همراهی با پیامبر و یاری کردن او و دفع دشمنان از ایشان پیروی نماید، از آنان روی برمی گردانیم، همان گونه که روی برگردانده اند. این برداشت از آیه نخستین که با ترك مخالفت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم، در زمره پیروی کنندگان از راه مؤمنان در یاری و دفاع از حضرت و اطاعت و پیروی در امر و نهی ایشان قرار می گیرد، چیزی است که از آیه فهمیده می شود. اما اگر به ظاهر آیه اخذ نکنیم، احتمال اجماع محتمل است.

با مراجعه به شأن نزول این آیه، می توان دریافت که آیه وصله ناچسبی برای حجیت و عصمت اجماع است. فخر رازی در شأن نزول آیه می نویسد:

اعلم أنّ تعلق هذه الآية بما قبلها هو ما روي أنّ طعمة بن أبيرك لما رأى أنّ الله تعالى هتك ستره وبرأ اليهودي عن تهمة السرقة ارتد وذهب إلى مكة ونقب جدار إنسان لأجل السرقة فتهدم الجدار عليه ومات فنزلت هذه الآية؛^{٥٦٨}

بدان که این آیه به آیات ما قبل تعلق دارد و جریانش این است که طعمة بن أبيرك، آنگاه که دید خداوند پرده اسرار او را گشوده و یهودی از تهمت دزدی تبرئه شده است، مرتد شد، آن گاه به مکه رفت و دیوار خانه کسی را برای سرقت سوراخ نمود که در این هنگام، دیوار خانه بر روی او خراب شد و در دم جان داد و آن گاه این آیه نازل شد.

از این رو شوکانی در فتح القدير در این باره می نویسد:

وقد استدلّ جماعة من أهل العلم بهذه الآية على حجية الإجماع لقوله (وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ) وَلَا حِجَّةَ فِي ذَلِكَ عِنْدِي، لِأَنَّ الْمُرَادَ بِغَيْرِ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ هُنَا هُوَ الْخُرُوجُ مِنْ دِينِ الْإِسْلَامِ إِلَى غَيْرِهِ كَمَا يَفِيدُهُ اللَّفْظُ وَيَشْهَدُ بِهِ السَّبَبُ؛^{٥٦٩}

جماعتی از اهل علم به آیه (وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ) بر حجیت اجماع استدلال کرده اند؛ اما از نظر من آیه هیچ دلالتی بر اجماع نمی کند؛ چرا که در اینجا مراد از «غیر سبیل المؤمنین»، خروج از دین اسلام و مواردی دیگر از این قبیل است [نه حجیت اجماع]، همان گونه که لفظ و سبب بر این دلالت دارد.

به هر روی این نهایت دلالت قوی ترین آیه بر حجیت اجماع بود که با توجه به رد آن از سوی برخی از بزرگان اهل سنت، هیچ آیه ای بر اثبات اعتبار اجماع و عصمت امت باقی نمی ماند.

استدلال به روایت «لا تجتمع امتی...»

دلیل دوم بر حجیت اجماع و عصمت امت، روایاتی است که در این زمینه به آن استدلال شده است. مولوی عبد العلی در همین باره و در مبحث اجماع می نویسد:

واستدل ثانياً بقوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لا تجتمع أمتي على الضلالة»، فإنه يفيد عصمة الأمة عن الخطأ فإنه متواتر المعنى، فإنه قد ورد بألفاظ مختلفة يفيد كلها العصمة، وبلغت رواة تلك الألفاظ حدّ التواتر؛^{٥٧٠}

در مقام دوم [پس از آیات] استدلال به فرمایش پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم شده است که: «لا تجتمع أمتي على الضلالة»، که از سویی از این روایت استفاده عصمت امت کرده و از سویی دیگر این روایت متواتر

٥٦٨. تفسير الرازي: ١١ / ٤٢.

٥٦٩. فتح القدير: ١ / ٥١٥.

٥٧٠. نفحات الأزهار: ٦ / ٣٧٢.

معنایی است؛ چرا که مفهوم این روایت به واژه های مختلف آمده است که معنای تمامی آنها دال بر عصمت است و راویان متن های این حدیث نیز به حد توأتر رسیده است.

آمدی نیز در الاحکام، ذیل مسئله ۲۴، به تصور ارتداد در امت پیامبر صلی الله علیه وآله اشاره کرده و در این میان، آن را عقلاً متصور دانسته و از جهت روایی می نویسد:

وَأَمَّا الْخِلَافُ فِي امْتِنَاعِهِ سَمْعًا. وَالْمُخْتَارُ امْتِنَاعُهُ، لِقَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أُمَّتِي لَا تَجْتَمِعُ عَلَى ضَلَالَةٍ»، «أُمَّتِي لَا

تَجْتَمِعُ عَلَى الْخَطَا» إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الْأَحَادِيثِ السَّابِقَةِ الدَّالَّةِ عَلَى عَصْمَةِ الْأُمَّةِ عَنِ فِعْلِ الْخَطَا وَالضَّلَالِ؛^{۵۷۱}

همانا اختلاف در امتناع ارتداد امت، از جهت روایات است. نظر اختیار شده امتناع ارتداد است و دلیل آن روایت «امتی لایجتمع علی ضلاله»، «امتی لا تجتمع علی الخطاء» و روایات دیگری که در گذشته به آن اشاره شد و دلالت کننده بر عصمت امت از انجام خطا و گمراهی است.

وی عصمت امت پیامبر را به حدیث «أُمَّتِي لَا تَجْتَمِعُ عَلَى ضَلَالَةٍ» و «أُمَّتِي لَا تَجْتَمِعُ عَلَى الْخَطَا» مستند کرده است.

همو در بحث حجیت اجماع و در گاه استناد به سنت، به تمامی روایات مورد استناد بر حجیت اجماع اشاره کرده،

می نویسد:

وَأَمَّا السَّنَّةُ، وَهِيَ أَقْرَبُ الطَّرِيقِ فِي إِثْبَاتِ كَوْنِ الْإِجْمَاعِ حُجَّةً قَاطِعَةً، فَمِنْ ذَلِكَ مَا رَوَى أَجْلَاءُ الصَّحَابَةِ، كَعَمْرِ وَابْنِ مَسْعُودٍ وَأَبِي سَعِيدِ الْخَدْرِيِّ وَأَنْسِ بْنِ مَالِكٍ وَابْنِ عَمْرِو بْنِ هَرِيرَةَ وَحَدِيفَةَ بْنَ الْيَمَانَ وَغَيْرَهُمْ بِرَوَايَاتٍ مُخْتَلِفَةٍ الْأَلْفَاظِ مُتَّفِقَةٍ الْمَعْنَى فِي الدَّلَالَةِ عَلَى عَصْمَةِ هَذِهِ الْأُمَّةِ عَنِ الْخَطَا وَالضَّلَالَةِ، كَقَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أُمَّتِي لَا تَجْتَمِعُ عَلَى الْخَطَا»، «أُمَّتِي لَا تَجْتَمِعُ عَلَى الضَّلَالَةِ وَلمْ يَكُنِ اللهُ بِالَّذِي يَجْمَعُ أُمَّتِي عَلَى الضَّلَالَةِ»، «لمْ يَكُنِ اللهُ لِيَجْمَعِ أُمَّتِي عَلَى الْخَطَا»، «وَسَأَلْتُ اللهُ أَنْ لَا يَجْمَعُ أُمَّتِي عَلَى الضَّلَالَةِ، فَأَعْطَانِيهِ» وَقَوْلُهُ: «مَا رَأَى الْمُسْلِمُونَ حَسَنًا، فَهُوَ عِنْدَ اللهِ حَسَنٌ». «يَدُ اللهِ عَلَى الْجَمَاعَةِ وَلَا يَبَالِي بِشِدُوذٍ مِنْ شَذٍّ»، وَ«مَنْ سَرَهُ بِحُبُوحةِ الْجَنَّةِ، فَلْيَلِزِمِ الْجَمَاعَةَ، فَإِنَّ دَعْوَتَهُمْ لَتَحِيطَ مِنْ وَرَائِهِمْ، وَإِنَّ الشَّيْطَانَ مَعَ الْفِذِّ، وَهُوَ مِنَ الْاِثْنَيْنِ أَبْعَدُ». «وَلَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي عَلَى الْحَقِّ حَتَّى يَظْهَرَ أَمْرُ اللهِ، وَلَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي عَلَى الْحَقِّ ظَاهِرِينَ لَا يَضُرُّهُمْ خِلَافٌ مِنْ خَالِفِهِمْ». وَ«مَنْ خَرَجَ عَنِ الْجَمَاعَةِ وَفَارَقَ الْجَمَاعَةَ قَيْدَ شِبْرٍ فَقَدْ خَلَعَ رِبْقَةَ الْإِسْلَامِ مِنْ عُنُقِهِ». وَ«مَنْ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ وَمَاتَ فَمَيْتَتَهُ جَاهِلِيَّةٌ». «عَلَيْكُمْ بِالسَّوَادِ الْأَعْظَمِ» وَقَوْلُهُ: «تَفْتَرِقُ أُمَّتِي نَيْفًا وَسَبْعِينَ فَرَقَةً كُلُّهَا فِي النَّارِ إِلَّا فَرَقَةً وَاحِدَةً». قِيلَ: يَا رَسُولَ اللهِ، وَمِنْ تِلْكَ الْفَرَقَةِ؟ قَالَ: «هِيَ الْجَمَاعَةُ»؛^{۵۷۲}

اما سنت. سنت کوتاه ترین راه در اثبات حجیت قاطع اجماع است. روایاتی که اجلاء و بزرگان صحابه همچون عمر، ابن مسعود، ابوسعید خدری، انس بن مالک، عبدالله بن عمر، ابوهریره، حدیفة بن یمان و دیگران نقل

۵۷۱. الاحکام: ۱ / ۲۸۰ - ۲۸۱.

۵۷۲. همان: ۱ / ۲۱۹.

کرده اند. روایت هایی که دارای الفاظ مختلف ولی در دلالت بر عصمت این امت از خطا و گمراهی دارای معانی همسو و یکسان هستند. روایاتی همچون «أمتي لا تجتمع على الخطأ»، «أمتي لا تجتمع على الضلالة ولم يكن الله بالذي يجمع أمتي على الضلالة»، «لم يكن الله ليجمع أمتي على الخطأ»، «وسألت الله أن لا يجمع أمتي على الضلالة، فأعطانيه» و سخن پیامبر: «ما رآه المسلمون حسناً، فهو عند الله حسن». «يد الله على الجماعة ولا يبالي بشذوذ من شذ»، و «من سره بحبوحه الجنة، فليلزم الجماعة، فإن دعوتهم لتحيط من ورائهم، وإن الشيطان مع الفذ، وهو من الاثنين أبعد». «ولا تزال طائفة من أمتي على الحق حتى يظهر أمر الله، ولا تزال طائفة من أمتي على الحق ظاهرين لا يضرهم خلاف من خالفهم». و «من خرج عن الجماعة وفارق الجماعة قيد شبر فقد خلع ربقة الاسلام من عنقه». «ومن فارق الجماعة ومات فميتته جاهلية». «عليكم بالسواد الأعظم» و سخن پیامبر که فرمود: «تفترق أمتي نيفاً وسبعين فرقة كلها في النار إلا فرقة واحدة». گفته شد ای پیامبر خدا آن فرقه کیانند؟ پیامبر فرمود: آنان جماعت [امت هستند].

وی در مواردی متعدد، به روایات پیش گفته در عصمت امت استدلال کرده است.^{۵۷۳}

بررسی روایات پشتوانه عصمت اجماع

احادیثی که اهل سنت برای حجیت و عصمت اجماع امت به آن تمسک کرده اند از جهت سندی و دلالی مورد تشکیک و تضعیف قرار گرفته است. از میان احادیثی که به آن استدلال شده، حدیث «لا تجتمع امتی علی الخطأ» یا «لا تجتمع امتی علی الضلالة» است که بهترین و قوی ترین حدیث این باب از جهت دلالی تلقی شده است. این حدیث از سوی بخاری و مسلم روایت نشده؛ بلکه احمد بن حنبل، ابوداؤد،^{۵۷۴} ترمذی و ابن ماجه به نقل آن مبادرت کرده اند.

احمد بن حنبل در مسند، به سند خود و به نقل از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله آورده است که فرمود:

سألت ربِّي عز وجلَّ أربعاً فأعطاني ثلاثاً ومنعني واحدة سألت الله عز وجل أن لا يجمع أمتي على ضلالة فأعطانيها...؛^{۵۷۵}

از خدای تعالی چهار چیز را در خواست کردم که سه درخواست را اجابت کرد و يك درخواست را خیر. از خداوند درخواست کردم که امت من بر گمراهی جمع نشود. خدای تعالی این درخواست را به من عطا نمود... .

ترمذی در سنن خود آورده است:

۵۷۳. برای نمونه ر.ک: همان: ۱ / ۲۳۰ - ۲۳۱ و ۲۳۵ - ۲۳۶.

۵۷۴. سنن أبي داود: ۲ / ۳۰۲ / ح ۴۲۵۳.

۵۷۵. مسند أحمد: ۶ / ۳۹۶.

حدثنا أبو بكر بن نافع البصري، حدثنا المعتمر بن سليمان، حدثنا سليمان المديني عن عبد الله بن دينار، عن ابن عمر أن رسول الله صَلَّى الله عليه وسلّم قال: «إِنَّ الله لا يجمع أمتي - أو قال أمة محمد - على ضلالة، ويد الله على الجماعة، ومن شذ شذ إلى النار». هذا حديث غريب من هذا الوجه؛^{٥٧٦}

ابوبكر بن نافع بصرى به سند خود از عبدالله بن عمر روایت می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «همانا خداوند امت من - یا اینکه فرمود امت محمد - را بر ضلالت و گمراهی جمع نمی کند، و دست خدا با جماعت است، و هر آن کس از اجماع امت کناره گیری کند، از اجماع امت کناره گیری کند به سوی آتش [گام برداشته] است.

این حدیث از این وجه غریب و ناشناخته است.

ابن ماجه نیز در سنن خود می نویسد:

حدثنا العباس بن عثمان الدمشقي، ثنا الوليد بن مسلم، ثنا معان بن رفاعة السلامي، حدثني أبو خلف الأعمى، قال: سمعت أنس بن مالك يقول: سمعت رسول الله صَلَّى الله عليه وسلّم يقول: «إِنَّ أمتي لا تجتمع على ضلالة. فإذا رأيتم اختلافًا، فعليكم بالسواد الأعظم»؛

عباس بن عثمان دمشقی به سند خود از انس بن مالک نقل می کند که گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که می گفت: «امت من بر گمراهی اجتماع نمی کند؛ از این رو اگر در میان آنان اختلافی یافتید، بر شماست به جمع کثیر آنان [تمسك جویید]».

سندی در حاشیه اش بر سنن ابن ماجه، درباره سند این روایت می نویسد:

في الزوائد: في إسناده أبو خلف الأعمى، واسمه حازم بن عطاء، وهو ضعيف. وقد جاء الحديث بطرق، في كلها نظر. قاله شيخنا العراقي في تخریج أحاديث البيضاوي؛^{٥٧٧}

هیثمی در مجمع الزوائد آورده است: در سند این روایت ابو خلف اعمی است و اسم او حازم بن عطاء است و وی ضعیف است. استاد ما عراقی در تخریج احادیث بیضاوی می گوید: همانا حدیث به طرق مختلفی آمده است که در تمامی طرق بحث و نظر است.

با بررسی سندی این حدیث و با رجوع به انظار عالمان اهل سنت در این باره، این حدیث از سوی اهل سنت به صراحت

مورد خدشه قرار گرفته است؛ چرا که به تصریح آنان، تمامی اسانید این حدیث ضعیف است.

مناوی به نقل از ابن حجر در همین باره می نویسد:

في إسناده انقطاع وله طرق لا يخلو واحد منها من مقال؛^{٥٧٨}

٥٧٦. سنن الترمذي: ٣ / ٣١٥ - ٣١٦ / ح ٢٢٥٥.

٥٧٧. سنن ابن ماجه: ٢ / ١٣٠٣ / ح ٣٩٥٠.

در اسناد این حدیث انقطاع است و برای آن طرقي است که هیچ يك از آنها بی اشکال نیست.

نووی نیز در این باره می نویسد:

أصح ما استدل به له من الحديث، وأما حديث «لا تجتمع أمتي على ضلالة»، فضعيف؛^{٥٧٩}

صحيح ترین دلیلی که بر حجیت اجماع اقامه شده حدیث است. در این میان حدیث «لا تجتمع أمتي على ضلالة» ضعیف است.

این حزم نیز در این باره اظهار نظر کرده است. وی در کتاب الاحکام می نویسد:

وقد روي أنه عليه السلام قال: «لا تجتمع أمتي على ضلالة» وهذا، وإن لم يصح لفظه ولا سنده، فمعناه

صحيح!^{٥٨٠}

همانا روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «لا تجتمع أمتي على ضلالة» و این حدیث اگر چه سند و متنش صحيح نمی باشد؛ ولی معنای آن صحيح است!

بررسی ضعف تك تك روايات

این حجر عسقلانی درباره اسناد این گونه روایات اظهار نظر کرده است. وی در تلخیص الحیبر، پس از تصریح به اشکال

در طرق این حدیث - که در سطور بالا به آن اشاره شد - می نویسد:

منها لأبي داود عن أبي مالك الأشعري مرفوعاً إن الله أجاركم من ثلاث خلال أن لا يدعو عليكم نبيكم لتهلكوا جميعاً وأن لا يظهر أهل الباطل على أهل الحق وأن لا يجتمعوا على ضلالة وفي إسناده انقطاع وللترمذي والحاكم عن ابن عمر مرفوعاً «لا تجتمع هذه الأمة على ضلال أبداً» وفيه سليمان بن سفیان المدني وهو ضعيف... وروى أحمد في مسنده عن أبي ذر مرفوعاً أنه قال اثنان خير من واحد وثلاث خير من اثنين وأربعة خير من ثلاثة فعليكم بالجماعة فإن الله عز وجل لن يجمع أمتي إلا على هدى قوله: «وسليمان بن سفيان المدني هو عندي سليمان بن سفيان» قال الترمذي في العلل المفرد عن البخاري: إنه منكر الحديث، كذا في تهذيب التهذيب.^{٥٨١}

به این ترتیب، از منظر رجالی برجسته اهل سنت ابن حجر عسقلانی، روایت ابو داوود در سنن به جهت انقطاع سند، و

روایت احمد بن حنبل، ترمذی و حاکم نیز به جهت وجود راوی ضعیف و منکر الحدیثی به نام سلیمان بن سفیان مدنی از

اعتبار سندی برخوردار نیست؛ از این رو قابل استدلال نیز نخواهند بود.

٥٧٨. فیض القدير: ٢ / ٢٥٣.

٥٧٩. شرح صحيح مسلم: ١٣ / ٦٧.

٥٨٠. الاحكام: ٤ / ٤٩٦.

٥٨١. تلخيص الحبير في تخريج أحاديث الرافعي الكبير: ٣ / ٢٩٩.

اما روایت ابن ماجه نیز به تصریح هیثمی، به جهت وجود حازم بن عطاء از اعتبار برخوردار نیست؛ چرا که این راوی از سوی عالمان رجالی اهل سنت تضعیف شده و مورد اعتماد نمی باشد. ابوحاتم رازی وی را «منکر الحدیث»^{۵۸۲} دانسته و یحیی بن معین وی را به دروغ گویی رمی کرده است.^{۵۸۳}

مبارکفوری به نقل سخن ملا علی قاری، با تعبیر «ضعیف جداً» روایت ابن ماجه را تضعیف کرده است. به هر روی هیچ یک از روایات مورد استدلال اهل سنت بر حجیت و عصمت اجماع امت معتبر نبوده و قابل استناد نخواهد بود.

اگر بنا بر فرض، صحت سند برخی از این گونه از روایات بپذیریم، چنین روایتی خبر واحد بوده و فقط در احکام فقهی حجّت است؛ ولی با خبر واحد نمی توان قانون اصولی اجماع و قاعده اعتقادی عصمت را اثبات کرد. به ویژه اینکه قاعده فوق، سر چشمه قوانین بسیار دیگری است.

افزون بر آن - همانطور که در ابتدا اشاره شد - هیچ ملاک و میزان مشخصی از سوی اهل سنت در تعیین اجماع امت ارائه نشده است؛ از این رو از جهت دلالتی نیز نمی توان به این گونه احادیث وفادار بود.

۵۸۲. ر.ک: الجرح والتعديل: ۳ / ۲۷۸ - ۲۷۹ / ش ۱۲۴۳؛ تهذيب الكمال: ۳۳ / ۲۸۶ / ش ۷۳۴۷؛ المغني في الضعفاء: ۱ / ۲۲۹ / ش ۱۲۶۷.

۵۸۳. تقريب التهذيب: ۲ / ۳۹۲ / ش ۸۱۱۷.

فهرست ها

فهرست ها

آیات

روایات

نام ها (پروردگار و معصومان علیهم السلام)

اعلام

زمان ها و مکان ها

کتاب های داخل متن

منابع

فهرست آیات

- (اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً) ٣٩...
(اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي * وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي) ٢٩٩...
(أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ) ١٢٥...، ١٥٤، ٣٢٨
(أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ * ...) ٣٥...، ٣٦
(أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدَىٰ...) ٨٣...
(إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ) ١٥٤...، ١٥٥، ١٥٦، ١٦١، ١٦٢، ١٦٧، ١٧٨، ١٧٩، ١٨٠، ١٨٢، ١٨٣، ١٨٥، ١٨٧، ١٨٨، ١٩١، ٢٠٨، ٢٠٩،
٢١٠، ٢١٢، ٢١٥، ٢١٦، ٢٢٢، ٢٢٤، ٢٢٥، ٢٢٦، ٢٢٩، ٢٣٠، ٢٣١، ٢٣٢، ٢٤٧، ٢٤٨، ٢٥٩
(أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ) ١٥١...
(السَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا) ١٢٢...
(إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ) ١٦٤...
(إِنَّ الشُّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ) ١٢٠...
(إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا) ١٦٨...، ١٦٩
(إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ) ٧٤...
(إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ) ١٣٨...
(إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ) ٩٠...
(إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ) ٧٦...، ١١١
(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ) ٣٢٩...
(إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) ١٣٦...، ١٤٢، ١٤٣، ١٤٦، ١٤٨، ٢٥٢
(إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * ...) ٧٦...
(إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ * فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا * وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ...) ٢٢٠...

- أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ... وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا (٧٧...
 (أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَعْرَمٍ مُثْقَلُونَ) ٢١٣...
 (بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ * لَا يَسْئَلُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ) ٩١...، ٣١٥، ٣١٦
 (بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا) ٢٨...
 (ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ... ١٥٣، ٢١٦
 (ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ) ٢٧١...
 (رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ...) ٨١...
 (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ) ١٦٦...
 (سَتَفِرُّكَ فَلَا تَنْسَى) ٨٧...
 (قَالَ اللَّهُ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيْلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ) ١٦١، ١٦٢...
 (فَأَنبَأَهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَهًا رَبَّ الْعَالَمِينَ) ٢٢٥، ٢٢٦...
 (فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ) ١٥٢...
 (فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِيسَ) ٢٢٥، ٢٢٦...
 (فَضَّلَ اللَّهُ آلَ مُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً) ١٦٣...
 (فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ) ١٦٢...
 (فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا...) ١٧٤...
 (فَمَنْ أَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ) ١٢٠...
 (قَالَ سَأُوِي إِلَى جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ) ١٤...
 (قَالَ لَا عَصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ) ١٥...
 (قَالَ وَمَنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ) ١١٦، ١٢١، ١٢٢، ١٢٣، ١٢٤...
 (قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ) ٢٨٢...
 (قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ) ٨٠...
 (قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ) ٢٤٧، ٢٥٦...
 (قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ) ٨٢...
 (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا) ٢٢٤، ٢٢٥...
 (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) ١٥٣، ١٥٥، ١٥٦، ١٦٢، ١٧٧، ١٧٨، ١٧٩، ١٨٢، ١٨٣، ١٨٧، ١٨٨، ١٩١، ٢٠٨...
 ٢٠٩، ٢١٠، ٢١٥، ٢١٦، ٢٢٢، ٢٢٤، ٢٢٥، ٢٢٦، ٢٤٧، ٢٤٨، ٢٥٩

- (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ) ٢٢١...
- (قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا) ٢٢١...
- (قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ) ٢٢١...
- (قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجِنِ أُنثَىٰ وَأَهْلِكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ) ٢٨١...
(كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ) ٧٨...
(كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ...) ٣٢٨...
- (لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ) ١٥٨، ١٥٧، ١٥٦...
(لَا زَيْنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا غُورِيَّتُهُمْ أَجْمَعِينَ...) ٧٨...
(لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَحَالٌ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ...) ٢٨٢...
(لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ) ٣٠٨، ٢٧١...
(لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ) ٥٤...
(لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ) ١١٩...
(لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ) ٦٨، ٨١...
(لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ...) ٨٥...
(مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ) ٢١٣...
(مَا صَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا عَوَى * وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى *...) ٨٧...
(مَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ *...) ٩٢، ٣٢٩، ٣٣٠، ٣٣٢...
(وَأَجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي * هَارُونَ أَخِي) ٢٩٩...
(وَإِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا...) ١١٦...
(وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا...) ٣٠٩...
(وَإِذْ ذُكِّرَ عَبْدَنَا أَيُّوبَ... وَادُّكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ...) ٧٧...
(وَإِذْ ذُكِّرَ فِي الْكِتَابِ مُوسَىٰ إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا) ٧٧...
(وَاصْبِرْ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُعْرِضُونَ) ٢٨١...
(وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا) ١٥٠، ١٦، ٨٩، ٩٠، ٢٦٩، ٣٢٩...
(وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ) ٢٠٨، ٢٠٩...
(وَإِلَّا كَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ) ١٢٠...
(وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ...) ٣٢٩...

- (وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا) ٧٩...
(وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بَيَاتِنًا يُوقِنُونَ) ١٥١...
(وَسَارِ بِأَهْلِهِ) ١٤١...
(وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ...) ٢٤٥...
(وَقُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَتَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ) ٣٠٩...
(وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا) ٣٢٩...
(وَكَأَلَّا فَضْلَنَا عَلَىٰ الْعَالَمِينَ * وَمِنْ آيَاتِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ...) ٧٦، ٨٤...
(وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِ) ٣٩...
(وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ) ١٢١...
(وَلَا تَمْسِكُوا بِعَصَمِ الْكُوفَارِ) ١٤...
(وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيْرًا) ٢٩٩...
(وَلَقَدْ اخْتَرْنَاهُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ عَلَىٰ الْعَالَمِينَ) ٧٧...
(وَأَنزَلْنَا عَلَيْهِم مَلَكًَا لِيَجْعَلَ لَهُمْ رَجُلًا وَكَلْبًا لِيَلْبَسُنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ) ٦٤...
(وَأَنزَلْنَا أَنْ تَبْتَئِنَاكَ لَقَدْ كَذَبْتَ تَزَكُّنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا) ١٣٩...
(وَأَنزَلْنَا عَلَىٰ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةً مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ) ١٣٩...
(وَمَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا) ٦٨، ٨٨...
(وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ * وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا...) ٢٨١...
(وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ) ٧٩...
(وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَتَّى...) ٣٦...
(وَمَا تَسْتَلْتُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أُجْرٍ) ١٦٧، ١٦٨، ١٦٩...
(وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَهَا) ٢٧...
(وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ تَبْعَثَ رَسُولًا) ٨٣...
(وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ) ٨٨، ٨٩...
(وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَظَالِمٌ لِنَفْسِهِ مُبِينٌ) ١٢١...
(وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ) ١٢٠...
(وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ) ١٢١...
(وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ ...) ٣٢٩، ٣٣٠...

(وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدِ هَدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) ٢٦٩...

(وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي...) ٢٨٢...

(وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ) ١٠٣...

(وَوَضَعْنَا عَنكَ وَزْرَكَ) ٣٥...

(وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ) ٨٤...

(وَيَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ) ١٥٩، ١٦٠، ٢٢٤

(هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ) ١٥٣...

(هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ...) ١٠٢...

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) ١٣٢، ١٣٤

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُوْبِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ) ١٢٥...

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ...) ٢٤٤...

(يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي) ١٥٩، ١٦٠، ٢٢٤، ٢٢٥

(يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ) ١٧٠...

(يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ) ٩٩...

(يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ) ١٦٣...

(يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ) ٢٤٥...

فهرست روایات

- «أدبني ربي فأحسن تأديبي»... ٨٤
- «أذكركم الله في أهل بيتي، أذكركم الله في أهل بيتي...» ... ٢٧٢
- «أفلا ترضى أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى» ... ٢٩١
- «ألا إن مثل أهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح» ... ٢٧٧
- «ألا ترضى أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى» ... ٢٩١
- «ألا ترضى أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى» ... ٢٩١، ٢٩٠
- «الصلاة يا أهل البيت، إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس...» ... ١٤٦
- «اللهم إنما أنا بشر فلا تعاقبني بشتم رجل من المسلمين» ... ٤٥
- «اللهم هؤلاء أهل بيتي» ... ١٤٤، ١٤٥
- «ألم ترض أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى» ... ٢٩١
- «أما ترضى أن تنزل مني بمنزلة هارون من موسى» ... ٢٩١
- «أما ترضى يا علي أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى» ... ٢٩١
- «إن الله اصطفى كنانة من ولد اسماعيل، واصطفى قريشاً من كنانة...» ... ٢٣٨
- «إن الله أمر موسى وهارون أن يتبوءا لقومها بيوتاً...» ... ٣٠٠
- «إن الله عزوجل حين خلق الخلق، جعلني من خير خلقه...» ... ٢٣٩
- «إنك إلى خير، أنت من أزواج النبي» ... ١٤٢

- «إِنَّكَ أَهْلَى خَيْرٍ، وَهَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي» ... ١٤٥
- «إِنَّكُمْ سَتَرَدُّونَ عَلَيَّ الْحَوْضَ وَتَخْتَلِجُونَ دُونِي فَأَقُولُ: يَا رَبِّ...» ... ٢٧٣
- «إِنَّكَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ» ... ٢٩٠
- «إِنَّمَا مِثْلُنَا فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ كَسَفِينَةِ نُوحٍ وَكِبَابِ حَطَّةٍ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ» ... ٣١١
- «إِنَّ مِثْلَ أَهْلِ بَيْتِي... فِيكُمْ مِثْلَ سَفِينَةِ نُوحٍ...» ... ٢٨٦
- «إِنَّ مُوسَى سَأَلَ رَبَّهُ أَنْ يَطَهِّرَ مَسْجِدَهُ بِهَارُونَ وَإِنِّي سَأَلْتُ...» ... ٣٠٠
- «إِنَّهُ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى» ... ٢٩١
- «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي» ... ٢٧٠
- «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَضَلُّوا إِنْ اتَّبَعْتُمُوهُمَا» ... ٢٦٦
- «أَوْ مَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى» ... ٢٩٠
- «أَيُّهَا النَّاسُ، يَوْشَكَ أَنْ أَقْبِضَ قَبْضاً سَرِيعاً فَيَنْطَلِقُ...» ... ٣٠٧
- «أَبُو بَكْرٍ وَعَمْرٌ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى» ... ٢٩٨
- «اللَّهُمَّ ائْتِنِي بِأَحَبِّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ» ... ٢٥٤
- «أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى» ... ٢٩٠، ٢٩٥، ٢٩٧
- «أَنْتَ عَلَى مَكَانِكَ وَأَنْتَ عَلَى خَيْرٍ» ... ١٤٥
- «أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى» ... ٢٩٠، ٢٩٦
- «أَنْشُدْكُمْ بِاللَّهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ أَقْرَبُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ فِي الرَّحْمِ مِنِّي...» ... ٢٤٣
- «أَتَيْهَا لَمَّا نَزَلَتْ، قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مِنْ قَرَابَتِكَ... قَالَ: «عَلَى وَفَاطِمَةَ وَابْنَاهُمَا»» ... ٢٤٨
- «أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ حَبْلَيْنِ» ... ١٥
- «أَيُّهَا النَّاسُ، يَوْشَكَ أَنْ أَقْبِضَ قَبْضاً سَرِيعاً وَقَدْ قَدِمْتُ إِلَيْكُمْ...» ... ٣٠٧
- «تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا لَنْ تَضَلُّوا بَعْدِي إِنْ اعْتَصَمْتُمْ، كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي» ... ١٦
- «جَاءَ مَلِكُ الْمَوْتِ إِلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ اجِبْ رَبِّكَ...» ... ٣١
- «حَرَمْتُ الْجَنَّةَ عَلَى مَنْ ظَلَمَ أَهْلَ بَيْتِي وَأَذَانِي فِي عِترَتِي...» ... ٢٥٠
- «سَتَكُونُ بَعْدِي فِتْنَةٌ، فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ، فَالزَّمُوا عَلَيَّ بَنَ أَبِي طَالِبٍ» ... ٣٢٢

- «ستكون فتنة، فمن أدركها منكم فعليه بخصلتين» ... ٣١٩
- «عليّ باب حطّة؛ من دخل منه كان مؤمناً...» ... ٣١٠
- «علي بن أبي طالب باب حطّة؛ من دخل منه كان مؤمناً...» ... ٣١٠
- «عليّ مني بمنزلة قارون من موسى» ... ٢٩٨
- «علي و فاطمة و الحسن والحسين عليهم السلام» ... ٢٢٠
- «فإنّه أول من يراني وأول من يصادفني يوم القيامة» ... ٣٢٢
- «قال سليمان بن داود عليهما السلام: لأطوفنّ الليلة على مائة امرأة أو تسع وتسعين...» ... ٣٢
- «لا تجتمع أمتي على الضلالة» ... ٣٣٤
- «لا تجتمع أمتي على ضلالة...» ... ٣٣٩
- «لم يكذب إبراهيم عليه الصلاة والسلام إلا ثلاث كذبات» ... ٢٥
- «ما أنا سدّدت أبوابكم وفتح باب عليّ ولكن الله فتح باب...» ... ٣٠١
- «مثل أهل بيتي فيكم مثل باب حطّة في بني إسرائيل من دخله غفر له» ... ٣١٠
- «مثل أهل بيتي فيكم كمثل سفينة نوح في قوم نوح...» ... ٣١١
- «مثل أهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح في قومه...» ... ٢٨٥
- «مثل أهل بيتي مثل سفينة نوح، من ركبها نجا ومن تخلف عنها غرق» ... ٢٧٦
- «من فارق عليّاً فارقتي، ومن فارقتني فقد فارق الله» ... ٣١٩
- «من فارقتني فقد فارق الله؛ ومن فارقتك يا علي، فقد فارقتني» ... ٣١٩
- «من مات على حبّ آل محمّد مات شهيداً، من مات...» ... ٢٥٠
- «نحن أهل الذكر ونحن المستولون» ... ١٥٢
- «نزل نبي من الأنبياء تحت شجرة فلدغته نملة...» ... ٣٢
- «وقال له النبي صلّى الله عليه وآله: «أشهدتنا؟»» ... ٩٤
- «هذا أول من آمن بي وأول من يصادفني وهو فاروق هذه الأمة...» ... ٣١٩
- «هذا علي بن أبي طالب عليه السّلام لحمه لحمي ودمه دمي...» ... ٢٩١
- «هو بابي الذي أوتي منه» ... ٣٢٠

«هو فاروق هذه الأمة»... ٣١٩، ٣٢٠، ٣٢٢

«هو مني بمنزلة هارون من موسى» ... ٢٩١

«يا أيها الناس، إني تركت فيكم ما إن أخذتم به لن تضلوا...» ... ٢٦٥، ٢٦١

«يا أيها الناس، إني تركت فيكم من ما إن أخذتم...» ... ٢٦٥

«يا بريدة، إن علياً وليكم بعدي، فأحبب علياً فإنه يفعل ما يؤمر» ... ٣١٤

«يا علي، ألا ترضى أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى» ... ٢٩١

«يا علي، من فارقتي فقد فارقت الله، ومن فارقتك يا علي، فقد فارقتني» ... ٣١٩

فهرست نام‌ها (پروردگار و معصومان علیهم السلام)

الله جلّ جلاله

باری تعالی: ... ۶۳

پروردگار: ... ۱۳، ۲۲، ۲۶، ۳۱، ۳۳، ۴۰، ۴۸، ۶۴، ۷۰، ۷۶، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۹۰، ۹۹، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۸، ۱۵۳، ۱۷۴، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳،

۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۸، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۳۰۱، ۳۰۷، ۳۱۰، ۳۱۷

خداوند: ... ۱۵، ۱۸، ۱۹، ۲۴، ۲۶، ۳۲، ۳۶، ۴۰، ۴۸، ۵۹، ۶۳، ۶۴، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵

۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱

۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۷۴، ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱

۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۶، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۹

۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۵، ۳۰۹، ۳۱۷، ۳۳۳، ۳۳۸

خدای تعالی: ... ۱۳، ۱۴، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۴۰، ۵۱، ۶۴، ۷۵، ۷۶، ۸۲، ۸۳، ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۷، ۱۳۸

۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۷۴، ۲۱۶، ۲۲۱، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۴۱، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۵۲، ۲۵۷، ۲۸۱، ۲۸۲، ۳۰۹، ۳۱۶، ۳۳۰

۳۳۲، ۳۳۸

محمد بن عبدالله صلی الله علیه وآله وسلم

پیامبر: ... ۱۹، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۷

۵۹، ۶۰، ۶۳، ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۷۱، ۷۷، ۸۱، ۸۵، ۹۱، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۱۰۰، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۸، ۱۲۵، ۱۴۱، ۱۴۲

۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۰۶، ۲۰۹

۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۳۳، ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۳، ۲۶۲، ۲۶۷، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵

۲۸۱، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۹۱، ۲۹۵، ۲۹۶، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۸

۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۴۰

بيامير اكرم: ... ١٦، ٢٣، ٢٥، ٢٦، ٢٨، ٣٤، ٤٢، ٤٧، ٤٩، ٦٦، ٧٣، ٨٤، ٨٧، ٨٨، ٨٩، ٩٠، ٩١، ٩٢، ٩٤، ٩٥، ١٠٤، ١٠٧، ١١٠، ١١٥، ١١٦، ١٢٩، ١٣٠، ١٣٧، ١٥٣، ١٧٤، ١٧٥، ١٨٥، ٢١٧، ٢١٩، ٢٢١، ٢٢٢، ٢٢٤، ٢٢٥، ٢٢٦، ٢٢٣، ٢٣٧، ٢٣٩، ٢٤٠، ٢٤٣، ٢٤٦، ٢٤٧، ٢٥٠، ٢٦٠، ٢٦١، ٢٧٤، ٢٧٣، ٣٠١، ٣٠٣، ٣٠٦، ٣٠٧، ٣١٣، ٣٢٣، ٣٣٤، ٣٣٨

بيامير خدا: ... ١٥، ٣٣، ١١٥، ٢٧٩، ٣٢٨، ٣٢٩، ٣٣٧، ٣٣٨، ٣٣٩

رسول الله: ... ٣٣، ٣٩، ٤٨، ٥٨، ٦٨، ٨١، ١٤٢، ١٥٩، ١٧٠، ١٧٧، ١٨٣، ١٨٥، ٢١٧، ٢٣١، ٢٣٧، ٢٦٥، ٢٧٢، ٢٨٣، ٢٩٦، ٣٠٣، ٣٠٥، ٣٠٦، ٣٢٠، ٣٢٨، ٣٣٢، ٣٣٨، ٣٣٩

رسول خدا: ... ٢٣، ٢٤، ٣١، ٣٣، ٣٥، ٣٧، ٣٨، ٣٩، ٤٠، ٤١، ٤٢، ٤٣، ٤٧، ٥٢، ٥٥، ٦٤، ٦٧، ٦٨، ٨١، ٨٨، ٩٢، ٩٣، ٩٥، ١٠٦، ١٠٩، ١٣٠، ١٤١، ١٤٢، ١٤٣، ١٤٤، ١٤٥، ١٤٦، ١٤٨، ١٤٩، ١٥٠، ١٥٨، ١٥٩، ١٦٠، ١٦٢، ١٦٦، ١٧٢، ١٧٤، ١٧٥، ١٧٧، ١٧٩، ١٨١، ١٨٣، ١٨٤، ١٨٥، ١٨٦، ١٨٧، ١٩٠، ٢٠٦، ٢٠٧، ٢٠٨، ٢٠٩، ٢١٠، ٢٢٠، ٢٢٢، ٢٢٣، ٢٢٧، ٢٢٩، ٢٣٢، ٢٣٨، ٢٤٠، ٢٤١، ٢٤٣، ٢٤٥، ٢٤٦، ٢٤٩، ٢٥١، ٢٥٢، ٢٥٣، ٢٥٤، ٢٦٥، ٢٧٠، ٢٧٢، ٢٧٣، ٢٧٧، ٢٨٣، ٢٨٥، ٢٨٩، ٢٩٦، ٢٩٨، ٣٠٠، ٣٠١، ٣٠٣، ٣٠٦، ٣١٢، ٣١٣، ٣١٤، ٣١٤، ٣٢١، ٣٢٢، ٣٢٨

علي بن ابي طالب عليه السلام

اميرالمؤمنين: ... ٩٠، ٩١، ١٣١، ١٣٣، ١٣٧، ١٤٧، ١٥٥، ١٥٧، ١٦٤، ١٦٥، ١٦٦، ١٧٣، ١٧٥، ١٨١، ١٨٤، ١٨٧، ١٩٠، ١٩٨، ١٩٩، ٢٠٦، ٢٠٧، ٢١٠، ٢١٤، ٢١٦، ٢١٩، ٢٢٠، ٢٣٣، ٢٣٧، ٢٤٠، ٢٤١، ٢٤٢، ٢٤٣، ٢٤٩، ٢٥٢، ٢٥٣، ٢٥٤، ٢٥٦، ٢٥٧، ٢٥٨، ٢٥٩، ٢٦٢، ٢٦٣، ٢٧٨، ٢٧٩، ٢٨١، ٢٩٠، ٢٩٢، ٢٩٧، ٣٠٣، ٣٠٥، ٣٠٦، ٣٠٧، ٣٠٩، ٣١٠، ٣١١، ٣١٣، ٣١٤، ٣١٥، ٣١٦، ٣١٨، ٣٢٠، ٣٢١، ٣٢٢، ٣٢٣

علي: ... ١٤٢، ١٦٦، ٢١٦، ١٧٠، ١٤٨، ١٤٥، ١٤٣، ٢٢١، ٢٣٣

علي بن ابي طالب: ... ١٣٢، ١٣٣، ١٣٥، ١٤٢، ١٤٧، ٣٢٠

فاطمة الزهرا سلام الله عليها

فاطمه: ... ١٤٣، ١٤٥، ١٤٦، ١٤٨، ١٦٢، ١٧٩، ٢٠٩، ٢١٠، ٢١١، ٢١٢، ٢١٦، ٢٢٠، ٢٢١، ٢٢٢، ٢٣٢، ٢٣٣، ٢٤٩، ٢٥٢

فاطمه زهرا: ... ١٤٣، ١٥١، ١٨١، ١٨٤، ٢٠٦، ٢١٦، ٢٣٣، ٢٥٢، ٢٦٣

حضرت زهرا: ... ٢٤٦، ٢٩٣، ٣٠٤، ٣٠٧

صديقه طاهره: ... ١٣٧، ١٤٦، ١٥١، ٢١٤، ٢٦٣، ٣٠٨

حسن بن علي عليه السلام

امام حسن: ... ١٨١، ٢٠٦، ٢١٢، ٢١٦، ٢٣٣

امام حسن مجتبي: ... ١٠١، ١٩٠، ٢٦٢

امام مجتبي: ... ١٧٥، ١٨٩، ١٩٠، ٢٥٢، ٣٠٤

حسن: ... ١٤٢، ١٤٣، ١٤٥، ١٤٨، ٢٠٩، ٢١٠، ٢١١، ٢١٦، ٢٢١، ٢٣١، ٢٣٢، ٢٣٣

حسن بن علي: ... ١٤٣، ١٨٦، ١٨٧، ١٨٨

امام حسين عليه السلام

امام حسين: ... ١٨١، ٢٠٦، ٢١٢، ٢١٦، ٢٣٣، ٢٥٢

حسين: ... ١٤٢، ١٤٣، ١٤٥، ١٤٨، ٢٠٩، ٢١٠، ٢١١، ٢١٦، ٢٢١، ٢٣١، ٢٣٢، ٢٣٣

سيد الشهداء: ... ١٧٥، ٢٥٢

امام سجاد عليه السلام

امام سجاد: ... ١٧٥، ١٨٢

علي بن الحسين: ... ١٨٢، ١٨٦

امام باقر عليه السلام: ... ١٧٥

امام صادق عليه السلام: ... ١٦، ١٢٣، ١٣١، ١٣٤، ١٧٥

امام رضا عليه السلام: ... ١٥٢

اهل بيت عليهم السلام

اهل بيت: ... ١٦، ٥٥، ٥٦، ٨٩، ٩١، ٩٢، ١١٧، ١٣١، ١٣٢، ١٣٧، ١٣٩، ١٤١، ١٤٢، ١٤٤، ١٤٥، ١٤٧، ١٤٨، ١٥٠، ١٥١، ١٥٣

١٥٧، ١٥٨، ١٦٩، ١٧٣، ١٧٥، ١٧٧، ١٨٨، ١٨٩، ١٩٠، ٢٠٠، ٢٠٦، ٢٠٨، ٢٠٩، ٢١١، ٢١٢، ٢٢٢، ٢٢٣، ٢٢٤، ٢٢٦، ٢٢٧، ٢٢٩، ٢٣٣

٢٣٧، ٢٤٠، ٢٤٣، ٢٤٥، ٢٤٦، ٢٤٧، ٢٤٩، ٢٥٢، ٢٥٣، ٢٦٠، ٢٦٥، ٢٦٨، ٢٧٠، ٢٧١، ٢٧٢، ٢٧٣، ٢٧٤، ٢٧٥، ٢٧٦، ٢٧٧، ٢٧٨، ٢٨٣

٢٨٤، ٢٨٥، ٢٨٦، ٢٨٧، ٢٨٨، ٢٨٩، ٢٩٨، ٢٩٧، ٢٩٩، ٣١٦، ٣١٢، ٣١١، ٣٠٩، ٣٠٧، ٣٠٢، ٣٢٨

اهل بيت پیامبر: ... ٢٨١

حضرت ابراهيم عليه السلام

ابراهيم: ... ٢٥، ٢٦، ٢٧، ٢٨، ٢٩، ٣٠، ٧٧، ٨٠، ٨١، ٨٤، ١٠٧، ١١٦، ١٢٤، ١٢٥

ابراهيم خليل الله: ... ٢٩

ابراهيم نبي: ... ٢٨

اسحاق: ... ٧٧، ٨٤

حضرت خاتم الانبياء: ... ٨٧، ٢١٤، ٢٤٦

حضرت سليمان: ... ٣٢

حضرت موسى: ... ٣١، ٧٧، ١٠١، ٢٨١، ٢٩٩، ٣٠٠

حضرت يوسف: ... ٧٨

جبرئيل: ... ١٦٢، ٢٤، ١٨٨

خضر: ... ١٠١

روح القدس: ... ١٠٧

ملك الموت: ... ٣١، ٢٥١

يعقوب: ... ٧٧، ٨٤

فهرست اعلام

(الف)

آخوند خراسانی: ... ۱۲۳

ابلیس: ... ۷۴، ۷۵، ۱۱۸، ۱۱۹، ۲۲۵، ۲۲۶

ابن ابی الحدید: ... ۳۴، ۳۸، ۴۸

ابن ابی حاتم: ... ۳۶، ۳۷

ابن ابی عاصم: ... ۲۶۴

ابن اثیر: ... ۲۶۴، ۲۷۰، ۲۹۴

ابن اسحاق: ... ۳۷

ابن تیمیه: ... ۱۴۶، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۵۷، ۲۵۸، ۳۲۷

ابن جنید: ... ۱۹۸

ابن جوزی: ... ۱۷۲، ۲۱۵

ابن حبان: ... ۱۴۶، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۹۰، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۹۳

ابن حجر عسقلانی

ابن حجر: ... ۳۸، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۵۷، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۱۱، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۶۴، ۲۶۹، ۲۸۰

۲۹۰، ۲۹۴، ۳۳۹، ۳۴۰

ابن حجر عسقلانی: ... ۲۵۶

ابن حجر مکی

ابن حجر مکی: ... ۱۴۸، ۱۵۷، ۱۵۸، ۲۵۶، ۲۶۷، ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۹۴، ۳۰۴، ۳۰۷، ۳۰۸

ابن حجر هیتمی: ... ۲۹۰

ابن حزم: ... ٢١، ٢٢، ٢٣، ٢٥، ٣٩

ابن راهويه: ... ٢٦٤

ابن روزبهان: ... ١٥٧، ١٥٩

ابن سعد: ... ١٩٦، ١٩٨، ٢٣٨

ابن سيد الناس: ... ٢٩٤

ابن عبدالبر اندلسي

ابن عبدالبر: ... ٢٩٥

ابن عبدالبر اندلسي: ... ٢٥٥، ٢٧٣، ٢٩٤، ٢٩٥

ابو عمر ابن عبدالبر: ... ٢٥٥

ابن عساكر دمشقي

ابن عساكر: ... ١٧٠، ٢٥٦، ٢٦٤، ٢٩٣، ٢٩٥، ٣٠٠، ٣١٤، ٣١٨، ٣١٩

ابوالقاسم ابن عساكر: ... ١٣٣، ٢٥٦

ابن كثير دمشقي: ... ٢٦٤، ٢٩٤

ابن ماجه: ... ٢٠٠، ٢٦٣، ٢٩٣، ٣٣٦، ٣٣٨، ٣٤٠

ابن مبارك: ... ١٧٦

ابواسحاق ثعلبي: ... ١٣٣، ٢٧٧

ابواسحاق جوزجاني: ... ١٩٨

ابواسحاق سبيعي: ... ١٧٦

جمال الدين مزّي

ابوحجاج مزّي: ... ١٣٤

ابوحجاج جمال الدين مزّي: ... ١٣٣

مزّي: ... ١٣٤، ٢٠٤، ٢٩٥

ابوالحسن دارقطني: ... ٢٥٥

ابوالحسن عبدري: ... ٢٥٥

ابوالقاسم طبراني

ابوالقاسم طبراني: ... ٣٧، ٢٦٤، ٢٨٠، ٢٩٤، ٣٠٣، ٣١٨، ٣١٩

طبرانی: ... ۳۷، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۹۳، ۱۹۹، ۲۱۲، ۳۱۱، ۳۲۱، ۳۲۳

ابوأمّامه باهلی: ... ۱۷۵

ابویوب انصاری: ... ۲۶۳، ۲۹۳

ابوبکر: ... ۲۵، ۲۷، ۳۵، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۳، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۷، ۲۱۴، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۳۰۰، ۳۰۱،

۳۰۶، ۳۲۰، ۳۲۷

ابوبکر بزار: ... ۳۷، ۱۷۶، ۲۵۵، ۲۶۴، ۲۸۰، ۲۹۳، ۳۱۸، ۳۱۹

ابوبکر بیهقی: ... ۲۵۵، ۲۶۴، ۳۱۸

ابوبکر خطیب بغدادی

ابوبکر خطیب بغدادی: ... ۲۹۴

خطیب بغدادی: ... ۲۳۵، ۲۶۴، ۲۸۰

ابوبکر محمّد بن عمر جعّابی بغدادی: ... ۱۳۳

ابوجعفر سمنانی: ... ۲۲

ابوحاتم رازی: ... ۲۵۵، ۳۴۱

ابوداوود سجستانی

ابوداوود: ... ۴۶، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۳۶، ۲۷۹، ۳۳۶، ۳۴۰

ابوداوود سجستانی: ... ۲۶۳

ابوذّر غفاری: ... ۲۶۲، ۲۷۶، ۲۷۸، ۳۱۱

ابو زبیر: ... ۱۷۲

ابوسعید خدری: ... ۲۵۴، ۲۶۲، ۲۷۹، ۲۹۲، ۳۳۵

إسماعیل بن محمّد بن إسحاق بن جعفر بن محمّد بن علیّ بن الحسین: ... ۱۸۶

ابوظفیل عامر بن وائله لیشی

ابوظفیل عامر بن وائله لیشی: ... ۱۷۵

ابوظفیل عامر بن وائله: ... ۲۷۹

ابوعبدالرحمان نسایی

ابوعبدالرحمان نسایی: ... ۲۵۵

نسایی: ... ۳۳، ۱۴۷، ۱۹۰، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۵۵، ۲۶۳، ۲۷۴، ۲۹۱، ۲۹۳

ابوعبدالله حاکم حسکانی: ۲۵۵ ...

ابوعیسی ترمذی

ابوعیسی ترمذی: ۲۵۵ ...

ترمذی: ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۸۰، ۲۰۰، ۲۳۸، ۲۵۲، ۲۵۵، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۷۲، ۲۹۳، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۴۰

ابومحمد بغوی

ابومحمد بغوی: ۲۵۵ ...

بغوی: ۲۵۵، ۲۹۳

ابونعیم اصفهانی: ۱۳۳، ۲۳۹، ۲۵۵، ۲۸۰، ۲۹۳

ابوهریره: ۲۶، ۲۸، ۳۱، ۳۲، ۴۳، ۴۴، ۱۰۴، ۱۰۹، ۲۶۳، ۲۹۲، ۳۳۵

ابویعلی موصلی: ۲۶۴، ۲۸۰، ۳۰۳

ابویوسف یعقوب بن سفیان

یعقوب بن سفیان: ۱۳۵ ...

ابویوسف یعقوب بن سفیان: ۱۳۵ ...

ابویوسف یعقوب بن یوسف قَسَوی: ۱۳۳ ...

احمد: ۱۲۹، ۱۴۳، ۱۷۶، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۹، ۲۱۰

احمد بن جعفر: ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۷۷

احمد بن حنبل: ۳۱، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۷۲، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۹۱، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۲، ۲۳۴، ۲۳۸، ۲۵۵، ۲۶۴، ۲۸۰، ۲۹۳

۳۰۱، ۳۱۸، ۳۳۶، ۳۴۰

احمد بن عبدالجبار: ۲۷۷ ...

احمد بن محمد بن هانی: ۱۹۷ ...

احمد بن موسی بن مردویه اصفهانی

ابن مردویه: ۱۹۳، ۲۵۵، ۲۸۰، ۲۹۳، ۳۰۳

ابوبکر احمد بن موسی بن مردویه اصفهانی: ۱۳۳ ...

احمد زینی دحلان: ۲۸۰ ...

اسماعیلی: ۲۷ ...

اسماء بنت عمیس: ۲۹۳ ...

أم سلمه: ... ١٤١، ١٤٣، ١٤٤، ١٤٥، ١٥٠، ٢٦٣، ٢٩٣، ٣٠٤، ٣٠٥

أم هاني: ... ٢٦٣

أنس بن مالك: ... ٤٣، ١٤٦، ٢٥٤، ٢٧٩، ٢٩٣، ٣٣٦، ٣٣٩

أبوحنيفة: ... ١٣١، ٢٥٥

(ب)

باقلاني: ... ٢٢، ٢٣، ٢٤، ٢٥، ٣٥، ٣٨

بخاري: ... ٢٩، ٣٦، ٣٧، ٤١، ٤٤، ٤٨، ٤٩، ١٠٤، ١٤٦، ١٧٣، ١٧٦، ١٧٩، ١٨١، ١٩١، ١٩٦، ٢٠٤، ٢١٠، ٢١٣، ٢١٧، ٢٣٥، ٢٤٠

٢٦٤، ٢٧٣، ٢٧٤، ٢٧٧، ٢٧٨، ٢٩٣، ٢٩٥، ٣٠٥، ٣٣٦

براء بن عازب: ... ٢٩٢

بياضى عاملى: ... ١٥٥

(ت)

تفتازانى: ... ١٦١، ١٦٤، ٢٦٧

تقى الدين سبكي

تقى الدين سبكي: ... ٦٩، ٩٤

حافظ سبكي: ... ٥٨، ٥٩

(ج)

جابر بن سمره: ... ٢٩٢

جلال الدين سيوطى: ... ١٣٤، ٢٥٦، ٢٦٤، ٢٨٠، ٢٩٤، ٢٩٥، ٣٠٤، ٣٠٨، ٣١١

(ح)

حاكم نيشابورى: ... ٢٧، ١٨٠، ١٨١، ٢٦٤، ٢٧٨، ٢٩٤، ٢٩٥، ٣٠٣، ٣٠٤، ٣٠٨، ٣١٨

حجاج بن يوسف ثقفى: ... ٤٧

حرب بن اسماعيل: ... ٢٠٢

حرب بن حسن طحان: ... ١٧٩، ١٩٣، ١٩٤، ١٩٥، ١٩٩، ٢٠٣، ٢٠٧

حرّ عاملى: ... ٥٥، ١١٠

حسن بن على بن عفان: ... ١٨٦

حسين اشقر: ... ١٩٣، ١٩٥، ١٩٦، ١٩٧، ١٩٨، ١٩٩، ٢٠٣، ٢٠٧

حسین بن حکم جیری: ... ۱۳۵

حنش کنانی: ... ۲۷۷

(خ)

خالد بن عبدالله قسری: ... ۴۸

خزیمه بن ثابت

خزیمه: ... ۹۴، ۹۵

خزیمه بن ثابت: ... ۲۶۲، ۹۴

خواجه نصیرالدین طوسی: ... ۲۵۹، ۶۳، ۵۲

(ج)

راغب اصفهانی: ... ۱۴، ۱۶، ۱۱۷، ۱۴۰

(ز)

زاذان کندی: ... ۱۷۶

زر بن حبیب: ... ۱۷۶

زرقانی: ... ۵۷، ۵۸، ۶۹

زمخشری: ... ۳۵، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱

زید بن ارقم: ... ۲۵۲، ۲۶۵، ۲۹۲، ۳۰۲

زید بن عمرو بن نفیل

زید بن عمرو: ... ۳۴

زید بن عمرو بن نفیل: ... ۳۳

زید بن وهب: ... ۱۷۶

(س)

ساره: ... ۲۹

سعد بن ابوقاص: ... ۱۴۷، ۲۵۴، ۲۶۳، ۲۹۲، ۲۹۵، ۲۹۶

سعید بن جبیر: ... ۳۵، ۳۶، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۹۱، ۱۹۹، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۳، ۲۱۷،

۲۳۳، ۲۳۴

سعید بن مسیب: ... ۲۹۶

سلمة بن اكوع: ... ٢٧٩

سليمان بن داود: ... ١٧٨، ١٧٧، ٣٢

سليمان بن سفيان مدني: ... ٣٤٠

سمهودي: ... ٢٨٦

سيد مرتضى: ... ١١٩، ١١٠، ٥٢، ١٨

(ش)

شبر: ... ١٥٦

شمس الدين ذهبي

ذهبي: ... ١٤٦، ١٩٠، ١٩٢، ١٩٣، ١٩٤، ٢٠٢، ٢٠٣، ٢٠٥، ٢٣٥، ٢٣٦، ٢٣٧، ٢٦٤، ٣٠٣، ٣٠٥

شمس الدين ذهبي: ... ٣٠٤، ٢٦٤

شهردار ديلمي

ديلمي: ... ٣١١، ٣٠٩

شهردار ديلمي: ... ٣١٨، ٣٠٣

شهاب الدين آلوسي

آلوسي: ... ١٦٧، ١٦٩، ١٧٠، ١٧١، ١٩٣، ١٩٩، ٢١٦، ٢٥٢، ٢٥٣، ٣٣٠

شهاب الدين آلوسي: ... ١٣٤

شهيد ثالث: ... ١٥٧

شهيد ثاني: ... ١١١، ٦٦، ٦٥، ٥٤

شيخ انصاري: ... ٧٥، ٧٤

شيخ صدوق: ... ٢٢٥، ١٥٠، ١١١، ١١٠، ١٠٩، ٥٥، ٥٤

شيخ طوسي: ... ٢٢٧، ١١١، ١١٠، ٥٢

شيخ مفيد: ... ٢٢٤، ١٨٩، ١١١، ١١٠، ١٧

(ط)

طبرسي: ... ١١٧

طلحة بن عبيدالله

طلحة: ... ٤٣

طلحة بن عبيدالله: ... ٢٦٣، ٤١

(ع)

عاصم بن ضمرة: ... ١٧٦

عامر: ... ٢٩٦

عائشه: ... ٤٣، ٤٥، ١٤٣، ٣٠٥، ٣٠٦

عباس [ابن عبدالمطلب]: ... ٣٠٣، ٣٠١

عباس بن ابراهيم قراطيسي: ... ٢٧٧

عباس بن عبدالعزيز: ... ١٩٧

عباس بن عثمان دمشقى: ... ٣٣٨

عبدالرؤف مناوى: ... ٣٠٤

عبدالقاهر بغدادى: ... ٣٨

عبدالمملك بن ميسره زراد: ... ١٨١

عبدالله بن أبي بن سلول: ... ٤٠

عبدالله بن احمد: ... ١٧٨

عبدالله بن زبير: ... ٢٧٩

عبدالله بن عباس: ... ٣١٠، ٢٧٩، ٢٥٤، ١٧٥، ١٣٥

عبدالله بن عمر

ابن عمر: ... ١٣٥، ٤٠

عبدالله بن عمر: ... ٣٣، ٤٣، ١٣٥، ٣٠١، ٣١٠، ٣١٨، ٣٢١، ٣٣٤، ٣٣٥، ٣٣٧، ٣٤٠

عبدالله بن مسعود: ... ٢٩٢، ١٧٥

عبدالله بن نجى: ... ١٧٦

عبدالمملك: ... ٤٧

عثمان [ابن عفان]: ... ١٧٠

عثمان بن زفر: ... ١٧١

عقيل بن ابي طالب: ... ٢٩٣

عقيلي: ... ١٩٧

علامه حلی: ... ۱۸، ۵۳، ۷۱، ۱۵۷، ۱۶۱، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۵۷، ۲۵۹

علامه طباطبائی: ... ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۱۲۴

علی متقی هندی

علی متقی هندی: ... ۲۹۵، ۳۰۴، ۳۰۸، ۳۱۸

ملاً علی متقی هندی: ... ۲۹۵

عمر بن خطاب

عمر: ... ۲۳، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۹۷، ۲۵۸، ۳۰۱، ۳۱۰، ۳۳۴، ۳۳۵

عمر بن خطاب: ... ۲۹۲

عمر بن علی: ... ۱۸۷

عمر بن محمد بن خضر: ... ۱۷۰

عمرو بن شعیب: ... ۱۷۶، ۱۸۳

عمیر ابن عمرو خزاعی

ذوالشمالین: ... ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶

ذوالشهادتین: ... ۹۴

عینی حنفی: ... ۵۷

(ف)

فاضل مقداد: ... ۵۳

فخر رازی: ... ۲۴، ۲۹، ۳۰، ۳۸، ۷۹، ۸۰، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۵۴، ۲۱۳، ۲۳۲، ۲۵۲، ۲۵۶، ۲۶۴، ۲۸۰، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۳

۳۳۲، ۳۳۰

فرزند نوح: ... ۱۴، ۱۵

فلاس: ... ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۹۶، ۲۳۶

فضال بن جبیر: ... ۱۷۶

فضل بن ابی طالب بغدادی: ... ۱۷۱

(ق)

قاضی شوکانی: ... ۱۳۴

قاضی عیاض: ... ۲۳۹، ۲۶۴

قاضی نورالله شوشتری: ... ۱۵۷

قیس بن ربیع: ... ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۷

(م)

مالک بن انس: ... ۱۳۱، ۱۳۳

مجاهد بن جبر: ... ۱۷۶

مجلسی: ... ۵۴، ۵۵، ۶۷

محقق طوسی: ... ۶۳

مظفر: ... ۱۸، ۱۹، ۱۵۹

محمد بن ادريس شافعی

شافعی: ... ۲۷، ۱۳۱، ۱۵۸، ۱۷۷، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱

محمد بن ادريس شافعی: ... ۲۸۰

محمد بن اسماعیل أحمسی: ... ۲۷۷

محمد بن جریر طبری

طبری: ... ۳۷، ۱۴۹، ۱۸۱، ۲۰۳، ۲۴۱

محمد بن جریر طبری: ... ۲۶۴، ۲۸۰، ۲۹۴

محب الدين طبری

محب الدين طبری: ... ۲۳۹، ۲۵۸، ۳۱۸

محب طبری: ... ۲۴۲

محمد بن زیاد: ... ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳

محمد بن عجلان: ... ۱۷۱، ۱۷۲

مسلم: ... ۲۹، ۴۱، ۴۴، ۴۵، ۴۹، ۱۲۹، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۸۳، ۱۹۱، ۱۹۶، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۳۸، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۴، ۲۷۷

۲۷۸، ۲۸۰، ۲۹۳، ۳۰۵، ۳۲۸، ۳۳۶

مسلم بن حجاج: ... ۲۶۳

معاویه: ... ۴۳، ۱۰۱، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۲۹۲، ۲۹۶

مفضل بن صالح: ... ۲۷۷

مقسم بن بجره: ... ۱۷۶

ملا علی قاری: ... ۲۶۸، ۲۸۵، ۳۴۱

مناوی: ... ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۸۶، ۳۰۴، ۳۳۹

موسی بن طلحه: ... ۴۱

میرزای نائینی: ... ۱۲۱

میمون بن اسحاق هاشمی: ... ۲۷۷

میمون بن مهران: ... ۱۷۲

(ن)

نائینی: ... ۱۲۱، ۱۲۲

نورالدین هیثمی: ... ۳۰۴

(و)

ولی الله دهلوی: ... ۲۹۴

ولید بن مسلم: ... ۳۳۸

(هـ)

هارون: ... ۱۴۸، ۲۹۵، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰

هشام بن عبدالملک: ... ۴۸

(ی)

یحیی بن معین

ابن معین: ... ۱۹۶، ۱۹۸

یحیی بن معین: ... ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۱

یونس بن بکیر: ... ۲۷۷

فهرست مکان و زمان

بعثت ... ۲۱۳، ۷۰، ۵۱، ۳۵، ۳۴، ۲۳

بهشت ... ۲۵۱، ۲۵۰، ۲۴۹، ۲۳۲، ۲۶

پیش از نبوت ... ۴۸، ۳۴

روز رستاخیز ... ۲۶

روز قیامت ... ۳۲۲، ۳۲۰، ۲۷۳، ۲۷۲، ۲۵۱، ۲۴۴، ۱۱۵، ۴۵، ۴۴، ۲۶

فهرست کتاب های داخل متن

قرآن کریم

قرآن: ... ۲۷، ۴۱، ۴۸، ۵۴، ۶۵، ۶۶، ۷۳، ۸۵، ۸۷، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۳۶، ۱۴۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۵

۱۶۶، ۱۶۹، ۱۸۲، ۲۰۹، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۴۴، ۲۵۳، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۸۷، ۳۰۵، ۳۰۶

۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۵، ۳۲۸، ۳۲۹

القرآن: ... ۵۴، ۱۵۸، ۱۶۵، ۱۸۲، ۲۰۸، ۲۶۴، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۳۰

قرآن مجید: ... ۴۸، ۶۷، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۴۱، ۲۶۵، ۲۹۹

کتاب الله: ... ۱۵، ۱۶، ۱۰۰، ۱۷۰، ۲۶۱، ۲۶۵، ۲۷۰، ۳۱۹، ۳۳۰

کتاب پروردگار: ... ۳۰۷

کتاب خدا: ... ۱۶، ۲۸، ۱۶۲، ۲۶۱، ۲۷۵، ۳۲۰

استبصار: ... ۱۰۵

الإحكام في اصول الاحكام (آمدی)

الإحكام: ... ۳۳۳

الإحكام في اصول الاحكام: ... ۲۹۷

الإحكام في اصول الاحكام (ابن حزم): ... ۳۳۹

البدایة والنهاية: ... ۱۹۰

التنبيه بالمعلوم: ... ۵۶

الثقات: ... ۱۷۳، ۱۹۰

الدر المنثور: ... ۳۱۱

الذرية الطاهرة: ... ١٨٨

السنن الكبرى: ... ١٩٠

الشفاء بتعريف حقوق المصطفى: ... ٢٣٩

الصواعق المحرقة: ... ١٤٨، ٢٦٧، ٢٨٧، ٢٨٩، ٣٠٧

الطبقات الكبرى

طبقات ابن سعد: ... ١٩٠

الطبقات الكبرى: ... ٢٦٣

الفرق بين الفرق: ... ٣٨

الكاشف: ... ٢٨٤، ٢٦٧

الكاف الشاف في تخريج أحاديث الكشاف: ... ١٩٥، ١٩٦، ٢١١

الكامل في التاريخ: ... ١٨٩

الكواكب الدراري في شرح البخاري: ... ٢١٧

اللباب في علوم الكتاب: ... ٣٠

المرقاة في شرح المشكاة: ... ٢٦٨

المستدرک علی الصحیحین

مستدرک: ... ١٤٥، ٢٧٦، ٣١٩

مستدرک حاکم: ... ١٨٩

المستدرک علی الصحیحین: ... ١٨٠، ٣٠١

المعجم الكبير: ... ١٨٠، ١٨١، ١٨٩، ٣١١

الموضوعات: ... ١٧٢

تاريخ ابن خلدون: ... ٢٤٢

تاريخ الإسلام: ... ١٩٠

تاريخ طبري: ... ١٨٩

تاريخ مدينة دمشق: ... ١٣٣، ١٩٠، ٣٠٢، ٣١٩

تجريد: ... ٦٣

تحفه اثنا عشرية: ... ١٧٠، ٢١٢

تخريج أحاديث كشاف: ... ١٩٩

- تذکره: ... ١٠٥
- تفسیر المیزان: ... ١٢٤
- تفسیر بحر المحيط: ... ٢١٥
- تفسیر طبری: ... ١٤٩، ٢٠٣، ٢٣٢
- تقریب التهذیب: ... ١٩٥
- تلخیص المستدرک: ... ٣٠٥
- تورات: ... ٢٩٩
- تهذیب الأحکام: ... ١٠٥، ٢٤٣
- تهذیب الاصول: ... ٢٢٩، ٣٣٠، ٣٣١
- تهذیب التهذیب: ... ٢٣٥، ٣٤٠، ٢٤٢
- جواهر: ... ١٠٦، ١٠٨، ١١١
- دلائل النبوة: ... ٢٤١، ٣٥٥
- ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی: ... ٢٣٩
- ذکرى: ... ٧٧، ١٠٦، ٢٢١
- زاد المسیر: ... ٢١٥
- شرح تجرید: ... ١٨
- شرح صحیح مسلم: ... ٢٧١
- شرح مواقف: ... ٢٤
- شواهد التنزیل: ... ١٣٤
- صحیح بخاری: ... ٣١، ٣٤، ٤١، ٤٤، ٤٩، ١٠٤، ١٧٦، ٢١٧، ٢٧٣، ٢٩٥
- صحیح مسلم: ... ٣١، ١٧٦، ٢٧١، ٢٩٦
- عمدة القاری فی شرح البخاری
- عمدة القاری: ... ٥٧
- عمدة القاری فی شرح البخاری: ... ٢١٧
- فتح الباری: ... ٤١، ١٩٦، ١٩٩، ٢١١
- فتح القدير: ... ٢١٥، ٣٣٢
- فضائل الصحابة: ... ١٨٩

كشاف: ... ٢٣٠

كنز العمال: ... ١٩٠

لسان الميزان: ... ١٩٨

مسند ابوبكر بزّار: ... ١٧٦

مسند احمد بن حنبل

مسند: ... ١٤٤، ١٩١، ٣٣٦

مسند احمد: ... ٣٤، ١٠٤، ١٧٦، ١٨٩

مسند احمد بن حنبل: ... ٣٠٤

مسند (شاشي): ... ١٨٥

مسند عبد بن حميد: ... ١٧٦

مفردات: ... ١٦، ٢٦٩

مقدمه فتح الباري: ... ٤٩، ١٩٦

مناقب احمد بن حنبل: ... ١٩١

مناقب عليّ بن أبي طالب: ... ١٧٨

مناقب عليّ عليه السلام: ... ١٩١

منهاج السنّة: ... ٢٠٧

موطأ: ... ٥٧

نقد الرجال: ... ٢٠٥

فهرست منابع

۱. أجود التقريرات: سيد ابوالقاسم خوئي، تقرير درس ميرزا محمدحسين نائيني، منشورات مصطفى، قم، چاپ دوم، سال ۱۳۶۸ ش.
۲. الإحتجاج: احمد بن علي بن ابي طالب طبرسي، تحقيق سيد محمد باقر خراسان، دار النعمان، سال ۱۳۸۶.
۳. احقاق الحق وإزهاق الباطل: سيد نور الله مرعشي شوشتری، تعليق: سيد شهاب الدين نجفی، منشورات مكتبة آية الله العظمى مرعشي نجفی، [بي تا].
۴. الإحكام في أصول الأحكام: علي بن محمد آمدي، تحقيق: عبدالرزاق عفيفي، المكتب الإسلامي، چاپ دوم، سال ۱۴۰۲ م.
۵. الإحكام في أصول الأحكام: ابو محمد علي بن حزم اندلسي، مطبعة العاصمة، قاهره، [بي تا].
۶. أحكام القرآن: ابن عربي، تحقيق: محمد عبدالقادر عطا، دار الفكر، [بي تا].
۷. الأخبار الطوال: احمد بن داوود دينوري، تحقيق: عبدالمنعم عامر، نشر رضى، چاپ يكم، سال ۱۹۶۰ م.
۸. الأدب المفرد: محمد بن إسماعيل بخارى، مؤسسة الكتب الثقافية، بيروت، چاپ يكم، سال ۱۴۰۶.
۹. الأذكار النووية: يحيى بن شرف نووي، دارالفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت، لبنان، سال ۱۴۱۴ - ۱۹۹۴ م.
۱۰. إرشاد الساري في شرح صحيح البخاري: شهاب الدين قسطلاني، دار احياء التراث العربي، بيروت، [بي تا].
۱۱. إرشاد الطالبين إلى نهج المسترشدين: فاضل مقداد سيوري حلي، تحقيق: سيد مهدي رجائي، مكتبة آية الله نجفی مرعشي، سال ۱۴۰۵.
۱۲. الإستبصار: محمد بن حسن طوسي (شيخ طوسي)، تحقيق: سيد حسن موسوي خراسان، دار الكتب الإسلامية، تهران، چاپ چهارم، سال ۱۳۶۳ ش.

١٣. الإستيعاب في معرفة الأصحاب: يوسف بن عبدالله نمرى (ابن عبدالبر)، تحقيق: علي محمد بجاوي، دار الجيل، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٢.

١٤. أسد الغابة: عزالدین بن اثير جزري، دار الكتب العربي، بيروت، [بي تا].

١٥. الإصابة في تمييز الصحابة: ابن حجر عسقلاني، دار الكتب العلمية، بيروت، سال ١٤١٥.

١٦. الإعتقادات في دين الإمامية: محمد بن علي بن حسين بن بابويه (شيخ صدوق)، تحقيق: عصام عبدالسيد، دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت، چاپ دوم، سال ١٤١٤ - ١٩٩٣ م.

١٧. إقبال الأعمال: رضی الدين علی بن موسى بن جعفر بن طاووس (سيد ابن طاووس)، تحقيق: جواد قيومی اصفهانی، مكتب الإعلام الإسلامي، سال يكم، سال ١٤١٤.

١٨. الإكمال في أسماء الرجال: خطيب تبريزي، تحقيق: أبو اسدالله بن حافظ محمد عبدالله أنصاري، مؤسسة أهل البيت عليهم السلام، [بي تا].

١٩. أمالي: حسين بن إسماعيل محاملي، تحقيق: إبراهيم قيسي، المكتبة الإسلامية، اردن، چاپ يكم، سال ١٤١٢.

٢٠. إمتاع الأسماع: تقی الدين احمد بن علی مقریزی، تحقيق: محمد عبدالحميد نميسي، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٢٠.

٢١. الإنتصار: علی بن حسين علم الهدی (سيد مرتضى)، تحقيق و نشر: مؤسسة النشر الإسلامي، سال ١٤١٥.

(ب)

٢٢. بحار الانوار: محمّد باقر مجلسي، مؤسسه وفا، بيروت، چاپ دوم، سال ١٤٠٣.

٢٣. البرهان في تفسير القرآن: سيد هاشم بحراني، تحقيق: قسم الدراسات الإسلامية، مؤسسة البعثة، قم، [بي تا].

٢٤. البداية والنهاية: اسماعيل بن عمر قرشي بصرى (ابن كثير)، دار إحياء التراث العربي، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٨.

٢٥. بلاغات النساء: ابن طيفور، مكتبه بصيرتي، قم، [بي تا].

(ت)

٢٦. تاج العروس من جواهر القاموس: محب الدين محمّد مرتضى زبيدي حنفي، تحقيق: علي شيري، دار الفكر، بيروت، سال ١٤١٤.

٢٧. تاريخ أسماء الثقات: عمر بن شاهين، تحقيق: صبحی سامرائی، دارالسلفيه، تونس، چاپ يكم، سال ١٤٠٤.

٢٨. تاريخ ابن خلدون: ابوزيد عبدالرحمن بن خلدون، داراحياء التراث العربي، بيروت، چاپ چهارم، [بي تا].
٢٩. تاريخ الإسلام: شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبي، دار الكتاب العربي، چاپ يكم، سال ١٤٠٧.
٣٠. التاريخ الصغير: محمد بن إسماعيل بخارى، تحقيق: محمود إبراهيم زايد، دار المعرفة، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٦.
٣١. تاريخ الطبري: محمد بن جرير بن يزيد طبري، مؤسسه اعلمى، بيروت، چاپ چهارم، سال ١٤٠٣.
٣٢. تاريخ بغداد: احمد بن على خطيب بغدادى، دار الكتب العلمية، بيروت، سال ١٤١٧.
٣٣. تاريخ مدينة دمشق: على بن حسين بن عساكر (ابن عساكر)، دار الفكر، بيروت، سال ١٤١٥.
٣٤. تاريخ اليعقوبي: أحمد بن ابى يعقوب يعقوبى، انتشارات دار صادر، [بي تا].
٣٥. تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة: سيد شرف الدين على حسيني استرآبادى نجفى، تحقيق و نشر: مدرسة الإمام المهدي عجل الله تعالى فرجه، قم، چاپ يكم، سال ١٤٠٧ - ١٣٦٦ ش.
٣٦. التبيان: محمد بن حسن طوسى (شيخ طوسى)، تحقيق: أحمد حبيب قصير عاملى، مكتب الإعلام الإسلامى، چاپ يكم، سال ١٤٠٩.
٣٧. تحفه إثنا عشرية: شاه عبدالعزيز دهلوى، كتابخانه، پيشاور، پاكستان، [بي تا].
٣٨. تحفة الأوحدي: ابوالعلاء محمد مباركفورى، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٠.
٣٩. تحقيق الأصول: سيد على حسيني ميلانى، مركز تحقيق و ترجمه و نشر آلاء، چاپ يكم، سال ١٤٢٣.
٤٠. تخريج الأحاديث والآثار: عبدالله بن يوسف زيعلى، تحقيق: عبدالله بن عبدالرحمن سعد، دار ابن خزيمة، رياض، چاپ يكم، سال ١٤١٤.
٤١. تذكرة الحفاظ: شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبي، دار إحياء التراث العربي، بيروت، [بي تا].
٤٢. تذكرة الحفاظ: محمد بن أحمد بن عثمان ذهبي، تحقيق: زكريا عميرات، دارالكتب العلمية، بيروت - لبنان، چاپ يكم، سال ١٤١٩.
٤٣. تذكرة الفقهاء: حسن بن يوسف بن مطهر حلى، تحقيق و نشر: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، قم، چاپ يكم، سال ١٤١٤.
٤٤. تذكرة الخواص الأمة: سبط ابن جوزى، مكتبه نينوى الحديثية، تهران، [بي تا].

٤٥. تصحيح اعتقادات الامامية: محمد بن محمد بن نعمان (شيخ مفيد)، تحقيق: حسين درگاهي، دارالمفيد للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت - لبنان، چاپ دوم، سال ١٤١٤ - ١٩٩٣ م.
٤٦. تغليق التعليق: ابن حجر عسقلاني، تحقيق: سعيد عبدالرحمان موسى القزقي، المكتب الاسلامي، چاپ يكم، سال ١٤٠٥.
٤٧. تفسير ابن ابي حاتم (تفسير القرآن العظيم) : ابومحمّد عبدالرحمان بن محمّد بن ابي حاتم رازي، تحقيق: اسعد محمّد الطيب، المكتبة العصرية، [بي تا].
٤٨. تفسير ابن عربي: ابوعبدالله محيي الدين محمد بن عربي، تحقيق: عبدالوارث محمد علي، دار الكتب العلمية، چاپ يكم، سال ١٤٢٢ - ٢٠٠١ م.
٤٩. تفسير ابن كثير (تفسير القرآن العظيم) : اسماعيل بن عمر قرشي بصرى (ابن كثير)، دار المعرفة، لبنان، چاپ يكم، سال ١٤١٢.
٥٠. تفسير أبي السعود: ابوالسعود، دار احياء التراث العربي، بيروت، [بي تا].
٥١. تفسير الآلوسي (روح المعاني في تفسير القرآن العظيم) : محمود آلوسي، دار احياء التراث العربي، بيروت، چاپ چهاردهم، سال ١٤٠٥.
٥٢. تفسير البحر المحيط: ابوحيان اندلسي، تحقيق: جمعى از محققين، دار الكتب العلمية، چاپ يكم، سال ١٤٢٢.
٥٣. تفسير البغوي (معالم التنزيل في تفسير القرآن) : حسين بن مسعود بغوي، تحقيق: خالد عبدالرحمان عك، دار المعرفة، [بي تا].
٥٤. تفسير البيضاوي (انوار التنزيل وأسرار التأويل) : عبدالله بن عمر بيضاوي، دار الفكر، [بي تا].
٥٥. تفسير الثعلبي (الكشف و البيان) : احمد بن محمّد بن ابراهيم ثعلبي نيشابوري، دار احياء التراث العربي، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٢٢.
٥٦. تفسير الجلالين: جلال الدين محلى و جلال الدين سيوطي، تحقيق: مروان سوار، دار المعرفة للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت، [بي تا].
٥٧. تفسير الجبّري: حسين بن حكم حبري، تحقيق: سيد محمد رضا حسيني، مؤسسة آل البيت، بيروت، سال ١٤٠٨.
٥٨. تفسير الرازي (مفاتيح الغيب) : محمّد بن عمر (فخر رازي)، دار احياء التراث العربي، بيروت، چاپ سوم، سال ١٤٢٠.
٥٩. تفسير السراج المنير: محمد بن احمد شرييني، دارالكتاب العلمي، بيروت، [بي تا].
٦٠. تفسير السمرقندي (بحر العلوم) : نصر بن محمّد بن احمد سمرقندي، تحقيق: محمود مطرجي، دار الفكر، [بي تا].

٦١. تفسير السمعاني: منصور بن محمد بن عبدالجبار سمعاني، تحقيق: ياسر بن إبراهيم و غنيم بن عباس بن غنيم، دار الوطن، رياض، چاپ يكم، سال ١٤١٨.
٦٢. تفسير الطبري (جامع البيان في تفسير القرآن): محمد بن جرير بن يزيد طبري، دار الفكر، بيروت، سال ١٤١٥.
٦٣. تفسير القرطبي: قرطبي، تحقيق و تصحيح: أحمد عبدالعليم بردوني، دار إحياء التراث العربي، بيروت، [بي تا].
٦٤. تفسير الميزان: سيد محمد حسين طباطبائي، مؤسسة النشر الإسلامي، قم، [بي تا].
٦٥. تفسير مجمع البيان: امين الاسلام فضل بن حسن طبرسي، تحقيق: گروهی از محققان، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٥ - ١٩٩٥ م.
٦٦. تفسير النيسابوري (غرائب القرآن و رغائب الفرقان): نظام الدين حسن بن محمد قمي نيشابوري، [بي نا - بي تا].
٦٧. تقريب التهذيب: ابن حجر عسقلاني، تحقيق: مصطفى عبدالقادر عطا، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ دوم، سال ١٤١٥.
٦٨. تلخيص الحبير في تخريج أحاديث الراعي الكبير: أبو الفضل أحمد بن علي حجر عسقلاني، دار الكتب العلمية، چاپ يكم، ١٩٨٩ - ١٤١٩ م.
٦٩. تلخيص المستدرک: شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبي، تحقيق: مصطفى عبدالقادر عطا، دار الكتب العلمية (چاپ شده در حاشیه المستدرک على الصحيحين)، [بي تا].
٧٠. التمهيد: يوسف بن عبدالله ثمری (ابن عبدالبر)، تحقيق: مصطفى بن أحمد علوی و محمد عبدالکبير بکری، وزارة عموم الأوقاف الشؤون الإسلامية، سال ١٣٨٧.
٧١. تمهيد الأوائل و تلخيص الدلائل: ابوبکر محمد بن طيب باقلاني، تحقيق: عمادالدين أحمد حيدر، مؤسسة الكتب الثقافية، بيروت - لبنان، چاپ سوم، سال ١٤١٤ - ١١٩٣ م.
٧٢. تهذيب التهذيب: أحمد بن علي بن حجر عسقلاني، دار الفكر، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٤.
٧٣. التنبيه بالمعلوم من البرهان على تنزيه المعصوم عن السهو والنسيان: محمد بن حسن بن علي (شيخ حرّ عاملي)، تحقيق: مهدي لاجوردی حسینی و محمد درودی، [بي نا - بي تا].
٧٤. تنزيه الانبياء: علي بن حسين علم الهدی (سيد مرتضى)، دار الأضواء، بيروت، چاپ دوم، سال ١٤٠٩ - ١٩٨٩ م.
٧٥. تهذيب الأحكام: محمد بن حسن طوسي (شيخ طوسي)، دار الكتب الاسلامية، تهران، چاپ سوم، سال ١٣٦٤ ش.
٧٦. تهذيب الكمال: يوسف بن عبدالرحمان مزي، مؤسسه الرساله، بيروت، چاپ چهارم، سال ١٤٠٦.

٧٧. التوحيد: محمد بن علي بن حسين بن بابويه (شيخ صدوق)، تحقيق: سيد هاشم حسيني تهراني، مؤسسة النشر الإسلامي، [بي تا].

٧٨. التيسير بشرح الجامع الصغير: محمد بن عبدالرؤوف مناوي، مكتبة الإمام الشافعي، رياض، چاپ سوم، سال ١٤٠٨ - ١٩٨٨ م.

(ث)

٧٩. الثقات: محمد بن حبان قمي بستي (ابن حبان)، مؤسسة الكتب الثقافية، چاپ يكم، سال ١٣٩٣.

(ج)

٨٠. جامع الأحاديث: جلال الدين عبدالرحمان بن ابي بكر سيوطي، دار الفكر، بيروت، سال ١٤١٤.

٨١. جامع الأصول: ابوالسعادات مبارك بن محمد شيباني (ابن اثير جزري)، تحقيق: عبدالقادر ارنووط، مكتبة الحلواني، چاپ يكم، [بي تا].

٨٢. الجامع الصغير: جلال الدين عبدالرحمان بن ابي بكر سيوطي، دار الفكر، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠١.

٨٣. الجرح والتعديل: ابومحمد عبدالرحمن بن أبي حاتم، داراحياء التراث العربي، بيروت، چاپ يكم، سال ١٣٧١ - ١٩٥٢ م.

٨٤. جواهر العقدين في فضل الشرفين: علي بن عبدالله سمهودي، مطبعة النعماني، بغداد، سال ١٤٠٥.

٨٥. جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام: محمد حسن بن باقر نجفي (صاحب جواهر)، تحقيق: شيخ عباس قوچاني، دار الكتب الاسلامية، تهران، چاپ دوم، سال ١٣٦٥ ش.

٨٦. جمع الوسائل في شرح الشمائل: نورالدين علي بن سلطان محمد هروي قاري، المطبعة الشرفيه، مصر، [بي تا].

(ح)

٨٧. حق اليقين في معرفة أصول الدين: سيد عبدالله شبر، انوار الهدى، قم، چاپ دوم، سال ١٤٢٤.

(خ)

٨٨. خصائص أميرالمؤمنين عليه السلام: احمد بن شعيب نسائي، مكتبة نينوى الحديثة، تهران، [بي تا].

٨٩. خصائص مسند الإمام أحمد: محمد بن عمر مديني، مكتبة التوبة، رياض، سال ١٤١٠.

٩٠. خلاصة تذهيب تهذيب الكمال: احمد بن عبدالله خزرجي انصاري عيني، تحقيق: عبدالفتاح ابوغدة، دارالبشائر الإسلامية، حلب، چاپ چهارم، ١٤١١.

(د)

٩١. دلائل الإمامة: محمد بن جرير طبري شيعي، تحقيق و نشر مؤسسه بعثت، قم، چاپ يكم، سال ١٤١٣.
٩٢. دلائل الصدق لنهج الحق: محمد حسن مظفر، مؤسسه آل البيت، چاپ يكم، سال ١٤٢٢.
٩٣. دلائل النبوة: ابوبكر أحمد بن حسين بيهقي، دارالكتب العلمية، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٥.
٩٤. دلائل النبوة: اسماعيل بن محمد بن فضل تميمي اصفهاني، دارالطبية، رياض، چاپ يكم، سال ١٤٠٩.
٩٥. دلائل النبوة: بيهقي اصفهاني، ابوبكر أحمد بن حسين، دارالكتب العلمية، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٥.
٩٦. الدر المنثور في التفسير بالمأثور: جلال الدين عبدالرحمان بن ابى بكر سيوطي، دار المعرفة، بيروت، [بى تا].
٩٧. الديباج على مسلم: جلال الدين سيوطي، دار ابن عفان للنشر والتوزيع، عربستان، چاپ يكم، سال ١٤١٦ - ١٩٩٦ م.

(ذ)

٩٨. ذخائر العقبي في مناقب ذوي القربى: احمد بن عبدالله محب الدين طبري، مكتبة القدسي، سال ١٣٥٦.
٩٩. ذكر أخبار أصبهان: ابونعيم أحمد بن عبدالله اصفهاني، بريل، ليدن المحروسة، سال ١٩٣٤ م.
١٠٠. ذكرى الشيعة في أحكام الشريعة: محمد بن محمد بن حامد مكي عاملي (شهيد اول)، تحقيق و نشر: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، قم، چاپ يكم، سال ١٤١٩.

(ر)

١٠١. رجال النجاشي (فهرست اسماء مصنفى الشيعة): أحمد بن على نجاشي، مؤسسة النشر الاسلامى التابعه لجامعة المدرسين، سال ١٤١٦.
١٠٢. رسائل المرتضى: على بن حسين علم الهدى موسى بغدادى (سيد مرتضى)، تحقيق: سيد احمد حسيني، دار القرآن الكريم، قم، سال ١٤٠٥.
١٠٣. رياض الصالحين من حديث سيد المرسلين: يحيى بن شرف نووى، دارالفكر المعاصر، بيروت - لبنان، چاپ دوم، سال ١٤١١ - ١٩٩١ م.
١٠٤. الرياض النضرة في مناقب العشرة: ابوجعفر أحمد محب طبري، دارالكتب العلمية، بيروت - لبنان، [بى تا].

(ز)

١٠٥. زاد المسير في التفسير: ابوالفرج عبدالرحمان بن علي (ابن جوزي)، تحقيق: محمّد بن عبدالرحمان عبدالله، دار الفكر، بيروت،
چاپ يكم، سال ١٤٢٢.

(س)

١٠٦. سبل الهدى والرشاد في سيرة خير العباد: محمّد بن يوسف صالحى شامى، تحقيق: شيخ عادل احمد وعلى محمّد معوض،
دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٤.

١٠٧. السقيفة و فدك (جوهرى): أحمد بن عبدالعزيز جوهرى بصرى، تحقيق: محمّدهادى امينى، شركة الكتبي، بيروت، چاپ
دوم، سال ١٤١٣.

١٠٨. سنن ابن ماجه: محمّد بن يزيد قزوينى (ابن ماجه)، تحقيق: محمّد فؤاد عبدالباقي، دار الفكر، بيروت، [بى تا].

١٠٩. السنن: ابوداود سليمان بن اشعث سجستانى، تحقيق: سعيد محمد لحام، دار الفكر، بيروت، سال ١٤١٠.

١١٠. سنن الترمذى: محمّد بن عيسى ترمذى، دار الفكر، بيروت، چاپ دوم، سال ١٤٠٣.

١١١. السنن الكبرى: احمد بن حسين بن علي بن موسى ابوبكر بيهقى، دار الفكر، [بى تا].

١١٢. السنن الكبرى: احمد بن شعيب نسائى، دار الكتب العلميه، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١١.

١١٣. سير أعلام النبلاء: شمس الدين محمّد بن احمد بن عثمان ذهبى، مؤسسة الرسالة، بيروت، چاپ نهم، سال ١٤١٣.

١١٤. السيرة الحلبية: على بن برهان الدين حلبى، دار المعرفة، بيروت، سال ١٤٠٠.

١١٥. السيرة النبوية: اسماعيل بن عمر قرشى بصرى (ابن كثير)، تحقيق: مصطفى عبدالواحد، دار المعرفه، بيروت، سال ١٣٩٦.

١١٦. سمط النجوم العوالي في أنباء الأوائل والتوالي: عبدالملك بن حسين عصامى، تحقيق: عادل أحمد عبدالوجود و على محمّد
معوض، دارالكتب العلمية، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٩.

(ش)

١١٧. شرح احقاق الحق: سيّد شهاب الدين مرعشى نجفى، تصحيح: سيّد ابراهيم ميانجى، مشورت مكتبة آية الله العظمى
المرعشى النجفى، قم، [بى تا].

١١٨. شرح الزرقاني على المواهب اللدنية بالمنح المحمدية: شهاب الدين محمد بن عبدالباقي بن يوسف زرقانى، دار الكتب
العلمية، چاپ يكم، سال ١٤١٧.

١١٩. شرح الطيبي على مشكاة المصابيح: حسين بن محمّد بن عبدالله طيبي، دار الكتب العلمية، سال ١٤٢٢.

١٢٠. شرح القصيدة الهمزية : احمد بن حجر هيثمي مكي، دار الرشد الحديثة [بي تا].

١٢١. شرح المقاصد في علم الكلام: مسعود بن عمر سعدالدين تفتازاني، دار المعارف النعمانية، باكستان، چاپ يكم، سال ١٤٠١.

١٢٢. شرح المواقف: علي بن محمد بن علي شريف جرجاني، به همراه دو حاشيه (سيالكوتي - شاه فناري)، مطبعه السعادة، مصر، سال ١٣٢٥.

١٢٣. شرح صحيح مسلم: يحيى بن شرف نووي، دار الكتاب العربي، بيروت، سال ١٤٠٧.

١٢٤. شرح معاني الآثار: احمد بن محمد طحاوي، تحقيق و تعليق: محمد زهري نجار، دارالكتب العلمية، چاپ سوم، سال ١٤١٦ م - ١٩٩٦ م.

١٢٥. شرح نهج البلاغة : ابن ابي الحديد معتزلي، دار احياء الكتب العربية، چاپ يكم، سال ١٣٧٨.

١٢٦. شواهد التنزيل لقواعد التفضيل: عبيدالله بن احمد حسكاني، تحقيق: محمد باقر محمودي، سازمان انتشارات وزارت ارشاد، تهران، چاپ يكم، سال ١٤١١.

(ص)

١٢٧. الصحاح تاج اللغة وصحاح العربية: اسماعيل بن حماد جوهرى، تحقيق: احمد عبدالغفور عطّار، دار العلم للملايين، بيروت، چاپ چهارم، سال ١٤٠٧ - ١٩٨٧ م.

١٢٨. صحيح ابن حبان بترتيب ابن بلبان: محمد بن حبان قمي بستي (ابن حبان)، مؤسسة الرسالة، بيروت، سال ١٤١٤.

١٢٩. صحيح البخاري: محمد بن اسماعيل بخاري، دار الفكر، بيروت، سال ١٤٠١.

١٣٠. صحيح مسلم (الجامع الصحيح) : مسلم بن حجاج قشيري نيشابوري، دار الفكر، بيروت، [بي تا].

١٣١. الصراط المستقيم إلى مستحقّي التقديم: علي بن يونس عاملي، تحقيق: محمدباقر بهبودي، مكتبة المرتضويه، چاپ يكم، ١٣٨٤.

١٣٢. الصواعق المحرقة : احمد بن حجر هيثمي مكي، تحقيق: عبدالرحمان بن عبدالله تركي وكامل محمد خراط، مؤسسة الرسالة، چاپ يكم، سال ١٤١٧.

١٣٣. الطبقات الكبرى: محمد بن سعد هاشمي (ابن سعد)، دار صادر، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٥.

(ض)

١٣٤. الضعفاء الكبير: محمد بن عمرو عقيلي، تحقيق: عبدالمعطي امين فجعى، دارالكتب العملية، بيروت، چاپ دوم، سال ١٤١٨.

(ط)

١٣٥. طبقات الحنابلة: ابوحسين ابن ابي يعلى، تحقيق: محمد حامد فقهي، دار المعرفة، بيروت، [بي تا].

(ع)

١٣٦. عصمة الأنبياء: محمد بن علي (فخر رازي)، منشورات الكتبي النجفي، سال ١٤٠٦.

١٣٧. عقائد الإمامية: محمد رضا مظفر، تحقيق: حامد حفنى داوود، انتشارات انصاريان، قم، ايران، [بي تا].

١٣٨. العقد الفريد: احمد بن محمد بن عبدربه اندلسي، دار الكتب العلمية، بيروت،

سال ١٤٠٤.

١٣٩. علل الدارقطني: دارقطني، تحقيق: محفوظ الرحمن زين الله سلفي، دار طيبة، الرياض، چاپ يكم، سال ١٤٠٥.

١٤٠. العلل المتناهية في الاحاديث الواهية: ابوالفرج عبدالرحمان بن علي (ابن جوزي)، تحقيق: خليل ميس، دار الكتب العلمية،

بيروت، سال ١٤٠٣.

١٤١. عمدة القاري بشرح صحيح البخاري: بدرالدين محمود بن احمد عيني، دار احياء التراث العربي، بيروت، [بي تا].

١٤٢. عيون أخبار الرضا عليه السلام: محمد بن علي بن حسين بن بابويه (شيخ صدوق)، مؤسسة الأعلمي، بيروت، سال ١٤٠٤.

(ف)

١٤٣. فتح الباري (شرح صحيح البخاري): ابن حجر عسقلاني، دار المعرفة، بيروت، چاپ دوم، [بي تا].

١٤٤. الفتح السماوي: محمد بن عبدالرؤوف مناوي، تحقيق: احمد مجتبي، دار العاصمة [بي تا].

١٤٥. فتح القدير: محمد بن علي شوكانى يمني، عالم الكتب، [بي تا].

١٤٦. فتح الملك العلي: أحمد بن صديق مغربي، تحقيق: محمد هادي اميني، مكتبة الإمام أميرالمؤمنين علي عليه السلام العامة،

اصفهان، چاپ سوم، سال ١٤٠٣ - ١٣٦٢ ش.

١٤٧. فرائد السمطين في فضائل المرتضى والتول والسبطين والائمة وذريتهم: ابراهيم جويني خراساني، مؤسسة المحمودي للطباعة

والنشر، چاپ يكم، سال ١٣٩٨.

١٤٨. الفرق بين الفرق وبيان الفرقة الناجية: عبدالقاهر بن طاهر بن محمد بغدادى، دار الآفاق الجديدة، بيروت، چاپ دوم، سال

١٩٧٧.

١٤٩. الفصل في الملل والنحل: على بن احمد بن سعيد ابن حزم، مكتبة الخانجي، قاهره، [بي تا].
١٥٠. فضائل الصحابة: ابو عبدالله احمد بن حنبل شيباني، تحقيق: وصي الله محمد عباس، مؤسسة الرسالة، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٣ - ١٩٨٣ م.
١٥١. فضائل الصحابة: احمد بن شعيب نسائي، دار الكتب العلمية، بيروت، [بي تا].
١٥٢. فضائل اميرالمؤمنين عليه السلام: ابن عقده كوفي، تحقيق: عبدالرزاق محمد حسين فيض الدين، [بي تا - بي تا].
١٥٣. فقه القرآن: قطب الدين راوندي، تحقيق: سيد احمد حسيني، مكتبة آية الله العظمى نجفى مرعشى، چاپ دوم، سال ١٤٠٥.
١٥٤. فيض القدير شرح الجامع الصغير من احاديث البشير النذير: محمد بن عبدالرؤوف مناوى، دار الكتب العلمية، چاپ يكم، سال ١٤١٥.

(ق)

١٥٥. القاموس المحيط: محمد بن يعقوب مجدالدين شيرازى فيروزآبادى، مؤسسه فن الطباعه، [بي تا].
١٥٦. قطف الأزهار المنتثرة في الأحاديث المتنوّته: جلال الدين سيوطى، المكتب الاسلامى، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٥.
١٥٧. القول المسدّد في مسند أحمد: ابن حجر عسقلانى، عالم الكتب، چاپ يكم، سال ١٤٠٤ - ١٩٨٤ م.

(ك)

١٥٨. الكافي: محمد بن يعقوب كلينى، دار الكتب اسلاميه، چاپ پنجم، سال ١٣٦٣ ش.
١٥٩. الكافي الشافى في تخريج احاديث الكشاف: أحمد بن على ابن حجر عسقلانى، چاپ شده در ذيل كتاب الكشاف زمخشرى، دار الكتاب العربى، بيروت، [بي تا].
١٦٠. الكامل في ضعفاء الرجال: عبدالله بن عدى بن عبدالله محمد أبو أحمد الجرجانى (م ٣٦٥)، تحقيق: يحيى مختار غزّاوى، دارالفكر، بيروت، سال ١٠٤٩.
١٦١. الكامل في التاريخ: على بن محمد بن اثير جزرى، دار صادر، بيروت، سال ١٣٨٦.
١٦٢. الكامل في اللغة والأدب: محمد بن يزيد مبرد، تحقيق: محمد ابوالفضل ابراهيم، دار الفكر العربى، قاهره، چاپ سوم، سال ١٤١٧.

١٦٣. كتاب السنة: عمرو بن أبي عاصم، تحقيق: محمد ناصر الدين ألباني، المكتب الاسلامي، بيروت، چاپ سوم، سال ١٤١٣ - ١٩٩٣ م.

١٦٤. كتاب الولاية : ابن عقده كوفي، [بي تا - بي تا].

١٦٥. الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل: محمود بن عمود زمخشري، مكتبه مصطفى ألباني الحلبي وأولاده بمصر، سال ١٣٨٥.

١٦٦. كشف الخفاء ومزيل الالباس على اشتهر من الأحاديث على السنة الناس: اسماعيل بن محمد عجلوني جراحی، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ سوم، سال ١٤٠٨ - ١٩٨٨ م.

١٦٧. كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد: حسن بن يوسف بن مطهر حلي، تحقيق: سيد ابراهيم موسوي زنجاني، انتشارات شكوري، قم، چاپ چهارم، سال ١٣٧٣ ش.

١٦٨. كشف الغمة في معرفة الائمة: ابوالحسن على بن عيسى بن ابي الفتح اربلي، دار الاضواء، بيروت - لبنان، چاپ دوم، ١٤٠٥ - ١٩٨٥ م.

١٦٩. كفاية الأصول: محمد كاظم بن حسين (آخوند خراساني)، تحقيق و نشر: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، قم، چاپ يكم، سال ١٤٠٩.

١٧٠. كفاية الطالب في مناقب علي بن أبي طالب: محمد بن يوسف گنجي شافعي، تحقيق: محمد هادي اميني، المطبعة الحيدريه، نجف، چاپ دوم، ١٣٩٠.

١٧١. كنز العمال: على بن حسام الدين متقى هندي، مؤسسة الرسالة، سال ١٤٠٩.

١٧٢. الكواكب النيرات: ابن كيال شافعي، تحقيق: حمدي عبدالمجيد سلفي، مكتبة النهضة العربية، بيروت، چاپ دوم، سال ١٤٠٧.

(ل)

١٧٣. اللآي المصنوعة في الأحاديث الموضوعة: جلال الدين عبدالرحمان بن ابي بكر سيوطي، دار الكتب العلمية، [بي تا].

١٧٤. لباب النقول: جلال الدين سيوطي، دار إحياء العلوم، بيروت، [بي تا].

١٧٥. اللباب في علوم الكتاب: عمر بن على بن عادل دمشقي، تحقيق: عادل احمد عبدالموجود و على محمد معوض، دارالكتب العلمية، بيروت - لبنان، چاپ يكم، سال ١٤١٩ - ١٩٩٨ م.

١٧٦. لسان العرب: محمد بن مكرم ابن منظور مصري، نشر ادب الحوزة، سال ١٤٠٥.

١٧٧. لسان الميزان: ابن حجر عسقلاني، مؤسسه اعلمي، بيروت، چاپ دوم، سال ١٣٩٠.

١٧٨. لوامع الأنوار البهية: محمد بن أحمد سفاريني حنبلي، مؤسسة الخافقين ومكتبة ها، دمشق، چاپ دوم، سال ١٤٠٢.

(م)

١٧٩. معرفة الثقات: احمد بن عبدالله عجلي، مكتبة الدار، مدينه، چاپ يكم، سال ١٤٠٥.

١٨٠. معرفة علوم الحديث: محمد بن عبدالله حاكم نيشابوري، تحقيق: سيد معظم حسين، دار الآفاق الحديث، بيروت، چاپ چهارم، سال ١٤٠٠.

١٨١. المجالس الوعظية في شرح احاديث خير البرية (شرح البخاري): محمد بن عمر سفيري شافعي، تحقيق: احمد فتحى عبدالرحمن، دارالكتب العلمية، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٢٥.

١٨٢. مجمع الزوائد: على بن ابى بكر هيثمى، دار الكتب العلمية، بيروت، سال ١٤٠٨.

١٨٣. محاضرات في أصول الفقه (تقريرات بحث سيد ابوالقاسم خوئي) : محمد اسحاق فياض، مؤسسة النشر الإسلامى، قم، چاپ يكم، سال ١٤١٩.

١٨٤. المحرر الوجيز في تفسير الكتاب العزيز: ابن عطية اندلسى، تحقيق: عبدالسلام عبدالشافعى، دارالكتب العلمية، لبنان، چاپ يكم، سال ١٤١٣.

١٨٥. مختصر قطف الأزهار: شيخ على متقى هندی، [بی نا - بی تا].

١٨٦. مرآة المؤمنین في مناقب آل سيد المرسلین: ولی الله لکنهویى، مخطوط، [بی نا - بی تا].

١٨٧. مرقاة المفاتيح شرح مشكاة المصابيح: على بن سلطان نورالدين محمد قارى هروى، دار احياء التراث العربى، بيروت، [بی تا].

١٨٨. المستدرک على الصحيحین: محمد بن عبدالله حاکم نيشابورى، دار المعرفه، بيروت، [بی تا].

١٨٩. المستصفي في علم الأصول: أبو حامد محمد بن محمد بن محمد غزالي، تصحيح: محمد عبدالسلام عبدالشافى، دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان، سال ١٩٩٦ - ١٤١٧ م.

١٩٠. مسند ابن الجعد: على بن الجعد بن عبيد، تحقيق: أبو القاسم عبدالله بن محمد بغوى، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ دوم، سال ١٤١٧.

١٩١. مسند أبى داوود الطيالسي: سليمان بن داوود طيالسى، دار المعرفه، بيروت، [بی تا].

١٩٢. مسند أبى يعلى: احمد بن على مثنى تمیمی (ابويعلى موصلى)، دار المأمون للتراث، بيروت، [بی تا].

١٩٣. مسند احمد: احمد بن حنبل شيباني، دار صادر، بيروت، [بي تا].
١٩٤. مسند البرّاز: احمد بن عمرو بن عبد الخالق بزار، چهارده جلدی، [بي تا - بي تا].
١٩٥. مسند الشاميين: سليمان بن احمد طبراني، تحقيق: حمدي عبدالمجيد سلفي، مؤسسة الرسالة، بيروت، چاپ دوم، سال ١٤١٧.
١٩٦. مسند الشهاب: محمد بن سلامة قضاي، تحقيق: حمدي سلفي، المؤسسة الرسالة، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٧.
١٩٧. مسند سعد بن أبي وقاص: احمد بن ابراهيم دورقي، تحقيق: عامر حسن صبري، دار البشائر الإسلامية، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٧.
١٩٨. المسند الكبير: هيثم بن كليب شاشي، تحقيق: محفوظ رحمان زين الله، مكتبة العلوم والحكم، مدينه، سال ١٤١٠.
١٩٩. مصباح المتهجد: محمد بن حسن طوسي (شيخ طوسي)، مؤسسة فقه الشيعة، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١١ - ١٩٩١ م.
٢٠٠. المصنّف: عبدالله بن محمد بن ابي شيبه (ابن ابي شيبه)، دار الفكر، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٩.
٢٠١. المصنّف: عبدالرزاق صنعاني، منشورات المجلس العلمي، [بي تا].
٢٠٢. المعارف: ابن قتيبه، دار المعارف، مصر، [بي تا].
٢٠٣. المعجم الأوسط: سليمان بن أحمد طبراني، دار الحرمين، سال ١٤١٥.
٢٠٤. المعجم الصغير: سليمان بن احمد طبراني، دار الكتب العلمية، بيروت، [بي تا].
٢٠٥. المعجم الكبير: سليمان بن احمد طبراني، دار إحياء التراث العربي، بيروت، چاپ دوم، [بي تا].
٢٠٦. معجم مقاييس اللغة: أبو حنين أحمد بن فارس زكريا، تحقيق: عبدالسلام محمد هارون، مكتبة الإعلام الإسلامي، سال ١٤٠٤.
٢٠٧. المفردات في غريب القرآن: حسين بن محمد (راغب اصفهاني)، دفتر نشر الكتاب، سال ١٤٠٤.
٢٠٨. مقاتل الطالبيين: ابوالفرج اصفهاني، مكتبه حيدريه، نجف اشرف، چاپ دوم، سال ١٣٨٥.
٢٠٩. مقدمة فتح الباري: ابن حجر عسقلاني، دار احياء التراث العربي، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٨.
٢١٠. من لا يحضره الفقيه: محمد بن علي بن حسين بن بابويه (شيخ صدوق)، تحقيق: علي اكبر غفاري، مؤسسة النشر الإسلامي، قم، چاپ دوم، [بي تا].
٢١١. المناقب: موفّق بن احمد بن محمد خوارزمي، تحقيق: شيخ مالك محمودي، مؤسسة نشر الاسلامي التابعة لجماعة المدرسين، سال ١٤١٤.
٢١٢. مناقب آل أبي طالب: محمد علي بن شهر آشوب مازندراني، المكتبة الحيدرية، نجف، سال ١٣٧٦.

٢١٣. مناقب علي ابن أبي طالب عليه السلام وما نزل من القرآن في علي عليه السلام: احمد بن موسى ابن مردويه اصفهاني، دار الحديث، سال ١٤٢٤.

٢١٤. المنحول: ابو حامد غزالي، تحقيق: محمد حسن هيتو، دار الفكر، دمشق، چاپ سوم، سال ١٤١٩.

٢١٥. منهاج السنة النبويه: احمد بن عبدالحليم بن تيميه حرّاني (ابن تيميه)، دار احد، [بي تا].

٢١٦. منهاج الكرامه: حسن بن يوسف بن مطهر (علامه حلي)، تحقيق: عبدالرحيم مبارك، انتشارات تاسوعا، مشهد، چاپ يكم، سال ١٣٧٩ ش.

٢١٧. منية المرید: زين الدين بن علي عاملي (شهيد ثاني)، تحقيق: رضا مختاري، مكتب الإعلام الإسلامي، چاپ يكم، سال ١٤٠٩ - ١٣٦٨ ش.

٢١٨. المواقف: عبدالرحمان بن احمد عضدالدين ايجي، تحقيق: عبدالرحمان عميرة، دار الجيل، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٧.

٢١٩. المواهب اللدنية بالمنع المحمدية: احمد قسطناني، مكتبة التوفيقية، قاهره، [بي تا].

٢٢٠. الموضوعات: ابوالفرج عبدالرحمان بن علي (ابن جوزي)، مكتبه سلفيه، مدينه منوره، چاپ يكم، سال ١٣٨٦.

٢٢١. ميزان الاعتدال في نقد الرجال: شمس الدين محمّد بن احمد بن عثمان ذهبي، دار المعرفة، بيروت، چاپ يكم، سال ١٣٨٢.

(ن)

٢٢٢. النافع يوم الحشر في شرح الباب الحادي عشر: فاضل مقداد سيوري حلي، دار الاضواء، بيروت، چاپ دوم، سال ١٤١٧.

٢٢٣. نسيم الرياض في شرح شفاء: قاضي عياض، احمد بن محمد شهاب الدين خفاجي، دار الفكر، بيروت، [بي تا].

٢٢٤. النصائح الكافية لمن يتولى معاوية: محمد بن عقيل علوي، دار الثقافة للطباعة والنشر، قم، چاپ يكم، سال ١٤١٢.

٢٢٥. نظم درر السمطين في فضائل المصطفى والمرضى والبتول والسبطين: محمّد بن يوسف زرندي حنفي، مكتبة الإمام اميرالمؤمنين، چاپ يكم، سال ١٣٧٧.

٢٢٦. نفحات الأزهار في خلاصة عبقات الأنوار: سيد علي حسيني ميلاني، چاپ يكم، قم، سال ١٤١٨.

٢٢٧. النكت الاعتقادية: محمّد بن محمّد بن نعمان (شيخ مفيد)، تحقيق: رضا مختاري، دار المفيد، بيروت، [بي تا].

٢٢٨. نهاية الأفكار: علي بن ملا محمد كبير (أقاضياء عراقي)، مؤسسة النشر، سال ١٤٠٥ - ١٣٦٥ ش.

٢٢٩. النهاية في غريب الحديث والأثر: مبارك بن محمّد بن اثير جزري، تحقيق: طاهر احمد زاوي و محمود محمّد طنّاجي، مؤسسه اسماعيليان، قم، چاپ چهارم، سال ١٣٦٤ ش.

٢٣٠. نهج البلاغة: سيد رضی، تحقيق: شيخ محمد عبده، دار الذخائر، قم، سال ١٤١٢.

٢٣١. نهج الحق وكشف الصدق: حسن بن يوسف بن مطهر (علّامه حلي)، تحقيق: سيد رضا صدر، تعليق: عين الله حسنى ارموى، دار الهجرة، قم، سال ١٤٢١.

٢٣٢. نوادر الأصول: ابو عبدالله محمد بن على (حكيم ترمذى)، تحقيق: عبدالرحمن عميرة، دار الجيل، بيروت، سال ١٩٩٢ م.

٢٣٣. نيل الأوطار: محمّد بن على بن محمّد شوكانى، دار الجيل، بيروت، سال ١٩٧٣ م.

(هـ)

٢٣٤. الهداية: محمد بن على بن حسين بن بابويه (شيخ صدوق)، تحقيق و نشر: مؤسسة الإمام الهادى عليه السلام، قم، چاپ يكم، سال ١٤١٨.

(و)

٢٣٥. الوافي بالوفيات: صلاح الدين صفدى، دار احياء التراث، بيروت، سال ١٤٢٠.

٢٣٦. وسائل الشيعة: شيخ حرّ عاملى، مؤسسه آل البيت، قم، چاپ يكم، سال ١٤١٢.

(ى)

٢٣٧. ينابيع المودة لذوي القربى: سليمان بن ابراهيم قندوزى، تحقيق: سيد على جمال اشرف حسينى، دار الاسوه، چاپ يكم، سال ١٤١٦.